

# تاریخ روابط سیاسی

ایران و انگلیس

در قرن نوزدهم میلادی

تالیف: محمود - محمود

جلد دوم





# پانچ زوالیہ

ایران و انجمن

در قرن نوزدهم میلادی

تالیف

محمود محمود

جلد دوم - چاپ چہارم

از انتشارات

شرکت نسی اقبال و شرکا،

حق چاپ محفوظ



## فهرست مطالب

### جلد دوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

			فصل بیست و یکم	علل مخالفت جدی دولت انگلیس با ایران
		از صفحه ۳۹۱ تا صفحه ۴۵۲		درس قضایای هرات
			فصل بیست و دوم	مسافرت میرزا حبیبخان آجودانباش به
				دربار های دول اطریش ، فرانسه و
				انگلیس
۴۴۶	۴۵۳	۴۴۷	فصل بیست و سوم	اوضاع افغانستان بعد از مراجعت محمدمشاه
۴۵۸	۴۴۷	۴۴۷	فصل بیست و چهارم	اثرات بازیهای سیاسی اروپا بر قضایای
				ایران
۴۶۷	۴۵۹	۴۶۷	فصل بیست و پنجم	مأمورین سیاسی دولت انگلیس در ایران
۵۵۹	۴۶۸	۴۶۸	فصل بیست و ششم	کوشش دولت انگلیس برای ایجاد روابط
				حسنه باد دولت ایران - عهد نامه تجارتی -
				فتنه میرزا آقاخان محلاتی - فتنه پامبد
				فتنه -الار - ورود کشتیهای جنگی
				دولت انگلیس برای منع برده فروشی
				به آجای ایران
۵۳۷	۵۱۵	۵۳۷	فصل بیست و هفتم	انگلیها در افغانستان
۵۶۵	۵۲۸	۵۲۸	فصل بیست و هشتم	مسافرت فرید صاحبمنصب نظامی فرانسه
				در ایران ، افغانستان ، ترکستان و
				بلوچستان
۵۸۹	۵۶۱	۵۶۱	فصل بیست و نهم	سیاست انگلیس در اوایل سلطنت ناصر -
				الدین شاه پادشاه زمان میرزا قلیخان
				امیر نظام
۶۲۷	۵۹۵	۵۹۵	فصل سی ام	رجال داری قاری زبان و آذربایجان -
				میرزا آقاخان نوری و اگداری هرات
				با انگلیها - نظر اجمالی به اوضاع
				افغانستان در این ایام
۶۵۶	۶۲۸	۶۲۸		

## فصل سی و یکم اداره معاهده سرحد بین دولتین روس و

عثمانی در سال ۱۸۳۳ - معاهده لندن -

( ۱۸۴۰ ) بین دولتین روس و انگلیس -

جنگه کریمه - ورو نمایندة مخصوص

دولت روس بطهران - سیاست خشن

دولت انگلیس در ایران

از صفحه ۶۵۷ تا صفحه ۶۷۵

## فصل سی و دوم سیاست دولت انگلیس در ایران و افغانستان

بعد از جنگ کریمه ، فتنه سرچارلز موروی

وزیر مختار تازه نفس دولت انگلیس -

اعلان جنگه دولت انگلیس بدولت ایران

در نوامبر ۱۸۵۶ - نامه تا پطرون سوم

امپراطور فرانسه بدناصرالدین شاه

مداروت

عیرزا آقاخان نوری - دیبلمبروزا

آقاخان نوری در باب هرات - سرعزری

والسئون وزیر مختار جدید انگلیس

در ایران - مشرالوسن وزیر مختار جدید

انگلیس - تحریکات دولت انگلیس در

افغانستان - اشاره بالتلاپ هندوستان -

استویک ما مور میاسی دولت انگلیس

در ایران

۶۷۶ ، ۷۰۹

۷۱۰ ، ۷۵۱

## فصل سی و چهارم ماوردیت ار وارد استویک در ایران - شکست

قشون ایران در مرز - اشاره باحوال مردم

طهران - قحطی - مذاکره احدات حسین

تلگراف در ایران - استویک در اردوی

حمام السلطنه - حرکت استویک از ایران

۷۵۲ ، ۷۸۳

# فصل بیست و یکم

## علل مخالفت جدی دولت انگلیس با ایران در سر فضایی هرات

من غایل بودم تاریخ این زمان افغانستان را با تفصیل در اینجا بنویسم ، ولی چون خارج از موضوع کتاب ما است از ذکر این داستان صرف نظر مینمایم ، اما همینقدر میگویم که دولت انگلیس در اینموقع دولت ایران را از یک حق مسلم خود که عبارت از حق حاکمیت بهرات و قندهار بود بزور پول ، اعزام قشون بداخله افغانستان و کشیهای جنگی بخلیج فارس ، قطع روابط سیاسی دتهران و تجهیز واعزام قشون به داخله افغانستان محروم نمود ، فقط روی یک خیال و عقیده بی اساس ، یعنی اینکه دولت ایران به تحریک دولت روس بطرف افغانستان قشون کشی نموده است . اگر بتاریخ آن عهد اروپا مراجعه کنیم خواهیم دید که در همان اوقات خود انگلیس با دولت روس هم عهد بودند و در امور سیاسی اروپا متحداً دخالت مینمودند. (۱)

(۱) در این تاریخ محمد علی پاشای مصر دامیه خلافت داشت و فرانسه از نظریات او حمایت مینمود . دولت انگلیس باز بزور و سر بیزه دولت روس محتاج بود و بدین سبب با آن دولت مجدداً متحد شد : اطریش و پرورس را نیز با خودشان عهدت نموده هر چهار دولت یکمرتبه بر علیه محمد علی پاشا قیام نمودند . البته دعواها در این تاریخ تمام بر سر لعاف ملانصرالدین بنی عثمانی بود .

( نقل از تاریخ ماسر اروپا ، تألیف لوج د صفحه ۷۴۱ - ۷۴۲ )

اگر کسی سیاست انگلیسها خوب آشنا باشد خواهد دانست که در این اوقات اگر دولت روس نظر جهانگیری در این قسمت‌ها داشت سیاست انگلیس باین شکل جلوه نمی نمود، یعنی خودمسلحانه داخل مبارزه با امپراتور آسیای مرکزی نمیشد و به افغانستان قشون نمی فرستاد و روابط حسنه خود را با ایران برهم نمیزد، بلکه ایران و افغانستان را بهر وسیله بود متحد نموده علیه دولت روس و امید داشت و خود نیز در پشت سر آنها با پول و مهمات و شاید هم با قشون ایستاده آنها را تشویق و ترغیب مینمود. ولی سیاست این عصر انگلیس این نبود بلکه خود میخواست افغانستان و ایران را تحت نفوذ قرار دهد و با اشغال نظامی افغانستان بتمام آسیای مرکزی تسلط پیدا کند و برای اجرای همین سیاست بود که روسها را در مسائل عثمانی سرگرم کرده و بوعده تصرف استانبول و سایر اراضی اروپائی و آسیائی عثمانی امیدوار نموده بود.

انگلیسها خوب میدانند که هر يك از ملل اروپائی را با چه وعده‌ها میتوان خوشنود نمود. برای آنها هیچ فرق نمیکند، هر دولتی میخواهد باشد، فرانسه، ایتالیا، آلمان، اطریش یا روس، برای گولزدن هر يك از اینها انگلیسها چیزهایی در چنته خود دارند که هر وقت بخواهند با میل و اراده خود آنها را بطرف خویش جلب کنند و قوای آنها را بتفع خود بکار اندازند، با چه نوع وعده و چگونه آنها را جلب کنند.

فعلا داخل این موضوع نمیشوم ولی خواننده را بتاریخ سیصدساله اخیر اروپا مراجعت میدهم.

درحینی که دولت انگلیس ما را با اتهام دوستی با دولت روس منهدم میکند و قوای خود را برای اضمحلال ما تجویز مینماید، در همان حین خود در پیشهاد تقسیم مملکت ما با دولت روس داخل مذاکره میشود.

در تاریخ ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۵۳ هجری) مکنایل در طهران، دولت ایران را بقطع روابط تهدید نموده اولتیماتوم میدهد، در خلیج فارس کشتیهای جنگی بنا در جنوب را تهدید میکند، لرد اوکلند در هندوستان علیه ملت ایران تجهیزات تعیین نماید



و چهل هزار قشون بافغانستان میفرستد ، کامران و یارمحمدخان را با پول و صاحب‌منصبه کمک می‌کنند. تمام این اقدامات را بر ضد دولت ایران عادلانه و مشروع میدانند ، چرا ؟ . . . چونکه دولت ایران باغوا و تحریک روسها بافغانستان قشون فرستاده . اگر چنین است این دشمنی درباره روسها هم باید اعمال شود چونکه مسبب تمام این دشمنی‌های دولت ایران با دولت انگلیس دولت روس می‌باشد ، اما دولت عدالت شمار انگلیس عوض اینکه با روس‌ها از در دشمنی درآید با آنها در سر تقسیم مملکت ایران مکاتبه میکند ، کی و چه وقت ؟ در همان سال ۱۸۲۸ که در آنسال ایران را با تمام دوستی با دولت روس در تحت فشار قسواي پری و بحری خویش قرار داد .

در این تاریخ دولت روس است که بدولت انگلیس تذکر میدهد به موجب موافقت نظری که در سال ۱۸۲۴ بین دولتین حاصل شده استقلال و تمامیت ارضی ایران باید محفوظ گردد و حال چگونه است که دولت انگلیس در این تاریخ (۱۸۲۸) تنها به تصرف ایران اقدام مینماید ؟

این تذکر در نوامبر ۱۸۲۸ در یک مراسله رسمی از طرف وزیر امور خارجه روس کنت نسلرود<sup>(۱)</sup> به کنت پوزودی بورگو<sup>(۲)</sup> داده شد که سفیر فوق‌الذکر به لرد پالمستون رسماً اطلاع دهد ، چونکه انگلیسها دولت ایران را تهدید و علناً بخاک آن تجاوز مینمودند .

در این مراسم دولت امپراطوری روس بقرارداد مسرت انگیزی که در آن موافقت نظر در باب مسائل ایران بین دولتین روس و انگلیس حاصل شده اشاره مینماید و یک سواد از مراسله لرد پالمستون که در سپتامبر ۱۸۲۴ خطاب به مستر بلاي<sup>(۳)</sup> وزیر مختار دولت انگلیس مقیم پترزبورغ نوشته و او نیز رسماً آن مراسله را برای وزیر امور خارجه روس فرستاده است جوفاً میفرستد و به کنت مذکور دستور میدهد که این مراسله را بنظر لرد پالمستون برساند و در ضمن از طرف دولت روس تذکر بدهد

(1) Count Nesselrode

(2) Count Pozo di Borgo

(3) Mr. Bligh .

بدهد که همان نظر و نیت سابق که محرک نیات دولت امپراطوری روس بوده مبنی بر اینکه يك قرارداد دوستانه در باب مسائل ایران بین دولتين انگليس و روس منعقد گردد ، همان نظر و آرزو امروز نیز وجود دارد . علاوه اظهار تأسف میکند از اینکه آن روابط حسنه‌ای که بین دربار انگلستان و دربار تهران موجود بوده فعلاً مقطوع می‌باشد .

لرد پالمستون پس از دریافت این مراسم رضایت کامل خود را بانظر صائب دولت امپراطوری روس در باب قضایای ایران که تا آنروز در نظر دولت انگليس هیچ تغییر در آن حاصل نشده اظهار میدارد .

مراسلات ذیل راجع باین موضوع در تاریخ ۱۸۳۸ بین دولتين روس و انگليس رد و بدل شده است :

## سواد مکتوب کنت نسلرود وزیر امور خارجه روس بسفیر روس مقیم لندن که سفیر مذکور این مراسله را در ۱۱ نوامبر برای وزیر امور خارجه انگليس فرستاده است

پترزبورغ ، اول نوامبر ۱۸۳۸ ، البته بدون فایده ، نخواهد بود که مندرجات مکتوب مورخه ۱۸۳۴ لرد پالمستون را خطاب به وزیر مختار دولت انگليس مقیم پترزبورغ در این تاریخ مجدداً بنظر لرد پالمستون برسانید و در آن تاریخ وزیر مختار انگليس دستور داشت مکتوب فوق‌الذکر را بوزارت امور خارجه دولت امپراطوری روس ارسال داد .

جناب عالی سواد مکتوب لرد پالمستون را جوفاً ملاحظه مینمائید و به لرد پالمستون خاطر نشان خواهید نموده‌مان احساسات که ما را در سال ۱۸۳۴ باین امر راهنمایی نمود و ما را وادار کرد که برای انعقاد يك قرارداد دوستانه بین خود

نسبت بمملکت ایران موافقت نمائیم همان نیز امروزه اساس این اقدام فعلی میباشد و ایمان کامل حاصل است که ما را بتایید رضایت بخش سوق خواهد داد .  
 در اینمقاله تردیدی نیست که ایجاد روابط معنوی مجدداً بین نمایندگان دولت انگلیس و دولت روس در تهران به عهد دولت انگلیس است ، یقین است این روابط معنوی را دولتین با همان نظریات موافق که در سال ۱۸۳۳ قلاً دارا بودند ایجاد خواهند نمود و باید در خاطر داشت که نتیجه همان نظریات موافق سال ۱۸۳۴ بود که سبب شد امنیت و آسایش داخلی مملکت ایران استحکام پیدا کند و بحال آن مملکت مفید باشد . - خاتمه ،

## مکتوب لرد پالمستون به کنت پوزودی بورگو وزیر مشاور دولت روس مقیم لندن

در مراسله کنت نسلرود را که جنابعالی برای اینجانب فرستاده بودید متضمن تکانی است که قضایا را کاملاً روشن مینماید ، دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان با آنها موافقت تام دارد و اظهار میکند بموجب این اظهارات ، دولت امپراطوری روس دارای هیچ نوع سوءظن و یا دشمنی نسبت بمنافع بریتانیای کبیر در هندوستان نمیشد و سیاست آن دولت نیز در اجماع با ایران مثل سابق لایتتیر است و درست دنبال عثمانی سیاستی است که در سال ۱۸۳۲ بین دولتین موافقت حاصل شده است ، بنابراین دولت انگلستان این اظهارات را رضایتبخش میداند . (۱)

یکی از نویسندگان نظامی موسوم به سرولمان آیر (۲) که خود نیز در لشکرکشی دولت انگلیس با افغانستان همراه بوده در ضمن قضایای افغانستان که شرح میدهد علت این مخالفتها را با دولت ایران چنین مینویسد :

(1) The Middle Eastern Question by Valentine Chirole  
P. 439-440 .

(2) Kabul Inurrection, by Major-General Sir Vincent Eyre P.33 .

« این لشکر کشی بی مطالعه و غیر لازم و مخالف عدل و انصاف بود . » (۱)  
 لرد او کلند وعده‌ای از مشاورین او دارای این عقیده بودند که دولت ایران  
 به تحریک روسها امنیت هندوستانرا تهدید میکند و همین تصورات سبب شد که  
 حکومت هندوستان ب فکر تجهیزات افتاد . يك دليل ديگرشان اين بود كه چون  
 پادشاه ایران وفات نموده و شاه دیگر جای او را گرفته است . شاه جدید با سیاست  
 دولت انگلیس موافق نیست و با دولت روس نزدیک است . سیاسيون انگلیس در  
 آنروز عقیده داشتند اگر هرات بدست دولت ایران افتد نه تنها افغانستان ، پنجاب  
 و سند را دولت ایران تصرف خواهد نمود بلکه هندوستان انگلیس نیز دوچار خطر  
 خواهد گردید ، بنابراین انگلیس ، افغان و سیکها باید بر ضد دشمن عمومی یعنی  
 ایران متحد شوند .

نویسنده دیگر که یکی از عمال وزارت امور خارجه انگلستان می‌باشد ،  
 موسوم به اتکس همیلتون (۲) در کتاب خود موسوم به مسائل آسیای مرکزی (۳)  
 مینویسد :

« در این تاریخ انگلیسها چنین تصور مینمودند که دولت روس رشته‌ای بگردن  
 صدر اعظم ایران انداخته بهر جا که میل دارند او را هدایت میکند و بوسیله او در تمام  
 امور داخلی ایران دخالت مینمایند . از آنجائیکه صدر اعظم ایران در دست آنها است  
 بدستورایشان اشخاص بمشاغل دولتی نامزد و برقرار میشوند ، روسها هستند که همه  
 راپناه داده مجرمین را حفظ میکنند ، حاکم آذربایجان تحت الحمايه آنها است ،  
 بایالت خراسان چشم طمع دوخته‌اند و تمام هم خود را صرف توسعه نفوذشان در  
 در نواحی شرقی بحر خزر مینمایند .

دولت ایران بر روسها اجازه داده است که در رشت قنصل داشته باشند و نماینده  
 تجارتی آنها در تمام نقاط ایران برقرار شود ، تمام اقدامات علیه نفوذ دولت انگلیس

(1) Ijnat , illadvised and Unnecessary .

(2) Angus Hamilton .

(3) Problems of the Middle the East P. 74

است و فعلاً مشغول میباشند منافع دولت انگلیس را در آسیای مرکزی تهدید کنند و طوایف افغانستان را علیه منافع انگلیس بشورانند . «

باری بهر عنوانی که بود انگلیسها محمد شاه را از محاصره هرات باز داشتند و شاه در ۱۶ شعبان ۱۲۵۴ هجری ( مطابق اوایل نوامبر ۱۸۳۸ ) به تهران رسید و تمام مدت سفر و محاصره ۱۶ ماه طول کشید . در این ضمن فتنه‌های خفته بوسایل عمال خارجی پیدار شده اغتشاشاتی در ایران بروز نموده بود مانند **طغیان آقاخان محملانی** و غارت محمره و اغتشاش و فتنه‌های دیگر که **ایهریک** بهرور جلوگیری شد و همه اصلاح گردید .

اما اینموضوع که محمدشاه مجبور شد از محاصره هرات دست بردارد همیشه خاطرش را مکدر داشت ، چه میدانست که در این امر منافع ایران پایمال اغراض دولت انگلیس گردیده و اقدامات آنها حلت ایران را از یک حق مشروع خود محروم نموده است و انتظار داشت پادشاهان اروپا در اینموضوع با دولت ایران مساعدت نمایند ، قبلاً اشاره رفت که محمد شاه از میامی میرزا حسین آجودانباشی را برسالت بدر بارهای دول اطریش ، فرانسه و انگلستان روانه نمود . در استانبول از سفیر ایران پذیرائی شایانی نمودند . دروینه مترنیخ دیپلمات معروف اطریش که در آنزمان حیات داشت از او پذیرائی خوبی نمود و بطالب او رسیدگی کرد ، چون دولت انگلیس مایل نبود نماینده دولت ایران بلندن برود ، بهأمور خود مقیم در شهر وینه نوشته بود که به نماینده مختار دولت ایران که مأمور دربار لندن است اخطار نمایند که دولت انگلستان حاضر نیست از نماینده دولت ایران پذیرائی کند یا او را در دربار خود پذیرد . مترنیخ خیلی سعی نمود شاید بتواند اجازه تحصیل کند که میرزا حسین خان مقدم بلندن برود ولی مورد قبول واقع نشد حتی بایک عبارت خوشمزه به مترنیخ جوابدادند که لطفاً بنماینده ایران بگوئید بانگلستان سفر نکند .

در تاریخ ناسخ التواریخ مینویسد :

« ایلیچی انگلیس که در نامه بود حسین خان را دیدار کرده و تذکر داد که

میان دولت انگلیس و ایران کار برمخاصمت و معادلات است و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پالمستون وزیردول خارجه کس بنزد او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد . دو کروار زر مسکوک تسلیم کنیم و مواجیب سپاه آذربایجان را همساله ازخویشتن برسانیم . حسین خان صورت حال را بعریضه کرده بدست فرستاده خود فرج الله بك روانه درگاه شاهنشاه غمازی داشت و خود روز چهارم وزود ، ادراك خدمت امپراطور نمسه کرده مورد الطاف و اشتاق گشت و روزی چند پیود تا جواب مکتوب وزیردول خارجه از لندن رسید . نگاشته بودند که ما را با دولت ایران مخاصمتی نباشد چون مکاتیب مکنایل موارد صفارا مکتب ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذرایشان پذیرفته است ، بالجمله حسین خان بعد از پنجام روز توقف درنمسه ، پاسخ نامه شاهنشاه ایرانرا از امپراطور گرفته روز ۱۱ محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد و عصر وارد پاریس گشت . هیوژوانین که در سفارت ژنرال شاردان ازجانب ناپلئون مدتی در ایران بود و زبان فارسی میدانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را همداندار گشت و روزدیگر وزیردول خارجه را دیدار نمود و شبانگاه او ببازدید آمد و روز سوم حسین خان بعضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران همه جای سرفرود داشت و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بپارد پادشاه فرانسه از جای خود برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت و پس از زمانی بو وزیر دول خارجه سپرد و بنهست و فراوان اظهارحفاقت و مهربانی کرد ، آنگاه حسین خان رخصت انصراف یافته بنزدیک امپراطریس زن پادشاه رفت وهم در اینوقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا سیر برادر خود را باردیگر دیده باشم بالجمله از آن پس هدیه پادشاه را که يك قبضه شمشیر مرصع بجواهر شاداب و شانزده طاق شال رضائی و يك جلد کتاب شاهنامه فردوسی و يك جلد کلیات سعدی بود پیش گذرانید .

باز در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است :

« چون سفارت حسین خان در دولت انگلیس پذیرفته نبود احوال و ثقال خود

را در پاریس گذاشته **سیر جبرئیل** ترجمان خود را برداشته بقانون تماشاگران راه لندن برگرفت و وارد انگلستان شد و بلندن ورود کرد. **سرمورد اوزلی** که سفارت ایران کرده بود او را منزل بنمود و چهل روز اقامت جست و روز ۲۳ ربیع الثانی شرحی به لرد پالمستون وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که با نامه دوستانه و هدیه شاهانه از جانب پادشاه ایران برای تعزیت پادشاه و بلیام چهارم و تهنیت چاروس ملکه انگلستان مأمورم و نیز سوء سلوک مستر مکنایل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر بجای او تعیین شود. اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد. اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن را بداند و بفهمد روا باشد. چه، تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد. بالجمله روز ۱۹ جمادی الاول حسین خان وزیر دول خارجه را دیدار کرد و بعد از گفت و شنود فراوان پرده از راز بر گرفت و گفت بعد از اتحاد دولت ایران با روس، دولت انگلیس مأیوس شد و همچنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفنگی هندوستان گشت و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر ایران با کارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس میبرند حسین خان گفت اگر بتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت، ایلچی شما بنماید که کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر اینکه چگونه شاهنشاه اجازه میدهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند، این سخنان کتب صه از مکنایل است، با اینکه کارداران ایران او را دلجوئی فراوان کردند، چون خواست سفر لندن کند، اخبار جنگ کرد و با حاجی سید محمد باقر که فعل علمای ایران است کلمات زشت نوشت.

اما حسین خان چون باصالت راسد بود یافت صورت حال را به کنت نلرود وزیر دول خارجه روس نوشت و نیز از بزرگان لندن بسیار کسی آگهی یافتند و یک شب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته ایم سر مکنایل در ایران بقتنه جوئی روزگار گذاشته و چون تو خود او را از بهر اینکار اختیار کرده ای سوء سلوک او را مستور میداری. در جواب گفت چنین است لکن چون سابق بر این میرزا صالح



ایلچی دولت ایران از ستروك شكایت آورد و او معزول شد تا کنون سغرای ما در ایران مکانی بزا ندارند، هم اکنون اگر من مکتایل را عزل کنم از این پس سفراء ما چاکران دولت ایران خواهند بود، اما بسیار کس از بزرگان لندن و مترالیس و سر جان کامپبل و سر گور اوزلی گفتند مکتایل مردی نجیب نیست و در خود سفارت ایران نبود. در راه دولت ایران زرو سیم فراوان داده ایم همه یاوه شد، اکنون دو چندان باید در راه افغانستان بگذاریم. دوک ولینگتون شرحی نگاشت و بزینت طبع در آورده در لندن پراکنده داشت. (در اینجا مکتوب دوک ولینگتون ترجمه شده) این است ترجمه مکتوب دوک ولینگتون که طبع شده:

(از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان معلوم میشود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است. پنجاه هزار تن لشکر و بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگ آورند و هزار و پانصد میل از سرحد انگلیس دور است، ماسی سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ در آنجا داشتیم و سه چهار میلیون پوند خرج کردیم، ایران برای ما قلمدادی بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت تا قصد هندوستان نتواند کرد. اکنون میگویند ایران معبر دولت روسیه شده، میان دولت ایران و انگلیس بدطرا عهد نامه موجود است. مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند دولت انگلیس را در میانه سخنی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است، چهار مملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن از ایرانی اسیر بودند، شاهنشاه ایران لابد بتعمیر دزدان لشکر کشیده هرات را محاصره کرد، با اینکه وزیر بزرگ کلمران به ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما می آورد بشما زحمت نمیدهم، منع کنید اعانت هم نکنید، دولت انگلیس خود هرزه درائی کرد و مهندس هرات فرستاد و جنگ با دولت ایران کرد و کشتی جنگی بجزیره خارک فرستاده قندی از مملکت دوست خود را تصرف کرد و لشکر بزرگ به افغانستان فرستاد به خیال آنکه فرمانداران افغانستان با دولت ایران دوست میباشند. تیکو نوشته است وزیر دول



خارجه ایران که بجهت دولت انگلیس مقاتله مارا با افغانستان بسبب دشمنی خود میداند و خود چزا مداخلت میاندازند ، همانا دوستی دو دولت بشرایط عهد نامه است. این سخن گه اکنون میگویند مگر وقتی ایلچی مختار شما عهد نامه می بست فراموش کرده بودند. یا اینکه دولت انگلیس قوت خود را زیاد میداند و چنان میپندارند که شکستن عهد نامه و عهد نامه جدید بستن آسان است. همانا این همه بدعهدیها مثل کارهای پیونیک است که پادشاهی بودیه بدعهدی معروف و اینکه کارداران انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان است و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس می افتد این سخن استوار نباشند. اکنون پنجمه است سپاه ما طی طریق میکند و هنوز از سرحد ما چغائی نرسیده است که یک گلوله بدشمن بیندازد و میدانم کی خواهد رسید و معلوم میشود که دیگر باره سپاه باید فرستاد و این کلید بسیار از دور است. سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات بعد از پنجمه سرحد هند میرسد آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد، مملکتی را که درهم و دینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحر نیست چگونه بر هندوستان دست می یابد در صورتیکه یکن سرگرد مهندس انگلیسی در میان سپاه هرات بالشکر ایران جنگ میکرد و یکن وکیل سفارت در کابل بود و یکن در قندهار و باصره عهد می بستند که با دولت ایران خصومت اندازند ، بزرگان انگلیس چه اندیشه میکنند ؟ ... هیچ نمیگویند اینگونه کردار کار مارا مشکل خواهد کرد و بزحمت خواهیم افتاد؛ شاه شجاع که رانده افغانستان است و سی سال است مواجب خوار ماست شایسته آن نیست که بجای دوست محمدخان که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در صد تومان دو تومان وثیم میگیرد و مملکت کابل را بنظم دارد و نیز افغانا را قوت بسیار است و جنگ آورند ، وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نموده لشکر اوسه بار بیری را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانان با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند بشر در آیند و لعکری که ما فرستاده ایم بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان را مرد جنگ نمیشمارند و بسخره میگردند ، بالجمله این دیواری که ما بدست خود میخواستیم خراب کرد سنگر سخنی در میان

ماواهل مشرق بود. - خاتمه).

اگر چه دلایل دواک و لینگتون محکم و مین بود لکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند مفید نیفتاد، اما حسین خان آجودانباشی دیگر - باره از لندن فرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب نمود. کارداران فرانسه کنت دسرسی را سفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنج تن معلم سر باز را حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ در افکند دست از مقاتلت باز ندارند. ژنرال داماس که از شناختگان سرکردگان ناپلئون بود و بعد از او عزلت اختیار کرده بود و خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم رجب از پاریس بیرون شده از راه استانبول و طرابوزان طی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت.

# فصل بیست و دوم

## مسافرت میرزا حسین خان آجودانباشی به دربارهای دول اطریش، فرانسه و انگلیس

حسین خان آجودانباشی در سال ۱۲۵۴ مأمور شد بدربارهای اطریش، فرانسه و انگلیس برود. موضوع ایران مسافرت شکایت از رفتار غیر عادلانه دولت انگلیس بود که در قضیه هرات و افغانستان پیش آمده بود. این شخص شرح مسافرت خود را نوشته و گزارشات و پیش آمدهای این رسالت را مشروحاً در سفرنامه خود ضبط کرده است، من بیان قسمتهایی که مربوط به موضوع هاست در اینجا اشاره خواهم نمود.

میرزا عبدالفتاح گرمروندی که منشی ایشان بوده پس از يك مقدمه مختصر که تقریباً صفحه اول سفرنامه او را اشغال نموده چنین گوید:

« چون بتاريخ ۱۲۵۴ مطابق سال ایت ئیل، عالیجاه رفیعجایگاه . . . مقرب الخاقان حسین خان آجودانباشی عساکر منصوره و مبشر مشورتخانه دولت قاهره حسب الامر قدر قدرت سرکار اعلیحضرت قضا قوت شاهنشاهی مأمور سفارت دول ثلاثه نمه و انگلیس و فرانسه شدند و بنده در گاه عبدالفتاح گرمروندی که مدتها است از خدام دولت جاوید آیت ابد مدت است در نیابت ایشان مأمور گردید ذهاباً

و ایاباً وقایع اتفاقیه را با مجملی از کیفیت اوضاع ربع مکون و مختصری از چگونگی ولایات کل عالم برآ و بعراً ثبت کرده در این نسخه بشرح و بیان آورده به چهار فصل موسوم ویر مقدمه و چهار فصل و خاتمه مرتب نمود. ...

میرزا حسین خان آجودانباشی در ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۵۴ از تبریز حرکت نموده از راه طرابوزان و دریای سیاه باستانبول می‌رود. در راه عمال دولت عثمانی نهایت احترام را درباره او مبذول میدارند. در استانبول نیز بحضور سلطان عثمانی تشریف حاصل میکند. میرزا عبدالفتاح اتفاقات روزانه را بدقت در همنجا ضبط نموده است علاوه بر این اسم هر منزل و مسافت بین آنها و وضعیت محل همراهِ نوشته است. اینک قسمتی از آن که با موضوع مناسبت دارد در اینجا نقل میشود:

«در استانبول وزیر مختار انگلیس مترجم خود را پیش آجودانباشی فرستاده پیام میدهد هر گاه سفیر ایران عزم شهر لندن کند قبل از آنکه مطالب مترمکنایل وزیر مختار انگلیس از دولت ایران بعمل آید. سفارت او پذیرفته نخواهد شد و اگر باراده سیاحت برود مختار است و هیچکس ممانعت نخواهد کرد. روز دیگر آجودانباشی کاغذ خوش‌مضمونی بمشارالیه نوشت و خواهش نمود که در هر جا مناسب داند با او ملاقات و بعضی موارد را معذوره نمایند، راضی شد و جواب کاغذ را بتوسط مترجم پیام داد. خلاصهٔ سفارش این بود که من از دولت خود مأمور بدخل و تصرف این امور نیستم، البته ایلمچی مرا معذور بدارد. (۱)»

در شهریینه یکساعت بعد از ورود، مستشار دولت اطیش از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم و جناب پرنس مترنیخ آمده شرایط خوش آمد و احوال پرسی بجا آورد روز بعد با پرنس مترنیخ ملاقات نموده، در این بین مشارالیه تفصیلی از بعضی حرکت رکیک و تحریر باشیبه و تشکیک مترمکنایل بمیان آورده دو سه خطراً اخبار که در فرانسه و انگلیس موافق نوشتهجات او با سعه و منتشر نموده بودند بیرون آورد که مضمون همه دلیل بر مراتب بدعهدی و جنگجویی و بی نظامی دولت علیه ایران بوده، در باب محتضمهٔ چاپار و سفرهات بسطی داده حقانیت دولت انگلیس

را ثابت کرده بودند.

آجودانباشی هم بملاحظه اقتضای وقت کیفیت اوضاع را بروجه تفصیل ازبدو کج رفتاری مستر مکنایل و مراتب بدعهدی آنها درباب ندادن وجه از قرار عهد و شرط عهدنامه و برهم زدن بعضی از فصول عهدنامه و مداخله در امر افغانستان بخلاف حق و مرارده با شاهزادگان فراری و تحریک اهالی افغانستان و اطمینان دادن در باره کاهران و داستان ترغیب و تحریک و شهادت خلاف بالیوز انگلیس را درباب محصره و اخبار جنگ کردن مکنایل بدون اینکه از جانب دولت علیه ایران نقض عهدی شده باشد و فرستادن جہازات جنگی بسواحل بندرات فارس و ممانعت از آوردن تنگ ایتیاعی از انگلستان و بسبب سفر بسمت هرات و طغیان افغانه در شرارت و زاهزنی بیان ساخت و ماحصل فصول عهدنامه دولتین انگلیس و ایران داهم بترتیب خوانده مضمون آن را حسب الواقع حالی نموده معزی الیه همه این فقرات را از روی انصاف تصدیق و چنین صلاح دانست که تفصیل این مراتب را آجودانباشی کماهو حقه بلغات فارسی نوشته بزبان انگلیسی ترجمه شود تا اینکه هر دو را بلندن فرستاده سرکار امپراطور و من خود نیز مراتب را بطورهای دلتشین قلمی و بدولت انگلیس ارسال و اظهار کنیم و بگوئیم که ایلچی دولت علیه ایران سخش این و حرفش چنین است که تفصیل را نوشتیم ، البته امنای دولت انگلیس بنظر انصاف ملاحظه و معلوم نمایند که در هر باب موافق مضمون عهدنامه مبار که حق بجانب دولت ایران است و مستر مکنایل بسبب خیالات فاسده و سوء ظن میخواهد که بی جبهه فیما بین دو دولت بزرگی اساس کدورت و عداوت برپا شود و دولت بپیله انگلیس را در نظر دول دیگر به بدعهدی و عهد شکنی مشهور سازد ، در دوستی ما هرگز باین معنی راضی نخواهیم شد که دولت انگلیس در کل عالم به بدعهدی و عهد شکنی معروف بوده و بحرف واهی و بی حساب مکنایل از دوستی قدیم دولت ایران قطع نظر نماید . الحاصل تا دو روز تحریر این مراتب و ترجمه آن با تمام رسید و با نامه امپراطور و مکتوب جناب پرنس مترنیخ همراه چاپار دولتی نمسه بدولت انگلیس انفاذ شد .

شب دوم نایب ایالچی انگلیس اظهار نمود که چون دولت ما با دولت ایران در مقام دشمنی و لشکر کشی است لهذا از جانب دولت خود مأمورم باینکه شما را از عزیمت لندن ممانعت کنم و بگویم که سفارت شما در دولت ما مقبول و پذیرفته نخواهد شد. آجودانباشی پرسید سبب دشمنی چیست؟ او مضامین تحریرات و تقریرات مستر مکنایل را مذكور ساخت. بعد از آنکه آجودانباشی حقیقت را حسب الواقع حالی کرد مشارالیه خود اذعان و تصدیق نموده متعهد شد که حقیقت را بدولت خود عرض کند.

بعد از آنکه کاغذها از وینه بلندن رسید و امنای دولت انگلیس از ورود آجودانباشی بآن سرحد استحضار بهم رسانیدند، یکتفر کلنل که منصب سرهنگی داشت از جانب جناب لرد پالمستون وزیر امور خارجه دولت انگلیس بچاپاری مخفی پوینه آمده در همان منزلی که ما منزل داشتیم منزل نمود و ظاهراً میگفت که من مأمور هندوستان لکن باطناً منظور استحضار از مأموریت آجودانباشی بوده است، چنانکه این فقره را یکروز قبل از ورود جناب پرنس مترنیخ از قرار نوشته ایلیچی خودشان که در لندن بود مستحضر شده بآجودانباشی اخبار کرد.

بعد از ورود بنای تردد و آمد و شد بمنزل ماها گذاشت، بطایف الحیل میخواست که بلکه مطلبی از اجزای سفارت بفهمد ممکن نشد، البتاً آجودانباشی را دین کرد و بنای صحبت گذاشت اما مأموریت خود را ظاهر ساخت و گفت که راهی بتوسط اقوام و دوستان خود در سرکار وزیر امور خارجه دارم و میتوانم مطالب شما را بآنها حالی کنم. آجودانباشی بی ساخته و تزویر بمشارالیه جواب داد که من سر بازم، در امورات بجز راستی و صداقت چیزی نمیدانم از مأموریت تو هم خبر دارم بهتر آن است که تو هم که اهل نظامی جله را بکنار گذاشته آنچه تکلیف و مطمع نظر دولت انگلیس است بیان سازی و بنده هر چه مأموریت دارم بدون کم و کسر آشکار کنم، مشارالیه را مجال کتمان نمانده بمأموریت خود اقرار نمود و گفت اگر دریاب افغانستان مأموریت و اجازت از جانب امنای دولت خود داری و میتوانی قراری بدهی سفارت تو در دولت ما پذیرفته و مهماندار تو حاضر و کشتی تعیین شده

در نهایت احترام بلندن وارد خواهی شد. آجودانباشی گفت کدام عهد و میثاق و قرار و مدار از عهدنامه مضبوطتر و مربوطتر خواهد بود که بتوسط سفرای مختار طرفین منعقد شده و به امضای پادشاهان بزرگ رسیده باشد. اگر چنین قرار عمده اختلاف یابد قرار جدید من چه اعتبار خواهد داشت؟ .. و من بجز تهنیت و تعزیم و اظهار رفتار و اوضاع محترمانه و از دیاد مودت و دوستی مأموریت بتجدید عهدنامه قدیم ندارم اما اگر تکلیف دولت شما در باب افغانستان دانسته بامضای دولت خود عرض کنم شاید مأموریت تازه بهم رسانم. صراحتاً گفت اگر دولت علیه ایران از تصرف و مداخله در کار آن منصحت در گذشته و آنها را کمافی السابق بحال خود واگذارند، دولت ما دو کروور تومان یعنی يك کروور قرض شما را که بدولت روس دارید قبض رسید گرفته میدهد و يك کروور دیگر از نقد و اسباب حربیه بدولت ایران کلا سازی میکند. آجودانباشی هر چه خوانست در این باب نوشته از او بگیرد او هم در مقابل نوشته از او خواست آجودانباشی جسارت بدادن نوشته مزبور نکرده مراتب را مصحوب فرج الله بهك آدم خود بامضای دولت خود عرض کرد و نیز در باب بعضی مواد دیگر پاره تعهدات از جانب دولت خود مبر کرد، در صورتیکه دولت علیه ایران از افغانستان دست بکشد هر ساله مواجب و تدارک قشون سرحد آذربایجان را ما میدیم و هر چه معلم و مهندس بخواهید داده میشود. در همه حال آجودانباشی متمسك بعهدنامه شده بمشارالیه جواب داد که امضای دولت علیه ایران امکان ندارد که باین وعده و حرفها قبالة مملکت افغانستان که ملك ایران است بدولت انگلیس داده و این بدنامی را تا ابد ادا هر بگذارند. همینکه کتلل مزبور مایوس شد به لندن مراجعت نمود و آجودانباشی مراتب را بطوریکه گذشته بود به جناب پرنس مترنیخ حالی و بیان ساخت. جناب معزی الیه بسیار تصدیق کرده و سرکار امپراطور هم عرض نمود. (۱)

مؤلف سفرنامه در این جا شرحی مفصل از ترتیب پذیرائی دولت اطرش از سفیر ایران مینویسد که بسیار جالب میباشد.

روز چهارم ورود پایتخت اطریش امپراطور اجازه میدهد که سفیر ایران بحضور برود. در این باب مؤلف چنین مینویسد:

«روز چهارم ورود از جانب دوات بجهة شرفیابی حضور امپراطور اجازه شد. دستور العمل تشریفات که در دادن و گرفتن احترام نامه همایون معمول بوده نوشته بودند و روز پنجم مستشار و سه نفر صاحب منصب بزرگ و يك عراده کالسکه هشت اسبی که اکثر اسباب و آلات آن طلا بود بادو عراده کالسکه شش اسبی منتقح آوردند. آجودان باشی در کالسکه اول نشستند، مستشار راتزد خود جاداده و بنده در گاه و محمد رضا بيك ياور و دو نفر صاحب منصب در کالسکه دوم و محمد حسن خان و عبدالرحیم بيك و طیب انگلیسی و میو جبرئیل ترجمان اول در کالسکه سوم نشسته روانه شدیم، نامیدان در خانه در چند جا که قراول بود همه حاضر باش کرده پیش فنگ و سلام نمودند. در میدان درب خانه دو فوج پیاده و يك فوج سواره نظام که حاضر بودند تعظیم نظامی بعمل آوردند و در محوطه عمارت تخمیناً هزار نفر از امراء، وزراء، سرکردگان بزرگ بارخت نظام و جمع کثیری هم از اهل ولایت اناثاً و ذکوراً در معابر و مرتبه های تحناتی و فرقانی عمارت ایستاده بودند. بعد از اینکه از کالسکه ها پائین آمدیم نامه همایون با ادبجد دودست بنده در گاه پیشاپیش، آجودان باشی و سایر اجزای سفارت محاقب داخل عمارت گشته در اول مرتبه پرنس کلارادون که با اصطلاح آنها...<sup>(۱)</sup> اول یمنی سالار که مرتبه جنرالی و لقب شهزادگی داشت و در مملکت نما از همه معتبرتر است با همه اتباع خود تا در اول عمارت استقبال نمود و در هیچیک از اطاق های پائین و بالا تکلیف توقف نشد تا اینکه با طاق امپراطوری داخل و اجزای سفارت بطوریکه سابقاً آجودان باشی قرار داده بود دردم در ایستادند، بنده در گاه و ایشان و مستشار پیش رفته بفاصله یکدفع ایستادیم، سرکار امپراطور هم سر پا در وسط اطاق با پرنس مترنیخ ایستاده بودند. آجودان باشی اول مأموریت خود را بر زبان فارسی با حسن تقریر عرض و نامه امپراطور را که در کبته ترمه مکرر بشال رضالی پیچیده شده بود از دست بنده گرفته شال

(۱) این کلمه در سفر نامه خوانده شد.



را به‌عنوان نامه‌ی همایون را به‌دست اعلیحضرت امپراطور اعظم تسلیم نمود و سرکار امپراطور هم با کمال تعظیم گرفته دوسه دقیقه نگه داشتند بعد از آن بجناب پرنس متر فیخ سپرده از صحت و عافیت ذات اقدس شاهنشاهی استفسار و از مراتب میل و محبت خود فصلی اظهار نمودند.

آجودانباشی عرض کرد که هر چند فی‌مابین دولین بعدصافت ظاهری است و لکن بحمدالله قرب مودت باطنی بسرحد کمال است. در آخر مجلس از حرکات متر مکتایل و انزجار دولت انگلیس شمه اظهار کرده فرمودند که ما همیشه بدوستی و خیر خواهی دولت ایران مایل و راغب هستیم و اهتمامات صادقانه خود را بعمل خواهیم آورد تا انشاءالله بلکه کدورت دولت ایران و انگلیس عنقریب بدوستی و محبت تبدیل شود و فرمودند تحریرات شماره ملاحظه و از وقایع اتفاقیه مستحضر شدیم و آنچه لازم بود در این مورد بدولت انگلیس نوشتیم...

القصد سایر اجزاء سفارت را نزدیک طلیده یگان یگان رامورد التفات فرمودند تا اینکه مرخص شدند.

مؤلف دید و بازدید با رجال و بزرگان اطریش را شرح میدهد، بعد با سفراء دیگر که مقیم دربار اطریش بودند دید و بازدید نموده‌اند. در این هنگام سفیر ایران از ولیعهد روس هم که برای ملاقات بویته آمده بود دیدن نموده است. در مهمانی که دولت اطریش یافتنخار ولیعهد روس داده بود سفیر ایران نیز حضور داشته است. (۱)

میرزا حسین‌خان آجودانباشی قریب پنجاه روز در وین توقف نموده، در این بین جواب کاغذ هم از لندن میرسد. در آن اشاره شده بود که ما با دولت علیه ایران دشمنی نداریم بلکه درباب چاپار و غیره بعضی چیزها فی‌مابین دولین واقع شده است. بعد از آنکه از جانب دولت ایران عنده‌خواهی شایسته بعمل آمد البته آنوقت ایلمچی آنها در دولت ما قبول خواهد شد.

مؤلف سفرنامه گوید:

در یازدهم محرم ۱۲۵۵ از زمین حرکت نموده غرة صفر بمحله ولسن که در يك فرسخی شهر یاریس است وارد و آنروز برای اخبار در آنجا متوقف شدیم . مسیو ژوانین ترجمان اول دولت که سابقاً در ایام سفارت جنرال گاردان چندی در ایران بوده زبان فارسی یاد گرفته بود ، دو ساعت بغروب مانده آمده از جانب پادشاه فرانسه مراسم خوش آمد و احوالپرسی بعمل آورد و مذاکراتی که از دولت ماموزل شایسته برای شماتعیین و مقرر شده است ، منهم به تقدیم رسوم هماننداری مأمورم ، قرار غد و زودوم ماه داخل شهر شویم . مشارالیه رفت و روز دیگر باتفاق دونفر ترجمان دولتی آمده سه عراده کالسکه دولتی خوب آوردند تا اینکه بمنزل رفتیم . اخراجات یومیه بقدر کفاف و طباخ و عمله آنچه لازم بود مهیا داشتند . همانروز آجودان باشی موافق معمول دولتی و ذیردول خارجه را ملاقات و ایشانم شب بلافاصله بی خبر آمده بازدید کردند . روز دیگر مسیو ژوانین اظهار ساخت که حسب الامر پادشاهی مقرر است که فردا بحضور رفته نامه همیون را برسانید . . . . روز سوم شرف حضور حاصل گشت بوضعی که دو عراده کالسکه هشت اسبی و کالسکه دیگر چهار اسبی از دولت آوردند و باتفاق اجزای سفارت عموماً رفته اول در یکی از اطاقهای عمارت شاهی که بعضی از بستنی و شیرینی حاضر کرده بودند همه را متوقف داشتند و پس از صرف قهوه و چای دو نفر ایشیک آقاسی حاضر که منصب جنرالی داشتند آمده از جانب پادشاه اخبار و احضار کردند تا اینکه بالاتفاق رفته در اطاقی که سرکار پادشاهی در سر تخت نشسته و سرکار ولیعهد و سه نفر شاهزاده در زمین و یسار و بعضی از وزراء و امراء هم ایستاده بودند ، بقاعده ایران سه دفعه تعظیم کرده پیش رفتیم . آجودان باشی مأموریت خود را چنانکه معمول است بعبارت بلیغه و الفاظ فصیحه عرض و همینکه نامه همایون را از این بنده دم گاه خواست بگیرد سرکار پادشاه کلاه از سر برداشتند و برخاستند و نامه همایونرا بدست خود با کمال احترام گرفته چند دقیقه نگاه داشتند و نسبت به سرکار اعلی حضرت شاهنشاهی اظهار بیگانگی اتحاد نموده فرمودند خدا میداند ما بدیدن این نامه مودت ختامه فوق العاده طالب

و راغب بودیم و انشاءالله تعالی مادام‌العمر مصمم هستیم که قلب خود را بدوستی و الفت شاهنشاه ایران مایل داشته از این یعد یوماً یوماً بر مراتب اتحاد و یگانگی از طرفین افزوده مغایرت مطلقاً فیما بین این دودولت منظور نشود. بعد از آن ناعه همایونرا بجانب وزیر امور خارجه سپرده نشستند و بعضی صحبتهای رأفت آمیز و معاودات عطفوت انگیز به آجودانباشی نمودند و ایشانهم در مقابل هر يك جواب شایسته معروض داشت . »

مؤلف این سفرنامه شخصی بسیار باذوق و دقیق بوده، تمام جزئیات ملاقات را با عبارات بسیار شیرین ضبط نموده است . حضرات را در پاریس نیز خیلی خوب پذیرائی نموده‌اند . پادشاه فرانسه مخصوصاً یکشب آنها را مهمان نموده در سر يك ميز با امپراطریس و ولیعهد و عیال او و جمعی از شاهزادگان غذا خورده‌اند ، شرح این مهمانی را مفصل بیان میکند و هدایائی که آجودانباشی از نظر شاه گذرانده آنها را یکان یکان اسم میبرد و مینویسد :

« هدایای شاه که عبارت از يك قبضه شمشیر مرصع و مکمل و شانزده طاقه شال رضائی بسیار مرغوب و یکجکد شاهنامه بخط نستعلیق خوب و یکجکد کلیات سعدی باشد در اطاقی که اعلیحضرت پادشاه و سرکار امپراطریس و همشیره شاه و زن ولیعهد و صیبه شاه و چند نفر دیگر از مردوزن حضور داشتند بنظر پادشاه رسانیدیم . » (۱)

من مایل بودم قسمتهای زیادی از این سفرنامه را در اینجا نقل کنم، چونکه قالب آنها بقدری مطبوع و دلچسب میباشد که گذشتن از ذکر آنها یکنوع بی‌انصافی است . این سفرنامه بسیار خوب نوشته شده است ، جای آن دارد که قدری هست بخرج داده آنرا طوری که هست بطبع برسانند ولی من آنقسمت هائی که مربوط بموضوع است خیلی مختصر نقل خواهم نمود .

مؤلف سفرنامه گوید :

« روزی که آجودانباشی باقتضای مصلحت دولتی بعزم سیاحت از پاریس عازم لندن میشد شب با بنده دزگاہ و میو جبرئیل ترجمان اول و دو نفر نوکر عازم

(۱) صفحه ۵۴ از سفرنامه .

شدیم . . . (۱) اول شب لندن رسیدیم ، دو روز در هتل مارشال تاملن منزل شد تا اینکه سرگور اوزلی دولک صاحب و الیس صاحب و کمبل صاحب و جنرال لیزلی که همه آنها در ایام سفارت خود و توقف ایران از دولت علیه مورد التفات شده بودند مکرر بدیدن آجودانباشی آمده از کیفیت بعضی از اوضاع خبر دادند و از آنها تحقیق شد که در این شهر بهترین هتلها کدام است، گفتند هتل میور (۲) و از تمامی هتلها سنگین تر میباشد و سرکار ولیم پادشاه روسیه هم در آنجا منزل کرده بودند لکن عیب آنجا این است که خرج کلی دارد . آجودانباشی بملاحظه بعضی جهات از منزل قدیم به هتل مزبور آمده همان منزل را که سرکار ولیم پادشاه روسیه اجاره کرده بودند اجاره و توقف نمود . در ایام چهل و یکروز توقف لندن آنچه فیما بین جناب لرد پالمرستون و وزیر امور خارجه و آجودانباشی گفتگوی دولتی تحریراً و تقریراً اتفاق افتاده بود بتفصیل تمام در اجزای ضمیمه و اوراق جداگانه نوشته شده است . ، (۳)

در اینجا مؤلف داخل در تعریف شهر لندن شده از هوا و اقلیم آن صحبت مینماید، بعد از وضع زندگی اهالی، بعد جغرافیای جزایر بریتانیا ، وسعت خاک آن ، عدد نفوس ، عایدات و مخارج دولتی ، قروض دولتی ، جمعیت لندن و قشون و غیره شرح میدهد (۴) بعد گوید :

« نظر باینکه تفصیل وقایع و کیفیاتی که فیما بین اعنای دولت علیه ایران و کلابی دولت بیه انگلیس اتفاق افتاده بود حسب الوقایع بر اهالی انگلند و کرسی نشینان پارلمنت معلوم نشده بود مستر مکایل بخیالی که داشت هر چه خواست ، بخلاف ماجرا در لندن پانسمه نموده معیناً آجودانباشی کیفیات مزبوره را بانضمام بعضی وقایع که ایام توقف لندن تحریراً و تقریراً ما بین جناب لرد پالمرستون و وزیر امور خارجه دولت انگریز و آجودانباشی اتفاق افتاده بود بجهت استحضار سفرای

(۱) صفحه ۷۲ از سفرنامه .

(2) Mayor Hotel.

(۳) صفحه ۷۲ از سفرنامه .

(۴) صفحه ۸۵ از سفرنامه .

سایر دول و وزراء انگلند و پارلمنت بزبان انگریزی قلمی نمود . تحریراً بیست و سوم شهر ربیع الثانی ۱۲۵۵ هجری مطابق ۱۲ ماه جون ۱۸۳۹ عیسوی - این است  
تحریرات آجودانباشی :

( بنده در گاه یکسال ونیم پیشتر برسم سفارت با نامه دوستانه و بعضی هدایای شاعانه حسبالحکم اعلیحضرت شاهنشاه ایران ولینعت خود خلدالله ملکه وسلطانه بجهة ادای مراسم تعزیت پادشاه نیکو رأی ویلیام چهارم و تهیت جلوس ملکه انگلستان مأمور لندن شده ونیز مأموریت داشت که تفصیل بدرفتاری و بدسلوکی مترمکنایل را کما هوحقه بامنای دولت بهیه انگلیس حالی کرده خواهش دوستانه نمایم که یکتفر ایلچی بزرگ خوش رفتار و قاعدهدان مثل سفراء سابق که همیشه با کمال خیر خواهی و صلاح اندیشی رفتار کرده باعث استحکام مبانی اتحاد و یگانگی و دوستی دولتین علیتین میبودند مأمور بتوقف دولت علیه نمایند . همینکه متر مکنایل از این معنی استفسار حاصل نمود ؛ فوراً باین خیال افتاده که اگر تواند مأموریت بنده در گاه را موقوف نماید حتی عریضه ای در همین خصوص بنخاکبای اعلیحضرت شهبازی نوشته مصحوب متر و انسان از دارالخلافة طهران بمو کب همایونی فرستاده از جمله ایراد او یکی این بود که شأن و منصب بنده در گاه برای سفارت کافی نیست ، امنای دولت علیه او را جواب دادند که شما خود قریب سی سال در خدمت سفرای انگلیس بشل طبابت که پست ترین شغل اجزای سفارت است مشغول بودی اما وقتی که امنای دولت انگریز ترا به لقب سفارت و وزارت سرافراز فرمودند و بدولت علیه مأمور کردند ما نیز احترام همسان منصب را در ماده شما مرعی و منظور داشته مطلقاً بحثی نکردیم . حسین خان که چند سال است آجودانباشی جمیع عا کر منصوره دولت علیه میباشد و این اوقات نیز به منصب جلیل مشیری سرافراز گشته است چه جای ایراد تواند بود ، بعد از آنکه مشارالیه از جواب حبابی امنای دولت علیه مأیوس شده یقین نمود که بنده در گاه حسب الامر قدر قدرت عازم لندن شده چگونگی رفتار ناپسند او را بامنای دولت انگریز حالی خواهد ساخت برای اینکه خواهش امنای دولت علیه را درباره خود معطل بفرض جلوه دهد پاره ای فقرات خلاف عاوقم بامنای دولت خود نوشت چنانکه تا آروزها

مطلقاً شکایتی نداشت و در آن تاریخ در تیریز ناخوشی صعیبی بمزاج بنده در گاه عارض و مدتی اضطراراً بهمین علت در آنجا معطل گردید . مشارالیه قبل از ورود بنده به لندن وارد شده باز بنحویکه خیال داشت مراتب را خلاف اصل واقع بوزراء و امنای دولت خود حالی و بعضی فقرات لاوقوع بی اصل هم باسه نموده تا اینکه امنای دولت بیه از اولیای دولت علیه تقاضا و سوء تنن بهم رسانیده نوشتند که سفرای آنها در استانبول و وینه هنگام ورود بنده اخبار کنند که بسبب وقوع بعضی امور که دلیل بر نامهربانی و عهد شکنی و دشمنی دولت علیه ایران نسبت بدولت انگلیس است ، خصوصاً در مقدمه چاپار و حرکت موکب همایونی بسمت افغانستان، سفارت او در دولت ما پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه مطالبی که مستر مکنایل از جانب دولت انگریز از دولت علیه ایران خواهش کرده بود کلاً بعمل آمده عنذر خواهی نمایند .

بنده بعد از شنیدن این پیغام از سفرای انگلیس ، مراتب را بخدمت امنای دولت علیه عرض کرده همراه چاپار فرستاد و در وینه و پاریس دستور العمل جدید از اولیای علیه رسید .

تفصیل حرکات و هدیههای سابق و لاحق مستر مکنایل را با خواهش او موافق نوشتجات خود که از دولت علیه درخواست کرده و علاوه ، جوابی که در خصوص قبول شدن مطالب او نوشته بودند با انضمام حقیقت کیفیت چاپار و مراجعت موکب همایون از افغانستان مرقوم داشته بعهده بنده حکم صریح نموده بودند که بزودی عازم لندن شده مراتب را بامنای دولت بیه حالی و صدق نیت اعلیحضرت شهرباری روحی فداء را در دوستی دولت انگلیس موافق نامه وسایر نوشتجات دیگر معلوم ساخته رفع شبه و تقاض نماید ، معیناً محض ملاحظه و زیارت حکم محکم ، از پاریس عازم لندن شده روز چهارم ماه ژوئن ۱۸۳۹ وارد و بعد از یکروز دیگر شرحی بجناب لرد پالمرستون نوشته اظهار نمود که چون بنده در گاه را بسفارت قبول نکردید خلاف قاعده است که نامه همایون پادشاهی و نوشتجات دولتی را ب شما تسلیم کنم ، لهذا ترجمانی که در خدمت شما امانت داشته باشد مأمور و روانه نماید



که آنها را ترجمه کرده بملاحظه آن جناب برساند و بعد از حصول استحضار از مضامین آنها شرف ملاقات شاهی هم حاصل شده درباب مطالب گفتگو نمایم که بلکه اینگونه شبهه و نقاد بکلی از میان دولتیین علیتین برداشته شود. جناب مشارالیه میرزا ابراهیم شیرازی را بمنزل بنده فرستاده، بعد از اتمام ترجمه و اخبار از جانب ایشان روز نوزدهم ماه مزبور با جناب معزی الیه ملاقات و صدق نیت اعلیحضرت شاهنشاهی روحینفداه در دوستی دولت انگریز کما هو حقّه و تفصیل حرکات و رفتار مترمکنایلی که همه مخالف عمود و فصول عهد نامه و منافی رویه دوستی بود ایشان بیان ساخت و در این ضمن معاوده بسیاری شد، بعد از چهار ساعت گفتگو و سؤال و جواب آخر الامر جواب صریح دادند که هرچه مترمکنایلی در ایران کرده است همه موافق دستور العمل و رضای انمای دولت انگلیس میاشد و درازای آن خدمات مشارالیه از این دولت بمناسب و مفاخر عالیه سرافراز گشته و نیز صریحاً بیان نمودند که بعلمت دوستی و موافقت دولت ایران با دولت روسیه دولت انگلیس بالعمده از دوستی دولت ایران مأیوس است و مضامین نامه شاهی و نوشتهجات انمای دولت ایران هم بخلاف ما فی الضمیر ایشان است و آنچه مترمکنایلی تحریراً و تقریراً باین دولت عرض کرده است دولت ما همه را راست و صحیح میدانند، بنده در گاه هرچه باده و بر این حمای جواب گفتم که شاید تأثیری نماید فایده نبخشید، بجز فقرات اولی چیز دیگر مجموع نگشت خصوصاً هر وقت که از مراتب سوء سلوک و رفتار زشت مترمکنایلی سختی مبرفت بنفایت تغیر و کدورت کرده اسناد بد عهدی را بامنمای دولت علیه میداد، خلاصه بعد از حصول یأس و حرمان از تحریرات و خیالات جناب لرد پالمرستون، بجهت اتمام حجت سه فقره دیگر در افتتاح ابواب دوستی ایشان تکلیف نمودم که بلکه یکی قبول نماید. فقره اول این است:

چون منظور نظر شما چنین میباشد که شکایت مترمکنایلی مطلقاً مذکور نشود پس ناممعمایون شاهنشاه را که مشعر بر مراتب تعزیت و تسلیت و مبنی بر مراتب دوستی و الفت بوده بیچوجه اسم مشارالیه در آن مرقوم و مذکور نشده است یا هدایای

شاهانه بنظر انورملکه برسانید و در باب چاپار و سایر مواد بهر طوری که لازم است رفع شبهه ورنجش از اعنای دولت انگریز خواهد شد. بنده در گاه از جانب دولت خود سفیر و امین هستم که در حضرت ملکه و نزد اعنای انگلتره عذرخواهی شایسته نمایم اگر چه در حقیقت و نفس الامر هیچیک از آنها حقیقت نداشته مطلقاً باعنای دولت علیه یعنی وارد نیست ولیکن بنده در گاه محض برای اینکه ایام تقار و کدورت بی سبب ووجهه فیما بین این دو دولت قوی مکنت طول نیابد بدون ملاحظه مغایرت، در باب رفع کدورت از این دولت عجاناً ماسرعت ورزیده شاید به مؤالفت و مطابقت مبدل کنم.

فقره دوم: - اینکه هر گاه خواسته باشد که نامه دیگر نیز از سر کارشو کزنده دار اعلیحضرت شاهنشاهی بجهت دلجوئی پادشاه انگلستان برسد مضایقه نیست اما بعد از قبول شدن بنده در گاه که علامت دوستی وائمت است آنقدر فرصت بدهند که مراتب را باعنای دولت علیه عرض کرده جواب حاصل نمایم، در اینصورت متعهدم که اعنای دولت ایران از قبول خواهش دولت بهیه انگریز هرگز مضایقه نکرده نامه دیگر نیز نفرستند.

فقره سوم: - گفتم اگر میل دارید که این امور در ایران تمام شده رفع اشتیاء و تقار گردد، چه بهتر ایلچی مختاری تعیین و همراه کمترین رواته نمایند. نیز متعهد بممود که اتمام این مطالب جزئی و رفع این شبهات واهیه در دربار معدلتمدار حضرت شاهنشاهی شده سفیر مزبور از رفتار و خلوص نیت و کردار اعنای دولت جاوید قرار، رضامندی و خوشنودی بی شمار حاصل نمایند. جناب معزی ا به هیچیک از این سه فقره قبول نکرده جواب ابداعی که مطالب دولت انگریز از دولت ایران بعمل نیامده است نه سفارت شما مقبول و نه سفیر دیگر از این دولت مأمور خواهد شد و نه دولت ما بدوسنی شما مایل خواهد بود. بنده در گاه گفتم که مطالب دولت شما منحصر بهمان پنج فقره میباشد که متر مکنایل در ضمن عرضه خود بخاکیای شهرباری روحینداه و اعنای دولت علیه ایران عرض کرده است، هر چند بعضی از آنها مخالف عهد نامه دولین علیتین بوده لکن اعنای دولت علیه محض



رعایت روابط دوستی و الفت همه را پذیرفتند و مضمون کاغذ مقرب الخاقان میرزا علی نایب جناب میرزا سعید وزیر امور خارجه دولت علیه که در جواب عریضه مستر مکنایل حسب الامر قدر قدرت شاهنشاهی روحیفداه در تاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۵۴ نوشته‌اند و مشارالیه خود مضمون آنرا در لندن باسهم نموده است ثابت میکند که همین مطالب پنجگانه در حضرت فلک رفعت خسروانه بدرجه قبول و انجاح مقرون شده است و اگر مستر مکنایل انصاف مینمود و منظور او پنهانجویی نمیشد همان کاغذ در مقدمه چاپاروسای راه و ر کافی و وافی بود. جواب جناب معزی‌الیه این شد که چون بعضی از مطالب مزبوره بعمل نیامده الی الان معوق میباشد و چنانکه کمال شل نیز این مطالب را در دست و دوم نوامبر مطابق سوم شهر رمضان بجناب وزیر امور خارجه دولت ایران صراحتاً اظهار داشته است که اگر مطالب دولت انگریز بزودی صورت انجام نیابد امنای دولت ما بر خود لازم خواهند نمود که اکتفا بهین مطالب نکرده تکلیف زیاد کنند، مع هذا مطالب دولت انگریز، حال زیاده از آن پنج فقره مسطوره میباشد. بنده در گاه در جواب گفتم که لامحالاه باید در اینجا یا در ایران یا کیکه از طرفین مأمور شده باشد گفتگو و بانجام و اتمام مطالب پردازند. در اینجا که نامه مبارک پادشاهی و نوشتجات دولت علیه را در استحکام شرایط دوستی و رفع شبهه و رنجش کافی ندانسته سفارت بنده در گاه را نمی پذیرند و سفير دیگر نیز بدولت ایران نمیفرستید و در ایران هم کسی را ندارید که امنای دولت علیه با او محاوره کرده قراری در خصوص مطالب سابقه و لاحقاً شما بدهند و مستر مکنایل هم هنگام بیرون آمدن یا وصف آنکه آنهمه دلجویی درباره او بعمل آوردند متقاعد نشده اخبار نامه جنگه از جانب دولت انگلیس بامنای دولت علیه نوشت و اجزای سفارت و صاحب منصبان انگلیس را عموماً بسمت بغداد و ارزنة الروم فرستاد و در اینصورت واضح است اینجا و آنجا بالمره راه گفتگو از طرفین سعید میباشد مگر اینکه ملائکه آسمان و زمین در عالم غیب از جانب شاهنشاه روحیفداه و ملکه انگلستان با هم گفتگو کرده در باب دوستی دولتین علیتین قراری بدهند. اما باز پاره‌ای چیزها که بواسطه سوء ظن و افترای مستر-

مکتابل بالا آمده پسایشان یقین شده بود . با امنای دولت علیه اسناد داده تکرار و تذکار کردند و این بنده در گاه نیز در مقابل هر يك جواب شایسته گفته به منزل برگشت .

روزیست و دوم ماه مزبور بازرگانه‌ای بایشان نوشته بعضی از مطالب که بمابین گذشته بود مکرر نمود که شاید در آن کاغذ تأمل و تنکری کرده موافق حساب و انصاف جواب بدهد<sup>(۱)</sup> .

## این است سواد رفته بنده در گاه که بوزیر امور خارجه نوشته‌ام

مخدوماً مطاعاً ، مقصود کلی و منظور اصلی از ما موریت بنده بدر گاه باین دولت بعد از ادای مراسم تعزیت و تهنیت دو امر بود ، یکی آنکه چون بعضی شبهات در این تازگیها ظاهر آشفته‌نقار و رنجش خاطر امنای این دولت از دولت ایران شده است بنده در گاه از در دوستی در آمده رفیع شبهه و نقار از دولت بیه نیام تا میانی اتحاد قدیمی را تأکید و تشدید جدید حاصل آید و دیگر اینکه بعضی امور را که از جمله ضروریات مملکت داری بوده تعلق بهردو دولت داشت نیز باستحضار و استصواب آن جناب فیصل داده قرار محکم و عهد و میثاق مستحکم در آن مواد ثابت و قائم گردانیم . در باب فقره اول حصول آن مطلب بدو طور ممکن بود ، یکی امنای این دولت نامه مبارک و فرمایشات اعلیحضرت شهبازی را با نوشتجات امنای دولت علیه در دوستی و رفیع شبهه و نقار گاهی دانسته بتفصیل ما منی نبردازند و با آنکه چون تا بحال کتیبات و تصاویر آنوقایع را تنها از یکطرف یعنی از کسان و متعلقان دولت خود شنیده بودند در مقابل نیز بایست چنانکه مقتضی انصاف بود بگویند که ما هم در آن مواد چه داریم و در جواب آن اخبار چه توانیم گفت ، اما روز چهارشنبه نوزدهم ماه چون فیض ملاقات حاصل شد تا در آن امور و مواد گفتگوئی رود اگر چه بنده با کمال

(۱) صفحه ۹۱ المیزان نامه .

اطمینان داخل دولتیخانه سرکارشدم لکن بغایت متأسفم که بعد از چهار ساعت گفتگو از طرفین بالاخره با نهایت یأس از خدمت مراجعت کرد، چه از تقریرات سرکارشده همین فقرات واضح بود و پس که ملفوفه اعلیحضرت شاهنشاهی را که با کمال دوستی و از غایت صدق نیت بملکه انگلستان در دفع شبهه نوشته بودند کافی ندانسته قبول نکردند و نخواستجات امنای دولت علیه را نیز میگفتند راست نیست، بلکه جناب سامی راهم چندان مایل ندیدم که در مقابل آن فقرات چنانکه بایست بجواب مخلص گوش دهند یا در آنها تأملی نمایند. اهالی انگلستان خاصه امراء و اعیان این دولت در عالم بعدالت و انصاف معروفند و این بر حیرت مخلص افزوده که سرکار ملازمان، در میان مدعی و گواه امتیاز چندان نمیدادند. با وجود آنکه رعایت این معنی از لوازم قانون عدالت است و ازامنای دولت علیه از چندین جهت شکایت کردند لکن ثبوت آن فقرات را تنها بشهادت نخواستجات خود آن اشخاص که منشاء آن شکایات و در حقیقت مدعی ما بودند میگذاشتند و از اینطرف مخلص که از جانب امنای دولت خود در رد آن فقرات جوابی حسابی عرض میکردم، ملازمان سامی را در اصغای آن مطلقاً تأمل نمیرفت و در مقابل تحریرات و تقریرات همان اشخاص که در معنی خود منشاء فساد و اختلال شده بودند بر اثبات قول و فعل خودشان مکرر میفرمودند، دولت علیه ایران را نیز از اطوار و رفتار گماشتگان دولت انگلیس شکایت چندی بود که تفصیل آنها را از زمان ملاقات بخدمت سامی بیان نموده اغلبی را موافق عهدنامه و تقریرات مستر مکنیل مدلل و ثابت کردم و اعلیحضرت شاهنشاهی روحیفداه هرگز اعتقاد نمیرمودند باینکه آن اطوار ناپسند و حرکات ناشایسته موافق دستور العمل و استرضای امنای این دولت از آنها صادر شده باشد و کمال اطمینان داشته اند که هر وقت آن فقرات بسمع امنای این دولت برسد البته از آن اشخاص مؤاخذه خواهند فرمود، اما از قرار تقریرات سرکارشما، امنای این دولت نه همین با آن اطوار و امور راضی بودند و پس بلکه آن حرکات بعبه موافق فرمایش و دستور العمل امنای دولت انگلیس از ایشان بظهور پیوسته حتی بیاداش آن اطوار بعضی از آنها در این دولت بیه بمناسب و مفاخر عالیسر اقر از شده اند. هر گاه مخلص مراتب را در خاکپای مبارک شاهنشاهی

عرض کنم این معنی بر حیرت و تعجب خاطر حضرت شهریار بی هرات خواهد افزود و بلکه ازدوستی و اتحاد باطنی این دولت نسبت بدولت علیہ بکلی مایوس خواهند گردید ، سرکارملازمان که از امانای دولت علیہ ایران بعضی شکایات میفرمودند و در بین معاوده که مخلص جواہبای حاسبی و مسکت میگفت بالاخره خود اذعان نمودند که اکثری از آنها منجمله خانہ مسترقاد و تنخواہ سرھنری بہون و تنمہ مواجب معلمین انگریز وغیرہ جزئیات بودہ و رفع آنها باسانی تواند بود ، بلکہ ہایہ نقار ورنجش فیما بین دولین نخواہد گشت . اما عمدہ مادہ شکایت و کدورت این دولت از دولت ایران دو فقرہ است یکی فقرہ چاپار ، دوم حرکت مو کب ہمایون بسمت ہرات . بخصوص چاپار در نوشتجاتی کہ شما خود ملاحظہ و ترجمہ نمودہ ایداعلی حضرت شاہنشاہ و حیندادہ صریحاً بیان فرمودند کہ چاپار مزبور را قراولان اردو چنہ ساعتی نشاختہ نگہداشته بودند ، بعد از آنکہ معلوم شد آن شخص کیت فوراً بانوشتجات سر بہری کہ داشت سالماً نزد مستر استودارت فرستادند . با وصف این باز خاطر مبارکعامتأثر و متأسف گشت و بارہا از امانای دولت علیہ بجنبہ دلجوئی مستر مکنیل مأمور فرمودیم ، حتی جناب جلالنصاب فخر الاسلام حاجی میرزا آقاسی را کہ در ممالک معروسہ ایران از ایشان معزز و محترم تر کسی نیست برای دلجوئی او فرستادند راضی شدہ متقاعد نگشت . چون سرکارملازمان فرمودند کہ این فقرات در دلجوئی این دولت کفایت نمیکنند لہذا بعہدہ مخلص لازم شد کہ حقیقہ امر را حسب الواقع بہ ادلہ و براہین در ہر باب بیان نماید کہ بلکہ بہ آن تقریب نقار خاطر و کدورت بالمرہ از این دولت رفع شود . اما این معنی موقوف بود براینکہ آنچه از طرفین واقعاً اتفاق افتادہ باشد تکرار کردہ بغور مطلب رسیدہ ببینیم کہ در اصل واقع خلاف قاعدہ از امانای دولت علیہ رو دادہ یا آنکہ تقصیر و اشتباہکاری از جانب و کلائی دولت بہیہ ظاہر شدہ است و دراینکہ آن چاپار موافق تقریر خودش از ہرات بر میگشت شکی نیست و از آن طرف ہم مستر مکنیل علانیہ میگوید کہ من اورا تا مشہد بیشتر نفرستادہ بودم . پس ، از این دو فقرہ معلوم است کہ آن چاپار وقتی کہ قراولان اردو اورا معطل کردہ بودند فرستادہ و چاپار مستر مکنیل نبودہ است ، در اینصورت ایلچی و امانای دولت

انگلیس را از نگاهداشتن او چه جای شکایت تواند بود و بعلاوه خود آن شخص هم اگر چه اولاً کیفیت حال خود را نزد قراولان بدرستی بیان کرده بود بالاخره از قراردیکه شما خود حقیقت تقریر او را بسمت طبع در آورده با سینه کرده اید ، بعد از آنکه مکرر از او پرسیدند که تو کیستی و از کجا می آئی و بکجا میروی چنین جواب داده است که من چایار ایلچی انگلیس بودم و تا مشهد مأموریت داشتم اما شنیدم که صاحب انگلیس در هرات بیمار است و من خود سر بردیدن او رفته بودم و حالا از آنجا مراجعت مینمایم و با اینهمه اگر آن شخص ایرانی همانوقت پاسپورد یا نوشته ای از خود مستر مکنیل هم در دست میداشت بلاشبهه محض پاس خاطر اولیای دولت انگلیس ابداً کسی او را معطل نمیکرد و در باب حرکت مو کب همایون بسمت هرات اولاً اگر چه جناب سامی و سایر امنای این دولت از روی انصاف اذعان دارند بر اینکه امر منافی شروط عهدنامه و مناقض فصول شرطنامه دوستی دولین علیتین نبود اما چنین تقریر فرمودند که تشریف بردن مو کب همایون بسمت هرات باغواهی دولت روسیه بوده و اخراجات سفر هم از دولت مزبور کارسازی شده است و معلمان روسیه به تنظیم افواج قاهره مأمور و مشغول بوده و هستند ، لهذا بر ما لازم شد که بجهة محافظت سرحدات همالک شرقیه خود ، امنای دولت علیه را از آن اراده برگردانیم . مخلص در جواب این فقره عرض کردم که اثبات این معنی از کجاشده است و دلیل بر اینکه دولت روسیه دولت ایران را به تنبیه افاغنه واداشته کدام است؟ و حال آنکه بغیر از گفته و نوشته گماشتگان خود در این باب مستندی نداریم و موافق انصاف این تنها ، دلیل بر صدق شما و کذب ما نمیتواند شد و دیگر آنکه فرمودند که معلمین روسیه به تعلیم افواج قاهره مشغول بوده و هستند مخلص باز عرض میکنم که اگر شما همین يك فقره را ثابت نمائید بنده یکدفعه از جانب دولت خود تسلیم میکنم که سایر فقرات هم راست بوده و حق با شماست و اثبات این فقره در صورت صدق بر شما بسیار آسان است و مثل پول نیست بگوئید مخفی گرفته اند ، فرمائید که کدام شخص و کی و بچه اسم و رسم از معلمین روسیه در کدام فوج بوده است؟ بغیر از اجزای سفارت که بخدمت دولت ایران مداخلت نداشته اند ، دیگر امنای این

دولت خود اقرار دارند بر اینکه موکب همایون محض رضای خاطر و خواهش امنای دولت انگریزدست از محاصره هرات برداشته مراجعت فرمودند و این معنی را نیز مطابق قوانین مطاعه بر کافه اهالی ایران واضح و عیان کردند . با وضوح و وقوع این مطلب و فقره اول که محض خیال و سوء ظن است منافات کلی دارد که شاهنشاه ایران باموکب همایون بتحریر و پول و معلمین روسیه بسمت افغانستان حرکت فرمایند و بعد از اتمام اینکار و غلبه کل صفحات بخواهی دولت انگریز مراجعت فرمایند . علی ایحال در خاتمه عرض میشود اگر چه بنده را ممکن نشد موافق فرمایش و دستور العمل اولیای دولت علیه چنانکه منظور نقل و مکتون خاطر مهر پرور اعلیحضرت شاهنشاهی بود التیامی فیما بین دولین علیتین بدهم تا دوستی قدیم را تأکید جدید حاصل آید اما باز از جناب شما کمال امتنان دارم که تا بحال آنقدر مخلص را فرصت داده اید که خدمت محوله بخود را تا اینجا بعمل آورده بیان واقع و میل خالص مبارک شهر یاری را بد دوستی و اتحاد بامنای این دولت اظهار کنم . متوقع است که جواب همین رقعہ را نیز بهر وضعی که اصلاح دانند بزودی لطف نمایند تا از خدمت ملازمان مرخص شوم که زیاده زحمت دادن مخلص در صورتیکه کار از پیش نرود و پای انصاف بیان نیاید در این مملکت بی حاصل خواهد بود ، (والسلام خیر ختام) .

چون اهل پارلمنت از کیفیت اوضاع این چند روز فی الجمله استحضار بهرسانیده بودند لهذا شب ۲۳ ماه مزبور از جانب لردیالمرستون سؤال کردند که ما نمیدانم بادولت ایران دوستی داریم یا دشمنی و ایلچی دولت ما که بتوقف دولت ایران مأمور بود چرا آمده و بیچه علت موجب باو داده میشود ؟ جواب داده که الان بادولت ایران ندوستی داریم و ندشمنی ، حشر مکنیل برای کلری بلندن آمده و مادام توقف در اینجا نصف موجب باو داده میشود و باین حرف متین ایشان اهل پارلمنت عموماً دست بهم زده خندیده بودند و سبح ، این کیفیت باسه گشته منشر شد و روز دیگر رقعہ علیحدہ باین مضمون نوشته بجناب معزی الیه فرستادم .

## (سواد رفعه)

«مخدوما مطاعا ، دوستدار یقین داشت که سرجان مکنیل کیفیت بیرون آمدن خود را از ایران تا بحال خدمت آنجناب حسب الواقع عرض و حالی نکرده است . اما از قراری که امروز در کاغذ اخبار پارلمنت ملاحظه و معلوم شد آنجناب فرموده اند که مشارالیه برای شغلی بلندن آمده ، و حال آنکه او بعد از آنمه دلجوئی ها که در باب دلجوئی چاپار و غیره از جانب امنای دولت علیه بعمل آمده متقاعد نگشت ، وقت آمدن اخبار نامه جنگ نوشته و اتباع سفارت و معلمین انگریز را نیز که بتوقف ایران مأمور بودند بطرف بغداد و ارزنة الروم روانه ساخت ، نه تنها اخبار جنگ به امنای دولت علیه نوشته بلکه بعلمای معالک محرومه ایران هم بعضی مضامین مبنی بر اختلال و افساد امور دولتی نگاشت ، منجمه خدمت جناب ضحرا الاسلام آقا سید باقر مجتهد اصفهان ، از زنجان فرستاد که تفسیر آنرا روز ملاقات بخدمت سامی بیان نمودم . چون استحضار ملازمان از کیفیت این امراتب لازم بود لهذا مصدع شد والسلام.»

زیاده از پانزده روز طول کشید که از جانب لرد پالمرستون جوابی نرسید . یازدهم جدا گانه با کمال ادب خدمت ایشان نوشته جواب نوشتجات خود را خواستم و روز روانه شدن خود را از لندن معین کرده اظهار داشتم . تا هشتم ماه جولای بهیچوجه خبری نشد و در همانروز که میخواستم از لندن بیرون آیم میرزا ابراهیم از طرف ایشان آمده خواش نمود که اگر دوسه روز دیگر رفتن خود را موقوف نمائی جواب نوشتجات تو خواهد رسید و اگر خواسته باشی ملاقات دیگر نیز مقدور است . اگر چه بنده در گاه روز اول ملاقات از رفتار و محاوره ایشان بکلی مأیوس بوده یقین میدانستم از جواب نوشتجات مسطوره هم قایده ای مترتب نشده از ملاقات ثانی نیز برای دوستی دولتین علیتین نتیجه ای حاصل نخواهد شد اما محض بجهة



اینکه بنده خودمورد بحث نشوم و ایشان نگویند که من در گذشتن امور عجله نمودم، اگر بنده بدانم از توقف من بقدر ذی‌ای در مراتب دوسی دولتین علیین خواهد افزود مضایقه از اینکه یکسال تمام بمانم ندارم تا به سه روز چه رسد، تا هر وقت برای ایشان مقدور است جواب نوشتجات را بدهند. بنده عزیزت خود را نظر بفرمایش ایشان موقوف داشته منتظر خواهم بود و براء، ملاقات ثانی نیز هر روز که معین فرمایند بنده حاضر هستم.

روز یازدهم ماه مزبور نوشته مفصلی از جناب ایشان رسید و روز ملاقات را در وقت ظهر روز دوازدهم معین کرده بودند.

در جواب نوشتجات بجواب رقعۀ ثانی مطلقاً اعتنا و اشاره نکرده جواب رقعۀ اول اگرچه تفصیل بیحاصل داشت ولیکن هیچیک مطابق سؤال نبود. همان فقراتی که در ملاقات روز اول بتقریر بیان ساخت تحریراً تکرار نموده بودند، تفاوتی که داشت این بود که چند فقره بر مطالب دولت انگریز افزوده بودند.

روز دوازدهم، همان وقت مقرر بخدمت ایشان رفتم که شاید در گفتگو و معاوَره قراری بشود، باز مطلقاً کار سازی نشد و بجز فقرات روز اول چیزی تقریر نکردند بلکه پاره‌ای تکالیف شاقه نمودند که روز اول بیان و اظهار نساخته بودند. لهذا بعد از اتمام حجت مأیوس و خدأ حافظی گفته مراجعت نمودم و پاره‌ای فقرات دیگر که در ملاقات اول و ثانی از راه شکایت نسبت بامنائی دولت علیه ایران گفته و بنده ایشانرا بروفق حساب معجب نموده بودم بدین تفصیل است:

از جمله مطالب لردپالمرستون یکی این بود که وزیرای دولت علیه ایران از دولت روسیه مواجب و مقرری دارند و امورات را کلاً بخواهش آن دولت میگذرانند، جواب گفتم که قرار مملکتداری و سلطنت دولت علیه ایران مثل دولت انگریز بمصلحت وزراء و جمهور نیست بلکه جمع اوامر و نواهی بحکم و فرمان اعلیحضرت شاهنشاهی روحانفداه منحصر بوده از وزراء و امناء احدی را یارای آن نخواهد شد که تواند دخل و تصرف نماید و دیگر پیشکار بزرگ در دولت علیه که عمده احکام بتوسط ایشان جاری میشود جناب جلالت نصاب فخر الاسلام قبله الانام حاجی میرزا



آقاسی سلمه‌الله تعالی هستند ، معض قوام دین و مآت منحل زحمت شده ابدأ بمال دنیا احتیاج و اعتنا ندارند و تا امروز از سر کار شاهنشاه عالم پناه و لینه‌مت خود خلدالله ملکه فیزمواجب و منصب و رسوم و لقب قبول نکرده‌اند تا بدولت دیگر چه رسد و همچنین جناب‌میرزا مسعود وزیر امور خارجه دولت علیه از مکرمت و مرحمت شهر یاری علاوه بر اخراجات خود مواجب و مداخل داشته مطلقاً احتیاج ندارد که از دولت خارج پول گرفته بدولت خود خیانت نماید. اسناد چنان نسبت به چنین اشخاص محترم افترای محض و معض افترا بوده از بابت بی انصافی است و اگر قرضاً اعلیحضرت امیر اطور اعظم دولت بهیه روسیه از راه دوستی و معیت بادولت علیه تعارفی یا مواجب و انعامی یکی از نوکران دولت علیه بدهند خلاف معاهده‌ای میان ما و شما نخواهد بود ، چنانکه دولت بهیه انگریز مدت بیست سال متجاوز است که بمیرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه سابق دولت علیه مواجب میدهند و تا امروز هیچ دولت این معنی را بحث نکرده است و یکی دیگر از شکایات ایران این بود که احترام ایلچی دولت روسیه در دولت علیه بیش از ایلچی دولت ایران بوده است بنده در جواب ایشان عرض و بیان کردم که ایلچی دولت بهیه روسیه از منصب جنرالی سفارت ایران مأمور گشت و ایلچی شما از شغل طبابت ، با وجود این مراتب ، باز معض احترام دولت انگریز هر دو در نظر ذیل اولیای دولت علیه در آبرو و علی‌المویه بودند و بلکه مراعات جانب ایلچی شما بعضی اوقات زیاده ملاحظه و منظور میشد . علامات احترام و بی احترامی درباره او منوط بکمال و نقصان مرحمت شاهنشاهی و امنای دولت علیه ایران بوده است و بر . فی الحقیقه التفات عمده‌ای که از دولت علیه در حق این دونفر سفیر شامل شده و ظهور یافته اعطای صورت هسیون بود که بهردو مرحمت گشت و همیشه جای هر دو در سلام مساوی بود. امنای دولت علیه نیز در تحریر و تقریر و نشست و برخاستن و دید و بازدید مطلقاً فیما بین آنها تفاوت منظور نمیکردند ، حتی همان اوقات که مستر مکیل با دشمنی از ایران بیرون می‌آمد و گنت سهمونیچ هم در آن بین از دولت خود احضار شده بود و امنای دولت علیه از حسن سلوک و رفتار او کمال رضامندی داشتند باز مثل محمود خان نوکر معروف

و بزرگ به هماننداری مستر مکنیل مأمور گردید و همراه ایلچی دولت روسیه مهماندار مشهور و معروف نبود. در هر حال از دولت علیه مطلقاً نسبت باو بی احترامی نشده است و اوقاتیکه مشارالیه در مملکت ایران متوقف و همه صاحبمنصبان انگریز مقیم بودند دولت انگریز علی التفضله بدون اخبار جهاز جنگی بسواحل فارس فرستاده جزیره خارک را متصرف شدند. موافق قانون کل عالم همانوقت دولت علیه حق داشت که مستر مکنیل و سایر اتباع سفارت را در عوض جزیره مسطوره محبوس نموده نگهدارند، اما به بعض ملاحظه حقوق دوستی قدیم و احترام دولت بیه و جهاً من الوجوه بی- احترامی نکردند، یوماً قیوماً بر مراتب عزت و حرمت او افزودند. شاید بعضی از اواسط-الناس که از قانون دولتی اطلاع و آگاهی ندارند کما فی السابق در باب مصاحبه گاهگاهی باو رجوع کرده باشند و مشارالیه از این معنی تفسیر بهمرسانیده نسبت وجود بی احترامی دانسته است و در حقیقت از نادانی آن اشخاص است نه بی اعتنائی دولت علیه و دیگر از بنده در گاه ایز شکایت کرد و گفت کاغذ هائیکه از وینه بمن نوشته بودی هم موافق صلاحدید ایلچی روسیه و بلکه از قرار مسوده و دستور العمل او بوده است بنده گفتم که بهمت ناخوشی در وینه مقصور نشده بنده را که با سفرای دول دیگر عموماً سفیر دولت بیه روسیه خصوصاً مراوده و دید و بازدید کند، چنانکه ایلچی دولت روسیه عکس این شکایت را از بنده بمنماید و دیگر آنکه لله الحمد در نوشتن و گفتن حرفهای حساسی خود عاجز نبودم که بمصلحت و مسوده دیگران محتاج باشم. در جواب گفتم که چند روز پیشتر جناب حاجی شرحی بمن نوشته توسط سفیر دولت فرستاده بودند و من بهمین علت مضمون آنرا در باب مطلبی که منظور او بود کافی ندانست قبول نکردم. از این اوضاع معلوم و واضح است که جمیع کارهای دولت ایران بمصلحت و صلاحدید و کلای دولت روسیه میباشد. جواب گفتم چون مستر مکنیل حین مراجعت از ایران در پترز بودغ با جناب گنت-سلرود ملاقات کرده هم از امنای دولت علیه شکایت نموده و هم کیفیت چایار را بخلاف بیان تقریر کرده بود لهذا جناب معزی الیه مراتبدا به ایلچی دولت خود که در ایران مقیم میباشد اظهار داشته بودند که او را در این باب از اعضای علیه استفسار

و خواهش نماید که هر گاه چیزی لازم باشد جناب حاجی در این خصوص بجناب وزیر امور خارجه دولت انگریز مرقوم و بزودی ارسال دارند تا این غائله و کدورت از میان دو دولت رفع شود، بنابراین جناب حاجی کاغذ را از راه روس که نزدیک است فرستاده بودند و دیگر تقرر کردند که جناب کنت ضررود نوشته و صریحاً بیان نموده اند که در مقدمه چاپار تقصیر و غفلت از جانب اعنای دولت ایران است. عرض کردم بلی چون جناب معزی الیه تفصیل این مقدمه را از اولیای دولت علیه نشیند بودند و حسب الواقع از کیفیت استحضار نداشتند در اینصورت بدیهی است که اگر چنین نوشته باشد موافق تقرر مستر مکیل بوده است، اما جناب کنت سیمونیچ ایطچی آن دولت که خود در کاب نصرت اتساب بوده و مراتبدا برأی العین مشاهده کرده و فهمیده بودند اولیای دولت علیه حقیقت این مراتب را تحریراً از او پرسیده اند که آیا آنوقت موافق قانون دول فرنگستان قراولان اردو حق داشتند که چاپار مزبور را نگاهدارند یا نه. او جواب بالسراجه نوشته است که اگر من سردار و صاحب اختیار این قشون میبودم در هر حال او را جاسوس دشمن فرض و خیال کرده میگریتم. مضمون در تمتمنصلی که جناب معزی الیه در ایراد جواب مطالب به بنده نوشته باز دیگر فقراتی را که هنگام ملاقات اول و دوم گفته و جواب شنیده بودند مکرر کرده بدین موجب میباشد:

## (مضمون جواب رفته)

لرد پالمستون مینویسد:

اگرچه حسین خان رامکن نشد برای مطلبی که باین دولت آمده بود انجام دهد، آن تصویر دولت انگریز نیست، بعلمت اینکه کیفیاتی که باعث تقار دولت انگریز شده نه چنان است که حسین خان میگوید و نه از حوادث اتفاقیه است که از راه بیقرضی و سهولت باشد بلکه اموری که اتفاق افتاده است عارضه مطلقاً دولت ایران است.

برای بی‌احترامی دولت انگریز کرده اند و به حسین خان در تبریز و وینوا اسلامبول بنویسند  
 سفرای دولت انگریز اخبار شده بود مدام مطالبی که مسرر مکنیل از دولت ایران  
 خواهش کرده است بعمل نیاید سفارت سقیر دولت ایران در دولت انگریز پذیرفته  
 نخواهد شد. « جواب این فقره بخلاف عهود و شروط مرقومه در ضمن عهد نامه  
 دولین، کی و کدام وقت از جانب امنای دولت علیه کاری عمداً یا سهواً اتفاق افتاده  
 است که مایه رنجش اولیای دولت بیه شده باشد و حال آنکه امنای دولت علیه هرگز  
 راضی نبودند که در ممالک محروسه ایران نسبت بادننی رعیت دولت بیه انگریز  
 جبر و خفت رو دهد تا بر بی‌احترامی دولت و و کلا و اجزای سفارت چهرسد، و اینکه  
 در عرض راه بواسطه سفراء اخبار و ابلاغ شد که سفارت بنده در دولت بیه مقبول و  
 پذیرفته نخواهد شد راست و درست است، لکن چنانکه شما خود نوشته اید اخبار  
 مزبوره مقید و مشروط بعمل آمدن مطالب مسرر مکنیل از دولت علیه بود. واضح  
 است در اینکه مطالب مزبور کلا در حضرت فلکرفت شهریاری بفرانجام و قبول  
 مقرون گشته شکی نیست و حال آنکه اکثری از آنها مخالف عهود و شروط دوستی  
 بود. مطالب دولت بیه انگریز از قرار نوشته مسرر مکنیل و جواب آنها از جانب  
 امنای دولت علیه موافق تحصیل میباشد:

**مطلب اول** - اظهار داشته بود که حاکم بندر بوشهر در باب مطلبی کاغذ  
 تهدید بیا یوز دولت انگریز نوشته است. امنای دولت علیه ایران باید حاکم مزبور  
 را تنبیه نمایند.

جواب این است: - همانوقت فرمان قضا جریان بانهایت تأکید یافتند و ثواب  
 فریدون میرزا فرمانروای فارس صدور یافته همراه چاپاری فرستادند که بحقیقت  
 رسیده در صورت صدق حاکم آنجا را تنبیه کامل نموده و وکلای دولت بیه را از  
 همه جهت راضی نمایند. اما بسبب بعد مسافت، رسیدن حکم و تحقیق و تنبیه قدری  
 طول کشید، معیناً منتهای بی‌انصافی خواهد بود که دیر رسیدن جواب معمول بر  
 بی‌اعتباری و اهمال امنای دولت علیه گردیده این امر جزئی مایه کدورت و رنجش

دولت شما شود. تعجب این است همین که فرما فرمای فارس شیخ نصر حاکم بندر بوشهر را محض برای رضا جوئی و سکوت و کلامی دولت انگریز از منصب خود معزول کردند، مشارالیه از غایت یأس و حرمان پشرب و تحریک کار گزاران هندوستان فرار و در جزیره خارک از دولت بهیه انگریز صاحب مواجب و مرسوم گردید.

**مطلب دوم** - متر مکیل خواهش کرده بود که اجزاء سفارت دولت انگریز در عمالک محرومه همیشه مطلق العنان بوده و در صورت صدور تقصیر، حکام ولایات از آنها مؤاخذه نمایند و در هر حال تنبیه آنها را بعهده سفرا و اجزای سفارت واگذارند. در اینخصوص هم فرمان قند توانائی از مصدر اجلال صادر شده بعالیجاه کولونل شل تسلیم گردید که اتباع و چاپاران دولت در کل محرومه ایران آسوده و در امان باشند و هر وقت نوکران سفارت که از اهل و رعیت ایران باشند مقصر شوند و خلاف قاعده امری بنمایند حاکم آن ولایت یا اطلاع سفیر یا باتفاق یکی از اجزای سفارت بعد از اثبات موافق قانون عدالت حکم نماید.

**مطلب سوم** - نوشته بودند که فصل تجارت تا بحال در عهده تعویق و تراخی است و باید قراری در این باب داده شود علاوه فصول عهد نامه گردد.

**جواب:** اگر چه اولاً سر جان کمبل ایلچی سابق دولت انگریز در اینخصوص رقی از سر کار ولیعهد مغفور خواهش نمود، بنا بخواهش او صادر و تسلیم گردید و در زمانی که متر ایس سفارت دولت مأمور گشت نیز از سر کار اعلیحضرت شاهنشاهی روحیفداه استدعای صدور فرمانی در اینباب نموده موافق تمنی و خواهش خود صادر گرد و میرد، الان رضانامه مشارالیه در دفتر وزیر امور خارجه ایران ثبت و ضبط است و در مرتبه ثالث متر مکنایل نیز خواهش کرد که قرار تازه بدهند، حسب الاستدعای او فرمان قضائشی بافتخار جناب میرزا محمود وزیر امور خارجه صادر و مقرر شد که ایشان موافق خواهش او در اینباب قرار چندی داده، در حضرت فلکرفت شهرباری نیز مجری و معنی دارند. جناب معزی الیه بعد از زیارت فرمان ارك متر مکیل را از وکالت و مأموریت خود مخبر نموده با تمام مطلب تکلف

کردند. مشارالیه خود تعطل ورزیده جواب نوشت مادامی که دریاب مقدمه چاپار از جانب دولت علیه ایران عذرخواهی شایسته نشده است من هرگز در اینگونه امور گفتگوئی نخواهم کرد. پس از این تفصیل معلوم است که اهمال از جانب مشارالیه بوده و نسبت باولیای دولت علیه مطلقاً پهنی وارد نیست.

**مطلب چهارم** - در باب چاپار بعد از اینهمه دلجوئی‌ها که از جانب اولیای علیه بعمل آمده بود بازخواست نمودند که دیگر بار معذرت جویند، اگر چه در اصل واقع بچندین دلیل واضح و براهین قاطعه عذرخواهی از این مطلب مطلقاً لزوم نداشت، اولاً از قرار تقریر و نوشته مستر مکنیل، خود چاپار چنانکه در لندن نیز اینموضوع را با سه کرده‌اند خود سه به هرات رفته هنگام مراجعت نه باسبوردی از امنای دولت علیه در دست داشت و نه نوشته‌ای از مستر مکنیل و میخواست علی‌الغضله از بیراهه عبور نماید. قراولان اردو او را با دو نفر افغان دیده برای اینکه نوشته و باسبوردی در دست نداشت و کیفیت حال خود را برآسی بیان نکرده بود جاسوس خیال کرده چند ساعتی نگاهداشته بودند، موافق قانون همه عالم در وقت جنگ و قرب خاک دشمن جزای چنین شخصی قتل بوده است و پس با همه اینها باز امنای دولت علیه محض ملاحظه احترام دولت بهیه او را بدون آزار و اذیت مرخص کردند و دیگر بنده سئوال می‌نمایم اگر فرضاً ایلچی دولت بهیه انگریز مقیم دولت فرانسه در حالتیکه خدای ناخواسته دولتین فرانسه و روسیه با هم محاربه نمایند خواسته باشد که قاصدی از فرانسه بدون استحضار دولت فرانسه بسمت دولت روسیه بفرستد، با اینکه موافق عهد نامه دولت انگریز و فرانسه مقرر شده باشد هر گاه دولت فرانسه با دولت روسیه جنگ نمایند دولت انگریز مطلقاً مداخله نکند و قاصد هم نوشته‌ای از دولت انگریز در دست نداشته باشد آیا قراولان اردوی فرانسه حق دارند او را در مراجعت گرفته نگهدارند یا نه؟ قطع نظر از اینها هر گاه این مقدمه چاپار در حقیقت و نفس الامر از جمله امور مظمه‌میشد و بایست ایلچی دولت انگریز از دولت ایران یا اس کلی بهمرسانیده قهر کند بلا شبهه روز اول می‌کرد و حال اینکه این مقدمه قبل از ورود موکب همایونی بحوالی غوریان اتفاق افتاده



بود و از آن بعد مستر مکنایل مدت ده ماه و کسری در ایران و موکب همایون در هرات با کمال دوستی متوقف و ظاهراً واسطه صلح و آشتی فیما بین دولت علیه و جماعت افغانه گردید و همینکه مقصود باطنی او در باب هرات بعمل نیامد مقدمه چاپار را دست آوریز و بهانه شکایت نمود. اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداء محض برای قطع راه بهانه و ملاحظه احترام دولت بپیه اولی علی خان باوللو را مأمور فرمودند که بچادر او رفته عند خواهی نماید، مشارالیه او را بمنزل خود راه نداده با نهایت بی احترامی روانه ساخت اظهار نمود باید جناب حاجی سلمه الله تعالی او را دلجوئی کند. با وجود اینکه شأن ایشان اجل از این مراتب است جناب معظم الیه نیز بجهت اینکه مستر مکذبل این امر جزئی را فیما بین دولتین علیتین مایه تقار کلی نکند خواستند که بمنزل مشار الیه تشریف ببرند متقاعد نگشت و خواهش کرد که باید حاجی خان سرتهپا از منصب خود معزول شود. بعد از اینکه حاجی خان از مقام خود معزول گشت و جناب میرزا سعود هم مکتوباً بمشارالیه اظهار کردند که عمده سبب عزل حاجی خان خواهش شما میباشد آنوقت بامنای دولت علیه نوشت که باعث عزل حاجی خان تقصیر دیگر بوده است و اگر بسبب خواهش من مغضوب میشد بایست اولیای دولت علیه این معنی را بر قاطبه اهل ایران منتشر نمایند و نیز مشارالیه مقارن هنگام بیرون آمدن از ایران خواهش کرد که جناب حاجی مکتوباً از این مقدمه عند خواه باشند. چنانکه معظم الیه برای رفع شبهه و تقار شرحی نوشته به لندن فرستادند. اما جناب لرد پالمستون میگوید که چون شرح مزبور بتوسط و کلای دولت روسیه انفاذ شده بود لهذا مقبول نشد و بعد از همه این تظلمها چنانکه ترجمه آنها کلاً بملاحظه جناب لرد پالمستون رسید بالاخره حسب الامر اعلیحضرت شهریاری مرقوم شده بود که آن چاپار را نشناخته نگه داشته بودند و مکرر در اینخصوص از جناب امنای دولت علیه نسبت بمستر مکنیل دلجوئی بعمل آمد و متقاعد نشد. اگر اولیای دولت بپیه بدوستی دولت علیه راغب بوده بهانه جوئی نمیکردند، این فقره کافی و وافق میشد. فرضاً قراولان اردو این امر جزئی را عمداً کرده بودند، یا وصف آنقدرها دل جوئی و عند خواهی جای

اینهمه ایستادگی و شکایت و اظهار ملال و کدورت نبود، چنانکه حاجی خلیل خان ایلچی بزرگ دولت علیه ایران را چند سال قبل از این در ملک بمبئی که منعلق بدولت انگریز است کشتند، اولیای دولت علیه بمجرد رسیدن يك نوشته عنذرخواهی از دولت انگریز چنین امر خطیر و عمده‌ای را بکلی فراموش کردند و همچنین در این چند سال ایلچی دولت روسیه را در پایتخت شاهنشاه ایران بواسطه شورش عوام با آه و آغ دیگر بجهة بقتل رسانیدن و دولت سنیه روسیه يك عنذر خواهی از چنین امر خطیر در گذشته چشم پوشیدند و مطلقاً شکایت نکردند، از برای دوساعت ماندن یکتفردانی رعیت ایران در قراول اینهمه عنذرخواهی میشود و بجائی نمیرسد.

**مطلب پنجم** - این که سر کار اعلیحضرت شاهنشاهی از تسخیر هرات و تنبیه مقصدین افغانه بخواهدش دولت انگریز دست کشیده مراجعت فرمایند. جواب این فقره محتاج بطول و تفصیل و اقامه بینه و برهان نیست، زیرا که موکب همایون بعد از اتمام جمیع کارها بخواهدش دولت بیه انگریز از آن صناعات مراجعت و این ممی را نیز موافق فرامین مطاعه بر کافه اهالی ایران معلوم فرمودند چنانکه ایلچی و امنای دولت انگریز هم بر صدق اینمطلب اقرار دارند. پس از حصول این مطالب که امنای دولت انگریز در پذیرفتن سفارت بنده و دوستی دولت علیه تامل داشته اظهار دشمنی و کدورت مینمایند واضح و آشکار میشود که بجز بهانه جوئی منظوری ندارند و هر روز تکالیف شاقه را بدون متمک علاوه مینمایند.

فقره دوم از مکتوب جناب لرد پالمرستون اینکه چون دولت ایران برانخواه و تحریک متعلقان دولت روسیه علی رغم دولت انگریز بسمت افغانستان لشکر کشی نموده در تسخیر هرات سعی و تلاش کردند آنها یکی از اسباب تقار دولت انگریز گردید.

جواب این است که دولت انگریز همین گله و شکایت را از امنای دولت روسیه نیز نمودند و ایشان جواب دادند که این فقره در حق ما سوء ظن است و مطلقاً وقوع ندارد امنای دولت انگریز فوراً قبول کردند و در همین ماده امنای دولت علیه هم مکرر نوشتند و گفتند که دولت روسیه ابدأ در این امر مداخله نداشتند و



این خیلی عجب است که يك مطلب را از طرفی قبول نمایند و از طرف دیگر هر روز و مریعت شکایت را مکرر کنند . در حقیقت یا اینمطلب را از دولت سنیة روسیه هم تا امروز پذیرفته پائماً راضی نشده اند و یا اینکه در ماده دولت علیه تا انصافی و بهانه جوئی مینمایند و باز يك شکایت عمده جناب لرد پالمستون که دولت روسیه کفیل مخارج لشکر ایران شده معلمین آنها بتعلیم افواج قاهره اشتغال داشته اند، بنده در جواب همین فقره نوشتم که اگر شما این مطلب را ثابت نمائید همه شکایتهای شما حاسی و بیجا است. جواب نوشته بود که کنت سیمونینج ایلچی دولت روسیه در ادعوی شاهی مشغول راهنمایی میشد و اسم بردگی را هم برده بودند .

جواب : اولاً ایلچی و معلم تفاوت کلی با هم دارند و حال آنکه مشار الیه مدعت هشت ماه بعد از حرکت موکب همایون از دارالخلافه تهران مستر مکفیل را تعاقب کرده باردوی شاهی رفته، ثانیاً روز اول صریحاً فرموده و حالا دوباره تحریراً اظهار داشته اند که معلمین دولت روسیه در افواج دولت قاهره مشغول تعلیم و تنظیم بوده اند و دیگر بار مینویسید ایلچی آنها را راهنمایی میکرد ، فی الحقیقه همین اختلاف اقوال جای تأمل و محل تعجب است ، بر فرض صحت و وقوع ، بازخلاف عهد و شرط ما و شما نخواهد بود که باعث نقار و کدورت شود چنانکه در فصل پنجم عهد نامه مبارک مشروط و مرقوم است که اگر دولت علیه ایران خواسته باشد که معلم از فرنگستان برای تنظیم افواج خود بیاورد میتواند بشرطیکه معلم از دولتی بیاورد که با دولت انگریز دشمنی نداشته باشد ، لله الحمد دولت سنیة روسیه آنوقت و حالاً هم با دولت انگریز کمال دوستی دارند، یا وصف اینمراتب در باب این فقره چه حرف حاسی دارند که شکایت نمایند؟ و همچنین مکرر میفرمائید و مینویسید که اخراج سزهرات را دولت روسیه دادند ، اگرچه چنین نیست لکن در صورت صدق شما ضرری نداشت . شما که طلب حاسی ما را نمیدهید اگر دولت دیگر هم بدولت علیه قرض بدهد و امداد نماید عایة نقار شما شده شکایت مینمائید و باوجود دوستی ، ایلچی شما معلمین انگلیسی را از رفتن سفر منع کرده در خفیة از دولت شما معلم و سر کرده بمعاضدت هرات و افغانستان فرستادند ، منجمله پانچهر مدتها

دهرات بقلعه داری اشتغال داشته هنگام محاصره با لشکر پادشاهی جنگه بینموده  
 ومستر مکتبل هم در اردو و قلعه هرات بقدر امکان مداخله واخلال میکرد وافاغنه  
 را بحمايت دولت انگليس استمال نموده پول از جانب دولت خود بسرای جنگه  
 دولت ايران ميداد و در باب بروسکی ميفرمائيد که معلم دولت روسيه بوده و حال  
 آنکه او از اهل ولايت لهستان بوده ، از دولت روسيه خوف و فرار نموده بدولت  
 عليه ايران آمد و مدت هشت سال قبل بر اين در خراسان بتوسط سرجان مکتبل  
 اياچي دولت انگريز در رکاب حضرت وليعهد نو کرشد ، اينصطلب باعث گله گذاري  
 سغرای دولت روسيه از دولت عليه شد ، بنده نميتوانم بگويم سرکار ملازمان اينس  
 فقره را نرسیده و نسجیده ميفرمايند ، اگرپای اوصاف بمان آيد با وصف اينکه  
 ميگويند بنای دولت انگريز هميشه با آزادي مربوط بوده دائماً طالب استراحت و  
 آسایش بندگان خدا ميباشند به اقتضای شيوه آزادي و رويه دوستی بايست در  
 هر حال دولت بيه انگريز بقدر مقدور در تنبيه افاغنه شريره بدولت عليه ايران  
 امداد وافي و حمايت کافي نمايند و راضی نشوند که هر سال آنها از اهل و رهيت  
 ايران جمعی را بقتل و غارت و بعضی را گرفتار و اسير کرده دبازار خيوه و بخارا  
 مثل گوسفند خريد و فروش نمايند و بندگان مادام العمر مقيد و محبوس باشند .  
 در اينصورت چگونه بقيرت شاهانه و همت ملوکانه شاهنشاه عالم پناه روحيفداه با  
 آنهمه قوه و قدرتی که دارند سزاوار است که در تنبيه مفسدين و استخلاص اسرای  
 ايران زمين حوصله فرمايند و حال اينکه امنای دولت انگريز بسبب دوساعت ماندن  
 يکتر قاصد در قراول آنهم از رهيت ايران اينهمه اظهار کدورت و بظار نسبت به  
 دولت عليه و حمل براغوا و تحريك دولت ديگر مينمايند و ديگر نوشته بودند که  
 چون مضمون نوشتجات جناب ميرزا مسعود وميرزا علي وبنده در گاه هيچيك به  
 همدیگر مربوط نبوده و بلکه اختلاف کلي داشتند لهذا به هيچکدام اعتماد و اعتبار  
 نميتوان کرد .

جواب : اولاً رقعهای که بنده در گاه بجناب لرد پالمرستون در باب مطالب  
 معلوم نوشته ام سواد آن مطابق اصل وبدون تيسير و تبديل در ضمن اين کتابچه ثبت و اصل

در نزد معزی الیه بخط انگریزی و ایرانی ضبط است و همچنین فقراتی که محاوره و گفتگو شده همه بدون اختلاف در اینجا مرقوم است. ثانیاً نوشتجاتیکه وزیر امور خارجه و میرزا علی نوشت بودند همه را مترمکنیل در لندن با سه کرده است و اگر ملاحظه کرده با یکدیگر تطبیق نمایند واضح خواهد شد که مطلقاً اختلاف و اشتباهی در آنها نیست، پس در اینصورت معلوم است که جناب معزی الیه مضمون نوشتجات را فراموش کردند و یا اینکه عمداً اغماض نمایند، لکن بعضی از کاغذها را که مترمکنیل با سه نموده است و مواد اینهمه نزد بنده در گاه است بدرستی ترجمه نکرده پاره‌ای فقرات را که مشرب بر مراتب بدرفتاری او بود بالمره از میان برداشته است و این مضمی را در همان مجلس موافق‌موده کاغذهای مزبوره و کتابچه‌های مترمکنیل مقابله و مدلل نمودم.

فقره دیگر از نوشته جناب لرد پالمستون این است که از مضمون نوشتجات امنای دولت ایران چنین استفاده میشود که رفتار مترمکنیل در دوستی دو دولت باعث نقصان شد و حال آنکه نه چنین است، بلکه رفتار و کردار امنای دولت ایران خود سبب بوده، رفتار مترمکنیل کلاً در دولت انگریز مقبول و منحصن گشت، چرا که هر چه او کرد و آنچه او گفت همه موافق حکم و مطابق رأی و رضایت این دولت است که سابقاً با و دستور العمل داده بودند و اگر علاوه بر دستور العمل هم کاری کرده بود همه در دولت ما مقبول شد.

جواب: رضای شما و رفتار مترمکنیل دلیل نمیشود که آن امور خلاف قاعده عهد و شرط دولتی نبوده است و فیما بین دول کل عالم رابطه الفت و واسطه مودت عمده، نگمداشتن لوازم عهد و شروط عهدنامه است که طرفین مضمی نموده باشند و هر يك از امانا و و کلامی دولتی که بخلاف آن رفتار و نقض عهد و شرط نمایند در حقیقه و نفس الامر، اطوار چنین شخصی در هیچ مذهب و ملت پسندیده و مقبول نخواهد شد. امنای دولت انگریز از دولت ایران در بعضی مواد شکایت داشتند و در بعضی جهات خواهش، در باب شکایات، من جمیع الجهات جواب حسابی شنیدند و در اکثر آنها خود اذعان کرده و متقاعد شدند و هر کس این اوراق را بنظر انصاف

ملاحظه و مطالعه نماید حق و حقیقت را معلوم خواهد کرد ، اما خواهش مطلقاً دخلی بر ارداد عهد و شروط عهدنامه نخواهد داشت و اگر قبول هم نشود نمیتوان گفت که عهدشکنی است معیناً هر چه سابقاً خواهش کرده بودند در دولت علیه ایران مقبول گشت . امای دولت انگریز بهیچوجه ثابت نمیتواند بکنند که اولیای دولت علیه دیگری از فصول عهدنامه نقض عهد و شرط نموده باشند و لکن از جانب امای دولت انگریز مکرر خلاف عهد و شرط دولتی و دوشی ظاهر شده است که در هیچیک از آنها جای کتمان و مجال انکار نیست .

اول - موافق فصل سوم چهارم عهدنامه بعهده دولت بیهه انگریز لازم و واجب بود که ایام جنگ دولت روبه با دولت علیه هر سال دویست هزار تومان امداد نمایند ، فی الحقیقه از آنوقت که سرحد داران روبه بیلاقی کو کجه را تصرف کرده اند تا روز مصالحه هر سال دویست هزار تومان بر خمه دولت انگریز ثابت میباشد اما تا ای وقت و کلای دولت انگریز در ادای آن بتعلل و دفع الوقت گذرانیده دیناری نداده اند .

دوم - بعد از وقوع مصالحه فیما بین دولین ایران و روس کولونل مکدونالد (۱) ایلیچی دولت بیهه انگلیس فصل دوم و سوم عهدنامه را از دولت علیه موافق تمسک مهور خود بمبلغ دویست و پنجاه هزار تومان خریده از میان فصول اخراج نمود . تا بحال پنجاه هزار تومان آن باقی و تمسک آن در دست است . هر وقت امای دولت علیه ایران اظهار مطلب نموده مطالبه تنخواه کرده اند آنها با اعمال و اغفال گذرانیده نگذاشته اند .

سوم - موافق فصل تهم عهدنامه مقرر شده بود که هر وقت دولت علیه ایران جنگ و نزاعی با افتاتستان نمایند اولیای دولت انگریز را در آسامان کاری نیست ، لکن مستر مکنیل مداخله را از حد گذرانیده بنای اخلال و افساد را آشکار و علانیه گذاشت و مستر پاتنجر در قلعه هرات بتعلیم قشون و لوازم قلعه داری مشغول بود ، با لشکر ایران جنگ میکرد و چند نفر دیگر هم از امثال او بحکم دولت انگریز

(1) Sir John Macdonald.

در کابل و قندهار از فساد و اخلال اطفال نداشتند و همچنین مترمکیل بحکم دولت انگریز از قرار نوشته مهور خود بدولت علیه اظهار کرده که اگر لشکر ایران از افغانستان مراجعت نکند دولت انگریز ممانعت خواهد کرد. عهدشکنی از اینها بالاتر نمیشود و میتوان گفت که در يك فصل چندین بار عهدشکنی کردند.

چهارم - سه سال قبل بر این سه نفر از شاهزادگان مقصر و یاغی فرار کرده بدولت انگلیس آمدند. موافق عهد و شرط هم بایست آنها را از ورود و دخول ولایت انگلیس ممانعت کنند و در صورت انکار و عدم اطاعت همان ساعت آنها را گرفته به دولت ایران روانه نمایند. ممانعت نکردند و بایران فرستادند سهل است که آنها را مکرر بحضور ملکه انگلستان برده مهماندار و جا و مکان سزاوار تعیین و اخراجات ایام توقف را هم بقاعده درست کارسازی کرده در مراجعت مستمری برای آنها مقرر و مستر فریزر را تا اسلامبول همراه آنها فرستادند.

پنجم - شیخ نصر حاکم بندر بوشهر را امنای دولت علیه بخواهش و کلای دولت بیه از حکومت آنجا معزول و مسلوب الاختیار کردند و دفعتاً او را ترغیب نموده الان نزد کار گزاران فرمانفرمای هندوستان متوقف بوده از دولت انگریز مواجب و مقرری دارد.

ششم - ایام دوشی و موافقت که ایلچی و صاحب منصبان دولت انگریز در ایران مقیم و متوقف بودند بدون اخبار بوضع دوستی، کشتی جنگی فرستاده جزیره خارک راعلی القله متصرف شدند، این حرکت نه تنها خلاف عهدی است که با يك دولت کردند بلکه مخالف ضابطه جمیع ملت و منهب و منافق قانون و قاعده دولت های کل عالم است.

هفتم - کاغذ اخلال و افساد نوشتن مترمکیل بعلماء و فضایی ممالک ایران! سروکار سقرا و ایلچیان همیشه در همه دولتها با وزراء و اعیان و سؤال و جواب آنها دائماً با اعناء و اعیان است. کاغذ نوشتن ایلچی دولت انگریز بجناب فخر الاسلام آقا سید محمد باقر امفغانی چه مناسبت دارد وانگهی مضمون آن مبنی بر اخلال و افساد امور دولتی و مملکتی باشد.

هفتم - اخبارنامه جنگ نوشتن مستر مکنیل بدون اینکه از دولت علیه آثار دشمنی و نقض عهدی ظاهر شده باشد .

هفتم - ضمانت کردن دولت بیه انگریز از آوردن تفنگ ایتالیایی از مصر .  
 برهیس تاجر انگلیسی ، هشارالیه ماوی سه سال و کوری است که ماوی بیست و پنج هزار لوله تفنگ باستحضار دکتر ریخ نویسنده ایلچی دولت انگریز به امنای دولت علیه فروخته . قرارداد نمود که بوعده هشت ماهه تفنگرا به تبریز برساند و مبلغ سی هزار تومان از قیمت تفنگ بازیافت و قریب به پنجاه هزار تومان نیز از جماعت تجار ایران نقد وجس قرض کرده به انگریز آمد و ازدادن تفنگ و طلب مردم تعلل و تغافل ورزید . بنده خود هر چه در این باب با جناب لرد پالمستون اظهار کردم بدون اینکه يك كلمه به شارالیه نصیحت نموده تقویت و حمایت کنند ، سرعاً باین بنده در گاه گشتند که مشارالیه بر شکسته شده تخواه از دست او در رفته است ، باید موافق شرع انگریز یا اور رفتار شود . خلاصه بنده در گاه هر گاه خواسته باشد که جزئیات بدر فتاری و کلای بیه انگریز را در این کتابچه ثبت نماید تاریخ مطول بوده باعث کلال و ملال خوانندگان خواهد شد ، باوصف این مراتب و وقوع اینگونه امور از دولت بیه باز امنای دولت علیه طالب دوستی و راغب یکجبهی هستند . چنانکه بنده در گاه از قرار دستور العمل اولیای دولت علیه آنچه در قوه داشت در خصوص دولتین علیتین اهتمام ورزید . اما در جواب ، سوای تکالیف شاقه و شکایات یقائده از امنای دولت بیه نشید . جناب لرد پالمستون در خاتمه مکتوب خود در باب نهضت دیگر از طرف امنای دولت شکایت کرده در دفع هر يك خواهش نموده دوستی دولتین علیتین را بعمل آنها انحصار دادند .

**مطلب اول -** در عنبر خواهی چاپار نوشته اند که چون جناب حاجی سالمه الله تعالی آن قاصد را داشته و فهمیده در صورتیکه میدانست چاپار دولت انگریز است بلفظ خود حکم داده بودند که جس نمایند کاغذ عنبر خواهی بنویسند و یا اعلیحضرت شاهنشاهی به کوین انگریز (۱) نامه عنبر خواهی از این مطلب مرقوم فرمایند . در نامه

منسوب ملکه ویکتوریا جانشین ویلیام چهارم پادشاه انگلستان است . Queen (1)

و با کاغذ مطلب دیگر که باعث مباحثه باشد هر قوم نگردد مگر اظهار تأسف و تأثر از وقوع آن مقصود و نیز منعقد شوند که مبعود چنین امر خلاف رونخواهد داد

**مطلب دوم** - موافق فرمان بیمة اهالی ایران منتشر سازند که چاپاران و اتباع دولت بیمة انگریز را اعم از انگریزی و ایرانی و طایفه دیگر در معالک محروسه ایران احدی معترض نشود و در همه جا مهزوز و مطلق العنان باشند و نسخه آن فرمان را هم بدولت انگریز ارسال دارند .

**مطلب سوم** - غوریان و سایر جاها که از افغانستان در تصرف عساکر ایران مانده است یکلی تخلیه و واگذارند .

**مطلب چهارم** - مدتی قبل بر این در طهران خانه‌ای که باغ ایلچی دولت ایران نزدیک است اعلیحضرت شاهنشاه ایران اختیار آن خانه را به «تاد صاحب» انگریز داده بودند ، یکوقتی میوسطنوف فرانسوی که در خدمت دولت ایران است خواسته بود که بعنف مسترتاد را از آنجا ملوب الاختیار سازد ، معذرت نامه از امنای دولت علیه باهنای دولت انگریز برسد .

**مطلب پنجم** - در ماه نوامبر گذشته اشخاصی چند بوکیل قسول انگریز که در بندر بوشهر بی حرمتی کرده اند ، همه آنها را تشیه و بسزای خود برسانند .

**مطلب ششم** - آنکه این اوقات آدمیرال جهازات جنگی انگریز که در سمت بحر مشرق مأمور خدمت بود بدوسنی از بندر بوشهر بیرون آمده وقت مراجعت حاکم مزبور باو گفته بود باید از راهی که آمده‌ای مراجعت نکرده از پیش روی گمرک هر گردی ، چون جای مزبور لایق شأن آدمیرال مزبور نبود اینطوری حرمتی را قبول نکرده با صاحب منصبانی که در اختیار داشت خواسته بود از راهی که آمده است مراجعت بکشتی خود نماید . حاکم حکم داده بود باو سنگ انداخته اند سهل است که تنگ هم خالی کرده اند ، باید حاکم مزبور معزول و تشیه شده بازسبب معزولی و منکوبی او را بر همه اهالی ایران منتشر سازند .

**مطلب هفتم** - میجر جنرال سرهنزی بیتون<sup>(۱)</sup> در معدن قراچه داغ پول

(1) Major General Sir Henry Bothane .

زیادی برای بیرون آوردن آهن از خود مصرف نموده است ، فرمان ورقم نوشتجات از امای دولت علیه در دست دارد ، چون آنها در تصرف دولت ایران است باید وجه او بکلی کارسازی شود .

**مطلب هشتم -** آنکه معلمین انگریز که در دولت ایران مأمور بتعلیم و تعلیم افواج بودند قدر قلبی از مواجب آنها باقی مانده است ، امای دولت علیه کارسازی کنند .

**مطلب نهم** انعقاد عهد نامه تجارت بهر مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران رسیده است ، در بین دوستی و التیام دولتین انصرام یابد .

( جواب مطلب اول و دوم در جواب مطلب چهارم به متر مکنیل مشروحاً قلمی شده است . )

**جواب مطلب سوم -** اولاً امای طرفین بموجب به طرفاً عهد نامه تصریح کرده اند که مداخله دولت انگریز در افغانستان جایز نیست و هر وقت امای دولت علیه ایران با افاضه جنگ نمایند ، دولت انگریز را در آن میان کاری نباشد و حالا برعکس عهد نامه ، مداخله خود را جایز دانستن و دولت علیه ایران را از حق خود ممنوع داشتن چه معنی دارد ؟

ثانیاً ، هرات داخل افغانستان نیست و همیشه در زیر حکم سلاطین ایران زمین و جزء مملکت خراسان بوده ، کامران خود بحکم و فرمان شاهنشاه مرحوم حکومت هرات را داشت غوریان داخل هرات نبوده متنازع فیه نیست و قلمه آنجا نیز از ابنیه اسحق خان سردار لرایی میباشد و دائماً در تصرف خود او و پسرش و سایر حکام خراسان بوده است و متر مکنیل بدضمن شروطی که از جانب کامران و وزیر هرات نوشته است و صورت آن الان حاضر است ، در باب غوریان بخصوصه قید کرده است که کما فی السابق در تصرف حکام خراسان باشد ، اینهمه تکالیف شاقه و بی حساب کافی نیست؟ دولت علیه مداخله در افغانستان نکرده هرات و غوریان را نیز ضمیمه افغانستان نماید تا دولت بیه انگریز متصرف شوند؟ . پارسال پنخواهش دوستانه اظهار می نمودند که سر کار اعلیحضرت شاهنشاهی روحیفداه تنبیه افغانه را



موقوف کرده مراجعت فرمایند تا شرر جانی و خسارت مالی به بندگان خدا فرسد بعد از آنکه این خواهش بعمل آمد اعمال دولت انگریز لشکر فراوان باقغانستان فرستاده با همان بندگان خدا که پارسال واسطه آنها بودند الان مشغول جنگ و خونریزی بوده میخواهند باسم شیخاع الملك آن مملکت را تصرف نمایند .

**جواب مطلب چهارم** - حال قریب بدو سال است که متر تاد از ایران بهندوستان رفته است . اگر واقعاً این شکایت قابل تقرر میشد البته متر مکنیل با آنها بهانه جوئی این یکقره را هم دفعه ای بامنای دولت علیه اظهار میکرد و دیگر اینکه شما خود مرقوم فرموده اید که مسیو سنوف میخواست متر تاد را از آنخانه مسلوب الاختیار سازد . همینکه نکرد و نتوانست بدیبهی است که بعلت امنای دولت علیه بوده است . قطع نظر از اینها دو سال پیشتر فرانوسی با یکتفر انگریزی اگر بالفرض مباحثه داشتند بامنای دولت ایران چه مداخلت دارد که مکتوباً عنده خواهی نمایند . بنده در گاه هر گاه این فقره را از لفظ جناب لرد - یا مرستون نشنیده بودم هرگز باور نمیکردم که آن نوشته بحکم ایشان مرقوم شده باشد .

**جواب مطلب پنجم** - حاکم بندر بوشهر را امنای دولت علیه محض به خواهش امنای دولت بیه از حکومت معزول کردند و بعد از آن او را فوراً برده موجب و مقرری داده نگه داشتند . امنای دولت علیه در این مطلب از امنای دولت بیه توقع عنده خواهی داشتند .

**جواب مطلب ششم** - اولاً آمدن آدمیرال با کشتی جنگی بسواحل بندر بوشهر بعد از مقدمه جزیره خارک و ایام دشمنی خلاف قاعده بود ، هر گاه حاکم آنجا او را با گلوله توپ سیزد حق داشت و دیگر چنانکه سر هنری ولکوسرجان مکنیل استحضار کامل از قاعده و قانون آن ولایت دارند و میدانند که همیشه ضابطه این است که هر کس میخواست از دریا به بندر بوشهر وارد شود باید از پیش روی گمرک بالا بیاید و سفرای دولت بیه انگریز چند نفری از هندوستان و همان راه بایران آمده اند شاید از آن راه عبور کرده باشند منجمله سرگودا و زلی و سرهار -

فرد چونس که بالفعل در حال حیات هستند از آنها استفسار کنید. لکن گاهگاهی اتفاقی افتاده بود که در وقت دوستی کشتی های بزرگان انگریز که میخواستند بخانه بالوز انگریز واقع در کنار بندر بوشهر بیایند مستحفظین آنجا بملاحظه احترام دوستی ممانعت نمیکردند، این اوقات که اهل بندر بوشهر از مقدمه خارك واهمه برداشته بودند بسبب آمدن آدمیرال پاکشتی بزرگه همینکه مشارالیه میخواست بخلاف قاعده مستمره رفتار کند بیشتر احتیاط کرده مانع شده اند و بطوریکه شما خود نوشته اید که در مراجعت، باو اخبار هم کرده اند که از فلان راه برگردد، معلوم است که در وقت دشمنی توقع احترام و دوستی نباید کرد و اگر امنای دولت علیه حاکم مزبور را که بی تقصیر است بخواهش شما معزول نمایند از کجا مطمئن شوند که او را هم مثل شیخ نصر حاکم سابق تحریک نموده نزد خود برده مواجب نمیدهد و آنقدر اصرار میفرمائید که بیجهت حکام و اهالی آنجا تنبیه شوند مفروض این است که میخواهید اهل آنحدود را عموماً از امنای دولت علیه مأیوس نموده روض خود بیارید و الا معلوم است که این نقلها قابل شکایت نیست و مایه نقار دو پادشاه بزرگ نمیتواند بود.

**جواب مطلب هفتم - میجر جنرال سر هنری بیتون از دولت بیته انگریز**  
 مأمور به تعلیم افواج ایران بودند نه برای امر معدن. سه سال قبل از این که مشارالیه عازم انگریز میشد امنای دولت علیه از او خواهش کردند که دوسه نفر معدن شناس بجهت معدن آهن با قرارداد مراجب بدولت ایران بیاورد و مخارجات راه و مواجب آنها نیز از دولت علیه داده شود. مشارالیه موافق فرمایش امنای دولت علیه چند نفری در مراجعت همراه خود آورد. اوقاتیکه موکب همایون برای تنبیه آقاغنه حرکت میفرمود جنرال مزبور بحکم ایلیچر دولت بیته انگریز دست از تعلیمات افواج قاهره برداشته مراجعت باآذربایجان نمود و برای مداخله خود دخیل امر معدن شد. هر گاه مشارالیه فرمان مبارک یا نوشته ای از امنای دولت علیه ابراز کند که هر چه او در معدن خرج نماید داده میشود و یا از قرار قبض یا نوشته حالی کند که من فلان مبلغ در آن معدن از مال خود خرج کرده ام

بنده در گاه تنخواه او را همینجا تقد میبهم و حال آنکه هر چه بمخارج معدن لازم بود از دیوان داده شده ، مخارج و مواجب معدنچیها را نیز موافق قبض از دولت علیه داده اند ، مساوی چهل هزار تومان و چیزی باطمینان جز - رال مشار الیه و معدنچیها از دولت علیه داده شده است، اما تا بحال چهل هزار تومان از معدن کذا بدولت علیه عاید نگشته است .

**جواب مطلب هشتم** معلمین دولت بیه موافق قرارداد مطلقاً حق ندارند که مواجب از دولت علیه بخواهند . پیشترها که در تعلیم افواج قاهره زحمت میکشیدند و لبمهد مرحوم و اعلیحضرت شاهنشاهی نیز محض مرحمت ملوکانه هر ساله انعام و مقرری و قیمت خانه وغیره عنایت میفرمودند ، در این دو سال که سفره رات اتفاق افتاد آنها بحکم ایلچی دولت بیه انگریز از موکب همایون بطهران و تبریز مراجعت کرده مصدر هیچگونه خدمت نشدند که مستحق انعام و مواجب شوند اما نظر باینکه در ولایت ایران غریب بودند باز امنای دولت علیه همان انعام و احسان قدیم را التفات کردند، مگر بسیار کم از این بابت عاید آنها نشد، چنانکه شما خود مرقوم فرموده اید؛ و سبب نرسیدن این جزئی تنخواه آنستکه مترمکنیل آنها را بدون استحضار امنای دولت علیه از تبریز سمت بغداد روانه ساخت، واضح است که این جزئیات را امنای دولت علیه مضایقه نخواهند فرمود.

**جواب مطلب نهم** - تحصیل این فقره در جواب مترمکنیل مشروحاً مرقوم است و البته بعد از استقرار مراتب دوستی و التیام دو دولت ، در امر تجارت هم قراریکه موافق مصلحت طرفین باشد داده خواهد شد و لکن با این وصفها که متر - برجیس با اهل ایران بد معامله شده تجار انگریز را بد نام نموده ، مشکل است که بعد از این تجار دولت علیه جرأت بمعامله اهل انگریز تکلیف نمایند و مطمئن باشند از اینکه در وقت مطالبه طلب ، آنها را بشرح انگریز تکلیف نکند .

علی ای حال؛ بعد از آنکه سؤال و جواب طرفین یا تمام رسید و دوستی دولتین اثری فیخسید آجودا نباشی تحصیل این سؤال و جواب را بزبان انگلیسی بیست و پنج نسخه نوشته همه سفرای دول خارجه و بعضی از امراء و وزراء و و کلاء و رعیت انگلیس رسانیده که عموماً از کیفیت ماجری استحضار حاصل نمایند و نسخه ای

دیگر نیز بهجت‌ناب کنت تسلرود وزیر امور خارجه دولت بیه روسیه یا يك ظفرا مرسله‌ای که متضمن روابط خصوصیت و اتحاد باشد فرستاد و همینکه کم و کیف ماجری در لندن بر ملا افتاد و شهرت بهم رسانید ، هر روز جمعی از اهل انگلیس در باسمه خانها بضر و زرای دولت بنا گذاشته در مراتب بی انصافی و بد رفتاری آنها فصلی نوشته در میان مردم شهرت دادند .

بعد از آنکه کیفیت رفتار ناپسند مکنیل را آجودان‌باشی با کثر بزرگان پارلمنت مدلل و محقق نمود هیجده نفر از آنها یکدفعه برخاسته بجناب لرد - پالمستون بحث کردند و گفتند که از تحریرات و تقریرات حسین خان بسا یقین و معلوم شده است که این نوع نامهربانی و تقار فیما بین دولت انگریز و ایران از نادانی و بد رفتاری مستر مکنیل رویداده است و جناب شما محض بخيال اینکه او را خود منتخب کرده و به سفارت ایران فرستاده بودید اغماض و چشم پوشی از کرده های او کرده و علاوه ، نشان و حمایل بر مراتب او افزودید . جواب داده بود که بر من هم واضح و مبرهن شده است که مستر مکنیل در آنجا رفتار خوب نکرده است ، لکن البته در خاطر ارباب مشورت و کرسی نشینان پارلمنت هست که در ایام سلطنت فتحعلی شاه متغور ، میرزا صالح ایلچی آن دولت با این ولایت آمده شکایت از رفتار مستر و لك نمود و امنای دولت انگریز مشار الیه را بهمان سبب معزول و ایلچی دیگر منصوب و مأمور نمودند . در حقیقت از آن وقت تا بحال سفرای ما در دولت ایران بی‌عظم و همیشه با احتیاط راه میرفتند که میادا بسبب شکایت دولت ایران معزول شوند ، حالا اگر مستر مکنیل را نیز بخواهش امنای دولت ایران مقصر و منصوب نمایم لامحاله بعد از این هر ایلچی که از این دولت بدولت ایران مأمور شود در همه حال ملاحظه رضای امنای دولت ایران را کرده و بلکه در حقیقت نوکر آنها میشود و انصافاً در اینصورت حق بجانب آن ایلچی خواهد بود . بعضی از ارباب مشورتخانه که دوستان او بودند تصدیق نمودند و بعضی که طرف ضد او بودند انکار کردند که این خیال محض بی انصافی و از راه حمایت مستر مکنیل است و بلکه در باطن حمایت خود را میکنی ، همت اینکه او را تو

مأمور کردی و آدم کوچک را رتبه بزرگ تو دادی . میبایستی ایلچی ایران آدم نجیب و از بزرگان نظام باشد نه مکنیل که آنهمه مفاسد از مأموریت او بیرون آمد ، تا حال هرچه در دوسنی ایران خرج کردیم بپرد رفت ، بعد از آن باید دو مقابل آن اخراجات کشیده افغانستان را مضبوط کنیم که ابداً آن ولایت بی نظام منظم نشده آرام نخواهد گرفت .

این بود قسمی که عیناً از روی سفرنامه میرزا عبدالفتاح گرمروندی منشی میرزا حسین خان آجودانباشی نقل گردید .

میرزا حسین خان آجودانباشی چهل و یکروز در لندن توقف نمود. در این مدت همه روزه پارچال لندن رفت و آمد داشت و در روزنامهها تیزدستی پیدا نموده همیشه جواب حملات مکنیل را که در اینموقع در لندن بود میداد و تمام آنها را میرزا-عبدالفتاح در سفرنامه خود ضبط نموده است .

در مدت توقف، ملاقاتهای طولانی با لرد پالمستون داشته، یکروز پالمستون او را حضوراً در منزل خود بشام دعوت میکند .  
مؤلف سفرنامه مینویسد :

« یکشب جناب لرد پالمستون مهمانی بزرگی کرده خود شفاهاً از آجودان-باشی و بنده در گاه وعده خواست و گفت متر مکنیل هم امشب خواهد بود . آجودانباشی وعده دادند لکن بعد از ساعتی رقصهای با نهایت ادب و مهربانی از منزل بجناب ایشان نوشته فرستادند باین مضمون : ( چون ملازمان سامی خود بالمشافهه وعده خواستند بنده از راه ادب نخواستم خلاف خواهش شما را بعمل آورم ، اما حالا که ملاحظه میکنم برای من بسیار مشکل است که با متر مکنیل در یک مجلس نشسته شام بخورم ، هر گاه به آن جناب تا بحال حرکات او مشتبه است بمنحصص مشتبه نشده ، درحقیقت و نفس الامر او را مقصر و خائن دو دولت میدانم، معیناً مستدعی هستم که بنده را از این التفات و مهمانی معاف دارید ) . جواب نوشته بود که من این مهمانی را برای شما کرده و اگر در اول عذر میآوردید آمدن مکنیل را موقوف میداشتم . »

خلاصه بعد از چهل و یکروز توقف در لندن ، سفیر ایران با همراهان خود پاریس مراجعت نمود . (۱) دولت فرانسه نامه‌ای در ایتاموقع نوشت و همراهی فوق العاده با نمایندۀ دولت ایران نموده چند صاحب منصب و مشایخ بدولت ایران داد و مقدار هفتصد قبضه تفنگک سربازی و دو هزار قبضه تفنگک سواره و سه هزار شمشیر توپچی و دو هزار طپانچه از فرانسه برای ایران خریداری نمود و کنت درسی هم از طرف امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری دزبار شاهنشاه ایران تعیین و به ایران اعزام گردید .

آجودانباشی از راه استانبول و طرابوزان مراجعت نموده در شوال ۱۲۵۵ وارد تبریز شد . (۱)

# فصل بیست و سوم

## اوضاع افغانستان بعد از مراجعت محمد شاه

در اینجا ناچارم بار دیگر بقضایای افغانستان اشاره نمایم ، چه مقاومت دولت ایران در مقابل انجام تقاضاهای دولت انگلیس تا اندازه‌ای مربوط بوقایع افغانستان سیاشد که بعد از مراجعت محمد شاه در آن مملکت روی داد .

در این تاریخ در میان ملت افغانستان حب دیانت اسلامی بدرجه کمال بود . ملت افغانستان بانگلیسا با نظر غیظ و غضب نگاه میکردند و آنها را کافر میدانستند و مراد به آنها را گناه عظیم می‌شمردند و با اینکه پادشاه ایران و ملت ایران شیعه بودند با اینحال آنها را بانگلیسا ترجیح میدادند و حاضر بودند اطاعت پادشاه ایران را بدون بذل زر و سیم قبول نمایند ولی حاضر نبودند باستیلای انگلیسا راضی شوند در صورتیکه از دادن پول هیچ عسایقه نداشتند .

با اینکه هرات با پول دولت انگلیس در مقابل قشون ایران مقاومت نمود و بکمک صاحب‌منصب توپخانه انگلیس دو ماه از حملات قشون ایران دفاع کرد با اینحال هنوز صدای شیور پادشاه ایران شنیده میشد که کامران پادشاه هرات و یار محمد خان بنای مخالفت را با دولت انگلیس گذاشتند و فهمیدند که چه گناه کبیره‌ای را مرتکب شده‌اند که بکمک کفار دست پادشاه اسلام را از مملکت مسلمین



کوتاه نمودند و چند روزی طول نکشید حکومت هرات پشیمان شده آرزومند بود پادشاه ایران مراجعت کند، ولی دولت انگلیس در این هنگام دولت ایران را طوری ذلیل و بیچاره نکرده بود که بتواند برخلاف میل دولت انگلیس اقدامی بکند. (۱)

در این تاریخ افغانستان بزور پول دولت انگلیس و با دست یکمده خائنین خود افغانستان، سر تاسر آن مملکت بنصرف دولت انگلیس درآمد.

هیئت‌هایی که قبلاً بعنوان تجارت با افغانستان سفر کرده بودند در همان اوقات تخم تقاق و خیانت را در تمام افغانستان پاشیده بزور طلای انگلیس عده زیادی از معروفین آن مملکت را بطرف خود جلب نموده بودند.

در قضیه تصرف غزنه جان ویلیام کی چنین مینویسد :

هنگامیکه هیئت تجارتنی سر الکساندر بورنس با افغانستان آمد، در غزنه با برادرزاده امیر دوست محمد خان آشنائی پیدا نمود. این شخص موسوم به امیر عبدالرشید خان میباشد. در این موقع که قشون انگلیس بنزدیکی غزنه میرسید، یک کاغذ محرمانه باو نوشته فرستادند و از آمدن قشون انگلیس او را خبر دادند. همینکه قشون انگلیس بدیوار شهر نزدیک میشد عبدالرشید خان باردوی انگلیس‌ها ملحق شد. نماینده سیاسی دولت انگلیس سر ویلیام مکنوتین که مشیر و مستشار شاه شجاع‌الملک بود او را به لرد کین (۲) فرمانده کل قشون معرفی نمود؛ اطلاعاتی را که این شخص بمهندس نظامی، ماژور تامسون داد فوق العاده مفید و خیلی بموقع بود، مخصوصاً اطلاعات او در باب استحکامات غزنه بسیار ذی قیمت و لازم بود. در موقع ملاحظات و بررسی‌های استحکامات نظامی اطراف غزنه، عبدالرشید خان همراه مهندس نظامی بود و این آدم درست همان کسی بود که انگلیسها بوجود او در این موقع محتاج بودند و او با آنها راهنمایی کرد که چگونه غزنه را تصرف کنند. (۳)

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی، جلد اول صفحه ۴۴۹

(2) Lord Keene .

(3) The Information which he gave to Major Thomson, the Chief engineer to the fortifications of Ghaznee, was

بسیار پاورقی در صفحه چند



در تصرف کابل مؤلف انگلیسی فوق‌الذکر می‌نویسد :

در ششم ماه اوت ۱۸۴۹ در تحت تأثیر صدای کجه‌های پول و درخشیدن برق مرزیه‌های بریطانیای کبیر ، شاه شجاع‌الملک در میان لباس زر دوزی جواهر نشان در حالیکه سوار اسب سفید شده بود وارد قصر بالاحصار گردید و بدون این مساعدتم‌ای برجسته دولت انگلیس ممکن نبود شاه شجاع‌الملک بتواند خود را پادشاهی افغانستان برساند<sup>(۱)</sup> در کاب شاه سرویلیام مکتوتین و سرالکندر بورنس روان بودند باین نیت که عروک سلوژائی را بسلطنت افغانستان برسانند<sup>(۲)</sup> و سکنه کابل که به تماشا آمده بودند بفرنگی‌های اطراف شاه بیشتر توجه داشتند تا بخود شاه ، چونکه همه میدانستند این دولت انگلیس میباشد که او را بافغانستان آورده روی تخت می‌نشانند . در حقیقت این تشریفات ورود در نظر مردم سائند یک تشیع جنازه می‌نمود و هیچ تشریفات ورود یک شهر یار پایتخت خود نداشت .

باری سردارهای بارکوزائی همه فراری شدند ، شاه شجاع‌الملک را بجای خودش نشانیدیم و یک قشون ساخلوی در مملکت افغانستان برقرار نمودیم ، انقلاب بزرگی در افغانستان بوجود آوردیم ، سلسله درائی را مجدداً در آن مملکت پادشاهی رسانیدیم و تمام موضوعاتی که در بیانیه سیملا اشاره شده بود تکمیل نمودیم البته در این

بقیه یادگاری منجمد پیش

**So valuable and necessary that he was requested to attend upon in all his reconnoitring expeditions. He was precisely the man we wanted. He gave us all the informations we required. He taught us how to capture Ghaznee. (P.460)**

(1) The jingling of the money bags, and the gleanings of the bayonets of the British had restored him to the throne which, without these glittering aids, he had in vain striven to recover. (P.477) .

(2) In diplomatic costume Macnaghten and Burnes accompanied the Suddozye puppet (P 478) .

موقع مؤسین نقشه استیلای افغانستان از شنیدن اخبار موفقیت نقشه های خود از خوشحالی در پوست خود نخواهند گنجید .<sup>(۱)</sup>

همینکه انگلیسها در کابل مستقر شدند و سایر شهرها را بشرف در آورده در آنجاها از طرف خودشان قشونهای ساخلوی گذاشتند و اشغال نظامی افغانستان تکمیل گردید<sup>(۲)</sup> بعد بفکر تصرف و بقول خود انگلیسها بخیال اصلاح هرات افتادند ، چونکه یارمحمدخان از آتروزیکه شاه ایران از اطراف هرات کوچ نموده و رفت ، بنطای خود واقف گردید و دانست که چه اشتباه بزرگی کرده است و از همان روزینای ستیز را با پاتنجر معروف گذاشت . بعلاوه انگلیسها هیچ مایل نبودند مانند یارمحمدخان آدمی که صاحب نفوذ و اقتدار کامل در هرات میباشد از دایره سیاست آنها خارج بماند و با اینکه یولهای زیاد و بی حساب باولایای امور هرات میدادند با وصف این ، یارمحمدخان در همان حال نسبت بنمایندگان و صاحبمنبمان انگلیس بی احترامی و توهین مینمود<sup>(۳)</sup> و نمیخواست آنها در هرات مقیم باشند .

در ماه جون ۱۸۳۹ ماژورداری تود با دستور کامل بهرات اعزام گردید تا اینکه یارمحمدخان را با سیاست انگلیسها همراه نموده در ضمن باشاهزاده کامران عقد اتحاد و دوستی بنماید و همچنین تحقیق کند علت مخالفت حکومت هرات با دولت انگلیس چیست . نظر باینکه یارمحمدخان متمایل بدولت ایران شده بود و ماژورتود مأموریت داشت بهروسیلهای که ممکن شود روابط او را با دولت ایران قطع کند و از طرف دولت انگلیس با واطمینان بدهد که مقام او را دولت انگلیس بلاشک حفظ خواهد نمود و علاوه بر تمام این مأموریتها ماژورتود مأمور بود حدود سرحدی بین هرات و کابل را معین کند .

به ماژورتود اعتبارات کافی داده شده بود که بحکومت هرات وجه لازم بدهد تا اینکه قلاع و استحکامات هرات را تعمیر و آنها را محکم نمایند ، چونکه هنوز

(۱) کتاب جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی (صفحه ۴۷۹)

(2) The military occupation of Afghanistan was complete . Kaye vole , 2 P.10

(۳) کتاب فوق صفحه ۴۹ .

از طرف دولت ایران ایمن نشده بودند و بعید نبود بار دیگر قشون ایران به هرات و افغانان حمله کند .

ماژور تود میگوید :

«حضور انگلیسها در هرات جزء نعمات الهی باید محسوب شود چه دستگیری زیادی از ضعف و فقر مینمودند ، فقط چیزی که انجام آن ممکن نشد همراه نمودن یار محمدخان وزیر هرات بود که بهیچوجه با اقوال انگلیسها اعتماد نمیکرد و باید گفت که در تاریخ شیطنت بشر شیطنت آمیزتر از اعمال او نظیر نتوان پیدا نمود»<sup>(۱)</sup> و غیر ممکن بود که بتوان در وجود او نفوذ پیدا کرد و ممکن نشد او را بوسیله احمقان ممنون کرد یا اینکه او را نسبت با انگلیسها وفادار نمود.»<sup>(۲)</sup>

ولی از طرف دیگر افغانستان در این تاریخ که ملامت نفوذ نظامی دولت انگلیس قرار گرفته بود و هرات نیز که یکی از ایالات مملکت افغانستان است خواهی نخواهی در تحت نفوذ انگلیسها درآمد . شاهزاده کامران یکتفر عیاش و دائم الخمر بود و یار محمدخان هم بواسطه خرابی اطراف و نواحی هرات در مدت یکسال محاصره ، که در نتیجه آن قحطی و فقر عمومی بوجود آمده بود نمیتوانست

(1) In the history of human infamy there is nothing more infamy than the conduct of this man . P . 49

(۲) ادوارد لدویچ میتفورد Edward Ledwich Mitford یکی از

مستخدمین کشوری دولت انگلیس بوده که بعد از مراجعت محمد شاه از هرات اول بطور ناشناس از ایران عبور نموده بخراسان و افغانستان رفت است در جلد دوم کتاب سفرنامه خود پس از چندین بار ملاقات و مهمانی در هرات در باب یار محمدخان چنین مینویسد .

« در این هیچ تردید نیست که یار محمدخان خیلی با هوش و فهم میباشد و مسلم است که همین هوش و فهم او ، او را نسبت بدنافع ما ( دولت انگلیس ) دشمن خطرناک نموده است . این شخص از عملیات ما در هندوستان مطلع است و میدانند ما در آنجا چه میکنیم و فهمیده است که نتیجه دوستی و حمایت ما بطور کلی اشنال و تصرف است ، از آنجا که میترسد بیاد نفوذ و اقتداری که بدست آورده است از دست بدهد ، حاضر است بهروسیلهای که ممکن است متوصل شود ولو اینکه هرات را مجددا بدولت ایران تسلیم کند ، برای اینکه از ما جلوگیری نماید و نگذارد ما بهرات دست پیدا کنیم . »

مخالفت‌های جدی و علنی بکند، علاوه بر این‌ها مرات محتاج بیک مساعدت مالی بود که آنرا انگلیسها بدون حساب و شمارش میدادند، هنوز سال یا آخر نرسیده بود که قریب به هشت لک<sup>(۱)</sup> روپیه بحکومت مرات پول داده بودند و یارمحمدخان ناچار بود در اینصورت بانگلیسها روی خوش نشان بدهد و با آنها تا اندازه‌ای کنار بیاید. بنابراین در این سال یعنی در سال ۱۸۳۹ میلادی (۱۲۵۵ هجری قمری) کمپانی شرقی هندوستان انگلیس دو معاهده با یارمحمدخان و شاهزاده کامران منعقد نمود؛ یکی در ۹ ماه جولای و دیگری در ۱۵ اوت، اولی در تحت ۵ ماده. دومی در ۱۱ ماده و هر دوی این عهدنامه‌ها در جزء مندرجات کتابهای معاهدات و اسناد سیاسی<sup>(۲)</sup> که توسط ایتچی‌سون در ده جلد جمع آوری شده در جلد نهم آن در صفحات ۴۳۴ تا ۴۳۷ ضبط شده است و لازم بود که هر دوی این عهدنامه‌ها در اینجا نیز درج شود ولی بملاحظاتی تمام آن نقل نگردید و فقط مختصراً اشاره‌ای بمواد اساسی آنها نموده می‌کنم.

در ماده اول معاهده نهم جون ۱۸۳۹ فرما فرمای کل هندوستان، یارمحمدخان را وزیر پادشاه مرات شناخته او را واسطه بین دولت انگلیس و حکومت مرات میشناسد.

در ماده دوم مقرر است هر چه دولت انگلیس پول بهرات میدهد توسط یارمحمدخان بدهد. او نیز متعهد میشود هر چه خرج میکند با حضور نماینده سیاسی دولت انگلیس باشد.

در ماده سوم یارمحمدخان متعهد میشود که هیچ اقدامی بدون مشورت نماینده سیاسی انگلیس نکند و هر گاه نماینده انگلیس بدون اطلاع وزیر مرات یعنی یارمحمدخان در امور داخلی مرات دخالت کند این دلیل عدم دوستی بین مملکتین خواهد بود.

(۱) هراک روپیه معادل صد هزار روپیه است.

(2) A Collection of Treaties, Engagements and Sanads, by, Aitchison -

در ماده چهارم نماینده سیاسی دولت انگلیس تعهد می‌شود که بدون رضایت وزیر یارمحمدخان پیش ازصدتقر نو کرافقانی نداشته باشد .

در ماده پنجم می‌نویسد : از آنجائیکه سلطنت در خانواده شاه کامران ارثی است به‌منظورهم وزارت در خانواده یارمحمدخان ارثی خواهد بود و این تاموقعی است که قابل و لایق این اعتماد باشد ، در صورتیکه برای این مقام لایق نباشد دولت انگلیس عوض معین خواهد نمود . - محل مهر نجیب‌الاسمان و امضای مازور تود .  
دو ماه بعد در همان سال ، در تاریخ ۱۳ اوت ۱۸۳۹ ( مطابق دوم جمادی الثانی ۱۲۵۵ ) عهدنامه دیگر در ۱۱ ماده منعقد گردید ، در این معاهده مازور تود بنمایندگی دولت انگلیس و حکومت هندوستان معین شد و از طرف حکومت هرات خود کامران و ولیمهد و اخلاف او بنمایندگی تعیین شدند .

ماده اول - عبارت از این بود که صلح دائمی بین انگلستان و هرات برقرار باشد .

ماده دوم - دولت انگلیس کامران را پادشاهی هرات می‌شناسد و سلطنت را در اعقاب او باقی میداند و نیز دولت انگلیس تعهد میکند در امور داخلی هرات دخالت ننماید .

ماده سوم - نماینده سیاسی انگلیس در هرات متوقف باشد و اگر شاه هرات لازم بداند در دربار حکومت هندوستان یک نفر نماینده داشته باشد .

ماده چهارم - دولت انگلیس تعهد میکند به کامران پادشاه هرات ، پول ، صاحب منصب و مهمات از هر قبیل که برای دفاع لازم باشد بدهد تا از تجاوزات دول اجنبی جلوگیری کند .

ماده پنجم - برای اینکه دولت انگلیس بتواند تمام تعهدات خود عمل نماید پادشاه هرات تعهد میکند که اسیر گرفتن را موقوف کند و نگذارد اتباع او باین عمل مبادرت کنند .

ماده ششم - پادشاه هرات کامران تعهد میکند با دولت انگلیس و شاه شجاع تشریک مساعی نماید تا اینکه بتوانند تمامیت ارضی خودشانرا در مقابل دول

خارجی حفظ کنند و در ضمن ، شاه کامران تعهد مینماید که بدون اطلاع شاه شجاع و دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی داخل مبارزه و جنگ نشود.

ماده هفتم - شاه کامران تعهد میکند که گاه در موضوع سرحدات هرات و کابل اختلاف حاصل شود بحکمت و رأی دولت انگلیس مراجعه کند و حکم آن دولت قاطع خواهد بود .

ماده هشتم - شاه کامران تعهد میکند از مرادیه و روابط دول خارجی بدون اطلاع و رضایت دولت انگلیس احتراز کند .

ماده نهم - شاه کامران برای حمایت و دوستی دولت انگلیس تعهد مینماید که هیچیک از ملل اروپا را (اعل فرنگ) جز انگلیس بخدمات لشکری و کشوری خود اختیار نکند و هرگز اجازه ندهد يك اروپائی در مملکت هرات متوقف شود .  
ماده دهم - شاه کامران هرمانی که در مقابل تجارت وجود داشته بر طرف خواهد نمود .

ماده یازدهم - مواد ده گانه فوق تازمانی که سلطت در خانوادۀ شاه کامران باقی است معتبر خواهد بود .

این عهدنامه در هرات تحریر گردید . امضاء همداری توده نماینده سیاسی انگلیس در هرات ، و در تاریخ ۱۶ مارس ۱۸۴۵ مطابق ۱۲۵۶ هجری بامضای فرمانفرمای کل هندوستان رسید .

باتمام این عهدنامهها و با تمام این مساعدتها و بدنبال و بخشش مالی فراوان که در اندک مدتی قریب بیست لک روپیه باولیای امور هرات داده بودند باز قلوب شاه کامران و یار محمدخان وزیر او هر دو بطرف ایران متمایل بود ، چونکه سالها هر دو در تحت هواطف پادشاهان ایران بخوشی و عزت امر ارجحیت کرده بودند، اینک در مقابل اینهمه تحسینهای دولت انگلیس حاضر نبودند خودشان را از ایران که وطن اصلی آنها بود جدا نمایند .

هنوز مر کب معاهده انگلیسها با شاه کامران خشک شده بود که یار محمدخان و شاه کامران هر دو کائنات ارادت و بندگی بمحمد شاه نوشتند و از تمام قضایا

شاهرا مطلع ساختند و اظهار اطاعت نموده دستور شاهرا برای اداره حکومت هرات خواستار شدند .

آصف الدوله والی خراسان چند روز بعد سواد عهدنامه انگلیسها را با حکومت هرات از فرستاده یارمحمدخان در مشهد دریافت نمود .<sup>(۱)</sup>

در کاغذی که یارمحمدخان از قول خود و کامران به محمدشاه مینویسد گوید: « ما چاکران آستان شاهنشاه اسلام پناه ، اینکه انگلیسها را باین مملکت راه دادیم فقط از راه احتیاج بود ، درحقیقت ما پول آنها محتاج بودیم ، در پیشگاه ذات مقدس ملوکانه پوشیده نیست که قلوب ما همیشه متمایل پادشاه اسلام پناه است . »<sup>(۲)</sup> بنابراین همیشه آرزو داشتند شهر یارایران یار دیگر بهرات عزیمت نماید . حضور صاحبمنصبان انگلیسی در هرات سبب غیظ و غضب یارمحمدخان بود و از دخالت انگلیسها در امور آن مملکت تنفر داشت ، الفاظ و عبارات مشعشع بشر دوستی و توسل بعالم انسانیت انگلیسها در نظر او پوچ و یاوه بود ، ترحم و دستگیری از ضعفا و حمایت از مظلوم که انگلیسها بدان تظاهر میکردند ، هیچیک از اینها بخرج او نبرفت . درحقیقت میتوان گفت که در افغانستان این شخص تنها مرد سیاسی فوق العاده با هوش بشمار میرفت .

یارمحمدخان نه تنها در هرات مانع از دخالتهای انگلیسها بود بلکه در بخارا و خیوه نیز علیه انگلیسها اقدامات میکرد و مردم آنجا را از نزدیک شدن به انگلیسها مانع میشد و اقدامات او در سایر نواحی افغانستان هم بی نتیجه نمی ماند و همه را علیه انگلیسها تحریک مینمود .

نماینده سیاسی انگلستان که مقیم دربار شاه شجاع الملك بود از رفتار و حرکات یارمحمدخان بجان آمده بفرمانفرمای کل هندوستان پیشنهاد نمود که موافقت کند يك عده قشون انگلیسی بهرات اعزام شود تا آن مملکت را نیز عملاً ضمیمه قلمرو

(۱) این آصف الدوله بدینخت در دام سیاست انگلیس گرفتار آمد . من در رسول بعد بدان اشاره خیرام نمود .

(۲) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف « ویلیم کی » جلد دوم صفحه ۵۰

شاه شجاع‌المک نمایند ولی لرد او کلند با این نظر همراهی نکرد و در جواب باو دستور داد که با یار محمدخان از در ستیز داخل نشود و او را به روسیله‌ای که هست در دست نگاهدارد ، نتیجه این شد که عوض قشون يك مبلغ زیادتر دیگر پول برای یارمحمدخان فرستادند. (۱)

ولی یار محمد خان در مقابل تمام این احسانهای بی انتهای انگلیسها ، روی با دولت ایران داشت و قلباً مایل بود و اصرار داشت دولت ایران مجدداً بقضایای هرات متوجه شود .

در اینموقع دولت انگلیس اصرار داشت که قلعه غوریان بتصرف حکومت هرات درآید و تأکید میکرد که یارمحمدخان فوری آنجا را از دست ایرانیان بیرون آورد . اما یارمحمدخان عذرمی آورد و میگفت باید پول باشد که وسایل تصرف را فراهم آورد . انگلیسها دوک روپیه مخصوصاً برای تصرف غوریان پرداختند . یارمحمدخان پول را گرفت و ساز سفر قشون هرات را برای قلعه غوریان آماده ساخت ولی درنهایتی بفرمانده قشون ساخلوی ایران پیغام فرستاد که قلعه را محکم نگاهدارد و باک نداشته باشد ؛ تمام افغانستان متعلق بدولت ایران میباشد و اگرچه انگلیسها اصرار دارند من آنجا را تصرف کنم حاشا چنین اقدامی بعمل نخواهد آمد . عملیات یارمحمدخان در هرات رفته رفته بجائی رسید که نماینده سیاسی انگلیس يك راپرت جامع برای مطالعه اوضاع افغانستان تهیه نمود که بنظر فرمانفرمای کل هندوستان برسد . در آنجا خاطر نشان کرد و نوشت مادامی که قضیه هرات حل نشود و یارمحمدخان از دخالت در امور هرات معذور نشود ممکن نیست اشغال نظامی افغانستان عملی گردد . این شخص نه تنها در هرات و افغانستان بلکه در خیوه و بخارا و آسیای مرکزی محل پیشرفت سیاست ما میباشد و درخاتمه اظهار عقیده نمود هر گاه يك قشون کامل بهرات اعزام نشود که آنجا را ضمیمه مملکت شاه شجاع - الملك نماید هیچ نتیجه مطلوبی از اشغال نظامی مملکت افغانستان نخواهیم گرفت و علاوه نمود که يك اقدام و کوشش جدی و مؤثر ، ما را در مقامیکه فعلاً اشغال



نموده ایم محکم خواهد نمود . امروز ما وسیله خوبی در دست داریم ولی اگر بخواهیم وسیله داشته باشیم آنرا بکار ببریم . هر گاه این قشون که من پیشنهاد میکنم به مراتب اعزام شود و آنجا را متصرف بشویم دولت روس هم حاضر خواهد شد پیشنهادهای ما را راجع بمسائل خیوه قبول نماید . (۱)

در این تاریخ یکی از عوامل مهمی که دارای نفوذ بی حد و اندازه بود همان مذهب اسلام بود که در این ایام در میان سکنه افغانستان و ممالک آسیای مرکزی نفوذ آن باعلی درجه رسیده بود و مردم این نواحی همه مسلمان باایمان و در کیش اجدادی خود متعصب و بدان علاقتند بودند و غلبه بر این قوه روحانی برای دولت اجنبی در آن روزها غیر قابل امکان بشمار میرفت و انگلیسها باین مسئله بهرور آشنا شده بودند و یکی هم از اقدامات این عهد آنها جلب نمودن علماء بود و حتی بعضی مأمورین سیاسی خودشان را هم از این طبقه انتخاب مینمودند .

در سال ۱۸۳۹ میلادی و مطابق ۱۲۵۵ هجری ، واسطه بین انگلیسهای افغانستان و خان خیوه یکی از علماء بوده که این شخص مقدس مآب حامل مراسلات انگلیسها به خوارزم بوده و او را یکی از مجتهدین معروف افغانستان معرفی میکنند (۲) خلاصه انگلیسهای افغانستان توانستند به یار محمدخان فائق آیند ، حب وطنی او و علاقه بدین اجدادی و فهمیدن حقیقت و باطن سیاست انگلیس او را مانع شد از این که بتواند خود را حاضر نموده بوعده و وعیدهای انگلیسها که بدون حد و اندازه در باره او حاضر بودند انجام دهند و غشون شود و بالاخره هم از آنها برید و بکلی قطع روابط کرد و نمایندگان سیاسی و نظامی آنها را از هرات بیرون نمود . بدبختانه باید در اینجا اعتراف کرد که دولت ایران و پادشاه وقت به تقاضای اولیای هرات وقعی ننهادند . در این ایام چشم شاه و درباریان آخوند مآب ایران چنان از انگلیسها ترسیده بود که پس از مراجعت از هرات دیگر این جرأت را هم

(۱) کتاب فوق صفحه ۵۶

(۲) مجلد دوم تاریخ جنگهای افغانستان ، صفحه ۵۱ مراجعه شود ، این شخص در

آنها معرفی شده است ، علاوه بر این موضوع در آئینه بهتر و منصل تر اشاره خواهد شد .

شان ندادند که بمقرب سرخود نگاه کنند و بدانند پشت سر آنها در افغانستان چه خبر است و انگلیس‌ها با افغانها چه معامله نمودند و افغانها چگونه جلو آنها درآمدند. (۱) با اینهمه اصرار یارمحمدخان در هرات و آمدن سرداران و برادران دوست-محمدخان بایران برای تقاضای مساعدت از آن دولت و التماس نمودن آنها که شهریار ایران بادیگر متوجه افغانستان بشود، در مقابل تمام اینها، دربار ایران در این زمان کاملاً کروکورو لال بود. هر گاه بطرف افغانستان متوجه بودند میدیدند افغانها چه معامله با انگلیسها کردند، من بخلاصه آن اشاره خواهم نمود، اگر چه این يك موضوع جداگانه است ولی تا اندازه‌ای مربوط بموضوع ماست. چه این تجهیزات و قشون کشی باافغانستان بموجب اعلامیه فرماشیرمای کل هندوستان برای جلوگیری از ظلم و تعدیات دولت و ملت ایران بود که نسبت بمملکت افغانستان اعمال میکردند. در حقیقت این بهانه‌ای بود که حکومت هندوستان آنرا وسیله قرار داده باافغانستان در این تاریخ قشون فرستاد. ولی نیت باطنی اذاعزام این قوا باافغانستان اشغال نظامی آن مملکت بود و در این تاریخ حکومت هندوستان وحشت فوق العاده داشت که مبادا خطراتی متوجه هندوستان شود. (۲)

(۱) بعد از آمدن محمدشاه از هرات، الله یارخان آصف الدوله را هم انگلیسها گول زده و جلب نمودند.

(۲) لرد کرزن نیز در کتاب خود در اجماع بایران در جلد دوم صفحه ۶۵۶ اشاره میکند که سال ۱۸۳۷ هم یکی از آن مواضعی است که ما از عدم مصونیت سرحدات هندوستان در وحشت بودیم. میگوید در سالهای ۱۸۳۳، ۱۸۳۷ و ۱۸۵۶ خطرات ایران برای هندوستان خیلی بزرگ بود.

# فصل بیست و چهارم

## اثرات بازیهای سیاسی اروپا در قضایای ایران

قبلا مختصری اشاره شد که در سالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۳۷ دولت انگلیس فوق العاده در وحشت بود از اینکه مبدا از طرف ایران خطری متوجه هندوستان بشود. لرد کرزن معروف نیز در دو جلد کتاب خود که در باب ایران نوشته است باین موضوع اشاره میکند<sup>(۱)</sup> اینک من مختصری از وقایع و اتفاقات این زمان را شرح میدهم:

البته فراموش نشده است که پس از مرگ الکساندر اول امپراطور روس، دوک ولینگتون معروف با عجله و شتاب به پترزبورگ رفت. ظاهر این مسافرت تبریک جلوس به نیکلای اول امپراطور روس بود ولی در باطن امر بعضی دستورهایی سیاسی داشت که هیبایست آنها را انجام دهد، این بود که در نتیجه طولی نکشید جنگ بین ایران و روس در گرفت و هنوز امضای عهدنامه صلح بین دو اتین خشک نشده بود که جنگ بین روس و عثمانی شروع گردید. البته این جنگها بموجب يك توافق نظر هائی بود که قبلا بین دولتن روس و انگلیس بعمل آمده بود، ولی دولت انگلیس تصور نمینمود که روسها بتوانند باین سرعت و تندی قشونهای عثمانی را درهم شکند و چون باین موضوع برخوردند از ترس اینکه مبدا استانبول بدست دولتر روس بیفتد فوری رول سیاسی خود را عوض نموده با طرش و فرانسه سازش کردند.

(۱) لرد کرزن، جلد اول صفحه ۶۵۶

در نتیجه از دولت روس جلوگیری شد و معاهده آدیانوپل<sup>(۱)</sup> در سال ۱۸۲۹ بین دولین روس و عثمانی منعقد گردید .

اما دولت روس نیز بعد از این که انگلیسها نگذاشتند بمقصد خود نایل شود و استانبول را تصرف کند از دولت انگلیس ناراضی شد و در نتیجه سیاست خشن خود را نسبت بایران و عثمانی عوض نمود و راه تحبیب و مسالمت را پیش گرفت، بطوریکه نسبت بدولت ایران در قضیه قتل گریبا یدولف این سیاست مدارا را خوب عملی نمود، یعنی علاوه بر اینکه از آن قضیه هیچ اسم نبرد از دولت ایران و فرستادگان آن نیز پذیرائی شایانی بعمل آورد، اما راجع به تحبیب دولت عثمانی، برای آن نیز دنبال فرصت میگشت و آن فرصت هم فرا رسید و موقعی پیش آمد که دست دوستی و مودت را بطرف دولت عثمانی دراز نمود . اینك مختصری بدان اشاره میشود .

محمد علی پاشا والی مصر بشحرک اجانب علم مخالفت را علیه دولت عثمانی بلند نمود. این نیز خود از شاهکارهای سیاست اروپائی است که مردان متنفذ عالم اسلامی را بجان هم اندازند. در اواخر سال ۱۸۳۱ قشون مصری در تحت فرماندهی ابراهیم پاشا فرزند محمد علی پاشا والی مصر بقصد حمله و تصرف استانبول حرکت نمود و در آخر همان سال عسکرا را محاصره کرد و بعد از سه ماه محاصره آنجا را تصرف نموده بطرف ساحات روانه شد . قشونهای عثمانی نتوانستند در مقابل قشون مصر مقاومت کنند، بالطبع شکست خورده عقب نشینی کردند و در چهارم ماه جون ۱۸۳۲ دمشق نیز بتصرف ابراهیم پاشا درآمد .

سلطان عثمانی مشاهده نمود که قشون او از عهد جلوه گیری قشون مصری نمیتواند بر آید، ناچار شد که در اواسط سال ۱۸۳۲ برای کمک، بدولت انگلستان متوسل شود و دولت انگلیس باین تقاضا اعتنائی ننمود. سلطان عثمانی چاره ای ندید جز اینکه بامپراطور روس متوسل شود. امپراطور روس که مدتها دنبال چنین فرصتی میگشت از موقع استفاده نموده فوری بیست هزار قشون روس را با کشتی های خود بکمک

(1) Adrianople.

سلطان عثمانی فرستاد و آنها در قسمت آسیائی قسطنطنیه روسهاور پیاده شده در آن بندر جا گرفتند .

مساعدت امپراطور روس با دولت عثمانی و فرستادن قشون باستانبول و پیاده شدن آنها در اطراف پایتخت اسلامی ، دولتین فرانسه و انگلیس را از اینکه مبادا روسها باستانبول دست یابند بوحشت انداخت ، اول فرانسویها بعد انگلیسها اعتراضات سخت بدولت روس نمودند ، ولی دولت روس نیز در اینموقع بهمان سختی و تندی به آنها جواب داد و در مقابل آنها مقاومت نمود . نتیجه این مساعدت و نزدیکی با دولت عثمانی این شد که يك معاهده سری بین دولتین روس و عثمانی بنفع دولت روس موسوم به عهد نامه انکیار اسکلهسی (۱) منعقد گردید .

دولت فرانسه بعدها چندان جدیتی برای این موضوع نشان نداد و ایی در انگلستان هنگامهای برپا شد (۲) و کار باقتضاح و بالاخره باستیضاح پارلمان کشید و دولت وقت را سخت استیضاح نمودند . (۳) ولی کار از کار گذشته بود ، دولت روس از دولت ایران و عثمانی هردو تحجیب مینمود و بنظرهای سیاسی خود را پنهان میداشت ؛ ظاهر عمل همراهی و مساعدت بود .

همچنین قبلا اشاره شد که دولت اطریش در قضیه یونان مایل نبود دول اروپا از یانگیان یونان حمایت کنند و حاضر نشد پادول اروپا همدست شده با دولت عثمانی جنگ کند . در اینموقع نیز دولت اطریش از عملیات روسها راضی نبود و بفتوحات آنها در ایران و عثمانی با نظر حسادت نگاه میکرد و این موفقیت های اخیر روسها هم در استانبول و فرستادن قشون روس بداخله عثمانی اسباب ناراحتی خیال دولت

معاهده سری دولتین روس و عثمانی که در سال ۱۸۲۳ در محلی موسوم به انکیار اسکلاسی ، از شهرهای آسیای صغیر ، منعقد گردید .

(۲) در این تاریخ لرد پالمرستون ششم به اعذر خواهی از دولت روس بوده ، و تاریخ انقلاب مصر ، جلد دوم صفحه ۱۵۳ ،

(۳) در کتاب خطابه ها و نطقهای ریچارد دل ، شپل که در سال ۱۸۴۵ در دوبلن بطبع رسیده سورت این استیضاح نیز در آن درج شده است ، صفحه ۱۵۲ الی ۱۶۱ .

اطریش را فراهم آورده بود، این بود که دولت انگلیس در این موقع از احساسات ضد روسی دولت اطریش استفاده کرده با آنها نزدیک شد و برای ترساندن روسها معاهده سال ۱۸۳۸ را با اطریش منعقد نمود. در حقیقت این معاهده بر ضد دولت روس و بعقیده خودشان برای جلوگیری از تعریکات آن دولت در ممالک آسیای مرکزی بود که مملکت ایران نیز یکی از آن ممالک میباشد.

سیاست این زمان دولت اطریش این بود که تا میتواند از دولت عثمانی برای نظریات سیاسی خود حمایت کند و موفقیت نظر سیاسی خود را هم در این میدید که با دولت انگلیس نزدیک باشد. (۱)

در این تاریخ دو نفر از عمال سیاسی دولت انگلیس محرك اصلی لرد پالمستون وزیر امور خارجه انگلستان بودند، یکی وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار ایران سر جان مکنایل، دیگری ویسکنت پونسونبی (۲) وزیر مختار انگلیس مقیم دربار عثمانی این دو نفر، لرد پالمستون را که در این تاریخ وزیر امور خارجه انگلستان بود مجبور نمودند که اقدامات جدی نموده از روسها جلوگیری نماید. سر جان مکنایل در فرستادن قشون بافغانستان عامل مهم شناخته میشود و ویسکنت پونسونبی هم سبب شد که کشتی‌های جنگی دولت انگلیس بدریای مدیترانه اعزام گردند، (۳) چونکه فرانسویها علناً از محمد علی پاشا حمایت میکردند. در تاریخ انقلاب مصر در این مورد عیناً چنین مینویسد:

اعزام قوایی مرکب از قشون انگلیس و هندوستان بافغانستان، دولت ایران را بجای خود نشانده و معاهده سال ۱۸۳۸ بین دولین اطریش و انگلیس در حقیقت تهدیدی بود که بدولت روس شد، بالاخره این پیش آمدهای مؤثر و قطعی، روسها را متنبه کرد و فهمیدند حزم و احتیاط بمراتب بهتر از تهور و رشادت میباشد. (۴)

ولی دولت انگلیس خوب فهمیده بود که در آسیا حریف دولت روس نیست.

(۱) تاریخ انقلاب مصر تألیف یاقون جلد دوم صفحه ۱۵۲

(2) Viscount Ponsonby.

(۳) کتاب نوال الذکر صفحه ۱۵۴ (۴) کتاب لورد متحه ۱۵۲

کشتیهای جنگی انگلیسی بخشکی راه ندارند، در این قبیل موارد اصول مکیا و لیزم<sup>(۱)</sup> بهترین دستوری است که بایستی سر مشق قرارداد ، پس از راه دیپلوماسی داخل شده از یکطرف آن دولت را تهدید و از طرف دیگر تحیب مینمود، در پترزبورغ وزیر - مختار دولت انگلیس و مسائل نزدیکی دولتین را فراهم نمود .

در سال ۱۸۳۹ روسها خودشان را در مقابل اتحاد هیولائی که دولت انگلیس برضد آنها تهیه نموده بود تنها دیدند . کنت نسلرود وزیر امور خارجه دولت امپراطوری روس بوعدههای دولت انگلیس مفتون شده به مارکوس کلانریکارو<sup>(۲)</sup> وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار سن پترزبورغ که برای دوستی دولتین میکوشید اظهار نمود : « نیکلای اول امپراطور کل ممالک روسیه بدلائلیکه دارند عقیدت مند میباشند که حسن نیت دولت پادشاهی انگلستان نسبت بامپراطوری روسیه مشهود میباشد و نظریات مساعد و عقیده عادلاتهای بعدها در سیاست منظور خواهند داشت ، بهمین ملاحظه مایلند این روابط و صمیمیت را که خوشبختانه فعلا وجود دارد بوضع بهتری تقویت نموده آنها ترقی دهند ، بنا براین بارون برونو<sup>(۳)</sup> را معین نموده اند که بلندن رفته در اطراف نظریات و طرز سیاست دولت امپراطوری روسیه توضیحات کامل بدهد . « کنت نسلرود علاوه نمود که امپراطور نمیتوانست کسی را لایقتر از این شخص برای انجام این خدمت معین نموده بلندن اعزام دارد ، چونکه این شخص کاملاً بیاست خارجی دولت روسیه آشنا میباشد .

« بارون برونو در ۱۵ سپتامبر ۱۸۳۹ بلندن رسید تا ۱۲ اکتبر همان سال در لندن متوقف بود . در این مدت چندین بار با لرد پالمرستون ملاقات نمود ، این ملاقاتها خیلی طولانی بود و بعضی اوقات سایر وزراء نیز در مذاکرات آنها حضور داشتند . «

« بارون برونو در گفتار و توضیحات خود خیلی ساده بود و اظهار مینمود

دستورات مکیا و لیزم ، سیاستمدار و فیلسوف شهیر ایتالیائی .  
 مؤلف کتاب Princee که تحت عنوان شهریار توسط مؤلف این کتاب ترجمه شده است .

(2) Marquess Clanricardo (3) Baron Brunow.

دولت امپراطوری رضایت کامل دارد از اینکه دولت انگلیس با اطمینان و اعتماد کامل حاضر است در مسائلی که راجع به دولت عثمانی می‌باشد با دولت امپراطوری روس که از خود صمیمیت و وفاداری نشان داده است موافقت کند ، امپراطور کل ممالک روسیه این اعتماد و اطمینان را بی اندازه قدردانی میکند و مایل است که روابط معنوی بین دولین خیلی نزدیک و صمیمی باشد . امپراطور روسیه سلطان عثمانی را متحد خود میداند و خود را مجبور بیند که از او حمایت کند و محمد علی پاشا را یکی از اتباع یاغی سلطان عثمانی میداند . آیا دولت انگلیس نیز در این فکر موافقت دارد که بهترین راه اصلاح همان خواهد بود که مصر را بحکومت دائمی محمد علی پاشا واگذار کنند و این حکومت مابین اولاد او نیز ارثی باشد و باقی ایالات دیگر را که در اختیار محمد علی پاشا است گرفته سلطان عثمانی تسلیم کنند . بنابراین دولت روس نیز با پیشنهاد دولت انگلیس موافقت نمود که هر گاه محمد علی پاشا با این پیشنهاد و طریق اصلاح راضی نشود بنا در مصر و شاماتدا محاصره کنند . اما از آنطرف ، اگر محمد علی پاشا بخواهد بطرف استانبول حرکت نماید در اینصورت یکمده از دول متحد باید بکمک پادشاه عثمانی نیرو بفرستد تا سلطان عثمانی بتواند استانبول را حفظ کند ، در این باب نیز قرار بر این شد نظر باینکه دولت امپراطوری روس نزدیک بسرحداث دولت عثمانی میباشد این کمک را آن دولت سلطان عثمانی بدهد اما ته بموجب معاهده سال ۱۸۳۳ که بین دولین روس و عثمانی بطور سری منعقد شده است ، بلکه بموجب قرار داد فعلی که در میان دول متحد و سلطان منعقد میشود .

« در اینموقع بدون بیرونو به تقسیم عمل قائل شد و پیشنهاد کرد هر گاه این معاهدت در مصر و شامات مورد احتیاج سلطان عثمانی واقع گردد دولت انگلستان ، اطیش و فرانسه این کمک را در این نواحی بکنند و آن مساعدت‌هاییکه در تنگه‌های بوسفور و داردانل و آسیای صغیر باید بشود بعهده دولت امپراطوری روسیه باشد و علاوه نمود هر گاه قراردادی باین ترتیب بین دول ذینفع منعقد گردد امپراطوری کل ممالک روسیه از تجدید و مراجعه بمعاهده سال ۱۸۳۳ که معروف به معاهده سری انکیاداسکله سی می‌باشد صرف نظر خواهد نمود . اگر چه مشارکت دولت



فرانسه نیز در اینجا لازم می‌باشد ولی از آنجائیکه این قرارداد تا اندازه‌ای برضد محمد علی پاشا است و دولت فرانسه حامی اوست، اگر دولت فرانسه باین قرارداد راضی نشود، در این صورت دولت روس کاملاً حاضر خواهد بود که بدون مشارکت دولت فرانسه اقدام نماید. (۱)

در این تاریخ دول معظم اروپا، انگلیس، فرانسه، روس، اتریش و آلمان مانند گرگهای گرسنه دندان حرص و طمع خود را بمتصرفات دولت عثمانی تیز کرده بودند. و علاوه بر اینها محمد علی پاشا والی مصر را «حرك شده بجان دولت فرسوده و ناتوان عثمانی انداخته بودند. همچنین در این تاریخ (۱۸۳۹) محمد علی پاشا با يك استعداد کافی در تحت فرماندهی پسر دوم خود ابراهیم پاشا همه جا قشون عثمانی را شکست داده بطرف استانبول در حرکت بود. دولت فرانسه جداً از او حمایت مینمود، دولت انگلیس از سه نظر با موافقت های محمد علی پاشا مخالف بود اول، چونکه مایل نبود فرانسه در شمال افریقا پیش از اینها دارای نفوذ سیاسی گردد. دوم تیخواست محمد علی پاشا مرد باء-زم، دارای نفوذ و اقتدار بیشتری گردد. سوم حاضر نبود دولت روس در دربار عثمانی دارای نفوذ سیاسی شود. اما دولت روس نیز در این موقع دو مقصود داشت، یکی اینکه بواسطه مخالفت با محمد علی پاشا بین دولین انگلیس و فرانسه اختلاف ایجاد نماید، دیگر اینکه دولت عثمانی را در ایستوق از معضو و زوال حفظ نموده زمینه مساعدی برای سیاست آتی خود تهیه نماید. دولین اتریش و پروس نیز با دولین روس و انگلیس در حفظ عثمانی موافق بودند، فقط در این میان دولت فرانسه بود که در حمایت از محمد علی پاشا تنها ماند، (۲) بنا بر این چهار دولت دیگر یعنی انگلیس، روس، اتریش و آلمان متحداً اقدام نموده بفتوحات محمد علی پاشا در آسیای صغیر خاتمه دادند.

این داستان یکی از شاهکارهای سیاسی دول اروپا مخصوصاً دولت انگلیس

(۱) تاریخ انقلاب مصر تألیف هاتون .

(۲) تاریخ المورخین، جلد بیست و چهارم، صفحه ۴۵۲ .

میباشد، من مایل بودم قدری بیشتر در این موضوع صحبت کنم ولی تا این دازه کافی است که مقصود نویسنده را روشن کند. چه، منظور اینست که نزدیکی دولتین روس و انگلیس در این موقع اشاره و خاطر نشان شود که این نزدیکی و اتحاد بین دولتین روس و انگلیس از سال ۱۸۳۹ شروع شد و در اول سال ۱۸۴۵ قطعی و محکم گردید، بنا بر این وحشت و نگرانی دولت انگلیس از مساعدت دولت روس با ایران بر طرف گردید و خاطر جمع شد که بعد از این تاریخ نه تنها ایران و افغانستان بلکه تمام ممالک آسیای مرکزی در ید قدرت و نفوذ خود آن دولت میباشند.

در همین تاریخ است که دولت فرانسه بواسطه کنار ماندن از دایره سیاست بین المللی بدولت ایران نزدیک شده مساعدت مادی و معنوی میکند و صاحب منصب بدولت ایران میدهد و کنت درسی را وزیر مختار نموده بدربار ایران میفرستد و آن مساعدت و همراهی را با حسین خان آجودانباشی فرستاده پادشاه ایران مینماید، ولی افسوس که عصر آن نیز بسیار کوتاه بود. این بار نیز مثل زمان ناپلئون و آمدن جنرال گاردان و صاحب منصبان فرانسه بایران دوره اش دوامی نداشت. کنت درسی یزودی مراجعت نمود زیرا دولت فرانسه نیز که نداد و پا از دایره سیاست سایر دول کنار بود بالاخره صلاح خود را در این دید که بآنها ملحق گردد. صاحب منصبان نظمی فرانسه هم در ایران خوب از عهده بر نیامدند، بعضی ها هم رفتارشان مخالف با منافع حقیقی ایران بود بطوریکه دولت ایران مجبور شد میوهر به صاحب منصب ارشد فرانسوی را که در قشون ایران بمقام آجودان جنرالی رسیده بود از ایران تبعید کند که شرح این داستان در موقع خود بیاید.

در این موقع سیاست دولت فرانسه هم بواسطه تغییر تیرز (۱) که صدر اعظم فرانسه بود و همز (۲) جانشین او که در دست عمال سیاسی انگلیس بود تغییر کرد. اما روسها در این تاریخ بکلی مغلوب سیاست دولت انگلیس شدند و آن تنویق سیاسی را که در دربار عثمانی بدست آورده بودند در مقابل وعده های بی اساس دولت

(1) Adolphe Thiers.

(2) F. Guizot.

انگلیس از دست دادند و تصور نمودند استانبول و بغازها و آسیای صغیر تماماً در آتیه نزدیکتی نصیب دولت امپراطوری روس خواهد گردید ولی چه اشتباه بزرگی !  
 دولت انگلیس در این تاریخ گرفتاریهای زیادی در آسیا برای خود فراهم نموده بود. از یکطرف ایران، افغانستان، خیوه و بخارا و از طرف دیگر دولت عثمانی و والی مصر همه علیه انگلستان بودند، در اروپا نیز دوست و متحدی جز دولت اطریش نداشت. در اینصورت صلاح خود را در این میدید که روسها را مفتون و عدمهای بی اساس خود بکند تا بتواند در آتیه نزدیک نقشه صحیحی برای جلوگیری از آندوات تهیه نماید، چنانکه تاریخ نشان میدهد همینطور هم شد؛ پانزده سال طول نکشید که موقع مناسبی بدست آورده دولت مثلون فرانسه را با خود هم دست نمود و در جنگ کریمه شکست فاحشی بقوای نظامی نیکلای اول امپراطور روس وارد آوردند که خود امپراطور نیز از نصه آن پیش آمده، این جهان را وداع نمود.

# فصل بیست و پنجم

## مامورین سیاسی دولت انگلیس در ایران

ایک دولت انگلیس به قید خود با آرزوهای دیرینه‌ای که داشت نائل گردید، یعنی موفق شد یکمده قوای جنگی بخلیج فارس اعزام دارد و جزیره خارک را تصرف کند و از آنجا سایر بنادر خلیج فارس و سواحل آنرا تهدید نماید و باین وسیله موفق شد محمد شاه را از محاصره مرآت منصرف کند و او را مجبور سازد از مرآت دست بردارد و پابینخت خود مراجعت کند. همچنین با اجرای نقشه اشغال نظامی افغانستان که مدتها در نظر داشت موفق گردد و برای اینکه در پیشرفتهای سیاسی خود حریفی در مقابل نداشته باشد دولت امپراطوری روس را هم اول بوسیله دولت اطریش تهدید، بعد با دادن امتیازات سیاسی در ممالک عثمانی جلب نمود، یعنی قرار بر این شد هر گاه برای مساعدت دولت عثمانی در مصر و شامات کمک لازم شود این کمک را دول انگلیس و فرانسه و اطریش بدهند و هر گاه در بفازها و آسیای صغیر سلطان عثمانی محتاج به مساعدت نظامی شود آنرا دولت روس بدهد. (۱) با این تقسیمات روی کاغذ، دولت امپراطوری روس نیز جلب گردید و خیال انگلیسها از هر حیث و هر جهت آسوده شد. در این هنگام است که یکمده از عمال آزموده دولت انگلیس که در مکتب مخصوص تربیت یافته‌اند بضاوینی داخل ایران شده

(۱) تاریخ انقلاب مصر تألیف پاتون جلد دوم صفحه ۱۵۸

شروع بکشف اطلاعات محلی نموده اند. من در اینجا بچند نفر آنها اشاره خواهم نمود. یکی از این اشخاص بر گزیده که در این تاریخ مأمور ایران شد، سراد وارد لنویچ میتفورد<sup>(۱)</sup> میاشد که بعد از پنج سال توقف و گردش در مراکش در ماه جولای ۱۸۳۹ از راه بلژیک، آلمان، عثمانی، آسیای صغیر، شامات، فلسطین و بغداد عازم ایران و افغانستان گردید، شرح این مسافرت طولانی را که قریب سه سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۱ مطابق ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۷) طول کشید در دو جلد جمع آوری نموده در لندن بطبع رسانید، من اینک بطور مختصر بمطالبی که در باب ایران در تاریخ ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۶ هجری) نوشته است اشاره مینمایم.

این جهانگرد مجرب که مأموریت سیاسی داشت باتفاق مر اوسن هنرکد لایارد<sup>(۲)</sup> که بعدها بمقرناعتاً او هم اشاره خواهد شد در حینی از شامات و فلسطین عبور نموده که قشون های مصر در تحت فرماندهی ابراهیم پاشا این نواحی را اشغال کرده خیال تصرف استانبول را داشتند و شرح مبسوطی راجع بوقایع و پیش آمدهای سیاسی آنروز در جلد اول سفرنامه خود مینویسد و با اینکه مطالب آن بسیار مهم میباشد چون مربوط به موضوع ما نیست از آنها میگذرم تا ورود آنها ببغداد که دوم ماه می ۱۸۴۰ (مطابق اوایل ربیع الاول ۱۲۵۶) میباشد.

در این تاریخ چون انگلیسها بکلی از ایران خارج شده بودند بغداد مرکز فساد شده ناراضی های ایرانی و شاهزادگان مدعی سلطنت همه را در بغداد جاداده بودند حتی آتهائی را که در لندن بودند باین شهر که مجاور سرحد ایران بود آورده منزل داده بودند. از آنجمله سه نفر از پسران شاهزاده حسینعلی میرزا، قریباً نهمای فارس بودند بنام رضاقلی میرزا، نجفعلی میرزا والی و تیمور میرزا. قبلاً شرح حال اینها مختصراً دادمشد که چگونه براهنمائی قنصلهای انگلیس خودشان را از راه بین النهرین و شامات بلندن رسانیدند و فریزر معروف را مترجم آنها کردند. در زه انیکه میرزا حسین خان آجودان باشی در لندن بود اینها نیز بعنوان مدعیان سلطنت

(۱) به ذیل صفحه ۴۵۱ مراجعه شود.

(2) Sir Auetin Henry Layard.

ایران در لندن مهمان دولت انگلیس بودند ، بهد که آجودانپاشی مراجعت نمود آنها را هم باتفاق فریزر معروف باستانبول آورده بملاحظاتی به بغداد فرستادند و برای هر يك سالی دو هزار لیره مقررى قرار داده در آن شهر متوقف ساختند .

مشراد وارد میثفورد<sup>(۱)</sup> در بهار سال ۱۸۴۰ م . . . ۱۲۵۶ ه . به بغداد رسید و در منزل نمایندة سیاسى دولت انگلیس کنل تاپلور<sup>(۲)</sup> منزل نمود : راجع شاهزادگانى که در بغداد بودند مشر میثفورد چنین مینویسد :

« ما با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند ، تیمور میرزا ، نجفقلی میرزا ، والسى و رضاقلی میرزا آشنا شدیم . اینها مدعیان سلطنت ایران میباشد و هر يك سالی دو هزار لیره از دولت انگلیس مقررى دارند ، دوتقر دیگر از شاهزادگان ایرانی نیز در اینجا میباشد . بموجب اطلاعی که بدست آوردهام این دو برادر نیز از دولت عثمانی مقررى دارند . اینها جموعهای شاهزاده گان فوق الذکر میباشد ، یعنی پسران فتحعلی شاه . یکمده چند نفرى از ما بدیدن آنها رفتیم و شبهمان آنها بودیم ، برادر بزرگتر **الاهوردی میرزا** است که تقریباً چهل و پنج سال دارد و ریش اجدادى خود را یارث برده چونکه يك ریش انبوه و طویلى داشت . برادر دیگر موسوم به **سلیمان میرزا** از لحاظ سن خیلی کوچکتتر و جوانى قد بلند و خوش سیما اما خیلی عجول و با خشونت و حرکات و رفتارش مثل يك پادشاه بود . در آنشب شاهزادگان ، ما را خوب و با احترام پذیرائی نمودند . غذا بسیار خوب بود . شاهزادگان نیز با ما در سربك سفره غذا خوردند در صورتيکه این رسم شهبان نیست . اما سنی هاین رسوم را رعایت نمیکنند و همیشه با ما در یکجا غذا میخورند ، علاوه بر این شراب و الکل هم کاملاً فراوان بود »<sup>(۳)</sup>

میثفورد قریب دو ماه در بغداد توقف نمود و نقشهٔ مسافرت او این بود که از

(۱) قبلاً باید بگویم که در این تاریخ حال سیاسى دولت انگلیس نسبت به ایران و ایرانی بسیار خضناك و مبانی بودند ، هرچه در این اوقات نوشته اند قالب آنها خالى از نزاکت میباشد ، من حتمی الامکان سعی خواهم نمود از عبارات بی نزاکت آنها چیزی ننویسم .

(2) Colonel Taylor

(3) سفرنامه میثفورد جلد اول صفحه ۳۱۴ و ۳۱۵

کرمانشاه باصفهان رفته از آنجا به یزد و کرمان و سیستان برود و از آنجا در امتداد رود هیرمند خود را به قندهار برساند، ولی نظر بقطع روابط سیاسی بین دولتین ایران و انگلیس این مسافرت مشکل می‌نمود، در حال مصمم شد با لباس میدل و بطور ناشناس از ایران برود و با کاروانی که هازم کرمانشاه بود در ۱۹ جون حرکت نمود. در قصر شیرین کنت دمرسی وزیر مختار فرانسه را ملاقات نمود که بمملکت فرانسه مراجعت میکرد. (۱)

می‌نمورد می‌نویسد:

« قریب یکساعت با حضرات فرانسویها صحبت نمودم، یادداشت‌هایی که لازم بود بهم دیگر دادیم و اطلاعاتی که لازم بود از آنها گرفتیم، آنها پیش‌بینی میکردند که بمن در ایران خوش نخواهد گذشت.

هیئت سیاسی فرانسه که در موقع قطع روابط سیاسی ما با ایران بدربار پادشاه ایران فرستاده بودند تا تعوذ سیاسی فرانسه را در آن مملکت برقرار کنند، اقدام آنها بنتیجه نرسید و برعکس اثرات بسیار بدی تولید نمود، چونکه وزیر مختار فرانسه از پستی و طمع ایرانیها متعز شده دیگر متحمل زحمت نشده بود که با آنها کنار بیاید، از طرفی هم ایرانیها بواسطه تکبر و غروری که دارند فرانسویها را تحقیر مینمودند زیرا آن انتظاراتی را که برای گرفتن پول از فرانسویها داشتند عملی نشد.

هنگامیکه من در بغداد بودم بعضی خبرها شنیده بودم، وقتیکه باردوی شاه رسیدم صحت این اخبار تأیید شد، ما در بغداد شنیده بودیم که فرانسویها علاقه‌ای بدوستی و اتحاد با ایران نشان نمیدادند، وزیر مختار فرانسه اظهار نموده بود که لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه بر حسب خواهش دولت ایران، وزیر مختار خود را بدربار پادشاه ایران فرستاد و از این اقدام منظور سیاسی نداشت است. (۱)

(۱) سفرنامه می‌نمورد جلد اول صفحه ۳۳۴.

(۲) باید خاطر نشان ساخت همینکه اختلاف بین دولت انگلیس و دولت روس در اوایل سال ۱۸۴۵ در قضیه محمدعلی پاشا اصلاح گردید، دیگر حضور وزیر مختار فرانسه در دربار ایران موضوع نداشت.

میتفورد در اول جولای ۱۸۴۰ م. - ۱۲۵۶ ه. بکرمانشاه رسید و عجله داشت که بدون اطلاع احدی از آن شهر عزیمت نماید ولی حاکم محل از ورود آنها مطلع شده برای کسب خبر نزد آنها فرستاد. روز دیگر میتفورد پاسپورت خود را برداشته نزد حاکم رفت در صورتیکه مایل نبود حکومت از عزم او اطلاع داشته باشد. حاکم از او سؤال نموده بود آیا بقصد دیدن شاه خواهید رفت؟ ناچار جواب داده بود البته بحضور شاه تشریف حاصل خواهم نمود.

میتفورد گوید:

« روز دیگر آن مرد ایرانی که نزد ما نوکر بود آمده اظهار کرد: شخصی از اهل کابل که همراه ما از بغداد آمده بود پیش حاکم رفته، از حال ما اطلاع داده در ضمن گفته است، این شخص نماینده سیاسی دولت انگلیس میباشد، حال در ایران پول تقسیم میکند و از جانب شاهزادگان تبعید شده که در بغدادند در اینجاها مشغول دمیسه میباشد و اینک عازم شیراز است که وسایل آمدن قشون انگلیس را در جزیره خارک که از جزایر خلیج فارس است بداخله ایران فراهم آورد. این پیش آمد اسباب مصلی ما را فراهم آورد. در اینجا یک نفر را پیدا نمودیم که قبلاً نوکر دکتر روس<sup>(۱)</sup> بوده که فعلاً ساکن بغداد میباشد. این شخص عربی و فارسی را خوب حرف میزد، من او را مترجم خود قرار داده پیش حاکم رفتم و توضیحات کامل در اطراف مسافرت خود دادم و از اینکه ما را در کرمانشاهان نگاهداشتند شکایت نمودم و خواهش کردم اجازه دهند باردوی شاه که در این نزدیکی ها میباشد برویم و از آنجا فرمانی برای مسافرت خود تحصیل کنیم. پس از مذاکرات زیاد بالاخره قرار بر این شد که من و همراهانم باتفاق یکمده سه باز بکنگاور برویم. »<sup>(۲)</sup>

هنگام حرکت بازماندهان شخص کابلی که راپرت ما را بجا حاکم کرمانشاه داده بود همراه ما راه افتاد و اظهار مینمود که این راپرت را من نداده‌ام ولی ما دیگر باو اعتماد نکرديم و او را بخود راه نداديم.



در کنگاور ازدحام غریبی بود، همه جاها را گرفته بودند و ما بزحمت برای خود منزل تهیه نمودیم. صبح بعد از طلوع آفتاب شاه وارد کنگاور شد؛ سیزده هزار قشون در رکاب بودند، سراپرده شاه را در بالای يك بلندی زده بودند و تمام قشون در دشت و صحرای اطراف پراکنده شده چادرهای خودشان را بر پا کردند. (۱)

میتنورد در اینجا شرح مبسوطی از طرز حرکت و سفر قشون ایران و خرابی‌هایی که از حرکت و عبور آنها وارد می‌شود بیان می‌کند. بعد گوید:

« ما در اینجا خوب فهمیدیم که گرفتن فرمان برای مسافرت در ایران چقدر مشکل می‌باشد. ممکن بود ما بدون فرمان هم دنبال مسافرت خود را گرفته پیش برویم ولی تردیدی نیست که به‌وانع بی‌شماری دچار می‌شدیم و در راه خطرات زیادی برای ما پیش می‌آمد.

دو اردوی شاهنشاه ایران ما را قریب سه هفته بعنوان جاسوس نگاهداشتند. اگر چه در آخر کار اجازه مسافرت بما دادند ولی ما مجبور بودیم راه یزد و بیستان پندهار را ترك کنیم.

قبل از اینکه بشرح مسافرت خود بپردازم لازم است عقیده‌ام را در باره اشخاصی که من با آنها سروکار داشتم اظهار بکنم. »

میتنورد در اینجا شرحی از اخلاق ایرانیها مینویسد و آنها را پست‌ترین ملل روی زمین بشمارد (۲). می‌گوید:

« ایرانیهای امروز پست‌ترین نژادی هستند که تا امروز اتفاق نیفتاده يك چنین مردمان پست و رذل در یکجا گرد آمده ملتی را تشکیل بدهند، هر گاه بخواهم روحیات و اخلاقی آنها را با تفصیل شرح بدهم میبایست خودم را بیک کار صعب و مشکلی گرفتار نمایم تا بتوانم تمام جزئیات فساد اخلاقی بشری را که نشانه

(۱) سفرنامه میتنورد، صفحه ۲۵۵.

(۲) من تصور می‌کنم این شخص حق داشته، چونکه در اینموقع یکی از آن مراعاتی

بوده که پستان پر شیر دایه ایرانی از دمان طفل انگلیسی خارج شده بود.

هالم انسانیت است در این جا ذکر کنم . (۱)

بعد از اینکه مقداری از این عبارات برای ایرانیها می‌شمارد میگوید :

« ایرانیها خیال کرده‌اند همینکه بتقلید اروپائیا ، وزیر دوم خودشان را وزیر امور خارجه لقب بدهند کافی است ، ولو اینکه این وزیر یکی از منشی‌های حاجی میرزا آقاسی باشد ، فعلا وزیری که بجای وزیر امور خارجه کار میکند يك جوان بیست ساله موسوم به میرزا علی میباشد . این شخص پسر میرزا مسعود است و میرزا مسعود خودش بخراسان رفته و از جانب شاه مأموریت دارد . ما بدیدن میرزا علی رفتیم و اسناد و پاسپورت‌های خود را نشان داده نزد او گذاشتیم که مطالعه کند ، این شخص زبان فرانسه را خیلی خوب حرف میزند و ما محتاج بترجم نبودیم . منشی میرزا علی یک نفر فرانسوی بود که در ایران متولد شده ، او بما قول داد که فرمائی برای ما تهیه کند تا بتوانیم از ایران عبور نمایم .

ما در این مدت دنبال اردو بودیم و هر روز مطالبه فرما می‌کردیم ، آخر زاجار شده به میرزا بابا حکیم باشی مراجعه نمودیم ، این شخص پنج سال در انگلستان تحصیل نموده و هر روز مجبور بود مواظب حال مزاجی پادشاه باشد . «  
 می‌نمود و همراهان او دنبال اردوی شاه راه افتاده تا همدان آمدند ، در این مدت فرصت خوبی داشتند که از اوضاع اردوی شاه خوب مطلع شوند .  
 در باب مسافرت شاه در اینموقع مینویسد :

« پادشاه ایران اغتشاش اصفهان را بهانه نموده این قشون را فراهم آورده است . در ظاهر امر شاه باصفهان رفت ، در آنجا اراذل و اوباش را که باعث ناامنی شهر شده بودند تنبیه نمود . می‌گویند قریب شصت نفر را سر بریده ، به‌ضی‌ها می‌گویند این اندازه‌ها نبوده و فقط سی نفر را بقتل رسانیده . اما باطن امر این بود که بیغداد حمله کند و قبل از این اقدام نیز شهر سلیمانیه را قشون ایران متصرف شد ، باین

(1) The Present Persians are the vilest race that ever were collected into a nation; to give their character in detail, I should have to submit to the revolting task of enumerating every vice that disgrace humanity. P. 355.

نظر که بدانند قوای عثمانی تا چه میزان است و یا اینکه دول اروپا چه ایرادی باین عمل خواهند کرد، آیا در این موضوع دخالت خواهند نمود یا نه. من تمام این اطلاعات را از کسی گرفته‌ام که مکاتبات بین وزیر پادشاه ایران با وزیر مختار روس جنرال دوهامل<sup>(۱)</sup> را که در این باب رد و بدل شده دیده است، اینها همه دلالت دارد بر اینکه نفوذ دولت امپراطوری روس در دلباد پادشاه ایران فوق‌العاده است و دولت امپراطوری روس تسلط بی‌اندازه زیادی نسبت بدولت شاهنشاهی ایران پیدا نموده است.

حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران آلت دست دولت امپراطوری روس میباشد در حالیکه دشمن جدی دولت انگلیس است. در موقع سلام عام، يك قوطی جواهر نشان ارائه داد که امپراطور روسیه برای دوستی و صودت با او آنرا هدیه نموده است. در همان موقع که این قوطی دانه نشان را به حاضرین مینمود دشمنی خود را هم نسبت بدولت انگلیس اظهار میکرد.<sup>(۲)</sup>

حاجی میرزا آقاسی همیشه گوش شاهرا از بدی انگلیسها پر میکند و باو حالی کرده است که انگلیسها دشمن شاه میباشد.

محمد شاه مکرر خواسته است شاهزادگان ایرانی که در بغداد متوقف هستند مراجعت نمایند و گفته است تمام املاک آنها را هم بخودشان مشرد خواهد داشت

### (1) General Duhamel.

(۱) سفرنامه مبتفورد، صفحه ۳۶ - وحسن مردان سیاسی در این است که فرسنگها از حقیقت و انصاف دور باشند؛ در جائیکه منافع آنها اقتضا کند از زدن بدترین تهمتها بطرف مقابل خود داری نمیکنند. در همین تاریخ که این شخص از آن صحبت مینماید و به نفوذ روسها در دربار ایران اشاره میکند روابط صحیح بین دولتین روس و ایران وجود نداشت، خود انگلیسها این موضوع را بهتر از هر کسی میدانند، چونکه بین دولتین روس و انگلیس از سال ۱۸۳۹ اصلاح گردید، یعنی انگلیسها روسها را گول زده بطرف خود جلب کردند و برعهده‌هایی که هیچوقت عملی نشد روسها را واداشتند که از معاهده سری خودشان که در سال ۱۸۳۳ با دولت عثمانی منعقد نموده بودند سرفتنظر کنند. در این هنگام دولت روس طرفدار جدی دولت عثمانی بود، چگونه ممکن بود دولت ایران را تحریک نماید که با دولت عثمانی از در ستیز درآید در صورتیکه خودشان با شانیها کمک قشون میکردند تا از محمد علی پاشا جلوگیری کنند. مؤلف.

ولی آنها حاضر بآمدن نیستند و حق هم دارند ، چونکه اگر بایران برگردند  
جانشان در خطر خواهد بود . (۱)

توقف ما در اردوی شاه خیلی طولانی شد ، آخر ناچار شده به حاجی میرزا  
آقاسی متوسل شدیم اولین صحبت صدراعظم راجع باختلافات بین دولتین ایران و  
انگلیس بود ، با اینکه تمام انگلیسها از ایران خارج شده بودند هنوز ایرانیها این را  
قطع روابط رسمی تصور نمیکردند ، با اینحال صدراعظم خیلی میل داشت بداند  
برای چه من و همراهان من بایران آمده ایم و برای او خیلی غریب مینمود که در  
یک چنین موقعی ما بایران مسافرت کنیم . ما مقصود خود را باین طور اظهار نمودیم  
که ما هیچ کاری در ایران نداریم ، فقط میخواهیم از راه اصفهان و یزد به هندوستان  
برویم . صدراعظم میگفت اینراه که شما میخواهید بروید خیلی خطرناک است و  
حاضرین نیز تصدیق میکردند . منشی فرانسوی میرزا علی ، که در آنجا حضور  
داشت اظهار نمود چون آن راهها معروف نیست ، مقصود حضرات این است که میخواهند  
نقشه آن راهها را بردارند . همین تذکر او باعث سوء ظن صدراعظم ایران شد ؛  
جدا ایستاد و گت که غیر ممکن است بشما اجازه بدهم از آن راه عبور کنید و علاوه  
نمود که دولت انگلیس برای خطراتیکه برای شما پیش خواهد آمد دولت ایران  
را مسئول خواهد دانست و بهانههای تازه ای بدست خواهد افتاد من حاضر شدم برای  
رفع این مسئولیت سند بدهم و آن سند را هم کلنل شیل که فعلا در ارز روم متوقف  
است تصدیق کند . با تمام این احوال قبول نمود و اظهار کرد هر گاه مایلید ،  
میتوانید ببوشهر رفته از آنجا به هندوستان بروید و یا اینکه اجازه داده شود از راه  
مشهد و هرات حرکت نمائید ، من مشاهده نمودم حرکت ما از راه یزد و سیستان  
به قندهار ممکن نخواهد شد و عندآوردم که بعلت ترس از ناخوشی دریا نمیتوانم  
از بوشهر بروم ، بالاخره بواسطه ورود منشی سفارت روس بدون دبدو (۲) و دخالت

(۱) سفرنامه مبتنورد ، صفحه ۲۶۵ .

(۲) Baron C. A. Bode این شخص در این تاریخ در پختیاری مسافرت

نموده است ، شرح آن بیاید .

او، قبول شد از راه خراسان و هرات عازم هندوستان شویم. بعدها معلوم شد که صدراعظم ایران ما را جاسوس دولت انگلیس تصور نموده بود و هیچ مایل نبود ما از ایران عبور کنیم.

حاجی میرزا آقاسی هم‌پنجه ملاحظه نمود منشی سفارت روس با ما مساعد می‌باشد او نیز حاضر شد با ما همراهی کند. در فرمان مخصوصاً قید شده بود که در بعضی منازل کدخدایان برای ما سیورسات بدهند بدون آنکه وجه آنرا دریافت دارند. (۱)

در اینجا می‌تواند شرح مفصلی از بارون دبود تعریف نموده از مساعدت‌های او اظهار امتنان میکند و باز یکرشته عبارات بسیار زنده‌ای نسبت بایرانیها روی کاغذ آورده و هر نوع صفات بدی که در خاطر داشته بایرانیها نسبت داده است و جلد اول کتاب خود را در اینجا ختم میکند.

می‌تواند از صفحه اول جلد دوم سفرنامه خود شروع بمطلب نموده گوید:

« بعد از یکماه توقف اجباری در اردوی شاه، من ناچار بودم از مسافر خود جدا شوم و راه خراسان را پیش گیرم، همسفر من نیز از راه بوشهر و خلیج فارس به هندوستان رفت (۲). در اردوی شاه من یکمده صاحب‌منصبان فراتر بر خوردم که آنها نیز عازم تهران بودند، آنها مرا دعوت نمودند باتفاق آنها حرکت نمایم. بارون دبود در حق من فوق‌العاده مهربانی نمود، چادرهای خود را در اختیار من گذاشت و در هفتم ماه اوت ۱۸۴۵ م. - ۱۲۵۶ ه. از همدان حرکت نمودیم. می‌تواند در ۱۵ ماه اوت تهران رسید، در اینجا مهمان صاحب‌منصبان فرانسوی بوده که در خدمت دولت ایران بودند و با اینکه مهمان آنها بوده در ضمن شرح حال خود در طهران، از آنها خوب ننویسد. باز در اینجا تا می‌تواند نسبت به ایرانیها

(۱) سفرنامه می‌تواند صفحه ۳۷۱

(۲) می‌تواند از مسافر خود هیچ اسمی نمی‌برد ولی خود مسافر او که لایارد معروف باشد، در سفرنامه خود جلد دوم صفحه ۱۶ می‌نویسد که تا همدان همراه می‌تواند، باتفاق آمدیم و در آنجا از هم جدا شدیم.

بدگویی میکند، (۱) بعد شرح سفارت انگلیس را میدهد و مینویسد تمام در و پنجره‌ها مهر و موم بوده و اثاث‌البت همه در جاهای خود باقی است و از بیرون دیده میشود.

میتفرد قریب دو هفته در تهران متوقف بوده و در ۲۷ ماه اوت بطرف خراسان حرکت نموده است، یکماه در راه بوده و جزئیات راه را شرح میدهد، در بیست و هفتم ماه سپتامبر وارد مشهد شده مستقیماً بمنزل الله یارخان آصف‌الدوله میرود، میگوید آصف‌الدوله پذیرائی خوبی از من نمود و از حال من جو یا شد و خیلی مهربانی کرد.

در این باب میگوید:

«آصف‌الدوله يك مرد بزرگ منش است، خیلی باهوش و دارای قیافه بسیار خوبی است، در اینجا يك قدرت فوق‌العاده بهم زده و همه چیز او شاهانه است، در شان نشین جلوس مینماید، امراء و منشیان همه در مقابل او در بیرون، جلوی پنجره بفاصله ده قدم صف بسته مؤدب مایستند حیاط و باغ تماماً پراز مستخدم بود.

آصف‌الدوله احترام زیاد بمن گذاشت، مرا در پهاوی خود جای داد و حکم کرد برای من جای و میوه آوردند. اسلحه مرا گرفت و تماشا کرد و تفنگهای خود را گفت آوردند من تماشا نمودم، گفت اینها را انگلیسها بمن بخشیده‌اند، بعد اظهار نمود من احترام فوق‌العاده نسبت بانگلیسها دارم، حاجی میرزا آقاسی يك مرد احمق والاغ است که با انگلیسها کشمکش میکند. پیدا بود که آصف‌الدوله دشمنی بزرگ با حاجی میرزا آقاسی دارد، عملیات او را استهزاء میکرد و برای این استهزاء بعضی دلائل هم داشت، چونکه حاجی میرزا آقاسی چندماه قبل میرزا محمود را فرستاده بود که بجای آصف‌الدوله والی مشهد باشد؛ ولی آصف‌الدوله قبول ننموده جداً رد کرد و حتی گفته بودند که ترا کمه را آصف‌الدوله تحریک نموده که سرحدات خراسان را مقشوش کنند. ولی اغتشاش ترا کمه برای این بود که خبر عزل آصف‌الدوله در میان آنها منتشر شده بود، چوتکه آصف‌الدوله همیشه

از آنها جلوگیری مینماید. وقتی که این خبر بشاه رسید باز آصف الدوله در مقام خود برقرار شد، اینک میرزا محمود در تشریح متوقف است، آصف الدوله فرمایشی خود را همانندار من قرار داد و سفارش نموده گفت این جوان بسیار خوبی است و خوب باید پذیرائی شود.»

میتفورد بعد از ورود به مشهد ناخوش شده مدتی در خانه فرمایشی آصف الدوله بود و خوب از او توجه و پرستاری نمودند، در یادداشت‌های خود مینویسد:

«فرمایشی و برادرش در مدت ناخوشی من فوق العاده متحمل زحمت شدند و از من خوب پذیرائی نمودند.» و علاوه میکند: «اگر در خانه خود هم بودم بهتر از این از من توجه نمیکردند.»

در موقعی که بستری بوده دو نفر از اروپائیان که در خدمت آصف الدوله بودند پیش او رفت و آمد داشتند، یکی از اینها دکتر قشون بوده که میتفورد اسمی از او نمیداند، دیگری راینام دو تروویچ<sup>(۱)</sup> معرفی میکند و مینویسد: این شخص آلمانی است که قبلاً در هندوستان در خدمت کمپانی شرقی انگلیس و بعد در افغانستان در خدمت کلر ان پادشاه هرات بوده که یار محمدخان وزیر هرات از او ظنین شد و قشون او را گرفته به مشهد تبعید نموده است، اینک در خدمت آصف الدوله داخل شده و قشون او را مشق و تعلیم میدهد.

درباره این شخص آلمانی میتفورد شرحی مینگارد.

میتفورد مدتها در منزل محمد رضایک فرمایشی آصف الدوله منزل داشته و غالب اشخاص با آنجا تردد داشتند، او با تمام آنها آشنائی پیدا نموده بود، گاه گاهی هم میهمانیهای متصلی در آنجا میشد و عده زیادی آنجا جمع می شدند.

در مشهد، میتفورد از وقایع و اتفاقات افغانستان مطلع میشود و علاوه میکند:

«من از افغانستان خبرهای متضاد زیادی میشنوم، ولی رویم مرفته اوضاع آنجا برای انگلیسها مساعد میباشد.»

در اینجا میتفورد مطلع شد که یار محمدخان از نفوذ انگلیسها در افغانستان

(1) Dottervich.

ناراضی است و میگوید:

«یار محمدخان با سیاست ماهرانه نیست و در هرات و در خارج مشغول دسیسه علیه ما میباشد که ما را از آنجا بیرون کند، اول یارمحمدخان نماینده خود را نزد آصفالدوله فرستاد و اطلاع داد که او حاضر است و میکوشد تا خود را از دست نماینده سیاسی انگلیسها خلاص کند، اما از اخراج او از هرات ترس دارد، چونکه میترسد اگر او را از هرات بیرون کند مبادا برود با قشون انگلیس مراجعت کند و یارمحمدخان میخواست که والی خراسان قشون فرستاده در این امر با او کمک کند. اگر یارمحمدخان مطمئن شود که از طرف دولت ایران نسبت باومساعدت خواهد شد نماینده سیاسی انگلیسها را از هرات بیرون خواهد نمود، اما آصفالدوله مرد عاقلی است و مایل نیست با انگلیسها درآفتند، من اطلاع پیدا کردم از وقتیکه یارمحمدخان از طرف آصفالدوله مایوس شده است بطهران مراجعه نموده، اینک قاصد مخصوص ارعازم طهران است که مستقیماً بخودشاه مراجعه کند و از شاه تمنی نماید که یکبار دیگر بطرف هرات عزیمت کند و خواهد دید که پذیرائی شایانی از او بعمل خواهد آمد.

شهر مشهد پراز اهل هرات است و کاروان همه روزه بین این دو شهر تردد میکند، من از آنها میفهمم که خود هراتیها با انگلیسها مساعد میباشند و بواسطه حمایتی که نماینده سیاسی دولت انگلیس از آنها میکند آنها نیز دارای جرأت و جرات شدهاند، من در اینجا از ظلم و تعدیات یارمحمدخان داستانها میشنوم<sup>(۱)</sup>

در این جا شنیدم کلنل استودارت<sup>(۲)</sup> که مأمور بخارا است برای اینکه جان خود را از خطر حیات بدهد در آنجا مسلمان شده<sup>(۳)</sup> و با اسم علامؤمن موسوم شده است.<sup>(۴)</sup>

(۱) سفرنامه مینفورد، صفحه ۴۳

(۲) Colonel Stoddart این شخص همان کسی است که اولتیماتوم انگلیسها را در محاصره هرات به محمدشاه ابلاغ نمود و در سال ۱۸۴۲ در بخارا کشته شد.

(۳) کتاب فرق، صفحه ۴۸

(۴) در حاشیه یادداشت نموده که این مسیح نیست، او و کونولی هر دو شهید شدند.



توقف من در مشهد زیاد شد ، علت هم بواسطه نا خوشی من است ، همینکه بتوانم صدقدم حرکت کنم از والی خراسان خواهش خواهم نمود که اسباب سفر مرا فراهم نماید.

من مایل بودم از اینجا يك کاغذ به مازور داری تود، نماینده سیاسی دوات انگلیس مقیم هرات بنویسم. بمن گفتند مازور تود در شهر مشهد نماینده مخصوصی دارد که تمام وقایع را از مشهد باو اطلاع میدهد، ولی بعدها معلوم شد که حقیقت نداشته چونکه مازور تود از ورود من به مشهد اطلاع نیافت<sup>(۱)</sup>

من در هجدهم اکتبر ۱۸۴۵ میلادی (مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) از مشهد حرکت نمودم . آصف الدوله محبت بسیار بمن نمود ، وقت حرکت يك پوستین خیلی عالی بمن بخشید ، يك کاغذ سفارشی به پسر خود که حاکم غوریان بود نوشت و دو نفر سوار همراه کرد و بمأمورین راه سفارش نامه نوشت و از من توصیه کرد.

مینفورده از مشهد تا هرات منازل را بدقت یاد داشت میکند و در غوریان پسر آصف الدوله راملاقات نموده و در اینجا مطلع میشود که دولت انگلیس خیال دارد یکمده قوای انگلیسی به غوریان بفرستد که ایرانیها را از آنجا اخراج کند.<sup>(۲)</sup>

مینفورده در ۲۷ اکتبر ۱۸۴۵ که مطابق اول رمضان ۱۲۵۶ بود وارد هرات شده در منزل نماینده سیاسی دولت انگلیس، مازور ماری تود منزل نمود. این شخص قبلا در قشون ایران مشاق بود و بعد از انعقاد معاهده ۱۸۱۴ با دولت انگلیس ، سرپرست يك عده از محصلین ایرانی شده آنها را برای تحصیل بلندن برده بود ، اینک بعنوان نماینده سیاسی دولت انگلیس در هرات اقامت داشت.

در اینجا داخل در موضوع محاصره هرات شده و شرحی از آن صحبت مینماید

و میگوید :

«قشون محمد شاه تمام اطراف هرات را خراب و ویران نموده و سکه آن

(۱) کتاب فوق (۲۹-۵۵)

(۲) و تپکه از غوریان میگذرد و به اولین آبادی افغان میرسد مینویسد : «حال دیگر از اینجا ، کلاه زشت ایرانی به عصا اقلالی مبدل میگردد.» (صفحه ۶۳)

همه فراری و متواری شده‌اند. افغانها بواسطه مهارت و شجاعت و نفوذ اخلاقی یکمفر از صاحب‌نصبان دولت انگلیس، الدرد پاتنجر تشویق شدند و این شخص عملیات مربوط به دفاع شهر را عهده دار شد و خوب هم دفاع کرد، هنگام محاصره اوقاتی پیش می‌آمد که یار محمد خان مایل به تسلیم میشد ولی پاتنجر او را قوت قلب داده افغانها را بر نقطه‌ای که مورد حمله ایرانی‌ها بود هدایت می‌نمود و برای دفاع تشجیع میکرد و آنها را وادار می‌نمود در دفاع مقاومت کنند تا اینکه سیارت خارجی، پادشاه ایران را مجبور کند از محاصره هرات دست بردارد. (۱)

محرک این لشکر کشی بهرات وزیر مختار روس بود و او پادشاه ایران را باین عمل تحریک می‌نمود، عمال دولت امپراطوری روس با قشون شاه تاهرات همراه بودند و مقصود آنها این بود که ما را بیک جنگ هولناک و فوق العاده خطرناکی در افغانستان سوق دهند.

محاصره هرات در سپتامبر ۱۸۳۸ پایان رسید، قشون محمدشاه از محاصره دست کشیدند، فقط قلعه غوریان در تصرف پادشاه ایران باقی ماند ولی تسلیم آن بحکومت هرات یکی از شرایط دولت انگلیس است که در این باب از راز می‌ورزد، مینفورد در اینجا داخل در مسائل سیاسی شده باختلاف دولین انگلیس و روس در باب ممالک آسیای مرکزی اشاره میکند و سیاستی را که فعلاً دولت انگلیس در افغانستان تعقیب میکند شرح میدهد و از یار محمد خان و تمایل او بطرف دولت ایران صحبت میکند و او را یکی از مردان سیاسی آسیا می‌شمارد و میگوید بسیار مرد مژدی و شادای میباشد و هر قدر دولت انگلیس با او مدارا میکند و با او پول میدهد و در هرات آبادی و عمارت می‌سازد و از فقرا دستگیری میکند باز این شخص از آن عهده که دارد بر نمی‌گردد و علیه دولت انگلیس اقدام میکند و سعی میکند دولت انگلیس را از افغانستان کوتاه کند و برای رسیدن باین مقصود خود، طوایف انوعان را تحریک میکند و با دولت ایران داخل مکاتبه شده و می‌خواهد پادشاه مجدداً به هرات عزیمت نماید.

مینفورد تا اینجا هیچوقت بطور جدی داخل درسیات نشده بود، در این قسمت چون خود را در میان نفوذ دولت انگلیس مشاهده میکند دیگر آزادانه در تمام مسائل ممالک آسیای مرکزی بحث میکند.

در خاتمه میگوید :

«اگر ما هرات را مالک شویم و زراعت را تشویق کنیم و يك قوه متناسبی از منابع عایدات خود هرات تشکیل دهیم ، این قوه استعداد آنرا خواهد داشت که از هر مهاجمی باین مملکت جلوگیری کند» (۱)

دو روز بعد از ورود بهرات باتفاق ماژور داری تود نماینده سیاسی دولت انگلیس مقیم هرات با جلال و شکوه بدیدن یار محمدخان وزیر هرات میرود و از یار محمدخان بیاربد مینویسد و او را يك آدم خونخوار ظالم و جبار معرفی میکند، بعد شرح پذیرائی رامیدهد و مینویسد :

یار محمدخان چند قدم پیش آمده، با همه ماها دست داد و بامهربانی تمام ما را پذیرفت و میخواست نشان بدهد که روابط خیلی صمیمی با ما دارد و با نماینده سیاسی ما دوستی او کامل است، در صورتیکه ما از روابط و مکاتبات او با والی خراسان و دربار پادشاه ایران کاملاً مطلع بودیم. او حس کرد که من مأموریت سیاسی دارم و چشمهای خود را بطرف من متوجه نمود، مثل اینکه داشت افکار مرا مطالعه مینمود و تصور میکرد من ملتفت دفتهای او نیستم ، در نزد او یکعده از متوبان نزدیکش حضور داشتند.

یار محمد خان ما را بمهمانی و شب نشینی دعوت نمود، ما نیز با احترام تعظیم نموده از حضور او مرخص شدیم. از آنجا بدیدن کامران شاه رفتیم، شاه در قصر خود تقریباً جسی میباشد، خوشبختانه در این وقت که ما بحضورش رفتیم شاه در حال طبیعی خود بود چونکه کمتر وقتی شاه مست شراب نیست . شاه از بعضی قضایای متفرقه صحبت نمود بعد صحبت از کتاب پیش آمده، يك شاهنامه بسیار نفیس بنماینده سیاسی ما، ماژور داری تود داد که برای ملکه انگلستان بفرستد و از نداشتن فرزند که

جانشین او باشد شکایت نمود، بعد علاوه کرد که انگلیسها فرزندان من میباشند. (۱)  
 اما یارمحمد خان فوق العاده نظر بدنسبت بمادارزد، اگرچه يك آدم باهوش  
 وزیرك است متأسفانه همین هوش سرشار اوست که او را نسبت بما خطرناك نموده  
 است. این شخص دشمن بزرگ منافع سیاسی ما میباشد، یارمحمد خان اذسیاستها  
 خوب با اطلاع است و میداند مادرهندوستان چمیکنیم، نتیجه دوستی وحمایت مارا  
 میداند که بالاخره منجر به استیلا وتصرف دائمی خواهد شد ومیترسد که روزی ما  
 قدرت ونفوذ اورا ازین بریم وبواسطه همین اطلاعات اوست که ازمخالفت وضدیت  
 با ما کوتاهی نمیکند و هر قدر میتواند باشکالات ما می افزاید و حتی حاضر است  
 هرات را بدولت ایران تسلیم کند که اذدخالت ونفوذ ما خلاص گردد (۲)

اینکه یار محمد خان فعلاً نمیخواهد عاناً علیه ما اقدام کند برای این است  
 که محتاج پول ما است، در این مدت ۳۶ لك روپیه باو دادایم، بعقیده من تمام  
 این پولها دور ریخته شده است، چونکه هر گاه برای ما يك گرفتاری پیش باید  
 یارمحمد خان فوری علیه ما اقدام نموده رنگ حقیقی خود را نشان خواهد داد.  
 مینفردد مخارج هنگفت دولت انگلیس را در افغانستان تنقید میکند و  
 میگوید:

مامجبور هیم عرصاحب نفوذی یارئیس قبیله ای را که نمیتوانیم بزور قوه  
 نظامی محو کنیم بزور پول او را مطیع خود گردانیم و هر ماهه مبلغ زیادی باین  
 اشخاص مقرری میدهم وهمین عمل ما سایر رؤسا وامراء مطیع را تشویق میکند که  
 علیه ما اقدام بکنند ومامجبور میشویم که بآنها نیز مقرری داده آنها را ساکت کنیم،  
 وعلاوه میکند:

شاید این عمل درباره عده ای از شاهزادگان بیکاره ونالایق ویک عده از وزرای  
 خائن که با ما مساعدت میکنند تا مملکت خودشان را تصرف کنیم ودستورات مارا  
 اجرا میکنند خوب باشد، لیکن خریدن قبائل کمهستانها و یا رشوه دادن بامراء

(۱) سفرنامه مینفردد جلد دوم صفحه ۷۴

(۲) کتاب قول، صفحه ۷۵

دزد و قطاع الطريق مثل ریختن آب در غربال است. (۱)

میتفورد مدتی در هرات متوقف بوده و از آنجا عازم قندهار شده، در این موقع ماژور رالینسون (۲) معروف نماینده سیاسی انگلیس مقیم قندهار بوده و از آنجا بکابل رفته است که وقایع و اوضاع قندهار و کابل را مشروحاً بیان میکند. در قندهار به اتفاق رالینسون بدیدن صندق جنگ پسر شاه شجاع رفته است، در تعریف او هیتفورد میگوید:

« این پسر پادشاه بسازیمچه ما است که آورده در کابل بتخت نشاندیم. این عمل بدون تردید یکی از شاهکارهای سیاسی فرما ترمای کل هندوستان است که یکی از منتقدین بومی را در ظاهر روی تخت نشانده جلوی فریادهای سکنه را بگیرد، در حالی که قدرت و نفوذ حقیقی مملکت در دست عمال انگلیسی میباشد. میتفورد علاوه میکند:

« با تمام این احوال متأسفم بگویم که عده زیادی از سکنه، از اقدامات ما در افغانستان شکایت داشتند. یکی از اشخاص مطیع و بصیر افغانی در ضمن صحبت بمن اظهار میکرد که شما فرنگها بگرفتن مملکت و شهرها و دارائی ما تنها قناعت نمیکنید حتی بزنبای ما هم نظر دارید. » (۳)

اینک از ذکر بقیه مطالب کتاب میتفورد که چندان بموضوع ما مربوط نیست صرف نظر میشود و از رفیق او لایارد که از همدان از یکدیگر جدا شده اند صحبت میشود.

سر اوستن هنری لایارد که قبلاً نیز بنام او اشاره شده در این تاریخ (۱۸۴۵ میلادی مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) در ایران بناوینی گردش مینمود. از لندن تا همدان با میتفورد همراه بوده، در آنجا از او جدا شده داخل ایل بختیاری میشود و با محمد تقی خان رئیس ایل بختیاری مقام پکرنگی پیدا کرده و به آنها خیلی نزدیک شده و بطوریکه در سفرنامه خود مینویسد، جزو خانواده او محسوب

(2) Major. Rawlinson.

(۱) کتاب فوق، صفحه ۷۶

(۳) سفرنامه میتفورد جلد دوم، صفحه ۱۱۵

میشد .

لایارد شرح این مسافرت ها را در دو جلد کتاب موسوم به مسافرت های اولیه در ایران ، شوش ، بابل (۱) نوشته که در تاریخ ۱۸۸۷ در لندن بطبع رسیده و مختصری از آنها در تاریخ بختیاری ترجمه شده است .  
 در اوستن هنری لایارد یکی از اشخاص برجسته عصر خود می باشد ، این شخص سیاح ، متخصص در آثار و ابنیه قدیمه و مردی سیاسی بود . در خرابه های شهر شیراز کشفیات مهم نموده است ، دومرتبه به معاونت وزارت امور خارجه انگلستان منصوب شده و چندی از طرف دولت انگلیس در استانبول وزیر مختار بوده ، در هنگام انقلاب بزرگ هندوستان مأمور کشف عال آن گردید ، بعد مدتی عضویت پارلمان را داشت و در سال ۱۸۹۴ وفات نموده است .

در همان تاریخ که میثفورد در ایران و افغانستان مأموریت سیاسی داشت و در این ممالک مسافرت می نمود ، لایارد نیز در میان ایل بختیاری انجام مأموریت میکرد . هنگامی که محمد تقی خان رئیس ایل بختیاری طلب یاغیگری میکوفت و علیه حکومت مرکزی اقدامات میکرد لایارد هم از جانب محمد تقی خان مأمور شد به خلیج فارس رفته آدمیرال جهازات جنگی انگلیس را که در آن تاریخ در جزیره خارک اقامت داشت ملاقات نموده از او برای محمد تقی خان بختیاری شرح استمداد بطلبد .

در تاریخ بختیاری این مسافرت با تفصیل نوشته شده است ، من اینک مختصری از مطالب آنرا در اینجا نقل میکنم :

لایارد گوید :

و بختیاریان خیال میکردند که سیاست من در بختیاری سه جهت دارد . اول اینکه جاسوس میباشم ، دوم ولایت ایشان را ظلم کنم که در وقت جنگ شکست نخورند ، سوم آمده ام خزائن و دفائنی که در زیر زمین آن اراضی نهفته است در آورم در اینموقع انگلیسها و ایرانیان با هم جنگ داشتند ، سفر کردن در این هنگام

(1) Early Adventures in Persia, Susiana and Babylonian.

برای من مشکل بود ، چه مردم مرا جاسوس میدانستند ، با وجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت نمایم . (۱)

ورود من بقلعه تل شهرتی پیدا کرد و از آنجائیکه کوه‌نشینان عقیده‌شان بر این است که هر فرنگی باید طیب باشد زن و مرد از برای بوا دور من جمع شدند ، اغلب تب داشتند ، بعد زن بزرگ و محترم معتمدتقی خان مرا بانندون طلبید که پسر ناخوشش را معالجه نمایم ، منم اطاعت نمودم ، خانه او را از شاخه و اشجار و نی ساخته بودند مثل کپر ولی فرشش از قالیه‌های ممتاز و اثاث البیت از هر قبیل رویم ریخته بود .

خانم بدون رو بند در يك گوشه عمارت نزد پسر دهسالهٔ مریض خود جای داشت ، دور او کنیزان و دختران ایستاده بودند ، زن بلندقد جوان و خوشگلی بود ، لباس لری پوشیده زلف زیادی از پشت سرش آویخته بود و دستمال اینریشی بنقش بر بسته قدی موبه پیشانی و روپریشان نموده بود بمحض ورود من تواضع نمود ، و جاهتش ساختگی نداشت ، بعد از تعارف تفصیل ناخوشی پسرش را بیان نمود و گفت که تب سخت دارد و چند نفر حکیم از راه دور آورده‌ام اما نمیتوانند او را معالجه نمایند ، بعد از آن شروع کرد بگریه کردن و التماس نمودن که این پسر بزرگ و عزیز و محبوب من و معتمدتقی خان است ، جد و جهد کنید که رفع مرضش بشود . آن طفل از شدت تب ضعیف شد ، بود ، چون من در این سفر ازیس تب کرده بودم در معالجهٔ تب سر رشته کاملی بهم رسانیده بودم ، قدی دوا به خانم و عده دادم که از قلمه بفرستم و دستور العمل خوردنش را دادم . در مراجعت بمنزل قدی گنه گنهٔ حب کرده از جهت او فرستادم ، قبل از استعمال از دو حکیم مصلحت کرده بود که دواها را بدهد یا ندهد ، آنها محض اینکه مبادا طفل خوب شود و انعام را خانم بمن بدهد ، گفتند دواى فرنگی به بچه نباید داد که خطرناک است ، يك ملا در آنجا بود که استخاره مینمود او هم در قرآن دیده بود و گفت خوب نیست . (۲)

(۱) سفرنامهٔ لاهارد صفحه ۲۳۵

(۲) « « « ۲۵۲

محمد تقی خان مرا باندرون خواست ، من رفتم و او را در حالت پریشانی دیدم ، کنیزان منعم فریاد میزدند ، فهمیدم که يك بدبختی برای آنها روی داده ، معلوم شد که آن طفل تاخوش مشرف بسوت است .

محمد تقی خان با حالت پریشان بمن گفت اگر بچه را معالجه نمائی آنچه از اسب وقاطر و غیره بخواهی بنومیدم و آن دو طبیب امروز بچه را جواب دادند که امید بهبودی ندارد . امید آنها فقط بمن بود ، من نمیتوانستم خواهش محمد تقی خان را قبول نکنم ، پر میدم دوائی که من داده بودم یاو دادید ؟ . گفتند ندادیم ، عرض کردم آنچه ممکن است سعی میکنم که این طفل علاج بشود اما آن دو حکیم نباید معالجه و دخالت نمایند . اگر چه محمد تقی خان میل داشت که آنچه من میگویم پذیرد ولی چون مسلمان بود نمیتوانست بدون رأی و اذن ملا اجازه بدهد .

يك ملا در قلعه داشتند که متوطن آنجا بود ، کسی را نزد او فرستاد که استخاره نماید ، استخاره خوب آمد و مأذون بمعالجه شدم بشرط اینکه دواهای خود را در آبی که از آیه قرآن شسته بودند مخلوط نموده بدهم . . خیال داشتم شب را نزد بچه باشم و توجه کنم شاید خوب شود آنوقت طرف توجه و مرحمت محمد تقی خان واقع شوم ... از آنجا که اقبال وسعدت همواره همراه من است نصف شب بچم عرق کرد و روز بعدش بهتر شد ، من بنا کردم یاو گنه گنه دادن و در چند روز او را معالجه نمودم . (۱)

چون مهر و محبت پدر و مادر در حق طفل بدرجه کمال بود پس تصور نمائید که چه قدر اذمن ممنون شدند و فرمودند که منبند باید در اندرون منزل داشته باشم . يك اطاق هم برای من معین نمودند ، آنگاه محمد تقی خان يك اسب بمن بخشید . زن محمد تقی خان هم بمن لباس داد و از حیث لباس آسوده شدم .

اهل اندرون از من رونمیا گرفتند ، خان شها صحبت طایفه خود را برای من بمنمود ... گاهی بجهت ناهار مراد دعوت باندرون میکردند که با عاتونجان خانم شها بخورم . این کلابکلی خارج از قانون مسلمانان است ، گاهی هم محمد تقی خان



بمزاح میگفت که قوانین اروپا را در اندرون من دایر خودم ای<sup>(۱)</sup>  
 من با تمام اقوام و بستگان خان آشنا و دوست بودم و هر وقت خانه آنها میرفتم  
 زن و مرد بامن مهربانی مینمودند و بعضی اوقات هم خدمات کوچک و نا قابل برای  
 آنها میکردم و بجهه های آنها را که اغلب تب و چشم درد داشتند چاق میکردم .  
 خوشبختانه هر کس را دو امیدادم خوب میشد و حکمت من در همه جا شهرت یافت. محمد  
 تقی خان در اندرون غذا میخورد ، منم یا او بودم ، بعد از ناهار تشریف فرمای بیرون  
 میشد .<sup>(۲)</sup>

در اواخر ماه نوامبر ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۶ هجری قمری) از طهران و جاهای  
 دیگر نوشتجاتی از برای محمد تقی خان رسید که خبر خوشی نداشت و خیلی اسباب  
 کسالت و خیالات برای او تولید مینمود ، معتمد الدوله هم که حکومت بختیاری  
 جزء او بود دائم برای مطالبه باقی مالیات بختیاری مأمور میفرستاد.<sup>(۳)</sup>

معتمد الدوله و امنای دولت تأکید وجه مینه و دند ولی ابداً مشرثمری نمیشد.  
 کاغذی از علی تقی خان که بطور گروی در تهران بود برای برادرش رسید که  
 معتمد الدوله از دست شما بشاه عارض شده که یا شاهزادگان ایران که در بغداد فراری  
 هستند همه وقت خفیه نویسی دارید و رشته مودت محکم نموده اید و گفته اید که  
 مالیات بدولت نمیده م و یا نمیگیری خواهم کرد و شأن و رسم دولت را از میان برده اید  
 شاه در این باب کمال اوقات تلخی را دارد و معتمد الدوله حکم نموده که در اول بهار  
 که راه باز است با توپ و سر یازبه بختیاری آمده ایلات را گوشمالی دهد تا مرتکب  
 اینگونه امور نشوند.<sup>(۴)</sup>

در این ایام شایع شده بود که مابین دولت انگلیس و ایران تقاراست و وزیر  
 مختار انگلیس را در طهران جواب گفته اند و او هم رفته و ارسال و مرسول دوستانه هم  
 در میان دو دولت مشرک شده و خبر ورود کشتیهای انگلیس بنخلیج فارس شنیده میشد  
 و شهرت داشت که توپ زیادی هم وارد خلیج کرده و خیال محاصره بنا در را دارند و

(۱) سفرنامه لایارد صفحه ۲۵۸ (۲) سفرنامه لایارد صفحه ۲۶۱  
 (۳) ، ، ، ، ۲۸۵ (۴) ، ، ، ، ۲۸۷

بعد از فتح بنادر طرف شیراز و اصفهان حرکت خواهند کرد و قسمی از قشونشان هم بسمت عربستان میآید .

محمد تقی خان هنوز از من شك داشت که جاسوس انگلیس میباشم و از برای شغل مخصوصی آمده ام ، شاید هم خیال میکرد و درود من برای این است که جنگ ایران و انگلیس غلظت پیدا ننماید. محمد تقی خان در این حیص و بیص منتظر فرصت بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را نکند زیرا که سواره و پیاده بسیار در تحت فرمان خود داشت از این جهت بود که دولت ایران از استعداد محمد تقی خان توهم داشت که مبادا یکدفعه طلب خود سری بنوازد و اعتبار دولت را از میان ببرد .

محمد تقی خان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجنگد دولت انگلیس از او حمایت خواهد کرد و او را با قشون و اسلحه کمک مینماید ، یا بعد از تصرف ایران قسمی از ایران یعنی عربستان و بختیاری را با او وامیگذارند ؟

بالجمله بمن گفت باید به بنادر بروی و از قول من اظهار ارادت و دوستی کنی و مقصود آنها را فهمیده بمن اطلاع بدهی . من خیلی مایل بودم باین سفر بروم که فرمایش خان را بانجام رسانم و نیز میخواستم به بخارک بروم و از دکترهای آنجا دستور العمل برای دفع مرض آکلبعلی بگیرم که روز بروز ناخوشی او سخت میشد و محمد تقی خان کمال محبت را با او داشت. (۱)

در این وقت محمد تقی خان عازم بود که محمد علی بك را برای بعضی مطالب به بهبهان نزد میرزا قواما بفرستد و نیز سفارش نامه از جهت میرزا قواما نوشته بمن داد تا او شخص بلدی همراه من کند و مرا به بندر دیلم برساند و از آنجا با بکاره (۲) بخارک بروم . در هشتم ماه دسامبر ۱۸۴۵ میلادی (مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) با محمد تقی خان و عیالش خداحافظی کرده با محمد علی بيك براه افتادیم. (۳) روز بعد وارد بهبهان شدیم ، تپه‌های گچی ، خاک بهبهان و زامهر مرزا از هم جدا ساخت ، آبهای گوارا نبودند. محوطه شهر سمیل ونیم است و دیوارهای گلی دارد با برجهای

(۱) از سفر نامه لا یارد ، صفحه ۲۸۹

(۲) بکاره نوعی قایق است

(۳) کتاب فرق ، صفحه ۲۹۱

زیاد ، قلعه آن معروف به تارنج لاله است که اطرافش خندق میباشد ، سابقاً جمعیت زیاد داشته ولی بواسطه جنگها و ناخوشی طاعون و حکومت ظالمانه خراب و بایر شده است . میرزا قوما غایب بود و من مجبور شدم یکروز توقف نمایم ، از بهبهان که حرکت نمودم همه ولایات تپه‌های کوتاه و زمین‌های آهک و گچ و آبهای بد داشت و همینطور بود تا خلیج فارس . ما بین بهبهان و دریا ، دشت بزرگی است که دشت زیتون می‌نامند ، ده بزرگ اینجا لاله چم است شب دادرزید عموی میرزا قوما توقف نمودیم ، حاکم که عموی میرزا قوما است سید خوبی است ، میخواست همیشه با من صحبت دینی بکند .

از قلعه چم حرکت کرده شش فرسنگ راه میان تپه‌های سنگلاخ طی نموده از رودخانه زگره گذشتیم در کنار رودخانه دراج زیاد بود ، میرزا قوما در قلعه‌ای مسکرها داشت و قلعه پر بود از سوار و تفنگچی ، شخص میرزا قوما سید و مرد عاقل و کاملی بود و خشک نبود ، حکومت او از روی انصاف و عدل است ، مردم شریک و دزد را وامیدارد و دردهات منزل میدهد که مشغول زراعت باشند و چون از نژاد شاهزادگان است او را میرزا قوما می‌نامند .

سفارش نامه محمد تقی خان را دادم ، فوراً امر کرد بکلاه حاضر نمایند ، میرزا قوما خود در شرف حرکت بیو شهر بود که آنجا را مسخر نماید زیرا شیخ حسین را که رئیس آنجا بود بیرون کرده بودند و او بمیرزا قوما پناه آورده بود و میرزا قوما میخواست او را منصوب نماید و بندر و شیخ را زیر حکم خود در آورد و نیز میل داشت توپهایی را که در خارک انگلیسها گرفته بودند تصاحب نماید و نوشتجاتی که توپها مال شیخ است و ما بین انگلیسها و او رد و بدل شده بود بمن ارائه داد و خواهش کرد که توپها را گرفته برای او بیاورم .

صبح بکنار دریا رفتم ، چند عرب یا يك بکاره حاضر بود ، ناخدا گفت فردا به خارک میرسیم ، چند قرص نان و چند دانه انار همراه برداشتیم .<sup>(۱)</sup>

شب باد شدیدی وزید و موج پیدا شد ، بجهت این طوفان راه کمی پیمودیم ،

باران شروع کرد ، ناخدا میترسید و ما یانبار برنج و میوه‌ای که در کشتی بود پناه بردیم . ناخدا مرا دعوت کرد بگوشت سگ ماهی و برنج پخته ، آب ناگواری هم خوردیم ... روز دیگر درخارک لنگر انداختیم و من اسباب خود را برداشته بطرف عمادتی که بیرق انگلیس داشت رفتم . رئیس قشون انگلیس کلنل هنل وزیر و سفیر کمپانی هند در بوشهر بود ، وقتیکه دولت انگلیس سفیر خود را از طهران احضار کرد این شخص را رئیس اردوی خارک نمود . دکتر مکنزی جراح اردو مرا در کپر خود دعوت نمود .

يك استاسيون هم بجهت قشون هندوستان آماده نموده بودند و صاحبان درخانه کوچکی بطرح فرنگ منزل داشتند و سایرین در کپر ها که از شاخه درخت و خشت ساخته شده بود . يك قریه هم از برای ماهیگیران بود . اعراب و ایرانی‌ها بعد از ورود انگلیسها در آنجا بازاری بنا کرده بودند از تخم مرغ و میوه و سبزی و گوشت و جوجه و چون انگلیسها پول آنها را نقد میدادند روزیروز بهتر میشد و تعجب داشتند که قشون فاتح چگونه بکسی ادیت تمی کند ...

چهارده روزه همان دکتر بودم ، تب مرا معالجه کرد و قدری دواي آبله کوی برای چندمهای محمدتقی خان داد که آنها را آبله بگویم . از برای کارها و گفتگوی محمدتقی خان مشروحاً خدمت کلنل هنل شرح دادم ، اختصاراً بمن جواب داد که حکومت ایران در حق محمدتقی خان و بختاریها بدی نخواهد کرد و جنگ هم مابین ایران و انگلیس منقطع نخواهد شد و در باب زاهی که محمدتقی خان میخواهد بطرف هندوستان درست نماید اگر بتواند ضرری ندارد . خلاصه همه کارهای خود را فیصل داده در هفتم ژانویه ۱۸۴۱ میلادی مطابق ۱۲۵۶ هجری مراجعت کردم<sup>(۱)</sup>

میرزا قوما شیده بود اهل بوشهر بحکومت شیخ حسین راضی ناستند ، با جمعیت زیادی بدان سوی رفته شهر را غارت کرد و حال بطرف بهبهان مراجعت مینمود . عزم خود را جزم کردم که خدمت او بروم ولی ممکن نبود تنها از این دشت عبور نمایم خصوصاً حالاکه در همه نقاط جنگ میباشد . اسب گیر نبامد ناچار از لاقی کرایه کرده

راه افتادم .

میرزا قوما چون جمعیت زیاد همراه داشت مجبور بود آهسته حرکت کند ، شب را در قریه عرب که موسوم به لیلین بود توقف نمودم و روز بعد يك اسب گرفته غروب وارد چادرهای میرزا قوما شدم خیلی بمن مهربانی نمود و گفت شما تا بهمان مهمان من هستید و از آنجا هم شما را براحت بقلمه تل میفرستم .

میرزا قوما از فرزندان پیغمبر است ، يك بیرق سبز جلو او میکشیدند که از کلابتون و طلا آلات زیست یافته ، آئینه و قرآن باو نصب کرده بودند ، همراه بیرق دار چند نفره و زیکانچی ایرانی همراه داشت و همه وقت موزیک میزدند ، میرزا قوما با پانصد سوار خوب عقب بیرق میرفتند و اغلب سوارمادیان بودند .

خلاصه ، نزدیک دهی رسیدیم ، زن و مرد باستقبال ما آمده دست پدهانهای خود میزدند که اعراب آنرا هلهله مینامند . اردو را نزدیک چشمه ای موسوم به چاه والی زدند ، موقع ورود بشهر با احترام میرزا قوما توپها انداخته خانه ها را به پارچه های گوناگون زیست داده زنان بالای پام مشغول تماشا بودند . میرزا قوما در يك مسجد بزرگی ایستاده آهسته دعائی خواند . درویشی لخت بصوت بلند دعا میکرد بعد وارد قلعه شدیم ، میرزا قوما باندرون رفت و من در اطاقی منزل نمودم . در این وقت محمد تقی خان يك اسب فرستاده بود که من معطل نمانم ، (۱) خیلی ممنون شدم اما راه قلعه تل معشوش بود زیرا محمد تقی خان آنچه سواره و تفنگچی بختیاری در آن نواحی است برای دفع قشون دولت بقلمه تل احضار کرده بود . بعد باتفاق بقلمه تل رفتیم ، دیدم محمد تقی خان با خوانین و نوکرها و بستگانش تمام مسلح در قلعه حاضرند ، خدمت خان رسیدیم ، خاتونجان خانم و اهل اندرون تماماً از من دیدن نمودند و از ملاقات من سرور شدند . وقایعی که بعد از من در بختیاری روی داده بود نقل کرد و گفت معتمد العوله چون دید محمد تقی خان از ادای مالیات طفره میزند او را نزد شاه یاغی قلمداد کرده و مشغول تدارك لشکر شد برای اصلاح امور بختیاری و وصول بقیه مالیات آنجا و دزفول و شوشتر و اعراب

خوزستان . قشون معتمدالدوله باید از رشته‌های زردکوه ورودخانه کزن بگذرد ، شاه امر کرد علم‌تقی خان برادر محمد تقی خان که مهماندار معتمدالدوله است بقلمه تل بیاید ، محمد تقی خان هم به حال امیر رفته تشکیل اردوی معتبری داده ، اما معلوم نیست که باید اطاعت بکند یا مقاومت نماید. (۱)

فصلا ریاست قلعه تل به خاتون‌نجان خانم سپرده شده بود و مشارالیه از اعراب تبعه شیخ ملد توهم داشت که می‌ادا در غیبت محمدتقی خان ایلات و قلعه تل را غارت کنند ، یکدمته دزدهم در این روزها در حوالی قلعه دیده بودند . خاتون‌نجان خان آقا عزیز را که از اقوامش بود با سوار و تفنگچی سراغ دزدها فرستاد که آنها را گرفته بیاورند ، منم با آنها رفتم . تمام روز راه رفتیم و شب رادر کوه پنهان شدیم ، بعد از رفع خستگی دوباره حرکت کردیم ، طلوع صبح که هوا روشن شد یکدمته سوار از دور نمایان گردید ولی معلوم نبود دزدند یا مسافر شوشتر ، رفقا در یک گودی برای حمله پنهان شدند ، منم سنگی را پناه خود ساختم . در میان سواران شخصی را دیدم که کلاهش قرنگی است ، از رفقا مهلت خواسته نزد او رفتم تا مطلب را درست بفهمم پس با عجله نزد او رفتم و بزبان فرانسه صدا کردم . از شنیدن زبان فرانسه او خیلی تعجب کرد زیرا من بلباس بختیاری بودم ، چون بدقت ملاحظه کردم دانستم که بارون دبدخنیه نویسن سفارت روس است که سابقاً در همدان در اردوی شاهی دیده بودم ، چند نفر سوار نظامی و چند رأس قاطر با اسباب که دولت باو داده بوده همراه داشت و گفت نزد معتمدالدوله می‌روم ، منم اخبارات معتمدالدوله را باو گفتم . باری نزد آقا عزیز مراجعت نموده گفتم امروز خطر بزرگی از ما رفع شد زیرا که این شخص از مقربان دولت روس بود ، اگر او را صدمه رسانده بودیم دولت روسیه هم در تلافی اسباب خسارت و تمامی محمدتقیخان را فراهم می‌کرد ، رفقا خرسند شدند و دوباره در آنکوه انتظار دزدان را می‌بردیم .

چند سال بعد از این واقعه بارون دبدرا در لندن در یک اطاق نقاشی ملاقات کرده و گفتم اگر من در آنروز نبودم آقا عزیز شمارا کشته بود . خلاصه بعد از تفحص

معلوم شد کسی در آن لوحی نیست ، لذا مراجعت نمودیم و پسران محمدتقیخان را که یمن سپرده شده بودند برداشته روانه دشت مال امیر شدیم . تا ملحق باردوی محمدتقی خان شویم. (۱)

اردوی محمدتقیخان خیلی زیاد بود ، تمام اردو در چادرهای سیاه و کپرهائی که از شاخه درخت ساخته شده بود مسکون بودند ، هشت هزار نفر سوار و تفنگچی در دشت مال امیر حاضر نموده و اغلب طوایف محض اینکه خدمت و همراهی یخان نمایند هر کدام حتی الامکان از سوار و تفنگچی یامداد او فرستاده بودند و همچنین اعرابی که در حوالی شوشتر و غیره بودند سوار و تفنگچی حاضر داشتند . فراهم کردن این نوع سوار و تفنگچی بسیار کار دشواری است زیرا که این جماعت از طایفه و قبیله بودند و نهایت میل را بجنگ داشتند و از کثرت شوق متصل تفنگهای پر خود را به هوا خالی نموده رقص میکردند و آواز جنگ میخواندند ، تمام اردو بدهان محمدتقی خان نگران و منتظر فرمان بودند که بقشون معتمدالدوله حمله نمایند . این الوار اعتنائی بتوپ و قورخانه و غیره نداشتند ، در آن کوههای سخت اگر جنگ واقع میشد بیدرنگ قشون دولت را نابود میکردند و بهیچوجه این الوار از کشتن و کشته شدن پروائی نداشتند . (۲)

لایارد شرح یاغگیری و آمدن معتمدالدوله را به بختیاری و از آنجا بخوزستان رفتن و سایر وقایع را تا زمان گرفتاری محمدتقی خان و حبس او و فرستادن به طهران همه را مینویسد که تا صفحه ۲۷۵ کتاب تاریخ بختیاری را اشغال میکند . خود لایارد در تمام این سوانح حضور داشته و آنها را بدقت ضبط نموده است . ولی نقل تمام آنها در اینجا باعث تطویل کلام است و مربوط بموضوع ما نیست .

اما باید در اینجا بیک موضوع اشاره کنم و آن مکتوبی است که لایارد از طرف محمدتقی خان به مستر هرت تاجر انگلیسی در بمبئی نوشته است ، من اینک سواد آنرا در اینجا نقل میکنم :

(۱) سفرنامه لایارد، صفحه ۲۹۹

(۲) سفرنامه لایارد ، صفحه ۲۵۵



و آقای محترم ، من سه ماه است که در کوههای بختیاری نزد محمدتقی خان رئیس آنها زندگی مینمایم و گردش میکنم، اینک آمده‌ام بجزیره خارک تا چند روزی با هموطنان خود خوش بگذرانم .

محمدتقی خان خیلی مایل است که ما بین ولایت خود و هندوستان تجارت دائر نماید و از من خواهش نموده که بشما بنویسم و تکالیف و قرار دادها را مشخص نمایم . اجازه گرفته‌ام که مشروحاً بشما بنویسم و رأی شما را در این باب بخواهم ، حالات و قابلیت این شخص خیلی معروف و مشهور است ، قبلاً اوقف رئیس طایفه خونوردی بود و از کثرت شجاعت و کاردانی رئیس تمام طوایف بختیاری شد ، در هنگام جنگ میتواند پانزده هزار قشون حاضر نماید .

ماژور رالینسن در جغرافیا و یادداشت‌های سفر نامه‌های خود از فراست و زرنگی محمدتقی خان تعریف نموده است ، یکی از صفات حمیده مشارالیه این است که خیال حارر طوایف الوار را که دایم مطابق رسم ایلات در گردش و زحمت میباشند در دهات سکنی دهد تا بزراعت و فلاح مشغول شوند و زندگی گانی سخت را رهانمایند و آسوده زیست کنند .

من یقین دارم دولت انگلیس برای انجام این مقصود نهایت همراهی را مینماید ، برای فروش متاع حاصل بختیاری فعلاً در خوزستان شهر قاپلی نیست ، بازار و دکان معتبری وجود ندارد ، شوشتر و دزفول مخروبه و حقیقتاً جزء شهر بشمار نمیآید . محمدتقی خان خیلی مایل است که در آن دوشهر با هندوستان تجارت دایر نماید ، دست خاک بختیاری از فریدن و محال اصفهان و سمیرم فارس تا خوزستان و بیبهان و لرستان است ، قوه و آزادی آنها خیلی است ، اکثر اوقات اطاعت بدیوان ندارند ، اغلب مالیات خود را میپردازند لکن دادن مالیات بینه بعیل رئیس آنها است ، اگر میل نداشته باشد نمیدهد و هر گاه حاکم مستقل خود آنها مالیات از ایشان نگیرد دیوان نمیتواند بگیرد .

در بعضی نواحی گرمسیر با اینکه هوا چندان گرم نیست باز بقله کوهها و جاهای سردسیر میروند ، برخی از گرمسیرات آنها بسیار گرم است و بغیر از



زمستان زندگی در آنجاها مشکل است ولی در زمستان هوای این گرمسیرات بقدری مطبوع است که بوصف نمی آید. در جبال رفیع و ویلاقات بختیاری هوای خوب دارد و اکثر معتدل است چنانکه در یکطرف نهایت سردی را دارد و یکطرف بقدری گرم است که درخت نخل و بوته نیل بعمل می آید و ولایات آنها قابل زراعت است، فعلا محصولات آنها گندم و جو و برنج و تنباکو و اقسام میوه جات است، چوب مخصوص دارد که از آن چوب چپق می سازند و بخاک عثمانی و بلاد دیگر حمل میشود، پشم اغنام آنها بشوشر و دزفول و بهبهان برای فروش میرود، اسب و قاطر خوب برای بردن بهندوستان دارند، اینک من خیلی ممنون میشوم که در این باب جواب درستی بمن بنویسید، اگر هم رأی شما قرار گرفت من نمونه پشم و غیره را در بمبئی برای شما میفرستم، همچنین صورت قیمت اجناس را از محمدتقی خان گرفته ارسال میدارم، هر گاه اشیاء دیگر هم بخواهید قیمتش را معین کرده میفرستم. مسلم است که تجار بعضی محض تشویق محمدتقی خان و اراده خیر و ترقی ولایت اقدام مینمایند. اجناس ولایت محمدتقی خان و میرزا قوماهی بهبهانی بجا مکاری خودشان به بندر دیلم حمل و نقل میشود، معلوم است اگر رودخانه شوشر هم برای عبور کشتیهای خارجه باز بشود بهتر و نیکوتر خواهد شد.

شاه بملاحظه اینکه نتوانست بواسطه حکام از ولایات خوزستان مالیات بگیرد و از اقتدار و تسلط محمدتقی خان هم اطلاع یافته همین چندروزه دو فوج سرباز به آنطرف میفرستد.

اعراب کعب قیمت پائین عربستان را زراعت میکنند، گمان میکنم شیخ آنها از اراده خیر محمدتقی خان خوشحال باشد و همراهی کند، همچنین از عبور کشتی در رودخانه شوشر ممانعت نخواهد نمود، یک راه خوب و کوتاهی از اینجا باصفهان هست که مکاری هشت روزه از بختیاری باصفهان میرود، محمدتقی خان هم همه نوع ضمانت میکند که قافله بدون خوف از بختیاری بگذرد و ممکن است اجناس از این راه تا مرکز ایران حمل و نقل شود.

من درست سررشته از قیمت اجناس و محصولات خوزستان ندارم، اگر لازم

داشته باشید ممکن است بزودی نمونه و قیمت آنها را برای شما بفرستم و پارچه‌هایی که بختیاریان می‌پوشند و از بازار شوشتر ابداع می‌نمایند قیمت آنها را نیز بنویسم . هر چه زودتر در این باب اشارة شود ممنون خواهم شد . معلوم است اگر شما قیمت پشمی که در بمبئی وارد میشود بنویسید کمال امتنان حاصل است .

این بود سوادنامه لایارد به مترفرت تاجر انگلیسی در بمبئی که در تاریخ پختیاری ترجمه شده است ، اینک مجدداً قسمتی از سفرنامه او که راجع باختلافات سرحدی بین ایران و عراق است و با موضوع ارتباط دارد نقل میشود :

لایارد گوید :

« من بزحمت خود را بجلفای اصفهان رساندم ، منزل میو اوژن بوره (۱) را سراغ گرفتم چونکه برای او یک سفارش نامه داشتم . این شخص یک مرد بسیار خوب فرانسوی است ، از او خواستم منزلی بمن معرفی کند ایشان با مهربانی تمام تقاضا نمود مهمان خود او باشم و قبول نمودم ، در آنجا میو فلاندن (۲) و میو کت (۳) نیز منزل داشتند ، من شخص اخیر را در طاقستان نیز ملاقات نموده بودم ، این دو نفر جزء اعضاء سفارت فرانسه بودند که از طرف پادشاه فرانسه اخیراً بایران آمده‌اند . اینها فعلاً مشغول نقشه برداری کلبه بناهای معروف قدیمی و جدید بودند . (۴)

میو بوره با تمام معلومات و محسنات خود یک آدم بسیار منجھی و متعصب بود و با اشخاص شوخ و ظفر باز بیچوجه آمیزش و مراوده نداشت ، بعد از اینکه من قریب دو هفته در منزل او بودم و از مهربانی و مهمان نوازیهای او برخوردار میشدم متأسفانه ناچار شدم منزل او را ترک کنم و علت آن نیز بقراردیل است :

هیئت سفارتی که اخیراً از طرف پادشاه فرانسه بایران آمده بودند (۵) در آن

(1) Monsieur . E. Boré .

(2) « Flandin .

(3) « Pascal Coste .

(۴) سفرنامه لایارد ، صفحه ۳۵۷

(۵) اشاره بامدن کنت مرسی است

مقصودی که داشتند موفقیت حاصل نمودند و «بجور بودند با نهایت یأس و غضب از ایران خارج شوند و این عدم موفقیت میبوی فرانسوی را از تحریکات و دسایس انگلیسها میدانستند ولی بمقیده من حقیقت امر در این است که آنها گول حسین خان آجودان باشی را خورده بودند .

تحمل این نسبتها برای من خیلی ناگوار بود و من از داخل شدن در این موضوعها احتراز داشتم ، تا اینکه روزی بر حسب معمول در سر شام ، مسیوفلاتدن ، تقاض معروف فرانسوی از وطن و هموطنان من خیلی بدگویی نمود و میوبوره خودش هم در این بدگوییها با او هم آهنگ شده و کمک میکرد ، آنها دولت انگلیس و عمال آنرا متهم نمودند که برای موفقیت و استقرار نفوذ خودشان در ایران فرانسویها را مسموم میکنند و عملاً آسکشا را برای کشتن میواوتری (۱) که عازم تهران بود و مأموریت سیاسی داشت اجیر نمودند . من با نهایت شدت و غضب این اتهامات را رد میکردم ، در این موقع بعضی عبارات تند و خشن فیما بین ردوبدل شد و ناچار شدم از منزل میوبوره خارج شوم. (۲)

بعد از انجام مأموریت خود در قسمت‌های اروپائی مملکت عثمانی بد استانبول مراجعت نمودم ، در اینموقع اختلاف سرحدی بین ایران و عثمانی در پیش بود و میرفت که بجنگ منجر شود . برای جلوگیری از جنگ ، دولتین روس و انگلیس میان افتاده وساطت نمودند شاید بدون جنگ اختلافات رفع گردد و هر دو طرف این وساطت را قبول نمودند .

چون من اطلاعات محلی داشتم سراسر استرالفورد کانینگ (۳) بخوبی میتواند از اطلاعات من استفاده نموده قضایا را بهتر حل کند ، بنابراین حضور من در مذاکرات خیلی لازم بود و مرا در این امر دخالت داد .  
موضوع اختلافات دولتین ایران و عثمانی راجع بقسطنطینی از سرحد

(1) M. Ontray .

(۲) سفرنامه لایارد ، صفحه ۳۲۷

(3) Sir Stratford Canning .

دولتین بود .

دولت ایران بطرف ساحل یار خط‌العرب از نقطه‌النفای نهرین تا مصب آنها در خلیج فارس ، تقریباً در امتداد شصت میل ادعا داشت ، علاوه بر این بعضی نواحی کوه‌های کردستان را جزء خاک ایران میدانست و میگفت ثمرکها آتجارا بعنف تصرف نموده اند .

موقعیکه معتمدالدوله بخوزستان رفته بود نظر باینکه شیخ اهراب کعب به محمدتقی خان بختیاری پناه داده بود دولت ایران شهر محصره و نواحی شمالی آن را محصره شده بود ، دولت عثمانی باین قسمت ادعا داشت اما دولت ایران این ادعاها را بی اساس میدانست و دولت عثمانی میخواست بزور آتجارا صاحبشود و هیچ بعید نبود که جنگ بین آنها شروع شود ، در اینصورت وساطت دولتین روس و انگلیس بموقع بود و در استانبول دولتین پیشنهاد نمودند که با حضور نمایندگان آنها بادعاهای طرفین رسیدگی شود و راه حلی پیدا کنند که این اختلافات برطرف گردد .

سراستراتفورده از جانب خود مراعین نمود و حل این مشکل را بمنزوا گذار کرد و لازم بود من داخل در موضوع ادعاهای طرفین شوم و به ادله طرفین آشنا گردم .

دلایل طرفین عبارت بود از مقدار زیادی نقشه‌ها و اسناد و نتیجه تحقیقات محلی که از زمانهای قبل تهیه شده بود و من مجبور بودم تمام آنها را بدقت مطالعه نموده و راه حلی پیدا کنم ، بعد بدولتین روس و انگلیس پیشنهاد نمایم و آنها هم برای رفع اختلافات بدولتین ایران و عثمانی پیشنهاد کنند .

من به اینکار خیلی علاقمند بودم و اینکار موافق دلخواه من بود ، زیرا که در این مدت اطلاعات صحیحی در محل بدست آورده بودم و تاریخ آن قسمت ها را خوب میدانستم و تمام قبائلی که در آنجاها سکنی داشتند میشناختم و با انواع واحوال آنها آشنا بودم که تمام آن اطلاعات در اینموقع برای من مفید واقع شدند ، بنابراین بزودی پیشنهادی تهیه نمودم که بنظر خودم خیلی عادلانه بود و بمتنح هر دو تمام میشد

چونکه این پیشنهاد بر طبق اسناد و مدارك طرفین تهیه شده بود ، پیشنهاد من کاملاً مورد قبول سراسر اتفورد کائینگم واقع گردید و فوراً برای لرد ابردین<sup>(۱)</sup> وزیر امور خارجه انگلیس فرستاده شد که بتوسط او برای دولت روس فرستاده شود و انتظار داشت که بزودی این پیشنهاد تصویب شده عودت داده خواهد شد که بتصدیق باب عالی نیز برسد .

تحقیقات من بر طبق اسناد و مدارك و نقشه‌های طرفین بود که در اختیار من گذاشته بودند ، و نتیجه‌اش این بود که ادعای دولت عثمانی بقسمت ساحل ریط العرب و معمره صحیح می باشد .

دولت ایران فقط اسماً باین نواحی تملك دارد برعکس تملك دولت عثمانی رسمی بوده و مورد تصدیق میباشد .

در این نواحی قبایل اعراب مسکن دارند ، این قبایل تقریباً نیمه مستقل میباشند . گاهی مطیع دولت ایرانند و گاهی احکام باب عالی را اطاعت میکنند و موضوع نیز بواسطه تغییرات در مسیر قسمت سفلی رود کارون پیچیده شده است . در اوایل قرن حاضر چنانکه از نقشه‌های آنوقت دیده میشود ، این رودخانه آبهای خود را پخلیج فارس میریزند و چندین مصب داشته است که معروفترین آنها موسوم به بهمشیر است .

چون این رودخانه از کوههای ارستان جاری است و همه جا هم در خاک ایران جریان دارد ، بالطبع يك رودخانه ایرانی محسوب میشود و هر دو طرف ساحل آن متعلق بدولت ایران است ، لیکن يك نهر نسبتاً جدیدی این رودخانه را بشط العرب متصل میکند ، این نهر موسوم به حفار میباشد و خود کلمه حفار معنی خود را نشان میدهد که جدید الاحداث است و در ساحل آن نیز شهر معمره را شیخ اعراب کعب بنا نموده است .

برور رودخانه کارون این شهر را بزرگ و وسیع کرده است و قسمت مهم آبهای آن فعلاً از این قسمت داخل شط العرب میشود ، بنابراین دولت ایران ادعا

میکنند که زمین‌های حفار در ساحل یار شط‌العرب متعلق بآن دولت میباشد و مصب سابق آن یعنی بهمنشیر هم فعلاً برای کشتیهای نسبتاً کوچکتري قابل کشتیرانی است و سایر مصب‌های رود کارون در قسمت‌های شرقی بهمنشیر بمرور پر شده و خشکیده است و پیدا است که این رودخانه قرن‌ها است بستر خود را نهر حفار قرارداده و بطرف غرب جاری میشود. (۱)

دلایل دولت عثمانی این بود که رودخانه فرات بنامی در خاک عثمانی جریان دارد و متعلق بدولت عثمانی است و این برخلاف اصول مسلمة حق و عدالت است که دولت ایران بواسطه وصل یکی از رودخانه‌های ایران برود فرات ، بخود رودخانه و ساحل یار آن ادعای تملك داشته باشد و بخواهد در مصب آن دخالت مالکانه کند ، در اینصورت دولت عثمانی حاضر نیست بگذارد در تجارت و کشتیرانی رود فرات که بیش ازیکهزارمیل در خاک عثمانی جریان دارد دولت دیگری دخل و تصرف کند و هر گاه یکچنین دواتی دشمن دولت عثمانی باشد سهوات میتواند مصب آنرا بروی کشتی‌ها و تجارت آن دولت مسدود کند .

دوات عثمانی دلیل می‌آورد که بهمنشیر مصب اصلی رود کارون میباشد و باخرج مختصری میتوان آنرا برای عبور کشتیهای بزرگ آماده کرد و باهنوسيله دولت ایران از مصب شط‌العرب مستثنی میشود و خوزستان هم بخلیج فارس وصل میشود. بعلاوه دولت عثمانی به‌وجوب نقشه‌هاییکه داشت مدلل میکرد که در گذشته هیچ وقت سرحد دولت ایران برود فرات وصل نبوده و آنقسمت که بین فرات و بهمنشیر واقع بوده قبلاً متعلق بدولت عثمانی بوده است .

و تیکه من تمام این اسناد و مدارك را مطالعه نمودم حق را بدولت عثمانی دادم و معتقد شدم که خط سرحدی تازه‌ای از وسط صحرا در طرف غربی حقیفاه بفاصله کمی از شط‌العرب که حفار را تقاطع کند رسم شود و از وسط دلتای رودخانه

(۱) در مجله تقدم (شماره هشتم صحنه ۴۶۶) باینموضوع اشاره کرده از قول مقلسی مینویسد : و در قدیم مردم مجبور بودند که از اهواز ابتدا بوسیله رودخانه پدريا بروند و از آنجا وارد دجله شده به ابله ، روند این راه هم خطرناك و هم پر زحمت بود تا بمضد اللؤلؤ نهری حلیم از اهواز تا دجله بطول چهار فرسخ حفر نمود و امروزه راه مردم از آن نهر است .

کلرون گذشته بدیبا ممتد شود ، بنابراین دولت عثمانی مالک هر دو طرف ساحل خواهد گردید.

این پیشنهاد من مورد قبول سراسر اتنورد کائینگ واقع گردید و توسط لرد ابردین برای موافقت تسلیم دولت روس شد.

ولی دولت روس این پیشنهاد را قبول نکرد و جداً از دولت ایران طرفداری نمود ؛ نه تنها شط العرب و ساحل یسار شط العرب را از حفاتا دیرا حق مسلم دولت ایران میدانست بلکه اصرار داشت قسمتی از نواحی شرقی ساحل شط العرب نیز که دولت ایران بآن ادعائی نداشت تسلیم دولت ایران گردد و عقیده داشت این قسمت ها تا التقای رودخانه فرات و دجله در محل قورنه حق دولت ایران میباشد و میبایست حق رسیدگی و تفیش کشیرانی در این رودخانه با دولت ایران باشد.

از آنجائیکه لرد ابردین مایل بود با روسها در اینموقع موافقت کند، نظریات دولت روس را قبول نمود و به سراسر اتنورد دستور داد که آنها را به نظر دولت عثمانی برساند.

بعد از رسیدن این دستور سراسر اتنورد مرا احضار نمود، و تئیکه وارد اطاق او شدم او را در یک حال بسیار عصبانی دیدم و داشت در اطاق قدم میزد، همینکه مرا دید بدون اینکه کلمه ای بگوید کاغذ لرد ابردین را بمن داد که مطالعه کنم . کاغذ را خواندم و بسیار متأسف شدم که لرد ابردین این تصمیم را گرفته است، بعقیده من این تصمیم برخلاف عدالت و حقیقت و برای منافع دولت انگلیس نیز منضر بود.

سراسر اتنورد، مرا مأمور نمود که جواب این کاغذ را تهیه کنم و ایرادات خودم را راجع بنظریات دولت روس روی کاغذ بیاورم و بگویم که این تصمیم نسبت بدولت عثمانی عادلانه نیست، بعلاوه دولت انگلیس را بی اعتبار جلوه خواهد داد، چونکه این تصمیم نشان میدهد که دولت انگلیس از دولت ایران طرفداری نموده است.

من جواب این کاغذ را تهیه نمودم و سراسر اتنورد کائینگ آنرا قبول نمود ولی متأسفانه در اندن مورد قبول واقع نشد، اما چه دلیل؟... معلوم نیست؛ و دستور رسید

که تعلیمات قبلی را بموقع اجرا گذارد.

دولت عثمانی باین تصمیم دولت روس و انگلیس اعتراض نمود ولی بالاخره در مقابل تهدیدات دولتین انگلیس و روس تسلیم شد.

من از این پیش آمد فوق‌العاده غمگین بودم، چونکه محمره يك محل بسیار مهم است و برای دولتی که در شرق تجارت و منافع سیاسی دارد نهایت درجه اهمیت را دارد. شهر محمره بمدخل فرات و دجله مشرف است و از اینجا تا قلب مملکت آسیائی دولت عثمانی قابل کشتیرانی میباشد. از محمره برود کارون که از حاصلخیزترین ایالت ایران که فعلاً بایر افتاده است عبور میکند میتوان دسترسی پیدا نمود و در آینده این رودخانهها معابر بزرگ تجارت و لشکر کشی ها واقع خواهند شد، بالاخره منافع دولت انگلیس اقتضا دارد که مسبب این رودخانه ها بدست دولتی نیفتد که در آتیہ ممکن است دشمن دولت انگلیس باشد.<sup>(۱)</sup>

یکی دیگر از اعمال سیاسی دولت انگلیس که در این ایام در خراسان و ممالک آسیای مرکزی، علیه نفوذ دولت ایران و بر له دولت انگلیس داشت عیسی صفت تبلیغات مینمود، دکتر ژوزف ولف<sup>(۲)</sup> است. این شخص قبلاً هم در زمان مسافرت عباس میرزا نایب‌السلطنه بخراسان آمده بود.<sup>(۳)</sup>

دکتر ولف در مدت سیزده سال دوبار به خراسان و هندوستان مسافرت نمود، سفر اول او در سال ۱۸۳۰ و سفر دومش در سال ۱۸۳۳ میلادی بود.

این دکتر روحانی عیسوی از پدر و مادری یهودی تبعه آلمان در همان مملکت متولد شده، و تیکه بنزد رشید رسیده مسافرتی برم نموده است، در آنجا از مذهب یهود کناره کرده مذهب مسیح را قبول نموده و به حوزه کاتولیکها داخل شده است، ولی چون رفتار او مطابق سنن کاتولیکها نبوده او را تاحدی محدود نموده‌اند. در این هنگام است که انگلیسها متوجه شده او را نجات داده‌اند و هر گاه این پیش آمد

(۱) سفرنامه لایارد، جلد دوم صفحه ۴۳۲ تا ۴۳۸

(2) Dr. Joseph Wolff.

(۳) بگزارشات او قبلاً اشاره شده.



نمیکرد و انگلیسها او را تحت حمایت خود نمیگرفتند حوزه کاتولیکها او را مردود نامیده تبعید میکردند، ولی اعمال سیاسی انگلیس بداد او رسیده او را خلاص کردند و طولی نکشید که ولف از طریق کاتولیک نیز کناره کرده مذهب پروتستان را اختیار نمود و بنام دکتر ولف معروف شد در سال ۱۸۳۵ مأمور ایران گردید و وارد ایالت خراسان شد.

دکتر ولف در این ایالت خود را مبشر رجعت حضرت مسیح مینامد و یک حالت مخصوص و قیافه حق بجانب داشت که هر بیننده تصور مینمود این مرد مقدس حقیقتاً خدا پرست و مروج دین مسیح است، ولی در باطن یکی از اعمال سیاسی بمسابقه دولت انگلیس بوده که در این تاریخ در ایران پیدا شده است.

این شخص چندی در مشهد توقف نموده، بارها با علمای روحانی آن شهر مباحثات داشت و پیشگوئیهایی مینمود و میگفت :

«نجات دهند عالم خداوند مائیس مسیح است و در سال ۱۸۳۵ میلادی، مسیح باین عالم مراجعت خواهد نمود و تمام مکنه عالم یعنی کلیه تژاد بشر مذهب پروتستان انگلیس را قبول خواهند نمود.»

دلیلی که برای این گفتار خود داشت این بود که باوازعالم غیب الهام شده است، و ادعا مینمود که معتصب ترین مسلمان را با کتاب مقدس خود، باتبسم دللب و با خلوص عقیده میتواند مسیحی کند و در اثر وعظ و خطابههای او مردم هر دیار دین او را قبول خواهند کرد. (۱)

جنرال فریه (۲) مؤلف کتاب مسافرت در ایران - افغانستان - ترکستان و بلوچستان که راجع بآن بعداً صحبت خواهد شد، درباره دکتر ولف شرح مفصلی

(۱) Caravan Journeys in Persia, Afghanistan, Turkistan, and Beloochistan; by G. P. Ferrier. 1857, P. 128.

(۲) G. P. Ferrier جنرال فریه یکی از صاحبان ارشد دولت فرانسه بود که در سال ۱۸۳۹ زمانی که میرزا حسینعلی آجودانباشی مأمور در بارهای دول اروپا بود در مراجعت او را از فرانسه برای مصلی نظام با ایران آورد. این شخص در خدمت دولت ایران بقیه باورقی در مسند بود.

نوشته و از او بخوبی یاد نمیکند و او را مردی نادرست و بدقول معرفی مینماید . در صورتیکه خود جنرال فریه نیز از اعمال موظف دولت انگلیس بود و همان مأموریت را داشت که دکتر ولف مدت سیزده سال آنرا انجام داده بود .

دکتر ولف دو بار در مشهد بوده، یکی در سال ۱۸۴۰ و دیگری در سال ۱۸۴۳ ، در تاریخ اخیر که وارد مشهد بود عده‌ای از علما از ورود او اطلاع پیدا کرده و از پیشگویی او که گفته بود حضرت مسیح در سال ۱۸۴۰ باین عالم مراجعت نموده سکنه جهان را عموماً مسیحی خواهد کرد سؤال میکردند چه شد که پیشگویی او عملی نشده و حضرت عیسی مراجعت نکرده است . دکتر علوم الهی در این باب جوابی نداشت .

مسافرت اینبار دکتر ولف بمشهد برای رفتن به بخارا بوده و در آن تاریخ دو نفر از صاحبان دولت انگلیس یکی نام سرهنگ استودارت و دیگری بنام کاپیتان کونولی (۱) در بخارا اقامت داشتند .

هنگامیکه در سال ۱۸۳۸ میلادی فرمانفرمای هندوستان افغانان را اشغال

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بدرجه آجودان جنرالی نایل شد و تا سال ۱۸۴۳ در ایران بود و بواسطه عملیاتی که از او سرزد در این سال از ایران تبعید شد، او نیز شکایت خود را پیش میوگیزو که در آن اوقات رئیس الوزرای دولت فرانسه بود برد و چون میوگیزو از رفتار او در ایران آگاه بود شکایت او توجهی نکرد .

فریه باز در سال ۱۸۴۵ بایران مراجعت نمود و به بغداد آمد . در آن تاریخ بغداد مرکز تحوط و فساد علیه دولت ایران شده بود و تمام مخالفین محمد شاه در بغداد متمرکز بودند . فریه در اینجا دارای ریش بلندی شده و خضاب کرده خود را بشکل و سیکل ایرانیان ساخت و همراه قافله ای از سرحد ایران عبور نموده از راه گرمانشاه و همدان بطهران رسید و پطهران نزد سالار که در آن موقع یافعی شده بود رفت و از آنجا بهرات و افغانان و سایر نواحی سفر نمود و دو مرتبه بطهران بازگشت . این شخص سفرنامه‌ای دارد در حدود ۵۴۰ صفحه که دو بار در لندن بطبع رسیده است . دفته اول در سال ۱۸۵۲ و دفته دوم در سال ۱۸۵۷ . در آن ایام این کتاب در نظر اولیای امور انگلستان قدر و قبحی بزرگ داشت و مندرجات آن مورد توجه بود . در فصل ۲۸ مسافرت فریه اشاره خواهد شد .

(1) Captain Conolly.

نظامی نمود اول سرهنگ استودارت را مأمور بخارا کرد که نزد امیر بخارا رفته او را بطرف دوستی دولت انگلیس جلب کند. چون استودارت مرد نظامی و خشنی بود در صحبت و برخورد با امیر درشتی کرد و نتیجه‌ای نگرفت. بعد ها سروان کونولی را نیز برای کمک او به بخارا فرستادند و مدت‌ها آن دو نفر در بخارا با هم بودند، همینکه خبر شکست قشون انگلیس در افغانستان بگوش امیر بخارا رسید حکم کرد هر دو را حبس کردند و بعد آنها را در زندان بقتل رسانیدند.<sup>(۱)</sup>

هنوز دولت انگلیس از قتل آنها اطلاع نداشت که دکتر ولف مأمور شد آنها را نجات دهد ولی دکتر وقتی به بخارا رسید که استودارت و سروان کونولی هر دو بقتل رسیده بودند و خود دکتر ولف هم بجای بخارا گرفتار شد و امیر قصد داشت او را نیز بقتل رساند که محمد شاه بداد او رسید و نامه‌ای به امیر بخارا نوشته او را از مرگ نجات داد.

فریه گوید :

«امیر اول قصد کشتن او را نداشت، بعدها تصمیم گرفت او را نیز بکشد، در همین هنگام پادشاه ایران بنا بر خواهش و اصرار سرهنگ شیل، وساطت کرد و امیر از قتل او در گذشت»<sup>(۱)</sup>

(۱) فریه از قول خانیکوف می‌نویسد:

«خانیکوف در این تاریخ در بخارا بود و امپراطور روس او را فرستاده بود که سعی کند شاید امیر بخارا استودارت را آزاد کند، هنوز کونولی به بخارا نیامده بود.»  
خانیکوف گوید :

«استودارت يك صاحب‌نصب رشید و جدی بود و صفات پسندیده داشت ولی آگاه نبود چگونه با شرقی‌ها برخورد کند و میدانست چطور باید یا آنها رفتار نماید)۔ استودارت چهار ماه با خانیکوف هم منزل بوده، و قشون کونولی به بخارا آمده، استودارت نزد او رفته و با هم زندگی میکردند. خانیکوف خیلی سعی کرده بود استودارت از بخارا برود ولی او قبول نکرده بود، پس از اینکه قشون انگلیس در افغانستان شکست خورد و خانیکوف از بخارا رفت، امیر بخارا نیز حکم قتل آنها را داد و هر دو (استودارت و کونولی) دو سبب بقتل رسیدند.» صفحه ۱۲۹ از کتاب فریه، چاپ سال ۱۸۵۷.

(2) « Take this Wretched man home » Emir said, « he is

بقیه باورقی در صفحه بعد

د کتروف بعد از مراجعت از بخارا شرح مسافرت خود را به بخارا نوشت در لندن بطبع رسید. در آن کتاب گوید :

« همان میرغضب که سرهنگ استودارت و کاپیتان کونولی را سر بریده بود، روزی نزد من آمد و با اشاره حالی کرد که تونیز مانند آن دو نفر انگلیسی بقتل خواهی رسید، ولی قبل از اینکه باین عمل اقدام کند نماینده پادشاه ایران نامه‌ای از شاه بدست امیر داد که در آن نامه استخلاص مرا خواسته بود. امیر بعد از خواندن نامه پادشاه ایران گفت: بسیار خوب، ولی رایشما بخشیدم، آزاد است که برود.»<sup>(۱)</sup>

محمد شاه د کتر ولف را در این تاریخ از چنگال مرگ نجات داد ولی تقریباً نیم قرن بعد، پسر همین د کتروف، سر هنری دراموند ولف<sup>(۲)</sup> در لندن میهن جمال الدین

بغیه باورقی از صفحه قبل

incapable of conversing and the terror he manifests distresses me". At this time the Khan had no idea of putting him to death, but he subsequently changed his mind, and would have carried his intentions into effect had not the Shah of Persia, at the Pressing solicitations of Colonel Sheil induced the Emir to alter his resolution P. 129.

- (1) A few hours after, the same executioner who had beheaded Stoddart and Conolly, came and said; "Joseph Wolff: to thee, it shall happen as it did to them" making, at the same time, a motion at his throat. Fortunately that very day, the Persian ambassador in Bokhara Presented a request from the Shah, Probably at the instance of the British resident at Teheran, for Wolffs' release. To this the Emir with an ill-grace consented. After perusing the Shah's letter, he said "Well, I make a present to you of Joseph Wolff, he may go." - "Heroes of Missionary Enterprise. Dr. Wolff in Central Asia. By Claud. Field. P. 220.

- (2) Sir Henry Drummond Wolff.

اسد آبادی را حاضر نمود که برای ترویج اتحاد اسلام در دربار سلطان عبدالحمید علم مخالفت را علیه ناصرالدین شاه پسر محمد شاه بلند کند ، حتی بیط کشتی مسافرت را نیز همین پسر دکتر ولف ، که در این تاریخ یکی از رجال نامی انگلستان بشمار میرفت خریداری نمود و سید جمال الدین باستانبول رفت . شرح این داستان در جزء وقایع سال ۱۸۹۱ میلادی (برابر سال ۱۳۰۹ هجری قمری) خواهد آمد.

## فصل بیست و ششم

کوشش دولت انگلیس برای ایجاد روابط حسنه با دولت ایران، تسخیر حاجی میرزا آقاسی - مراجعت سر جان مکنایل به دربار محمد شاه - شرکت میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه زمان فتحعلی شاه در دولت حاجی میرزا آقاسی - عهد نامه تجارتي بين دولتین انگلیس و ایران طبق شرایط عهد نامه تجارتي بين روس و ایران که در ترکمانچای بسته شده بود - سواد عهد نامه تجارتي انگلیس - فتنه میرزا آقاخان معملانی - اختلافات سرحدی بین ایران و عثمانی - فتنه باب - فتنه سالار پسراله یارخان آصف الدوله در خراسان - ورود کشتی های جنگی دولت انگلیس با اجازه دولت ایران برای جلوگیری از برده فروشی در آبهای ایران.

دسایس سیاسی عمال رسمی دولت انگلیس و اقدامات خصمانه حکومت هندوستان، محمدشاه را مجبور نمود از محاصره هرات دست بردارد. همینکه شاه شروع به بازگشت نمود انگلیسها به تقاضاهای خود افزودند. در حقیقت تمام این اقدامات بهانه جوئی بود، مخصوصاً مونسوع چاپار که در این باب خیلی اصرار داشتند و میگفتند گرفتار کننده چاپار باید مجازات شود و دولت شاهنشاهی ایران باید برای بعدها اطمینان دهد که دیگر نظیر آن روی نخواهد داد.

عمال سیاسی دولت انگلیس در افغانستان و در ممالک آسیای مرکزی همکوشیدند بآنها بنهاتند که اقدامات دولت انگلیس و حکومت هندوستان در این ممالک علیه

شیعه‌های ایرانی و بر له سنی‌ها است

محمدشاه پس از مراجعت از هرات، کینه انگلیس‌ها را در دل داشت، تعدیات آنها را در هرات و خلیج فارس نمیتوانست فراموش کند. انگلیس‌ها را عهد شکن مینامید، رفتار آنها در این تاریخ در محمد شاه فوق‌العاده تأثیر بدی کرده بود و هرگز نمیخواست آنها را فراموش کند و تا روز آخر عمر خود هم در این احساسات باقی ماند یعنی نسبت بدولت انگلیس بدبین و از آن دولت متنفر بود.

اما حاجی میرزا آقاسی، آن‌شاید بی‌نظیر، طوئی نکشید که برای خاطر مقام صدارت با انگلیس‌ها کنار آمد، یعنی بهر تدبیری بود انگلیس‌ها او را جلب و تسخیر کردند و تا روزمرگ محمد شاه، نسبت با انگلیس‌ها وفادار بود و تقاضاهای آنها را اجرا مینمود یکی از کارهای مفید او برای انگلیس‌ها این بود که بی‌چوجه بطرف افغانستان توجه نداشت، خواهشها و تقاضاهای آنها را سران افغانستان بدر باره محمد شاه مورد قبول واقع نمیشد و با آنها ابداً اعتنائی نمینمود.

سکنه افغانستان از حکومت خود راضی نبودند و از پادشاه خودشان تنفر داشتند چونکه شاه شجاع را انگلیس‌ها آورده بنخت شاهی نشانده بودند و مردم او را آلت دست انگلیس‌ها میدانستند و حضور قشون انگلیس را در کابل برای این میدانستند که شاه شجاع را در مقابل ملت افغان حفظ کنند تا انگلیس‌ها در افغانستان تسلط کامل داشته باشند. یار محمدخان در هرات جداً علیه انگلیس‌ها میکوشید و بممالک اطراف و میان ایلات و طوایف دور و نزدیک اشخاص معتمد و مخصوص خود را میفرستاد و آنها را علیه انگلیس‌ها تحریک مینمود و متوالیاً بدولت ایران متمول میشد و التماس میکرد که شاهنشاه ایران یکبار دیگر با افغانستان متوجه شود، باید و مشاهده کند سکنه افغانستان چگونه از شاهنشاه خود استقبال نموده و جان خود را فدای او خواهند کرد، ولی حاجی میرزا آقاسی ابداً باین حرفها گوش نمیداد.

انگلیس‌ها در این تاریخ از همه جا باخبر بودند، تا رضایتی سکنه افغانستان را فهمیده و حس کرده بودند که مقام آنها در افغانستان ثابت نمی‌ماند، این سوقاتی که از هندوستان برای ملت افغان آورده‌اند افغانها نمی‌رسندند و او را خائن افغانستان

می‌دانند که بزور انگلیسها برای حفظ منافع دولت انگلیس بر ملت افغانستان حکومت میکند.

در اینموقع گزارشهایی که عمال سیاسی دولت انگلیس از افغانستان و ممالک آسیای مرکزی به حکومت هندوستان میدادند همه حاکی از این بود که عنقریب در این ممالک اتفاقات خلاف انتظاری روی خواهد داد و این اتفاقات بطور کلی بضرر بدلت انگلیس تمام خواهد شد.

بنابر این اطلاعات و گزارشات، دولت مآل اذیش انگلیس چنین صلاح دید که بدلت ایران نزدیک شود و بهر وسیله که باشد روابط حثه خود را با دولت ایران ایجاد کند. چه کنار ماندن دولت انگلیس از ایران سایر دول را فرصت بیشتری میداد که در دربار ایران نفوذ پیدا کنند، مخصوصاً ترس دولت انگلیس از دولین فرانسه و روس بیشتر بود، بعلاوه تجارت انگلیس هم در این تاریخ بدرجهٔ صفر درآمده بود. بخصوص بعد از بستن عهد نامهٔ تجارتي سال ۱۸۲۹ بین ایران و روس که روسها تجارت ایران را در دست گرفتند و دولت انگلیس خیلی میکوشید يك عهد نامهٔ تجارتي نظیر عهد نامهٔ تجارتي روس از دولت ایران بدست آورد ولی موفق نمی‌شد.

در این تاریخ دولت انگلیس با زور سر نیزه یا فشار سیاسی نمیتوانست در ایران بمختلورهای سیاسی خود نایل شود، پس صلاح در این دید اول اشخاص ظاهر الصلاح که نه از اهل سیاست و نه از اهل نظام باشند به ایران بفرستد تا زمینه را برای سیاسیون آماده کنند.

در نتیجهٔ این اقدامات دیده میشود که حاجی میرزا آقاسی تسخیر شده و صدارت او تضمین میشود، میرزا ابوالحسن خان شیرازی که در تمام مدت سلطنت فتحعلی شاه وزیر امور خارجهٔ ایران و وظیفه خوار دولت انگلیس بود دوباره بدربار محمد شاه راه پیدا میکند و جزء وزراء دربار محمد شاه میشود. در این تاریخ باز دیده میشود حاج میرزا آقاسی رول میرزا شفیع مازندرانی را عهده دار میشود و میرزا ابوالحسن خان شیرازی همان رول اولیهٔ خود را در این دوره عهده دار است.

در نامخ التواریخ جزء وقایع سال ۱۸۳۱ میلادی (مطابق سال ۱۲۵۷ هجری



قمری) چنین مینویسد :

دوم در این سال دباخ صاحب طبیب از قبل کارداران انگلیس بدست آوین سیاحت به دارالخلافه تهران آمد و با اولیای دولت (حاج میرزا آقاسی و میرزا ابوالحسن خان شیرازی) سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکراهی از این سوی ندید شاد خاطر راز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد .<sup>۹</sup>

کمی بعد سر جان مکنایل در ایران پیدا شد . در این تاریخ سه پیش آمد سبب شد که دولت انگلیس راه تحجیبها در ایران پیش گیرد .

اول - عدم رضایت سکنه افغانستان و قیام آن ملت علیه دولت انگلیس .

دوم - نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت روس در ایران .

سوم - توجه دولت فرانسه بایران .

در سال ۱۸۴۰ میلادی (برابر ۱۲۵۶ هجری قمری) نماینده مخصوص دولت فرانسه ، کنت دسرسی برای انجام مقاصد سیاسی بایران آمد . بقول انگلیسها دولت فرانسه حاضر بود سی هزار قبضه تفنگ با مهمات کافی بدولت ایران بدهد و قیمت این اسلحه و مهمات را مطالبه نکند و با دولت ایران متحد باشد و روابط نزدیکی بادولت ایران برقرار کند و این نماینده دولت فرانسه قریب یکسال در ایران برای این منظور توقف نمود .<sup>(۱)</sup>

انگلیسها حدس میزدند توجه دولت فرانسه بشرق و مساعدت آن با دولت ایران و همچنین پذیراگی از میرزا حسینخان آجودانباشی در پاریس و اعزام صاحبمنصبان فرانسه بایران تا حدی با اشاره دولت روس است ، در صورتیکه مقصود دولت فرانسه این نبود و در این باب بعداً صحبت خواهد شد .

در این تاریخ ملت افغانستان علیه نفوذ انگلیس قیام نموده باشغال نظامی آندولت در افغانستان خاتمه دادند .

و نیز در همین تاریخ دولت روس از قطع روابط سیاسی دولت ایران با انگلیس استفاده کرده و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در ایران توسعه داد .

(۱) جلد دوم تاریخ جنگهای افغانستان ، تألف جان دایلام کی ، منحة ۴۶

حال در این ایام اگر میرزا ابوالقاسم قائم مقام حیات داشت و زمام امور ایران ددست او بود چه خدعات شایانی میتوانست برای ایران انجام دهد . . چه بدبختی بزرگی بود برای سلاطین قاجار که هر يك بنوبه خود تیشه بریشه خویش زدند و رجال حسابی را کشتند و خودشانرا ذلیل و بیچاره کردند .  
 پس از آنکه زمینه دوستی چیده شد طولی نکشید که سر جان مکنایل در طهران حاضر شد . این همان شخصی است که خود را بهرات رسانید و سکنه هرات را برای دفاع و مقاومت در مقابل محمد شاه با دادن پول و صاحب منصب تشویق نمود ، بعد بایران اولتیماتوم داد و محمد شاه را تهدید کرد که از محاصره هرات دست بردارد . (۱)

دولت انگلیس متجاوز از ده سال بود که دولت ایرانرا تعقیبمینمود تا يك عهد نامه تجارتي مطابق شرایط عهدنامه تجارتي روس و ایران که در سال ۱۸۲۹ در ترکمانچای بسته شده است ، بین ایران و انگلیس نیز بسته شود . در اواخر سلطنت فتحعلی شاه باین مقصود رسید ، در اوایل سلطنت محمد شاه که قائم مقام زمامدار بود حاضر نشد این عهدنامه را بپندد و تا زنده بود جواب غیر مساعد داد . بعد از قائم مقام نیز روابط تیره شد و معاهده صورت نگرفت ولی قیلا دو فرمان برای همین مقصود از محمد شاه بدست آورده بودند . یکی در سال ۱۲۵۲ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۶ میلادی) و دیگری در سال ۱۲۵۵ هجری قمری (برابر ۱۸۳۹ میلادی) . در فرمان ولی شاه به انگلیسها اجازه میدهد از متاع تجار انگلیس همان میزان گمرک اخذ شود که از تجار روس دریافت میشود و در فرمان دوم مصونیت بستگان و مستخدمین خارجی و داخلی را تأکید نهوده و قید کرده است که رفتار و معامله با آنها مطابق رفتار و معامله ای که با اتباع و مستخدمین سایر دول کامله الوداد است معمول شود . (۲) اینک بایودن حاجی میرزا آقاسی و میرزا ابوالحسن خان شیرازی

(۱) میرزا حسین خان آجودانباشی در سفرنامه خود معرفی کاملی از این شخص آورده است .

(۲) سواد این دو فرمان در جلد دهم کتاب معاهدات و قراردادها ، در صفحه ۵۹ و ۶۵ ضبط شده است ، این ده جلد کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی است .

و حضور سرجان مکنایل این آرزوی دیرینه دولت انگلیس عملی میشود . دوست صمیمی و قدیمی دولت انگلیس یعنی میرزا ابوالحسن خان شیرازی از طرف شاهنشاه ایران وکیل میشود با سرجان مکنایل وزیر مختار سابق و لاحق دولت انگلیس این عهدنامه را منعقد کند .

## این است سوادان عهدنامه که از ناسخ التواریخ استنساخ شده

و چون به یمن الطاف خداوند یگانه جلت نعماته و عظمت آلائه از روزیکه عهد دوستی و الفت مابین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و مومند گشته ، روز بروز سلاطین نامدار و خرمروان ممدلت شعار دو دولت ابد آیت ، واحداً بعدواحد همگی اصول و فصول آنرا مرعی و ملحوظ داشته منملقان مملکتین را از فوائد آن متمتع و ملحوظ فرموده اند ، مگر عهد نامه تجارت که در دیباچه عهد نامه سال یکهزار و دوست و بیست و نه هجری اولیای دولتین علیتین و عده انعقاد آن کرده اند ، (۱) و تاکنون بعضی از جهات در عهده تأخیر باقی مانده ، لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه ، در این سال فرخنده فال اعلیحضرت قند قدرت قضا شوکت و فلك رتبت گردون حشمت ، خرواعظم ، خدیوچم خدم ، غوث اسلام و المسلمین ، عوذالملة والدین ، شاهنشاه ممالک فصح الممالک ایران خلدالله ملکه و سلطانه ، جناب جلالت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیرالامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرافراز فرمودند و اعلیحضرت کیوانرفعت خودشید رایت شهریار عادل کامکار ، خرمرو باذل ، شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ابدالله شوکت و

(۱) مفرد معاهده ۱۸۱۴ میلادی مطابق ۱۲۲۹ هجری است که سوادان در جلد اول صفحه ۱۴۴ آمده است ، این معاهده در یازده فصل تنظیم شده و تقریباً یکسال بعد از معاهده گلستان است که با دولت روس بسته شده بود .

دولت، جناب جلالت مآب نبالت نصاب مجدت و ددایت انتماب عمدة الفراء المسيحية، زبدة الکبراء العیسویه، سرجان مکنیل و وزیر مختار را بو کالت کلیه مفتخر فرمودند و کیلان مشار الیهما عهدنامه تجارتی را در ضمن این دو فصل منعقد و بذیل عهدنامه اصلی ملحق فرمودند که بھون الله تعالی بین دولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد.

**فصل اول -** تجار دولتین علیتین بالسویہ مأذون و مرخص اند کہ هر گونه امتعه واقمشة خود را بمملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد کہ بخواهند مباحه یا معاوضه نمایند، و از مناعی کہ میآورند و میبرند در حین ورود یکمرتبه بطریق کہ از تجار دولتہای کاملۃ الوداد فرنگ گمرک مال التجاره گرفته میشود از تجار تبعۃ طرفین مطالبہ خواهد شد و در زمان خروج یکمرتبه و دیگر بهیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکتہای جانبین چیزی مطالبہ نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین، بہ نھجی کہ بہ تبعۃ دولتہای کاملۃ الاتحاد فرنگ از هر گونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصۃ آنها ملحوظ است بہر باب باشد خواهند کرد.

**فصل دوم -** چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است کہ از دولت و کیل التجاره باماکن مشخصہ تعیین شود، لهذا قرار داد شد ہر تقری کہ و کیل التجاره از جانب دولت بیہ انگلیس در دار الخلافۃ طهران یا در دار السلطنۃ تبریز اقامت داشته باشد فقط مشروط بر این است کہ همان یکتہ کہ در دار السلطنۃ تبریز مقیم خواهد شد بالاتفراد بخصایص جنرال قنولی سرافراز باشد لا غیر. چون سالہا است کہ بالیوزی از دولت بیہ انگلیس در بندر بوشہر متوقف است دولت علیہ ایران اذن میدہد کہ بالیوز مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و کذا لک دونقرو کیل التجاره از جانب دولت علیہ ایران در دار الخلافۃ لندن و در بندر مبارکہ ہمیشی سکنی نمایند، بہمان مراتب و امتیازات کہ و کیل التجارۃ دولت بیہ انگلیس در مملکت ایران سانہا الله عن الحدیثان خواهد بود.

این عهدنامۃ تجارت را ما کہ و کلای مختار دولتین ہستم در دار الخلافۃ طهران

بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه یکہزار و دوہست و پنجاہ و ہفت ہجری مطابق  
بست و ہفتم ماہ اکتبر سنہ یکہزار و ہشتصد و چہل و یک عیسوی بخط و مہر خود  
مرقوم و مختم نمودیم .

## اینک فتنہ آقاخان محلاتی :

این مرشد زادہ محلاتی در لباس زہد و تقوی و با عمامہ سبز سیادت بہ تحریک  
خارجی در این ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود ،  
بالاخرہ پس از شکست پی در پی از قشون ایران بہندوستان راہ یافتہ در آن مملکت با  
مقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او هنوز ہم از آن ارشاد منمیع  
میشوند . فتنہائی کہ در این تاریخ در ایران روی میداد ہمہ آنها مربوط میشود  
بمسافرتی کہ محمد شاہ بطرف ہرات نمود .

اخیراً آقای فریدون آدمیت کہ جوان فاضل و محقق است کتابی بنام امیر کبیر  
و ایران یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران در سہ جلد نوشته اند ، در آنجا از آقاخان  
محلاتی نیز اسم میبرند ، این است آن داستان : (۱)

( یکی از فتنہهای بزرگی کہ در ایام روحانیت بمنظور آشتن اوضاع  
جنوب ایران و انتزاع بلوچستان برپا شد غائلہ ایست کہ بدست سید محمد حسن  
العینی معروف بہ آقاخان پسر شاہ خلیل اللہ رئیس فرقة اسماعیلیہ صورت  
گرفت .

شاہ خلیل کہ جانشین پدر بود در سال ۱۲۳۲ در یزد بدست جماعتی از ہنگامہ  
طلبان کشتہ و آقاخان پسر ارشد او کہ در سال ۱۲۱۹ تولد یافتہ بود و آن ہنگام سیزدہ  
سال بیش نداشت پارت جانشین پدر گشت .

آقاخان در شرح حال خود بنام عبرت المزا می نویسد :

و پس از وقوع این واقعہ ( قتل پدرش ) خویش و بیگانہ یگانہ وار بہ مخالفتم

(۱) تاریخ امیر کبیر و ایران ، تالیف فریدون آدمیت ، جلد اول ، صفحہ ۲۶۵

موافقت نمودند و تقویت امنای دولت سلطانی به معاونت اصدامزید بر عتبات گشته. فتحعلی شاه که خطرا حس کرد و عاقبت نامیمون آنرا میدید از راه تدبیر داخل شد و از آقاخان احترام و استمالت بسیار نمود و هدایا و تحفه زیادی بوی ارزانی داشته یکی از دختران خود را بزنی باو داده و بیست و سه هزار تومان وجه نقد نیز پرداخت و حکومت قم و محلات را نیز بوی داد، شاه توانست با این حسن تدبیر از بروز یک غائله مذهبی که تماماً بخونریزی عجیبی منجر می گردید جلوگیری نماید.

آقاخان همچنان در دستگاه قاجار با احترام مزینست و در زمان محمد شاه بصوابدید میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام وی را بحکومت کرمان برگزیدند. بعد از قائم مقام، در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی، در همان ایامی که محمد شاه بهرات لشکر کشیده بود طغیان آقاخان محلاتی در جنوب برپا شد. فیروز میرزا مأمور دفع وی گردید و چون آقاخان تاب مقاومت نیاورد بقلعه بم پناه چست تا اینکه پس از مراجعت از هرات بوساطت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس مورد غموشاه واقع گردیده. بطهران آمد و در حضرت عبدالعظیم اقامت گزید، چندی نگذشت که بحکومت محلات منصوب گردید و در آنجا مقدمه فتنه بزرگی بدست آقاخان تهیه میگردد.

مرحوم اعتمادالسلطنه در تاریخ منظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۵۵ هجری قمری (برابر ۱۸۲۹ میلادی) در این موضوع مینویسد:

«هم در این سال آقاخان محلاتی ابن شاه خلیل الله، رئیس طایفه اسماعیلیه که سابقاً به بم متحصن شده بود اطمینان یافته بدارالخلافه آمد و در حضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنا بر سیادت عمده سبز بر نهاده بود.

حاجی میرزا آقاسی، حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزاویه مقدسه فرستاد که آقاخان را کلاماً اطمینان داده بدارالخلافه آورد. اگرچه آقاخان بجهت اینکه حاجی عبدالمحمد سابقاً از رعایای او بوده از این معنی استکاف داشت که بدارالخلافه آید، ولی ناچار تمکین نموده با عمده سبز بحضور حاجی میرزا آقاسی آمد و به

شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانه خود رفت. پس از چندی از خاکپای مبارک  
همایون اجازت خواست که با اهل و عیال خود زیارت مکه معظمه مشرف شود و  
پس از حصول اجازه، اهل و عیال و احوال و ائصال خود را از راه بغداد بعتبات روانه  
ساخت و بابتیاع اسبهای عربی و غیره پرداخت.

در مدت دوسه ماه تقریباً پانصد رأس اسب عربی تحصیل کرد و در هر چاسواردلیری  
سراغ داشت و او را به بذل و جوه فریفته دور خود جمع نمود و در اوایل رجب با ملازمان  
و برادران خود بجانب کرمان روان شد، چه، هوا خواهان و مریدهای او که از  
جمله فرقه عطاء اللہی بودند داخل در طریقه اسماعیلیه شده در صفحات شهر بایک  
و آنحدود بودند. خلاصه آقاخان فرمان مجعولی تمام کرد باین مضمون که ما آقاخان  
را حکومت کرمان دادیم، اهل کرمان باید اطاعت او کنند و توشیحاتی بر طبق آن  
فرمان باهالی کرمان نوشته اظهار داشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم،  
درین راه حکم حکومت کرمان بمن رسید.

از آنطرف چون خبر حرکت آقاخان محلاتی بجانب کرمان باهنای دولت  
رسید احکام به بهاءالدوله بهمن میرزا حکمران یزد در دفع و رد او صادر شد  
همچنین تفصیل را به فضلعلی خان قراباغی حاکم کرمان مرقوم داشتند.

آقاخان چون بخارج شهر رسید میرزا حبیباله نویسنده خود را با احکام  
مجموله نزد نواب بهاءالدوله فرستاد و نواب معزیآلیه چون هنوز بی خبر بود  
فرمانداد منزلی در شهر برای اقامت آقاخان مهیا نمایند و چند نفر را معین کرد که  
روز ۱۵ رجب باستقبال روند. ولی آقاخان وارد شهر نشد و متعند شد باینکه مشغول  
اخذ زکوة جماعت عطاء اللہی هستیم و راه کرمان پیش گرفت و احکام دفع و منع  
او به بهاءالدوله رسیده نواب معزیآلیه با جماعتی آقاخان را تعاقب نمود ولی باو  
فرسید و به یزد بازگشت و آقاخان بنواحی کرمان رسید و توشیحات مجعوله خود  
را بمردم نمود، روز دیگر اخبار صحیح شیوع یافت و کار گزاران دولت بفکر اخذ  
و قید آقاخان افتادند...

خلاصه، شرح این داستان مطول و خواننده را کسل خواهد نمود، آقاخان

محلای متجاوز از یکسال در صفحات کرمان با قوای دولتی مشغول زد و خورد بود تا اینکه قوای کافی از طهران فرستاده شد و او را مغلوب نمودند و آقاخان نیز از راه بیابان قندهار و از آنجا به هندوستان رفت و در آنجا متمکن شد .

این داستان باین سادگی نبوده ، محرکین سیاسی همه جا در دنبال او بودند و با او کمک میکردند . من تصور نمیکنم ، حال سیاسی دولت انگلیس بهیچ مرد روحانی این اندازه مساعدت و همراهی کرده باشند که در این مدت یکصد و پنجاه سال با آقاخان محلای نموده اند .

اینک مجدداً بمطالب کتاب عبرت افزاء تألیف خود آقاخان محلای که در اختیار آقای فریدون آدمیت بوده است و در کتاب خود بنام « امیر کبیر و ایران » از آن یاد میکند اشاره میکنم :

( آقاخان در کرمان بمخالفت سرداران قندهار برخورد و نتوانست بشهر کرمان داخل شود ، باینجهت به سیرجان رفت و در آنجا هم از قشون فضلعلی خان بیگلربیگی شکست سختی خورد . فرمانفرمای هندوستان فوراً سعید خان بلوچ را بمساعدت او روانه ساخت و از راه قندهار و سیستان مهمات و توپخانه کفافی جهت تقویت او فرستاد . با همه این تفصیل آقاخان گرفتار شکستهای پی در پی شد و تصمیم گرفت از راه بندر عباس روانه عربستان یا هندوستان گردد . لذا بدوآ به شعیل رفت و چون در آنجا نیز بعدم موفقیت برخورد ناچار انگلیسها درصدد برآمدند که او را از راه قندهار به هندوستان برند و در آنجا شادۀ کانون سیاست جدیدی را برپا نهند ، باینجهت آقاخان راه قندهار پیش گرفت و از لاش جوین گذشت و چنانکه خود مینویسد چون به کرشک رسید ماژورالسون معروف را که در آن اوقات در قندهار از طرف فرمانفرمای هند بمأموریت سیاسی گماشته بود ، از ورود خود آگاه ساخت (۱) و السون نیز از او استقبال شایانی کرد .

آقاخان در هفدهم ذیقعده ۱۲۵۷ بقندهار وارد شد و خود مینویسد که : « خرج مهمانی ما را خشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند . »



انگلیسها در اینجا نقشه تسخیر هرات را بدست آقاخان طرح کردند، بدینمعنی که رالنوز شرحی به لرد مکناتن که در آتهووقع در کابل بود نوشت و آقاخان نیز شرحی ضمیمه آن کرده بکابل فرستادند فقط يك واقعه ناپهنگام رخ داد که این نقشه را نقش بر آب کرد و آن قیام مردانه‌ای بود که افغانان در کابل بقیادت و سرپرستی وزیر محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان و دوست وفادار و صمیمی ایران، علیه انگلیسها کردند و آنانرایکره بقتل آوردند .

خوب است برای اشخاص کنجکاو ، نقشه تسخیر هرات را از نوشته خود آقاخان بیاوریم:

« پس آزدید و بازدیدها ، شرح احوال ما را شاهزاده محمد تیمور میرزا و رالنون صاحب خود نوشته و بمنهم القا کردند ، نوشتیم به لرد مکناتن صاحب و شاه شجاع و جواب در کمال مهربانی رسید و مقرر شد که بمعاضدت آن ، هرات را گرفته ساکن شوم ، مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد و حکایت بلوای کابل متواتر شد و خلل فاحش در احوال صاحبان انگریز ظاهر شد.»

بهر حال چون کار انگلستان در افغانستان رو به پستی میرفت ... و آن به آن یو خامت اوضاع افزوده میشد احتمال قری میرفت که انگلیسی های مقیم قندهار نیز بهمان سر نوشت، باران کابل خود در چار گردند، باینجهت قورخانه خود را آتش زده عزیزت هند نمودند و دست آموز خود، آقاخان را نیز همراه بردند .

همینکه آقاخان به هند رسید دوباره بار چاق خنعاتی گذاشته میشود ، زیرا نقشه تسخیر هرات جامه عمل پوشیده بود ، باید موضوع انتزاع بلوچستان صورت گیرد ، حقا این روحانی شهادت خدمنهای بزرگی بدولت انگلیس کرد بطوریکه خود انگلیسها آنرا انکار نموده اند .

هانری یول<sup>(۱)</sup> دانشمند انگلیسی در شرح محققانه و جامعی که بر سفرنامه معروف مارکو پولو<sup>(۲)</sup> نوشته است میگوید :

« آقاخان در ازاء مستمری و وثایفهای که از حکومت انگلستان دریافت

(1) Henry Yule .

(2) Marco Polo .

میکرد ، حسن خدمتی نسبت به ژنرال نوت (۱) در قندهار و همچنین به سرچارلز ناپیر (۲) در سند انجام داد .

« آقاخان خود در کتاب عبرت افزا مینویسد :

« در آن اوقات جنرال سرچارلز ناپیر صاحب و اوطرام صاحب (۳) در سند بودند و مقصودشان این بود که میر نصیرخان بندر کراچی را بآنها واگذار کند ، میر صاحب و صوف تمکین نمیکرد... رفته رفته فائله بزرگ شد ، من از راه خیرخواهی اسرار بسیار بمیرها نمودم که صلاحیت شما این است که کراچی را واگذارید و آسوده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانه کراچی است از دولت انگلیس بشما عاید خواهد شد ، چون نصیرخان علاقه بموطن خود داشت این خیراندیشی و تمایح مؤثر نیفتاد . » (۴)

آقاخان چون دریافت که نصیرخان آماده کارزار است بوی گفت :

« موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من مدد نکنیم ، لکن چون لباس نوکرهای من ملبوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکر شما نشانند و خلی واقع شود ، پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای من بپوشند و با شما بجنگ بایند ، قبول نکرد و گفت شما مهمان من هستید ، هرگز چنین تکلیفی را رضا ندهم ... چون قرار داده بودند که شبانه بی خبر در محل چهاونی شیخون بزنند و اوطرام صاحب و کسانی را که در محل چهاونی بودند بقتل رسانند ، محض رضای الهی شبانه فرستادم و او را اطلاع دادم و شب چهاونی را تخلیه نموده بجهازات سوار شدند و سلامت ماندند . »

لاجرم بلوچها بجنگ میردآزند و در آن زد و خورد چهار دندان آقاخان میشکند و ۳۶ لک روپیه ازاءوال او را بلوچها بیغما میرند .  
آقاخان خود مینویسد :

(1) General Nott .

(2) Sir Charles Napier .

(3) James Outram .

« جنرال صاحب سیاهة اموال غارت شده مرا خواستند که از بلوچها مطالبه نمایند مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شده به بلوچان بخشند تا آنها رام و ملک آدام و دعوش از-ر کار کمپانی بما بدهند . »

بعد آقاخان برادر خود سردار محمد باقر خان را در سال ۱۲۶۰ با تدارک زیاد که حکومت هند تیه دیده بود به تسخیر قلاع بمفهل واقع در منطقه بلوچستان و خاک ایران میفرستد و در جلب نظر بلوچها کوشش مینماید و مینویسد :

« جهت خوانین خدمتگذار خلعت و انعام و مواجب مقرر کردم و بقدر لازم وقت ، باستعداد برادر معزی الیه افزودم و حکم کردم که اگر ده لک هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً بهفهل را تسخیر نمایند . »

خود آقاخان بسوی بمبئی رهسپار شد در آنجا اقامت نمود ... برادر دیگر خود رانیز که سردار ابوالحسن خان نام داشت، بکمک محمد باقر خان فرستاد در همین اوقات فضلعلی خان نیز از دربار تهران بکمک محمدعلی خان بلوچ که نسبت بدربار ایران وفادار بود ، بمنظور قلع و قمع برادران آقاخان در رسید و در سال ۱۲۶۲ شکست سختی بآنان وارد ساختن و آنها را متواری نمودند و سیاست فرمانفرمای هندوستان دچار یک ضربه سخت دیگر شد .

بعد از فرار آقاخان از ایران و پیوستن باردوی انگلیس در قندهار و رفتن به هند ، دولت ایران تقاضای استرداد او را بموجب فصل دهم معاهده ۱۲۳۹ هجری قمری ( ۱۸۱۴ میلادی ) از دولت انگلیس نمود ، ولی دولت انگلیس بعنوان اینکه « مشارالیه بدولت انگلیس خدمت کرده است » بقبول تقاضای ایران تن نداد و سرانجام قرار بر این شد که استثنائاً دولت ایران خواهش دوستانه انگلیس را بپذیرد و از استرداد آقاخان صرف نظر کند و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را از بمبئی به کلکته ببرند تا ه صدفتنه و فساد نگرند .

حکومت هند باین تعهد خود نیز وفا نکرد و آقاخان را در بمبئی با عزت و احترام نگاهداشت تا در سال ۱۲۶۲ ویرا بتسخیر بلوچستان گماشت .

آقاخان نیز برادران خود را بتضمیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه

ساخت و نام‌های فتنه‌انگیز چندی به رؤسای قبایل بلوچ نوشت و آنانرا به نافرمانی ایران و اطاعت از حکومت هند تحریک و دعوت نمود .

حاجی میرزا آقاسی بدولت انگلیس اعتراض کرد و در ماه ذیحجه ۱۲۶۲ به سفیر آندولت بتعریض نوشت :

« از جمله داستان آقاخان معلانی ، نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهار سال قبل، از اینکه مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره‌ای از اشرار را دور خود جمع آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت ، سرحدداران دولت علی‌سک جمعیّت او را از هم گسیخته سه عراده توپ که روی آن خط انگلیسی داشت از او بدست آورده ، خود او فرار کرده باره‌دوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته و انگلیسها او را تصاحب کردند و باتفاق خود بمملکت سند برده در آنجا نگاهداشتند . »

حاجی میرزا آقاسی بموجب اسناد و مدارکی که در دست داشت از این موضوع دست بردار نبود و قضیه آقاخان را جداً تعقیب می‌نمود و بیشتر این موضوع در نتیجه عملیات آقاخان بود که راحت نمی‌نشست و کاغذ پرانی میکرد و آن کاغذها بدست مأمورین دولت ایران می‌افتاد و آنها را برای حاجی میرزا آقاسی میفرستادند، او نیز تمام آنها را برای وزیر مختار انگلیس میفرستاد و اصرار میکرد او را از بمبئی حرکت داده و در کلکنه سکنی دهند .

بالاخره در سال ۱۲۶۳ محلی او را تغییر داده و او را به کلکنه انتقال دادند ولی پیوسته مأمورین سیاسی دولت انگلیس در دربار ایران از او وساطت میکردند و سعی مینمودند دولت ایران اجازه دهد مجدداً آقاخان بایران مراجعت کند ولی اولیای امور ایران بهیچ زامی حاضر نبودند این خواهش دولت انگلیس را در باب مراجعت آقاخان بپذیرند .

این وساطت در زمان صدارت امیر کمبر نیز تجدید شد و مسوود قبول واقع نگردید . در زمان میرزا آقاخان نوری صدراعظم ، باز این تقاضا تجدید گشت .

در این موقع آقاخان عریضه‌ای به شاه نوشت و هدایائی از قبیل فیل و زرافه

بدربار ایران فرستاد و صدراعظم وقت را نیز از تقدیمی های خود بی بهره نگذاشت  
 مهذا موفق به مراجعت نگردید .

بعد از این واقعه آقاخان تصمیم باقامت در بمبئی گرفت و همه عصر را آنجا  
 گذرانید و یکی از ارکان سیاست انگلستان در هند شد . (۱)



اختلافات سرحدی بین ایران و عثمانی از زمان سلاطین صفوی شروع میشود  
 و تا حدی از سیاست خارجی از زمان شاه عباس سرچشمه میگیرد . در زمان  
 شاه طهماسب نیز بعضی مسائل در بین بوده ولی در زمان شاه عباس کبیر دشمنی  
 بین دولتین بمنتهی درجه رسید ، در حقیقت جنگهای شاه عباس با دولت عثمانی  
 مربوط به خلاصی دول اروپای مرکزی از فشار ترکها بود که تا وینه رفته و آن  
 شهر را محاصره نموده بودند .

لشکر کشی شاه عباس علیه دولت عثمانی باعث شد که ترکها از محاصره  
 وینه صرف نظر کنند و برگشته با شهریار صفوی جدال نمایند و همین برگشتن بود  
 که دیگر قادر نشدند بفتوحات خود در اروپا ادامه دهند .

نادر شاه افشار که بخطر ترکها متوجه شده بود میکوشید برای همیشه  
 باین اختلافات سرحدی خاتمه دهد و بهین جهت مهمات زیادی در کرمانشاهان  
 جمع آوری نموده بود که خیال خود را عملی کند ولی مرگ امان نداده در گذشت  
 و این موضوع مسکوت ماند .

در دوره کریم خان زند و آقامحمدخان قاجار این هر دو حریفهای پسر  
 زوری بودند و میتوانند هر تجاوزی از جانب دولت عثمانی بعمل آید جلوگیری  
 کنند .

در دوره قاجاریه از زمانی که ایران بدایرة سیاست بین المللی کشیده شد ،

(۱) تاریخ امیر کبیر و ایران تألیف فریدون آدمیت، صفحه ۲۲۱

این موضوع اختلافات سرحدی هم داخل در دایره دسایس سیاسی گردید. هر وقت که دولت انگلیس لازم میدید دولت عثمانی را تحریک و سرحدات ایران را مورد تهدید و تجاوز قرار میداد و همینکه مقصود سیاسی طرف انجام می یافت دولت عثمانی هم يك اشاره آرام میگرفت.

مسافرت محمدمشاه بخراسان و هرات، موافق میل دولت انگلیس نبود، ولی از هر راهی کوشید از این مسافرت جلوگیری کند. و اثر واقع نگردید. در همین اوقات است که وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار طهران هنری الیس<sup>(۱)</sup> به لرد پالمرستون مینویسد:

«اینکه شاهنشاه ایران بخراسان و هرات لشکر کشی میکند برای این است که آرام بودن سرحدات جنوب و مغرب مملکت ایران مایه آزادی و دل آسائی شاه و اسباب تقویت ایشان است که بهر طرف بیرونند و بخاطر جمعی اقدام نمایند»<sup>(۲)</sup> در این اوقات است که تحریکات و تجاوزات دولت عثمانی در سرحدات ایران شروع میشود و در چندین نقطه سرحدی اسباب زحمت سکنه ایران را فراهم میکنند و در خاک عثمانی تجار ایرانی را غارت کرده اموال آنها را بیضا میبرند. ایلات کرد عثمانی قطور و عوی را می چاپند و بتحریک والی رواندوز اطراف و نواحی ارومیه را غارت میکنند.

والی بغداد قوای تجهیز کرده میفرستد و معمره را غارت میکند و اموال مردم را بیضا میبرند و شهر را خراب میکند. پاشای بایزید در میان ایلات کرد ایران بتحریكات مشغول میشود و آنها را علیه دولت ایران تشویق میکند. در کربلا بحکم دولت عثمانی قتل و غارت ایرانیها شروع میشود. عده زیادی از آنها را در این واقعه بقتل میرسانند و اموال آنها را غارت میبرند. در این ایام دولت عثمانی نسبت بایران و ایرانیان از هیچ نوع تعدی و تجاوز کوتاهی نمیکند، تا اینکه محمد شاه از هرات مراجعت میکند و درصدد تلافی برآمده قشون تهیه مینماید که برای جنگ

(1) Henry Ellis.

حاضر شود. اما در اینموقع مقصود دولت انگلیس انجام یافته و قشون ایران از اطراف هرات دور شده بود.

چون پادشاه ایران دیگر مزاحم حاکم هرات نبود، موضوع نداشت جنگی بین دولت عثمانی و ایران در گیرد، از اینرو مانند صلح خیراندیش پای در میان نهاده نزاع بین دو دولت اسلامی راصلح وصفا بخشیدند.

بنا بصلاحدید دولتین انگلیس و روس، قرار براین شد که نمایندگان چهار دولت در ارزنة الروم حضور بهم رسانیده باختلافات دولتین ایران و عثمانی رسیدگی کنند و طرفین رضایت دهند عهدنامه تازه ای مابین آنها منعقد نمایند.

جاسات این کمیسیون که مرکب از نمایندگان چهار دولت بود قریب سه سال طول کشید و در این میان دسایس بیشماری بکاررفت و کار بجائی رسید که ارادل و اوپاش شهر تحریک شده دورخانه نماینده دولت ایرانرا که مهرزا تقیخان امیر نظام بود محاصره کردند و این رجاله خیلی کوشش نمودند شاید بتوانند از درو دیوار بالارفته داخل شوند و کلیه میسیون ایرانی را بقتل رسانند و در این میان دوتفر از کسان امیر نظام بدست ارادل و اوپاش افتاده بیدترین وضعی بقتل رسیدند.

این ماجرا مدتی طول کشید و کسان امیر بخوبی از خود دفاع مینمودند تا اینکه پس از مدتها، قشون ساخلوی محل خبردار شده آمدند و نماینده دولت ایرانرا باهمراهان او بار دو گاه نظامی بردند و آنها را از کشتن نجات دادند.

باری نتیجه سه سال توقف میرزا تقی خان امیر نظام در ارزنة الروم انعقاد عهد نامه ای بود موسوم به عهد نامه ارزنة الروم که در سال ۱۲۶۲ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۷ میلادی) بین دولتین ایران و عثمانی منعقد گردید ولی غائله تمام نشد. در این موقع مانند فتنه ای بود که بخواب کردند و گذاشتند تا در موقع لزوم آنها بیدار کنند و چنانکه خواهیم دید در اوقات همین که طرف احتیاج بود بآن متوسل شدند و تا امروز هنوز هم مورد احتیاج است و قلع ماده نشده و هر آن ممکن است باین نغمه دست زد و آشوبی برپا نمود.

در اینجا باید بیک موضوع دیگر اشاره کرد و آن فتنه باب است.

از اوایل قرن نوزدهم که پای عمال سیاسی دولت انگلیس در ایران باز شد از جمله تحقیقاتی که بعمل آوردند یکی هم موضوع مذهب ایرانیان بود. این اشخاص بزودی متوجه شدند که ملت ایران انتظار ظهور صاحب الزمان را دارد که اموا آنها را روبراه کند و چقدر مردم شایق ظهور آنحضرت هستند، این است که دیده میشود از این تاریخ بعد در آن قرن چندین امام ظهور کرده، در صورتیکه هیچکدام مهدی موعود نبودند که مردم انتظار ظهور او را داشتند، بلکه ساخت پلک دستة علاقه مند بخصوصی بودند که برای نظریات سیاسی، آنها را باین عمل آماده میکردند.

یکمده از اینها در زمان قاجاری شاه پیداشدند. در آن هنگام نفوذ دولت ایران مانند زمان حاجی میرزا آقاسی اینقدر ضعیف نشده بود که نتواند آنها را قلع و قمع کند، فقط در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بود که اشخاصی مانند آقاخان محلاتی و میرزا علیمحمد باب پیدا شدند و اسباب فتنه بزرگی گشتند. هر گاه قیام ملت افغان در آن تاریخ پیش نیامده بود آقاخان محلاتی آشوب بزرگی در خراسان برپا کرده بود. سخت و اقبال ملت ایران بود که آن هنگامه در افغانستان بروز کرد و غائلة او خاتمه یافت.

ادعای میرزا علیمحمد باب نیز در اواخر سلطنت محمد شاه بروز کرد. این موقعی است که نفوذ دولت ایران با آخرین نقطه ضعف خود رسیده است.

مرحوم اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۵۹ مینویسد:

«م. در این سال حاجی سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسانی در گذشت و سید علیمحمد شیرازی شاگرد حاجی سید کاظم رشتی دعوی بابت نمود و این دعوی رفت و رفته اسباب فتنه ای عظیم گشت.» (۱)

(۱) در تاریخ منتظم ناصری شماره وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری، مرحوم اعتماد-

السلطنه مینویسد:



من در جای دیگر هم اشاره نموده‌ام که هیچ بدبختی برای ملتی بالاتر از این نیست که دولت آن ملت ضعیف باشد، در نتیجه همین ضعف دولت است که انواع و اقسام بدبختی برای ملت روی می‌آورد و از هر گوشه‌ای مدعیان ناصالح و نااحت پیدا می‌شوند، وای بوقتی که این اشخاص ناراحت و ماجراجو مشوق و محرك و حامی نیز داشته باشند.

من در موضوع ادعا و افکار و تعلیمات این مدعیان وارد نمی‌شوم ولی تعجب از این دارم که چرا اینها همه از نواحی جنوب سردر می‌آوردند و بعد از ایجاد آشوب و فتنه و فساد و ناامنی و خرابی و قتل و غارت، دولت انگلیس قدم پیش گذاشته از این مدعیان ایرانی حمایت می‌کند و آنها را جمع آوری نموده در نقطه‌ای از نقاط قلمرو خود که نزدیک بایران باشد سکنی می‌دهد و برای آنها اسباب راحتی و مقرری ماهیانه و سالیانه مرتب برقرار می‌کند تعجب در همین است و بس؛ من در فصول بعد باز باین موضوع مراجعه خواهم نمود، چه، رجال انگلیس و روس و نویسندگان آنها نسبت باین موضوع و تاریخ پیدایش دو دسته ازلی و بهائی که بعد از درگذشت سیدعلیمحمد باب پیدا شدند مطالب زیادی نوشته‌اند که در مواقع خود بدان اشاره خواهد شد. (۱)

## اینک فتنه سالار در خراسان

محمد حسین خان سالار پسر اللهیارخان آصف الدوله است که خالوی محمد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و در این سال مخدومقلیخان ترکمن یکی از نقش بندیه که دمری تصوف و کرامت میکرد و بزبان ترکی و ترکمانی حاجات و اشعار بنظم در می‌آورد ارادت ورزید و اطاعت نموده و جمعی دیگر نیز از ترکمانان کوسکلان ویموت بادگرویدند. پیروان و مرده او در نواحی استر آبیان بنام برداشتنند، محمد حسین خان سردار ایرانی با ده هزار سوار و پیاده و توپخانه به استر آباد رفت الخ...»

(۱) آقای فریدون آدمیت در جلد اول از سه جلد کتاب مفید خود که شرح آن گذشت، صفحه ۲۴۱ مشروحاً داخل این بحث شده و خوب هم از عهد بر آمده‌اند.

شاه بود خود آصف الدوله مدتها از طرفداران جدی سیاست انگلیس در ایران بودو صدارت دربار محمد شاه را به آصف الدوله وعده داده بودند ، همینکه میرزا - ابوالقاسم قائم مقام از بین رفت او بامید صدارت بعجله خود را از مشهد بطهران رسانید ، ولی گویا شاه بین حاجی میرزا آقاسی و آصف الدوله ، حاجی میرزا آقاسی را انتخاب نمود . شاید علت عدم انتخاب آصف الدوله هم برای این باشد که شاه او را از طرفداران انگلیسها میدانست .

آصف الدوله از این پیش آمد مأیوس شده در باره بمشهد مراجعت نمود .

عدم موفقیت محمد شاه در هرات فرصت مناسبی بدست اولیای امور انگلستان داد که بافغانسنان لشکر کشی کنند و پس از تصرف کامل آنجا بخراسان نیز دست یابند .

این مقصود بدون دغدغه خاطر برای قشون انگلیس میر گشت وافغانسنان اشغال نظامی شد ، هرات و قندهار نیز همینطور تحت تسلط صاحب منصبان انگلیسی قرار گرفت ، که بهندلخان حاکم قندهار که نسبت بدوات ایران وفادار بود ناچار از قندهار فرار کرده بایران آمد . در هرات یار محمد خان وزیر ، چون مردی باهوش و زیرک بود بزودی دریافت که دخالت انگلیسها در افغانسنان فقط برای تسلط واستیلا بر آن مملکت است وطولی نکشید از کرده خود پشیمان شد و متوجه گردید هر گاه تحت اطاعت دولت ایران نباشد بزودی افغانسنان نیز مانند هندوستان تحت نفوذ دولت انگلستان قرار خواهد گرفت .

یار محمد خان این اطلاعات کاملی از رفتار و سیاست دولت انگلیس در هندوستان بدست آورده بود و آگاه شده بود که انگلیسها باسکه قاره پهناور هندوستان چه مصلحتی میکنند ،<sup>(۱)</sup> این بود که بزودی از کرده خود پشیمان شد و بدربار شهریار متوسل گردید و از آنجا استمداد طلبید . اول بآصف الدوله مراجعت کرد و همینکه فهمید آصف الدوله بتقاضای او ترتیب اثر نمیدهد بطهران مراجعت نمود . خلاصه

(۱) میبورد که قبلا بمسافرت او در ایران وافغانسنان اشاره شده ، در اینصورت و معنای :

یار محمد خان اراعمال و رفتار ما در هندوستان آگاه است .

برودی یازمحمدخان از انگلیسها برگشت و يك سد بزرگ بین خراسان و قشون انگلیس در کابل و قندهار ایجاد نمود .

یازمحمدخان دارای نفوذ و قدرت زیادی شده بود ، سخن او در میان طوایف و ایلات افغانستان مؤثر بود و در میان آنها علیه نفوذ انگلستان اقدامات مینمود و آنها را بقیام علیه قشون انگلیس تشویق و تحریک میکرد .

در خود کابل نیز رفتار فتنه عدم رضایت سکنه مشهود میشد ، بهمین علل نقشه انگلیسها برای خراسان عملی نگردید و نتوانستند آنجا را مانند کابل ، قندهار و هرات اشغال نظامی کنند تا اینکه قشون انگلیس در افغانستان از افغانها شکست خورد و دست انگلیسها برای مدتی از افغانستان کوتاه گردید که شرح آن بیاید .

امامد خراسان تخم فتنه و آشوب که پاشیده بودند بشمر رسید ، محمدحسنخان پسر آصف الدوله علم طفیانرا برافراشت و بر محمدشاه یاغی شد و این فتنه قریب پنج سال طول کشید تا اینکه بدست میرزا تقی خان امیر کبیر غائله در سال ۱۲۶۶ هجری قمری تمام شد ، در فصول بعد ضمن صحبت از دوره زمامداری میرزا تقی خان امیر کبیر بقتة سالار نیز اشاره خواهد شد .

يك موضوع دیگر باقی است که لازم است بآن نیز اشاره نمایم و آن موضوع برده فروشی در خلیج فارس میباشد . همین يك موضوع تا حدی سبب شد که کشتیهای جنگی دولت انگلیس آزادانه در خلیج فارس تردد نمایند ، عنوان هم این بود که انگلیسها بعالم انسانیت خدمت مینمایند و از خرید و فروش غلام و کنیز جلوگیری میکنند ، در صورتیکه باطن امر ببط نفوذ سیاسی در خلیج فارس بوده چنانکه بعدها معلوم گردید .

خرید و فروش غلام و کنیز در میان ملل عالم مانند خود بشر در دنیا قدیمی است . فعلا داخل در تاریخ آن نمیشوم ، فقط تا اندازه ای که مربوط به موضوع ما است اشاره میکنم .

در سال ۱۲۹۲ مجلس ملی فرانسه خرید و فروش غلام و کنیز را در تمام مستعمرات خود لغو نمود و تمام غلامها و کنیزها را در آنجا آزاد کرد ، البته این اقدام در

سیلت انگلیس نیز مؤثر بود ، بنابراین در سال ۱۷۹۶ دولت انگلیس نیز لایحه آزادی غلام و کنیز را در مستعمرات دولت انگلیس پارلمان پیشنهاد نمود ولی تصویب نگردید ، چونکه ملت انگلیس بیش از هر ملتی در این تجارت دست داشت . این تجارت تا سال ۱۸۰۸ در تمام مستعمرات دولت انگلیس باقی بود و در این تاریخ جلوگیری شد .

در سال ۱۸۲۲ دولت انگلیس بموجب يك اعلامیه ، تمام غلام و کنیزهایی که متعلق بدولت انگلیس بود آزاد کرد و رفته رفته این مسئله رنگ سیاسی گرفت و با نوسپله دریاها و سواحل ممالک شرقی جولانگاه کشتی های جنگی انگلیس گردید . در اواخر عمر محمد شاه انگلیسها متوالیاً خواهش و تمنی می نمودند که دولت ایران اجازه بدهد کشتی های دولت انگلیس از ورود برده و غلام بسواحل خلیج فارس جلوگیری نمایند و چندین بار این تقاضا بطور خواهش تجدید شد ، ولی چون علماء مخالف بودند پادشاه ایران رضایت نمیداد . بالاخره از بسکه انگلیسها در این باب خواهش و تمنی کردند وضناً حاجی میرزا آقاسی را هم قبلاً با این موضوع همراه کرده بودند محمد شاه راضی شد فرمانی صادر کند که فقط تجارت برده فروشی و ورود آن از راه دریا غدغن شود ولی از راه خشکی مانند سابق آزاد باشد .

در این موقع نماینده دولت انگلیس در ایران نایب سرهنگ فرانت<sup>(۱)</sup> بود که سمت شارژ آفری داشت . کاغذی که در تاریخ ۱۲ جون ۱۸۲۸ بجای میرزا آقاسی نوشته ذیلاً ترجمه میشود ،

« در باب منع تجارت برده فروشی از راه دریا در خلیج فارس مدتی است جناب عالی وعده داده اید که منع ورود غلام و کنیز را بنخلیج فارس حکم خواهید داد و اخیراً بطور صریح فرمودید که انشاءالله بلفظ خداوند این کار در شرف انجام است و در عرض چند روز به اتمام خواهد رسید ولی معلوم است که تا حال خاتمه پیدا نکرده است .

هر گاه دولت علیه ایران تقاضاهای اینجناب را در اینموضوع قنده بدانست

(1) I. Col. Ferrant .

یقیناً حکم منع آن تا حال تصویب شده بود ، چون تا بحال ترتیب اثر بآن داده نشده است لذا مجبور میباشم خواهش خود را تجدید کنم و در ضمن تمنی نعایم که يك جواب روشن و صریح در این باب باین جانب داده شود که آیا دولت علیه ایران یکچنین فرماتی دایر بمنع ورود غلام و کنیز از راه دریا صادر خواهد نمود یا نه ، هر گاه نیت اولیای دولت علیه ایران این باشد که این فرمانرا صادر نمایند ، من تمنی میکنم امروز این هژده بمن داده شود و اگر خیال آنها برخلاف این است ، در اینصورت بهتر است همین امروز صریحاً این خبر باینجانب برسد تا بتوانم آن را برای دولت متبوع خود ارسال دارم و جناب عالی دیگر بیش از این اینجانب را در انتظار و عده خود نگذارید . دولت انگلیس با نهایت نگرانی تصمیم دولت علیه ایرانرا در این باب انتظار میکشد ، بنابراین از جناب عالی خواهش میکنم يك جواب قطعی باینجانب داده شود ، چوتکه دولت متبوع من بتأخیر زیاده از این رضایت نمیدهد . امضاء نایب سرهنگ فرانت ! شارژدافر دولت انگلیس در طهران ، ۱۲ جون ۱۸۴۸

با اینکه محمد شاه نسبت بانگلیس ها بدبین بود و هنوز هم قضیه هرات را فراموش نکرده بود با اینحال در اواخر عمر او ، باصرار حاجی میرزا آقاسی انگلیسها توانستند فرمانی از او بدست آورند که بموجب آن فرمان ، ورود غلام و کنیز از راه دریا بخلیج فارس ممنوع گردد .

این فرمان در دهم رجب ۱۲۶۴ ( مطابق ۱۲ جون ۱۸۴۸ میلادی ) تقریباً چهارماه قبل از وفات محمد شاه صادر شده است .

این است آن فرمان بخط خود محمد شاه خطاب به حاجی میرزا آقاسی :  
 « جناب حاجی ! نگذارید دیگر از راه دریا غلام و کنیز وارد شود ، بگذارید از راه خشکی بیاورند . این مرحمت فقط در حق فرانت صاحب میشود ، من از او خوشنود میباشم و باین مطلب رضایت داده ام ، در این باب بحکام فارس و هرستان بنویس ، من این اجازه را فقط برای حسن رفتار فرانت میدهم و الا این ماردولت انگلیس هنوز هم خیلی اختلافاً موجود است . شاه »

پس از این دستخط محمد شاه ، حاجی میرزا آقاسی جواب کاغذ نایب سرهنگ فرانت شارژدافر انگلیس را در همان روز میدهد و دو حکم هم یکی خطاب میرزا حسین خان والی فارس و دیگری خطاب به میرزا نبی خان حاکم اصفهان و عربستان جوفاً برای شارژدافر میفرستد .

این است کاغذ حاجی میرزا آقاسی خطاب به نایب سرهنگ فرانت شارژدافر دولت فخریه انگلیس :

د بعدالنوان! مکتوب شما راجع به برده و غلام واصل گردید و از مضمون آن اطلاع حاصل شد ، نظر بتقاضای شما ، از آنجائیکه شما دوست محترم و با وفای من میباشد فقط برای همین دوستی و یگانگی و احساسات پاک که نسبت بشما دارم ، من خارج از انصاف میدانم که در انجام خواهش شما تأخیر شود و من همیشه سعی خود را بکار برده‌ام دوستی و یگانگی که بین دولتین معظمین انگلیس و ایران موجود است حفظ نمایم و بهمین ملاحظه درخواست شما را به پیشگاه اعلیحضرت شریاری ارواحفداء تقدیم نمودم و فرمان قضا جربان که علائم الطاف و مراحم شاهانه را نسبت به شما شامل است برای افتخار شما که دوست محترم من میباشد از طرف ذات مقدس ملوکانه صادر شده است و این مراحم شاهانه همیشه درباره شما در ازدیاد است .

در این فرمان شاهانه فقط ورود برده و غلام از راه دریا ممنوع میباشد و احکام لازم هم بفرمانفرمای فارس و حکومت اصفهان و عربستان فرستاده میشود و اکیداً غنغن میشود که از ورود و خروج برده و غلام از راه دریا جلوگیری شود ولی از راه خشکی آزاد خواهد بود .

دوست محترم من ، خدا را شکر میکنم که این خواهش شما انجام شد و انجام آن فقط در سایه الطاف و مراحم بی پایان اعلیحضرت شریاری ارواحفداء که شامل حال شما است صادر شده است و نیز از سعی و کوشش در انجام آن فروگذار نکرده‌ام . البته وزراء دولت ایران بملاحظه دوستی و یگانگی که در بین اسساستنظار دارند خواهش آنها هم بهمین تناسب از طرف وزراء دولت انگلیس بپذیرفته شود .

حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران - رجب ۱۲۶۴ هـ

اینک سواد فرمان شاه برای میرزا حسین خان والی ایالت قارس و بنادر :  
 «بعدالعنوان ! مدت زمانی است که يك خواهش برای منع ورود برده و غلام  
 از راه دنیا از طرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت ایران شده است ، ولی در  
 این مدت باین خواهش جوابی از طرف ما داده نشده است ، لیکن در نتیجه لطف  
 و مرحمتی که درباره خیر خواه این ممالک ، سرهنگ فرانت شارژدافر دولت  
 انگلیس داریم او هم در این مدت اخلاق و رفتار پسندیده از خود نشان داده است  
 لهذا فقط نظر توحیدی که درباره او داریم رضایت می دهیم با خواهش او موافقت شود ،  
 در این صورت شما بتمام تجارت و کمانیکه در تجارت برده و غلام هستند اطلاع دهید  
 ورود و خروج برده و غلام بعد از این از راه دریا غدغن و ممنوع است و فقط از  
 رامخشکی آزاد هستند . شما عهد مدار اجرای این فرمان می باشید . شاه ، رجب ۱۲۶۴ هـ  
 سواد فرمانی است خطاب به محمد زهی خان حاکم اصفهان و عربستان  
 (خوزستان) :

«بعدالعنوان ، حکمران اصفهان و عربستان بدانند ، در این موقع که سرهنگ  
 فرانت شارژدافر دولت انگلیس که شامل مراحم و الطاف اعلی حضرت شهر یاری روحنا  
 فداه میباشد يك خواهش دوستانه از طرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت  
 علیه ایران نموده ، برای اینکه دوستی و یگانگی فعلی بین دولتین ایران و انگلیس  
 محفوظ بماند فرمانی از طرف شاهنشاه بمدت پروردشرف صدور یافته که بعد از این ،  
 ورود قبایل سیاه پوست از راه دریا منع و غدغن شود و این تجارت موقوف گردد ،  
 لهذا بموجب این فرمان قضا جریان ، شما دستور کافی و قطعی بتمام تجارت عمل  
 برده فروشی خواهید داد که ورود و خروج غلام و کنیز در تمام قلمرو ایران بجز  
 از راه خشکی غدغن و ممنوع است و حتی ورود يك غلام هم مجاز نیست و مرتکب  
 تنبیه سخت خواهد شد ، شما باید ادا امر اکید در جاو گیری از آن در تمام قلمرو  
 حکمرانی خود صادر نمائید . رجب ۱۲۶۴ هـ (۱)

چنانکه ملاحظه میشود ابتدای اینممل خلی ساد و بدون نایشات و تهدیدات سیاسی بوده ولی بطوریکه بعدها ملاحظه خواهید نمود بمرور یکی از وسائل مهم بسط نفوذ سیاسی دولت انگلیس در خلیج فارس شد . در تحت این عنوان کشتیهای جنگی دولت انگلیس بنام عدالت و انصاف و بشردوستی داخل خلیج فارس شده رفته رفته برای خودشان حق تقدم و تفوق قائل شدند ، امروز هر وقت صحبت از خلیج فارس میشود انگلیسها جزء دلایل نفوذ سیاسی خود یکی هم موضوع جلوگیری از برده فروشی در خلیج فارس را ذکر میکند و میگویند ما این خدمت را برای خاطر عالم انسانیت ، بدون اجر و مزد مادی انجام داده ایم ، بنابراین در خلیج فارس حق تقدم و تفوق سیاسی را دارا میباشیم .

محمد شاه در سال ۱۲۶۴ مطابق ۱۸۴۸ وفات نمود . این شهریار در میان سلاطین قاجار بدستی و پاکدامنی معروف میباشد . هزم و اراده ای ثابت داشت ، خود در زیر چشم پدر قنون نظامی را خوب فرا گرفته بود و یک سرباز بشاد میرفت ، یک شروع خوب داشت و یک خاتمه بد . سلطنت او با وزارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام شروع میشود و عاقبت کلارو با صدارت حاجی میرزا آقاسی با یک حالت بیاربدی تمام میشود . قائم مقام به ابتدای سلطنت او سر و صورت حسابی داد ، اقتدار و سلطه محمد شاه را در تمام قلمرو ایران ثابت و برقرار نمود . سلطنت محمد شاه تا او حیات داشت اسم با سمائی بود . با اینکه انگلیسها با او نظر خوب نداشتند و همیشه از او شاکی بودند باز توانستند منکر استعداد ذاتی او بشوند . قائم مقام یکی از وزیران نامی ایران است که میخواست ایران دارای شان و شرکت و نفوذ و اقتدار گردد و برای همین مقصود نیز صمیمانه بدون استعانت خارجی کار میکرد و اگر عمر او وفا مینمود بدون تردید افغانستان در وفاداری نسبت بایران باقی مینماند و آن پیش آمد های تأثر انگیز روی نمیداد ، گناه کبیره ای که بگردن محمد شاه وارد است کشتن این وزیر با استعداد و وطنخواه است که هم سلطنت خود را خراب و هم ایرانرا از وجود یک چنین شخص مجرب و صاحب رأی محروم نمود . قائم مقام بقتل رسید ، قدرت و نفوذ محمد شاه هم با او مدفون گشت .



محمد شاه مردی متدین و با ایمان بود ، در سال دوم سلطنت خود قائم مقام را بقتل رسانید ولی هیچوقت نتوانست وجدان خود را از اثرات این قتل فجیع راحت و آسوده گرداند ، اینقدر همیشه او را معذب میداشت و روح او در تحت تأثیر این جنایت هرگز راحتی نداشت و تن او را همیشه رنجور داشت و باعث دردهای دیگر هم شد تا اینکه در اواخر عمر خود کاملاً پستری بود و چون مرد قابل و لایقی در رأس امور ایران نبود که بتواند زمام امور را بدست گیرد ، این بود که رشته کارها بدست حاجی میرزا آقاسی از هم گسیخته شد ، نظام قشون از هم پاشید ، راههای مملکت ناامن شد و در روزهای آخر ، کار بجائی رسید که اغتشاش بدربارشاه هم سرایت نمود و فقط مرگ بود که جان شاه را از اینهمه گرفتاریها خلاصی بخشید .

# فصل بیست و هفتم

## انگلیسها در افغانستان

قبلا شرح آن گذشت که چگونه عمال سیاسی انگلیس بکمک قشون هند و انگلیس شاه شجاع الملک را بکابل رسانیده بر تخت سلطنت افغانستان نشاندند و عده‌ای از مردان سیاسی انگلیس که مخصوصاً همراه شاه شجاع آمده بودند در مقام امور لشکری و کشوری را بدست گرفته در ظاهر شاه شجاع الملک و در باطن مردان سیاسی انگلیس با افغانستان حکومت میکردند.

نشاندن شجاع الملک بر تخت افغانستان یک زیرنگ سیاسی بود، یعنی ادعای او را سبب قرارداده توانستند اشغال نظامی افغانستان را باین پیانه تکمیل کنند و هرگز نیت اولیای دولت انگلیس این نبود که شاه شجاع الملک را بدرای همیشه پادشاه افغانستان قرار بدهند،<sup>(۱)</sup> این مساعدت فقط برای اجرای یک نقطه سیاسی و جهانگیری بود، همینکه وارد کابل شدند قشون انگلیس تقسیم شد که تمام نقاط مهم افغانستان را اشغال نماید و تا آغاز سال ۱۸۴۵ تمام حاله افغانستان بتصرف قشون انگلیس درآمد و برای همه سکنة افغانستان روشن بود پول و سر تیرتة دولت انگلیس است که بر آن مملکت حکومت میکند.

(1) 'It Was calculated to give the king present support' but not to rivet his hold of the empire 'Kaye, Vol. 1. p. 465.'

در هر شهر و محل و نقطه مهمی یک نفر مردی سیاسی و مجرب با يك صاحب منصب لایق و قابل نظامی معین نمودند که امور لشکری و کشوری آنقسمتها را کاملاً در دست خود بگیرند .

انگلیس‌های ما، و افغانستان دیگر مطمئن شدند که آن مملکت کاملاً در دست آنها است ، حتی آنهائیکه خانواده‌داشتند زن و فرزندان خود را با افغانستان آوردند و نیت اصلی این بود که آن مملکت را بطور دائم در تحت سلطه و اقتدار دولت انگلیس در آورند .

ولی سکنه افغانستان تمام این پیش آمدها و اتفاقات را با غیظ و غضب مشاهده مینمودند و در نهانی بدنبال فرصت بودند و بطور سری و محرمانه اقدامات میکردند که دست شاه شجاع الملک و حامیان او را از حکومت کوتاه کرده و تمام آنها را از افغانستان بیرون کند .

هنوز دوست محمد خان در ترکستان دنبال دوستان میگشت که آنها را با خود همدمت کرده سلطنت از دست رفته خود را مجدداً بدست آورد. یار محمد خان در هرات میکوشید که تمام افغانستان را علیه انگلیسها بشوراند . سیخها در پنجاب از رفتار انگلیسها ناراضی شده نسبت بآنها سوء ظن پیدا نموده بودند ، امیر بخارا نماینده دولت انگلیس را گرفته حبس نموده بود . با تمام این احوال انگلیسها از مقصود خود دست برنداشته هر روز بدایرة نفوذشان وسعت میدادند .

دوست محمد خان چندی در اطراف و نواحی هندوکش سرگردان بود تا اینکه با امیر بخارا مکاتبه نموده به بخارا رفت . در آنجا اول پذیرائی خوبی از او نمودند ولی همینکه روابط انگلیسها با امیر بخارا حسد شد امیر بخارا دوست محمد خانرا حبس نمود ولی دولت ایران بداء او رسید و تا اندازه‌ای از سختی و گرفتاری خلاص گردیده توانست از چنگال امیر بخارا فراد کند و خود را میان ازبکها برساند، در آنجا ازبکها اطراف او جمع شدند و قریبش هفت هزار مرد جنگی طرفدار پیدا کرده از نو بقدرتی برای خود فراهم نمود و این خبر اسباب وحشت انگلیس‌های کابل گردید و يك عده قشون افغانی در تحت فرماندهی صالح محمد

مأمور گرفتار ساختن دوست محمد خان شدند، ولی این عده نیز بدوست محمد خان ملحق گردیدند و کار او بالا گرفت و جنگ جهاد علیه انگلیسها اعلان کرد.

انگلیسها چاره ندیدند جز اینکه با عدهای قشون انگلیس با دوست محمد خان روبرو شوند. در هیجدهم سپتامبر ۱۸۴۰ جنگ سختی بین آنها رخ داد و شکست قاحشی بقشونهای متفرقه دوست محمد خان وارد آمد. از یکجا فرار نمودند و دوست محمد خان با پسرش نیز از میدان جنگ جان سالم بدر بردند. (۱)

اما از آنجائیکه دوست محمد خان طرفداران زیادی در افغانستان و ممالک مجاور داشت بهر طرف که رو میکرد از او حمایت و نگاهداری میکردند. انگلیسها وحشت داشتند که میبایست او قدرت تازه‌ای بدست آورده و مجدداً آنها را گرفتار کند، این بود که دوست محمد خان بهر طرف حرکت مینمود عده زیادی قشون انگلیس او را دنبال میکرد همین مسئله سبب شد که انگلیسها با هرسردار یا رئیس ایلی قراردادی بستند که آنها بدوست محمد خان پناه ندهند و این سردارها و امراء را بهر وسیله بود جلب مینمودند.

از آنجائیکه دوست محمد خان یکعده همراهان و طرفداران جدی داشت، همیشه باو کمک میکردند، با اینحال از درپردی و جنگهای طولانی بدون توپ و تفنگ خسته شده ناچار تسلیم انگلیسها شد و پس ازده روز توقف در کابل در دوازدهم نوامبر ۱۸۴۰ میلادی (مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) او را با یکعده مستحفظین نظامی به هندوستان فرستادند و با مقرری دو لک روپیه در سال، او را در آنجا نگاه داشتند. نماینده سیاسی دولت انگلیس که مشیر و مشار شاه شجاع‌الملک پادشاه دست نشانده حکومت هندوستان بود، بعد از گرفتاری دوست محمد خان تصور مینمود که دیگر افغانستان ساکت و آرام خواهد بود و بدون اینکه مردم آن از وضعیت فعلی که انگلیسها برای آنها ایجاد نموده‌اند شکایتی داشته باشند قلاده بگردن نهاده تسلیم آنها خواهند گردید، با همین خیال هم چندی آسوده خاطر بودند ولی یار محمد خان در هرات و سیخها در پنجاب دم از استقلال میزدند و همین مسئله کافی

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی، جلد اول صفحه ۵۵۲

بود که بار دیگر افغانها را به هیجان آورد.

در سال ۱۸۴۰ میلادی نقشه دولت انگلیس در افغانستان با موفقیت پایان رسید و یگانه مانع خطرناک نفوذ دولت انگلیس بر طرف گردید، یعنی دوست محمد خان تسلیم انگلیسها شد.

دیگر تصور نصیرت شورش، یا غوغای دیگری بآن درجه مهیب و خطرناک در داخل افغانستان بروز کند و وحشت فوق العاده‌ای هم که از حرکت قشون روس بطرف خیوه داشتند آن نیز بمساعدت طبیعت جلو گیری شد، یعنی آن عده از قشون روس که مأمور آمدن به خیوه بودند بواسطه سرمای سخت زمستان و برف فوق العاده صحرای ترکستان تلف شدند. علاوه بر آن، نزدیکی آنها بانگلیسها در اروپا، بر سر قضایای عثمانی، دولت امپراطوری روس را از این قسمت متصرف نمود و وعده تصرف استانبول و تصاحب آسیای صغیر و استیلا به بغازها امپراطوری روس را کاملاً مفتون انگلیسها نموده بود.

این بخششهای ظاهری دولت انگلیس به امپراطور روس تمام مشکلات سیاست دولت انگلیس را در ممالک آسیای مرکزی برطرف نمود.

با شروع سال ۱۸۴۱ میلادی در يك گوشه افغانستان نیز عدم رضایت علیه انگلیسها شروع میشود. اخترخان که یکی از سرداران ددانی و منصوب بطایفه شاه شجاع الملك بود علم مخالفت را برافراشت. تمهینده سیاسی انگلیس مقیم کابل خیلی اصرار داشت علت این مخالفت را بداند.

یکی از شاهکارهای اعمال سیاسی آن عصر در آن اوقات این بود که بوسایلی نوشتجات اشخاص مهم و معروف را بدست بیاورند. در این هنگام اهمیت زیادی بمکاتبات یار محمد خان میدادند و بهر وسیله بود کاغذهای او را بدست می آوردند، از جمله یکی از کاغذهای یار محمد خان که برای اخترخان والی زمین داور نوشته بود بدست اعمال انگلیسی افتاد. در آن نامه یار محمد خان به اخترخان مینویسد:

«سرداران درانی باید تمام کان خودشانرا جمع آوری نموده نزد اخترخان در زمین داور جمع شوند همگی آماده و حاضر باشند. من از هرات حرکت خواهم

نمود ، از مشهد هم ده هزار قشون معتقد جنگی با دوازده عراده توپ و دو لک اروپیه پول نقد بکک ما عازم میاشد ، اگر هر قدر طول بکشد یقیناً تا اواخر ماه محرم در نزد شما خواهیم بود ، ولی هیچک از سرداران درانی نگذارد کاش از دورش متفرق شوند و شما را مطمئن میکنم که عنقریب آمده بشما ماحق خواهیم شد ، (۱) من قبلاً با اقدامات یار محمد خان علیه انگلیسها اشاره نموده‌ام که چگونه عمال سیاسی انگلیس در افغانستان عقیده داشتند باید علیه یار محمد خان قوای نظامی بکاربرد و با ریاست مشکل است با او کنار آمد ، چه ، او یگانه کسی بود که از اقدامات انگلیسها در آسما مطلع بود ، ولی حکومت هندوستان با این نظر مخالف بود و توصیه میکرد که با دادن پول و امتیازات یار محمد خان را باید در دست داشته باشند ، چونکه نوبت او این موقع نیست و کارهای دیگری در پیش است که اهمیت آن براتب بیش از تصرف هرات میباشد .

یار محمد خان معارضه به مثل میکرد ، همانطور که انگلیسها کاغذهای او را بدست آورده از نیات او مطاع میشدند ، او نیز در راهها اشخاص مخصوصی گماشته بود که بوسائلی کاغذهای مأمودین سیاسی انگلیسها را گرفته به یار محمد خان می‌دادند . (۲)

دیگر طرفین از سیاست یکدیگر آگاه شده بودند . هم انگلیسها نیت یار محمد خانرا فهمیده و دانسته بودند و هم یار محمد خان کاملاً بنیات آنها آشنا شده بود ، این بود که انگلیسیهای مقیم افغانستان پیش از این حاضر نشدند مغلوب سیاست یار محمد خان شوند ، بنابراین نماینده سیاسی دولت انگلیس در هرات که در این تاریخ مازور داری بود معروف بود دستگاه خود را جمع نموده از هرات خارج شد و با یار محمد خان قطع روابط نمود و مقرری که دولت انگلیس معین نموده بود ماهیانه باو داده شود توقیف نمود .

نماینده سیاسی دولت انگلیس که در کابل بود اصرار داشت که باید باقوای نظامی یار محمد خانرا مطیع کند ولی حکومت هندوستان عقیده داشت که برر قیمت

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی ، صفحه ۵۷۹

(۲) سفرنامه دریه ، صفحه ۵۲۱

شده ، باید روابط حسنه را بين او و انگلیسها حفظ کنند و کاغذیکه فرمانفرمای هندوستان در این تاریخ مینویسد قابل توجه میباشد .

لرد اوکلند در اینموضوع در تاریخ شانزدهم ماه مارس ۱۸۴۱ کمی بعد از حرکت ماژور داری تود از هرات ، به نمایندگی سیاسی دولت انگلیس مقیم کابل چنین مینویسد :

«من از حرکت ماژور تود و رفتار او در هرات فوق‌العاده در غضب و اوقات تلخی میباشم ، من هیچ زاهی در مقابل خود نمی بینم جز اینکه بکلی از ماژور تود صرف نظر کنم و نسبت به عملیات او گام‌ای مایوس باشم و او را متصل کرده پایالات دیگر نفرستم . چیزیکه ما در افغانستان به‌تحتاج بدان میباشیم سکوت و آرامش است ، ولی با نشان دادن اقتدار و قوت خویش ، اما ماژور تود عمداً بر خلاف تمام دستورها ، عملیاتی نموده است که منجر باغتشاش عمومی خواهد گردید و برای جلوگیری از آن ، قوای ماکافی نخواهد بود . من اعزام قوای ابرند هرات غیر عملی میدانم ، هر گاه چنین هم نباشد اعزام قوای را با این پیش آمدهای امروزه غیر لازم میدانم ، نتیجه عملیات ما این شده است که به یار محمد خان بیاموزیم انما بیش از ایرانی‌ها وحشت داشته باشد و هر گاه ما چندی او را بحال خود واگذاریم ممکن است وحشت او از ایرانی‌ها بیش از ما شود . لکن اکنون که کار باینجا ها کشیده شده است تشویش و اضطراب خاطر من بیشتر شده است . » (۱)

فرمانفرمای هندوستان یاز در کاغذ دیگری که در دهم آپریل همانسال به نمایندگی سیاسی دولت انگلیس مقیم کابل نوشته تأکید میکند که :

« با یار محمد خان بوسیله مکاتبه یا با اعزام نماینده سیاسی باید برخورد نمود نه با فرستادن قوای نظامی . پیشنهادهای او را با ملایمت و آرامی باید پذیرفت نه با خشونت و دفرستادن يك هیئت سیاسی دیگر بهرات نباید چندان عجله نمود و قطع کردن مساعده مالی که یار محمد خان داده میشد ملاحظه نبوده و فرستادن قشونم بهرات متاسب نیست و دولت انگلیس باین اقدام راضی نخواهد شد ، اما





میان طایفه خود مشغول تهیه و سائل جنگ با قشون انگلیس بودند. بدتر از همه در اواخر سال ۱۸۴۱ این فکر در هندوستان نیز پیدا شده بود که تا کی باید تحمل مخارج پادشاهی شجاع الملك را نمود، چونکه نگاهداری شجاع الملك در کابل متضمن مخارج گزاف برای حکومت هندوستان بود و خودشاه هم رفته رفته عدم رضایت خود را از حضور انگلیس ها اظهار مینمود و آنها را باعث خرابی خود و مملکت افغانستان میدانست. انگلیسهای افغانستان نیز در این فکر بودند که تیمور میرزا پسر شاه شجاع را به تخت سلطنت افغانستان بنشانند.

در این موقع مشکل دیگری نیز بر مشکلات انگلیسها در افغانستان افزود، یعنی تا این تاریخ عده زیادی از رؤسای متنفذ افغانستان را که اظهار علاقه بشاه شجاع مینمودند هر يك را با مقرری عاقدانه راضی نموده بودند، در این تاریخ بواسطه نرسیدن پول از هندوستان از مقرری عدهای کاسنه و مقرری بعضی را نیز بکلی قطع نموده بودند، این نیز یکسوی عدم رضایت از اوضاع فعلی در آنها تولید نمود.

جان ویلیام کی که بهر از هر نویسنده انگلیسی اوضاع این ایام افغانستان را ضبط نموده است گوید:

در این هنگام یعنی نوامبر سال ۱۸۴۱ ( مطابق ۱۲۵۷ هجری قمری ) تمام طبقات ملت افغانستان بر ضد انگلیسها اتحاد نموده بودند. (۱)

افغانها در اول صبح روز دوم نوامبر در حوالی منزل الکانند بورتس اجتماع کردند و طولی نکشید هيجان مردم زیاد شده بخانه او هجوم آوردند، او و برادرش را بقتل رسانیدند خانها غارت نمودند. الکانند بورتس معاون نماینده سیاسی بود و در شهر منزل داشت اما خود نماینده سیاسی بفاصله کمی از شهر اقامت مینمود، تا خبر بآنها رسید و از آنها کمک برای دفاع آعد کار او تمام شده بود و خانه او را هم آتش زده بودند.

شورش و غوغا در شهر کابل بالا گرفت و تا عصر آنروز از اطراف و جوانب

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی، جلد دوم، صفحه ۴

افغانهای دهات خبردار شده بشهر ریختند و جمعیت زیادی علیه انگلیسها قیام نمودند. شاه شجاع الملك را در قلمه بالاحصار و نماینده سیاسی دولت انگلیس را در بیرون شهر کابل محصور نمودند

این ازدحام و شورش بقدری موحش و مهیب بود که هم شاه و هم سران سپاه انگلیس همه را بوحشت انداخت و با اینکه قشون زیادی در اختیار آنها بود با اینحال جرأت نکردند روپرو شوند. شورشیان تمام شهر و اطراف آنرا بزودی تصرف نمودند، سرداران و رؤساء طوایف که در کابل بودند همه بشورشیان ملحق شده آنها را بشورش تحریص مینمودند و تمام انبارهای آذوقه که انگلیسها ذخیره نموده بودند بشرف شورشیان درآمد و این اتفاق بیشتر انگلیسها را بوحشت انداخت. در مدت پنجروز توای شورشیان کابل بقدری زیاد شد که در ششم ماه نوامبر فرمانده کل قشون انگلستان بنماینده سیاسی انگلیس پیشنهاد نمود که با شورشیان از در صلح داخل شوند و هر چه زودتر ممکن است صلح کنند، چونکه مهابت بقدر کافی وجود ندارد.

در اینموقع عقیده نماینده سیاسی این بود که اگر نتوان بزور قوه نظامی شورشیان را ساکت نمود اقلاً بهیتران کوشید شاید بزور دادن پول رؤساء طوایف و سرداران ایلات را خرید. (۱)

موهون لال که بعدها مورخ دوست محمد خان شد و تاریخ زندگی او را نوشت در این هنگام منشی نماینده سیاسی انگلیس بود و در روز اول شورش کابل خود را از خطر زهانیده در خانه زهان خان یکی از سرداران گلرای میخفی شده بود، در این موقع نماینده سیاسی، مجرداً او را دستور داد که به سرداران گلرای دولت روپیه وعده دهد و یکپاره این بوجه نقداً پرداخت میشود. موهون لال نیز موفق شد و قرار آنرا گدازات ولی سر بلایم مکتوت بن نماینده سیاسی انگلیس تغییر عقیده داد و ار این اقدام نتیجه ای گرفته نشد و سرداران گلزائی نیز بیشتر بدشمنی

خودشان افزودند.<sup>(۱)</sup>

در هفتم نوامبر، سر ویلیام مکتوین نماینده سیاسی دولت انگلیس مکتوب

ذیل را به موهون لال می‌نویسد:

« آقای عزیز من، سه مکتوب شما رسید و من فوق العاده مسرورم که شما خدمات نمایان می‌کنید، دو مکتوب در جوف است یکی برای خان شیرخان و دیگری برای محمد...<sup>(۲)</sup> می‌توانید از طرف من به دو اطمینان داده و بگوئید هر گاه موضوعی را که بعهده گرفته‌اند انجام دهند اولی يك‌ك روپیه و دومی پنجاه هزار روپیه دریافت خواهد نمود؛ بعلاوه خیلی چیزها هم از آنچه که میل داشته باشند پیشکشی خواهند گرفت و شما آنها را مطمئن کرده بگوئید شورشیان هر قدر نمایش بدهند بالاخره مغلوب خواهند شد، انتظار دارم که محمد یارخان رقیب امین‌اله خان را تشجیع و ترغیب نماید و باو اطمینان داده بگوئید ماریاست را باو خواهیم داد و هر چیزی که لازم باشد در اختیار او خواهیم گذاشت که او را در آن مقام حفظ کند. امضاء مکتوین.»

در این موقع شایع شد که محمد اکبرخان فرزند دوم دوست محمد خان که در ترکستان بود عازم کابل می‌باشد. موهون لال از آمدن او مطلع شده به نماینده سیاسی پیشنهاد نمود که مأمور مخصوصی روانه نمایند تا هنوز بکابل نرسیده او را بدف انگلیسها جلب کند.

در این موقع مکتوین سی هزار روپیه برای موهون لال می‌فرستد که باشخاص بدهد ولی انقلاب بقدری قوت گرفته بود که دیگر با صدای پول ممکن نمیشد آنها را آرام نمود.

در این موقع روابط بین شاه شجاع و سر ویلیام مکتوین نماینده سیاسی دولت انگلیس بواسطه انقلاب قطع شده و عمده‌جا در دست شورشیان بود، ولی لیوتنان جان کونوای، در نزد شاه شجاع بود و با موهون لال که در میان شورشیان بود مکاتبت داشت

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم، صفحه ۴۵

(۲) ایزازم خوانده نشد.

و خیلی میکوشید شاید بتواند يك جنگ شيعه و سنی در میان سکنه کابل بپندازد .  
 نيوتن فوق الذکر در تاریخ پنجم نوامبر از بلاحصار به موهون لال چنین  
 می نویسد :

« بررؤسای قزلباش ، شیرین خان و نایب شريف و سایر بزرگان آنها  
 تأکید کرده و آنها را تشویق کن که علیه شورشیان اقدام کنند ، شما میتوانید يك  
 لك روپيه به شیرین خان وعده بدهید که تمام شيعهها را علیه شورشیان مسلح کرده  
 بآنها حمله نماید و آنها را بقتل رساند و اکنون بهترین موقعی است که میتوان از  
 شيعهها استفاده کرد ، بآنها خاطر نشان کن که هر گاه در اینموقع سنیها علیه کنند  
 محلقشیمان راغارت خواهند نمود ، هر قدر ممکن است بآنها وعده کن وبمن اطلاع  
 ده ، بررؤسای آنها بگو نمایند کانامین پیش نماینده سیاسی انگلیس بفرستند و شما  
 جدیت کنید تا در میان شورشیان تفاهق اندازید و بهر کاری که اقدام میکنید فوری  
 مرا مطلع سازید ، میر حیدر پنجه باشی بنزد شیرین خان فرستاده شده و شما را  
 ملاقات خواهد نمود . »

در آخر نامه اضافه نموده گوید :

« بهريك از سران و رؤساء شورشیان ده هزار روپيه خواهم داد . » (۱)  
 هر چه عمر انقلاب طولانی میشود روزگار انگلیسیهای مقیم کابل سخت تر و  
 بدتر میشود . در تاریخ سیزدهم نوامبر ، جان ویلبام کی در تاریخ خود مینویسد :  
 « از این تاریخ بیصد سختی و مشکلات انگلیسیها روز بروز زیادتر گردید و  
 هر روز يك بدبختی دیگر و يك اشتباه تازه و يك مشکلات جدید برای انگلیسیها  
 روی میداد ، تمام صاحبمنصبان مأیوس و از اوضاع ناراضی و خسته و فرسوده شده  
 بودند و قشون شجاعت و رشادت خود را بکلی از دست داد ، مثل اینکه طبیعت  
 و روزگار با آنها ضدیت و دشمنی مینمود . » (۲)

دیگر انگلیسیها کاملاً محاصره و آذوقه آنها رو باتمام بود ، تمام افغانان علیه

(۱) تاریخ جنگهای افغانان جلد دوم صفحه ۴۲

(۲) « « « « « « « (۲) ۶۲



شورشیان اختلاف افتد و یکطرف بکمک انگلیسها حاضر شوند ولی چنین پیش آمدی نکرد ، از طرف دیگر افغانها در هر جا که قشون ساخلوی بود کار آنها را تمام کرده یکابل هجوم آوردند و قوای شورشیان روز بروز زیاده میگشت ، در اینصورت سرویلیام مکتوتین چاره‌ای نداشت جز اینکه خود را برای مذاکره با شورشیان حاضر کند . بنا بر این سرداران افغان پیغام فرستاد حاضر است برای خاتمه دادن به این وضع ناگوار با آنها داخل مذاکره شود که بچه تحویلیتوان صلح را برقرار نهود ، از طرف افغانها سلطان محمد سخاں رئیس مایهٔ باریک زائی و میرزا احمد علی رئیس قزلباشها مأمور شدند داخل مذاکره شوند ، از جانب نمایندهٔ سیاسی انگلیس نیز دو نفر صاحب منصب انگلیسی بنام کاپیتان لورنس (۱) و کاپیتان تروهوور (۲) تعیین گردیدند که با نمایندگان افغان در کنار پلی که اردو گاه انگلیسها از شهر جدا مینمود ملاقات کنند .

در این ملاقات رفتار سلطان محمد سخاں خیلی خشن و برای نمایندگان انگلیس بیاد ناگوار بود و پیشنهادهای آنها بقدری سنگین بود که صاحبمنصبان انگلیسی قبول آنها را برای دولت انگلیس موهن دانسته بقبول آن نماندی نشدند و ازدوساعت مذاکره نتیجه‌ای گرفته نشد و نمایندگان تقاضا نمودند خود نمایندهٔ سیاسی را ملاقات کنند و باتفاق دو نفر صاحبمنصب فوق‌الذکر بار دو گانه انگلیسها آمدند و سرویلیام مکتوتین نیز آنها را پذیرفت .

در اینجا رفتار سلطان محمد سخاں خیلی تند و خشن بود و آنها را نهود چون افغانها انگلیسها را مغلوب نموده‌مانند اینک نوبت آنها است که شرایط صلح را معین کنند . و آن این است که تمام قشون انگلیس بدون شرط تسلیم شوند و تمام اسلحه‌های خودشان را تحویل بدهند .

مکتوتین نتوانست این شرایط را قبول کند و طرفین حل قضایا را محول بمیدان جنگ نمودند . (۳)

(1) Captain Laurence .

(2) Captain Trevor .

(3) At all events we shall meet at the day of Judgment .

این ملاقات بدون اخذ نتیجه خاتمه یافت ولی در اینموقع روحیه قشون انگلیس بکلی متزلزل شده و رؤسای آنها دیگر امید نداشتند که بتوانند با این قشون در مقابل افغانها مقاومت کنند.

در این اوقات افغانها بی نهایت حضور شده تا پست دیوارهای اردوگاه انگلیسها می آمدند و از انگلیسها اشخاصی که بدون اسلحه بودند بیرون رفته بدون اینکه آسیبی ببینند با افغانها مذاکره میکردند.

در این هنگام محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان از ترکستان وارد شده سرداران افغانی ملحق میشود و اهالی با احترام او چند تیرتوپ شلیک میکنند و تمام رؤسا و سرداران دور او جمع شده او را بریاست خودشان انتخاب مینمایند. این پیش آمد نیز به بدبختی انگلیسها افزوده و تمام امیدهای آنها را مبدل بیاس کرد چونکه انگلیسها بایند و خانواده او بسیار ظالمانه رفتار نموده بودند.

در این ایام کار آذوقه برای انگلیسها مشکل شده بود و ذخیره ای که داشتند بکلی تمام شده و افغانها دیگر با انگلیسها جنس خود را کی نمیروختند و از خارج هم نمیتوانستند تهیه کنند زیرا که جرأت نداشتند از اردوگاه خارج شوند و از اطراف فراهم آورند، این بود که در یازدهم دسامبر آذوقه قشون برای آنروز کفایت مینمود. نماینده سیاسی انگلیس ناچار بود بار دیگر برای صلح و قرارداد آبرومندی به افغانها مراجعه کند. در این ملاقات تمام سردارهای معروف افغانستان حضور داشتند، از طرف انگلیسها سرویلیام مکتوتین و چند نفر صاحب منصب انگلیسی و یکمده نظامی حضور داشتند، سرویلیام مکتوتین که قبلا شرایط صلح را بفارسی نوشته بود بشرح زیر آنرا قرائت کرد:

«از آنجائیکه در این اتفاقات اخیر معلوم شده است توقف قشون انگلیس که برای مساعدت شاه شجاع آمده بود اسباب نارضایتی اکثریت ملت افغانستان میباشد، در صورتی که فرستادن این قشون برای استقلال افغانستان و برای سعادت ملت افغان بوده است، حال که آن مقصود صورت نگرفت دولت انگلیس هیچ هایل نیست که قشون آن دولت در افغانستان متوقف باشد، بنابراین شرایط ذیل برای

مراجعت قشون انگلیس ، فیما بین سرویلیم مکتوتین نماینده سیاسی دولت انگلیس مقیم دربارشاه شجاع‌الملک و سردارهای ملت افغانستان معین و بر قرار میگردد .  
**اول -** قشون انگلیس که فعلا در کابل عیاشد به پیشاور مراجعت کند و از آنجا بهندوستان برود .

**دوم -** سرداران افغانستان متعهد شوند که هیچ صحه‌ای بقشون انگلیس وارد نیاید و از احترام آنها کاسته نفود و وسائل حرکت و آذوقه آنها تهیه شود .  
**سوم -** قشونهاییکه در جلال آباد هتند به پیشاور بروند و معانعتی از آنها بعمل نیاید .

**چهارم -** قشونهاییکه فعلا در غزنه هتند از راه کابل به پیشاور بروند و صحه‌ای بآنها وارد نیاورند .

**پنجم -** قشونهاییکه در قندهار و سایر جاها هتند بدون صحه از راه کابل مراجعت کرده بهندوستان بروند .

**ششم -** آنچه که از اشیاء و اسباب امیر دوست محمد خان در نزد انگلیسها باشد همه را تسلیم کنند .

**هفتم -** اشیاء و دارائی صاحب منصبان انگلیس که در افغانستان خواهد ماند بعدا آنها را بهندوستان بفرستند .

**هشتم -** اگر اجازه بدهند شجاع‌الملک با یک مقرری در افغانستان بماند و هر گاه راضی نباشند همراه قشون انگلیس بهندوستان مراجعت کند .

**نهم -** هر گاه شاه شجاع‌الملک همراه قشون انگلیس بهندوستان مراجعت کند اگر از کسان او در کابل بمانند که بعدا بخواهند بهندوستان بیایند اجازه بدهند در همان محل که فعلا مسکن دارند متوقف باشند .

**دهم -** همینکه قشون انگلیس سلامت به پیشاور رسید وسائل آمدن امیر دوست محمد خان را با سایر اشخاصی که در هندوستان نگاهداشته شده اند با فغانسان فراهم خواهند نمود .

**یازدهم -** همینکه امیر با خانواده خود به پیشاور رسید اجازه بدهد خانواده



شاه شجاع هم از کابل به هندوستان حرکت کند .

دوازدهم - برای اجرای این شرایط چهار نفر از صاحبمنصبان ارشد قشون انگلیس در کابل بطور گرومی توقف خواهند نمود تا امیر یا خانواده خود به پشاور برسند .

سیزدهم - سردار محمد اکبر خان و سردار محمد عثمان خان همراه قشون انگلیس تا پشاور خواهند بود .

چهاردهم - با وجود مراجعت قشون انگلیس از افغانستان ، در آینده همیشه دوستی بین دولتین انگلیس و افغانستان برقرار خواهد بود و افغانها با هیچ دولت خارجی بدون رضایت دولت انگلیس قرارداد منعقد نخواهند نمود و همیشه دولت انگلیس بآنها مساعدت خواهد کرد .

پانزدهم - هر گاه ملت افغان و دولت انگلیس راضی باشند ، یک نفر نماینده در کابل مقیم خواهد بود مشروط بر اینکه بهیچوجه در امور داخلی افغانستان دخالت نکند .

شانزدهم - باشخاصیکه در این وقایع اخیر شرکت داشته‌اند صدمه‌ای وارد نشود و هر گاه آنها بخواهند با قشون انگلیس به هندوستان مراجعت کنند مجاز باشند . هفدهم - از روزیکه این شرایط قبول میشود ، سرداران افغانستان اجازه خواهند داد که بقشون انگلیس در مقابل وجه آذوقه بدهند .

هجدهم - صاحبمنصبان قشون انگلیس که فعلاً نمیتوانند بواسطه بعضی موانع حرکت کنند و بعدها خواهند آمد ، باید احترام آنها ملحوظ و از تعرضات معذور باشند .

بعد از قرائت این مواد ، قریب دو ساعت در شرایط بین سرداران مذاکره بود و غالب مواد آنرا قبول نمودند و قرار شد قشون انگلیس در مدت سه روز اردوگاه را تخلیه کنند و سرداران نیز اجازه بدهند بآنها آذوقه برسد . مجلس مذاکره در اینجا ختم شد و کاپیتان تره وور همراه سرداران بطور گرومی بکابل رفت . (۱)

در نتیجه این ملاقات افغانها چندین قلاع از اردو گاه انگلیسها را تصرف نمودند و در مقابل مقدار خیلی کمی آذوقه بقشون انگلیس داده شد و معلوم بود که هر دو طرف در اجرای شرایط قرارداد تعطل داشتند .

مورخ این وقایع گوید :

« در مجدم دسامبر ، برف باریدن گرفت و تا شام مقدار زیادی برف روی زمین نشست و این نیز بر بدبختی ما افزود ، گسویی طبیعت نیز در محور و زوال ماسمی داشت ، هر گاه چند روز قبل این قشون حرکت کرده راه پشاور را پیش گرفته بود امید نجات از این مهلکه میرفت ولی با اینحال گذشتن از خاک افغانستان مشکل تر می نمود . اینک پیدا بود که تمام اتفاقات و پیش آمدها علیه ماست ، حتی عناصر طبیعت نیز در خرابی و زوال ما کمک می نمود و معلوم بود که خداوند هم بر این سیاست ظالمانه ما لعنت میفرستد . (۱)

در حال یاد بقولی سرداران افغانی ، یا تعلق شاه شجاع و یا اینکه عدم تصمیم نماینده سیاسی انگلیس ، لابد یکی از این سه علت بود که باعث شد یکم فته از وقت ذی قیمت ما تلف شود ، اینک امیدی هم که بنجات قشون در بین ما وجود داشت زایل گردید و فقای ما در این خطرات که اطراف ما را احاطه نموده بود مسلم شد . (۲)

روز ۲۳ دسامبر قرار بود که قشون انگلیس از کابل حرکت کند . در نوزدهم همان ماه از طرف فرماندهی کل قشون و نماینده سیاسی دولت انگلیس مقیم کابل اواخر کنهی صادر گردید که ساخلوهای قندهار ، نرزنه و جلال آباد آنوقت ها را تخلیه نمایند و مبالغ زیادی پول سردار ها داده شد که مواشی برای مسافرت قشون انگلیس تهیه نمایند ، با اینحال هر روزی که میگذشت افغانها متعددی تر شده به تجاوزات خود می افزودند .

در اینموقع نماینده سیاسی انگلیس مبالغ زیادی پول در میان سرداران افغانی تقسیم می نمود و تمام مقصود این بود که شاید بتوان قشون انگلیس را از این مهلکه

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم صفحه ۱۴۵

(۲) « . . . » ، ۱۴۱

نتیجات داده شرافت دولت انگلیس را حفظ کند و میکوشید که توافقی بین دسته‌های مختلف سردارها تولید کند. در ظاهر سرویلیام مکنوتین با سرداران بارگزائی روابط داشت و در همانحال مبالغ زیادی پول بین سرداران گلزائی تقسیم مینمود و همچنین مبلغ زیادی نیز بقرلباشها میداد که بطرفداری شاه شجاع و انگلیسها قیام کنند. (۱)

در این تاریخ افغانها به تقاضاهای خود افزوده بودند و اصرار داشتند که انگلیسها تمام مهمات و اسلحه خودشانرا تسلیم کنند و صاحبمنصبان دارای عیال و اطفال را گروگان دهند. (۲)

با تمام این احوال نماینده سیاسی انگلیس سعی میکرد شاید با محمد اکبر - خان پیرامیر دوست محمد خان کنار بیاید و بهر قیمت شده او را بطرفداری انگلیسها جلب کند و بطور خیلی محرمانه نمایندگان طرفین برای قرارداد سری آمد و رفت میکردند و قرارداد روز بیست و سوم دسامبر نماینده سیاسی انگلیس با محمد اکبر - خان در خارج از اردو گاه انگلیسها ملاقات نماید.

سرویلیام مکنوتین تصور مینمود که در این ملاقات بمقصد خویش خواهد رسید ولی مکرر باو گوشزد میشد که این یکنوع دامی است که برای او گشوده میشود. در همانروز با چند نفر از صاحبمنصبان انگلیس سوار شده از اردو گاه خارج شد و قبلاً با فرمانده کل قرار داده بود دو عراده توپ با یکعده نظامی نیز در دسترس باشند ولی در وقت حرکت هنوز توپها و عده نظامی حاضر نشده بودند و چون اعتماد فوق العاده پیدا نموده بود دیگر منتظر نظامیها نشد و حرکت کرد، در نزدیکی رودخانه، در شصت قدمی اردو گاه با محمد اکبر خان وعده‌ای از سرداران افغانی ملاقات نمود و يك اسب عربی بسیار ممتاز هم در اینموقع بمحمد اکبر خان پیشکش کرد.

همگی از اسبان پیاده شده در کنار رودخانه روی زمین نشستند محمد اکبر -

(۱) تاریخ حکمای افغانستان جلد دوم صفحه ۱۴۳

(۲) ، ، ، ، ، صفحه ۱۴۴

خان پهلوی سرویلیام مکتوتین قرار گرفت و صحبت شروع گردید .  
در این بین عده‌ای از افغانها که در محل های دور دست بودند بمرور جلو  
آمده حضرات را احاطه نمودند .

همراه سرویلیام مکتوتین فقط سه نفر صاحب منصب انگلیسی بودند، تره وور،  
مکنزی و لارنس ، همینکه افغانها حضرات را احاطه نمودند یکی از صاحب منصبان  
انگلیسی اظهار داشت اگر مذاکرات محرمانه است این اشخاص خارجی باید کنار  
بروند ، سرداران در جواب اظهار داشتند که اینها محارم میباشند، تا این کلمات ادا  
شد فوری سرویلیام مکتوتین و همراهان او را از عقب گرفتار نمودند، صاحب منصبان  
انگلیسی را هر يك از افغانها پشت زین خود سوار نموده از میان جمعیت بیرون  
بردند . بدبختانه در این گیر و دار تره وور از اسب افتاد و فوری با شمشیرهای  
آنان هلاک شد ، مکنزی و لارنس سائم در قلعه محمد اکبرخان حبس شدند .

اما در این وقت سرویلیام مکتوتین با محمد اکبرخان روی زمین میغلطیدند.  
فقط کلماتی که از او شنیده شد این عبارت بود : «از برای خدای و آخرین کلمات  
او بود که ادا نمود و یا طباطبچه محمد اکبرخان کشته شد و بدین ترتیب در ۲۳  
دسامبر ۱۸۴۱ سرویلیام مکتوتین نماینده سیاسی دولت انگلیس مقیم دربار شاه شجاع  
در مقابل اردوگاه قشون انگلیس بدست اکبرخان پسر دوست محمد خان مقتول  
گردید ، (۱)

روز ۲۴ دسامبر بود که قشون انگلیس از مرگ سرویلیام مکتوتین مطلع شد  
ویا تنجر معروف را بجای او انتخاب کردند. در این ضمن پیشنهادی از طرف سرداران  
افغانی که بمر همه آنها مهور بود بفرمانده قشون انگلیس رسید . این پیشنهاد  
که در ۱۶ ماده نوشته شده بود با نهایت سختی و خشونت و بسیار توهین آمیز بود،  
با اینحال انگلیسها چاره‌ای نداشتند جز اینکه تمام آنها را قبول نمایند . (۲)

در ۲۶ دسامبر از طرف صاحب منصبان قشون انگلیس خارج از کابل کاغذی

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم ، صفحه ۱۶۶

(۲) کتاب قوی از صفحه ۱۷۵ تا ۱۷۶

رسید که انگلیسها در کابل مقاومت کنند تا قشون کافی که از هندوستان برای نجات آنها اعزام شده است بکابل برسد. از آنطرف سرداران افغانی تاجار کشمیری و هندو را جمع کرده باز دو گاه انگلیسها آوردند که چهارده لک روپیه را که بموجب شرایط قرار داد جدید باید برردارها داده شود بآنها حواله دهند و چون چاره‌ای نبود بدون مذاکره تمام را حواله دادند، همینکه پولها دریافت شد تقاضا کردند باید مهمات و توپخانه قشون انگلیس تسلیم سرداران افغانی شود. تسلیم توپخانه برای انگلیسها فوق‌العاده تلخ و ناگوار بود ولی با اینحال تاجار باطاعت بودند که تسلیم نمایند.

بعد تقاضای تسلیم صاحب‌نصبان را نمودند که باید در کابل بطور گرومی توقف نمایند لیوتنان کونولی و لیوتنان ایری که قبلاً در دست افغانها اسیر بودند، کاپیتان والش و کاپیتان دروماند و لیوتنان وارپورتون و لیوتنان وب نیز تسلیم افغانها شدند. (۱)

بعد مطالبه مردان صاحب عیال و اطفال را نمودند که آنها نیز باید بطور گرومی در کابل توقف کنند، در این باب مذاکره زیاد شد و بالاخره از این تقاضا صرف‌نظر کردند.

در ۲۹ دسامبر زخمی‌ها و مریضها را که در اردو گاه بودند بشهر نقل نمودند، چون که در این فصل زمستان ساقرت آنها مشکل بود. در اول ژانویه ۱۸۴۲ در شرایط و قرارداد حرکت قشون انگلیس از کابل موافقت حاصل شد و این قرارداد بمر و امضای هجده نفر از سرداران افغانی رسیده بود.

این است شرایط قرارداد تحمیلی سرداران افغان بانگلیسهای مقیم کابل: اول - قشون انگلیس باید فوراً از کابل حرکت نموده از خاک افغانستان خارج شوند و بهندوستان حرکت نمایند؛ حرکت آنها ۲۴ ساعت بعد از حاضر شدن وسائل حرکت خواهد بود.

دوم - از طرف سرداران افغانی سردار عثمان خان و شجاع الدوله خان همراه قشون انگلیس خواهند بود که در راه بآنها صدمه نرسد .

سوم - قشون انگلیس که در جلال آباد هستند قبل از رسیدن قشون کابل حرکت خواهند نمود که در راه معطلی رخ نهد .

چهارم - همینکه قشون غزنی تحت حمایت یکی از منسوبان قایم‌المین‌اله بکابل رسید بلا مانع بطرف پشاور روانه خواهد شد .

پنجم - بنا بر قرارداد ، قشونهای قندهار و سایر قسمت های افغانستان باید فوری بطرف هندوستان حرکت کنند و تمام سواحلی که در تصرف آنها است تحویل عمال افغانی بدهند و عمال افغانی نیز وسائل حرکت آنها را فراهم خواهند آورد .

ششم - تمام اموال و اشیاء دوست محمد خان که در تصرف انگلیسها است همه را پس خواهند داد و چیزی از آنها را پیش خودشان نگاه نخواهند داشت .

هفتم - شش نفر از انگلیسیها که در نزد ما خواهند ماند با احترام با آنها رفتار خواهد شد تا اینکه امیر دوست محمد خان و سایر افغانها از هندوستان برسند ، آنوقت این اشخاص آزاد خواهند بود که به هندوستان بروند .

هشتم - بعد از حرکت قشون انگلیس ، نظر بر قراردادی که شده است هر گاه کمکی برای افغانستان در هنگام حمله دولت خارجی لازم شود و از دولت انگلیس تقاضای کمک کنند ، دولت انگلیس در دادن آن کمک تأخیر نخواهد نمود و بعد ما مابین دولین دوستی برقرار خواهد بود و ما افغانها با دولت دیگری دوستی نخواهیم کرد مگر با دولت انگلیس و هر گاه فرمانفرمای کل هندوستان باین قرارداد راضی نشود ما افغانها مختار خواهیم بود با هر دولتی که صلاح باشد دوستی کنیم .

نهم - هر گاه کسی از انگلیسها در کابل باشد محترم خواهد بود تا وقتی که خود بخواهد حرکت کرده عازم هندوستان شود .

دهم - انگلیسها میتوانند شش عراده توپ اسبی و سه عراده توپ قساطری همراه ببرند ولی باقی دیگر را نظر بدوستی که در بین دولین است بما واگذار

خواهند نمود و کلیهٔ تفنگها و مخازن و مهمات را نیز بملاحظهٔ دوستی هما واگذار خواهند نمود .

یازدهم - کلیهٔ زخمی ها و مریضا که در کابل خواهند ماند آزاد خواهند بود که بعد از بهبودی به هندوستان مراجعت کنند .

این است مواد و شرایط ما پیروان دین اسلام که با نمایندگان انگلیس منعقد نمودیم و برخلاف این مواد رفتار نخواهد شد . بتاريخ ذی القعدة یکهزار و دوست و پنجاه و هفت هجری - مهر هجده نفر از سرداران افغانستان و اسامی آنها (۱) جان ویدیام کی در تاریخ خود راجع باین وقایع گوید :

داین بود شرایطی که به موجب آن صاحبمنصبان انگلیسی حاضر شدند افغانستان را از قشون انگلیس تخلیه کنند ، در تمام این مدت هیچ پیش آمدی ناگوارتر و دردناکتر و غم انگیزتر از مذاکرات و قبول شرایط این معاهده برای صاحبمنصبان انگلیسی نبوده است ، در این هنگام وضع و رفتار دشمن خیلی متکبرانانه و آمرانه و توهین آور بود ، درحالی که گفتار و رفتار مردان سیاسی و صاحبمنصبان انگلیس ، با تعویض صرف و اطاعت و همن آور توأم بوده و این نوع پیش آمدها خیلی نادر است که انگلیسی ها خودشان را تسلیم رحم و مروت یک دشمن ظالم و جبار بکنند ، بخصوص وقتیکه ما مشاهده میکنیم صاحبمنصبان ما از سرداران افغانی در خواست و بآنها التماس میکنند که ضعیف را با فشار زجر و شکنجه خورد نکنید . (۲)

شرح این داستان بسیار حزن انگیز و اندوه آور است ، با اینکه سرداران افغانی بکچین قراردادی را امضاء نموده بودند و انگلیسها داشتند مراجعت میکردند ، از گوشه و کنار بگوش صاحبمنصبان انگلیس میرسید که افغانها نسبت بقرار داد خودشان با وفا نیستند و به محض اینکه انگلیسها حرکت کنند در راه بآنها حمله خواهند نمود و آنها را عموماً خواهند کشت و فقط زنهای انگلیسی را از آنها جدا کرده نگاه خواهند داشت تا خانوادۀ امیر دوستمحمد خان بسلامت باافغانستان برسد و محمد اکبر خان قسم خورده بود که تمام افراد اردو را بغیر از زنان و اطفال

خواهد گشت و فقط یکنفر را اجازه خواهد داد که بجلال آباد رسیده داستان این وقایع را برای آنها شرح دهد .<sup>(۱)</sup>

در ششم ژانویه ۱۸۴۲ قشون انگلیس بعد از ۱۶ هزار نفر از کابل حرکت نمود و از همان ساعت حرکت بدبختی این قشون شروع گردید، همانطور که قبلاً به انگلیس ها خبر رسیده بود ، این قشون تا نزدیک جلال آباد رسید همه بدست افغانها گشته شدند فقط یکنفر دکتر موسوم به برایدن<sup>(۲)</sup> در حالی که زخمدار و از حال رفته بود در ۱۳ ژانویه خود را به جلال آباد رسانید و داستان این مسافرت و زوال قشون کابل را حکایت نمود .

---

(1) Not to Overpower the weak with suffering. P. 185. Vol. ۱۰

(۲) کتاب جنگهای افغانستان جلد دوم صفحه ۱۸۷

(3) Dr. Brydon.



# فصل بیست و هشتم

## مسافرت فریه صاحب‌منصب نظامی فراسه در ایران، افغانستان، ترکستان و بلوچستان

قبلا یکی دو مرتبه از این شخص و کتاب سفرنامه او اسم پرسیده شده است، این شخص یکی از آن صاحب‌منصبانی است که در مراجعت حسینخان آجودانباشی در سال ۱۸۲۹ میلادی (مطابق ۱۲۵۵ هجری قمری) بایران آمد و تا سال ۱۸۴۳ در قشون ایران مشاق بود. این شخص در خدمت دولت ایران ترقی نموده بمقام آجودان‌جنرالی نایل شد ولی بواسطه عملیات مخالف خود که با منافع دولت ایران تماس داشت از خدمت دولت ایران اخراج گردید و بجزئیات آن قبلا اشاره شده است.

این شخص در سال ۱۸۴۵ میلادی از فرانسه مراجعت نموده ببغداد رسید و نیز قبلا گفته شد که در آن تاریخ بغداد مرکز فساد و توطئه شده بود که بر ضد دولت ایران اعمال میشد.

فریه مدتی در بغداد توقف نمود تا اینکه ریش و گبسی بهم رسانیده و خود را بلیاس درویشی در آورد.

فریه از بغداد حرکت نموده از راه کرمانشاه بپهران و از آنجا بمشهد، بعد بهرات و سایر نقاط ممالک آسیای مرکزی رفته است.

تا نیشابور، طور ناشناس و در لباس درویشی سفر نموده ولی همینکه به نیشابور رسید لباس درویشی را بلباس نظامی با درجه خود عوض نموده و بدین آصف الدوله رفته است که شرح آن خواهد آمد.

فریه سفرنامه‌ای دارد<sup>(۱)</sup> که تمام وقایع و اتفاقات این مسافرت را شرح میدهد و این سفرنامه در سال ۱۸۵۷ میلادی (مطابق ۱۲۷۳ هجری قمری) یعنی در همان سال که عهدنامه پاریس بین دولتین ایران و انگلیس منعقد گردید در لندن بطبع رسیده است. اینک با تقسیماتی که با موضوع روابط سیاسی ما مربوط میباشد بطور مختصر اشاره خواهیم نمود.

فریه شش ماه در بغداد متوقف بوده تا اینکه وسائل مسافرت او بایران و افغانستان فراهم شده است و این مسافرت در هنگامی است که روابط سیاسی ایران و انگلیس مقطوع بوده و تنها دوست و متحدی که انگلیسها در ایران داشتند و علاً با انگلیسها روابط داشت همان آغ‌یارخان آصف الدوله در مشهد بود.

یار محمدخان درهرات روابطی با انگلیسها نداشته و در تمام افغانستان یکتار دوست انگلیسها باقی نمانده بود و دربار ایران نیز نسبت به انگلستان فوق العاده بدبین بود.

مؤلف سفرنامه گوید:

«از آنجائیکه در وحشت بودم، مه‌ادا عبور من از ایران آشکار گردد و برای من تولید زحمت و خطر نماید، چونکه مرا بحکم دولت ایران از آن مملکت اخراج نموده بودند، انتشار دادم که عازم مملکت خود فرانسه می‌باشم و از نجیب‌پاشا والی بغداد پاسپورت گرفتم که بوسیله خود مروم، بعد لباس اروپائی خود را بیرون آورده لباس ساده عرب را در بر نمودم که پیش از یک پیراهن دراز نبود و بایک قلمه که عازم کرمانشاه بود حفر شده در اول ماه اپریل ۱۸۴۵ (مطابق ۱۲۶۱ هجری) بغداد غروب آفتاب از بغداد حرکت نمودم.

در قدم اول، مشکلات این سفر برای من تولید شد، باین ترتیب که ایوان نام

(۱) به پای صفحه ۵۵۵ همین کتاب مراجعه شود.

ارمنی که در طهران نیز با او آشنائی داشتم و قریب یکسال نیز در خدمت من بود و یکی از اراذل نامی و دزدان طراد بهمار میرفت و یقین داشتم اگر او خود مرا نکشد مانع آنهم نخواهد شد که دیگران مرا بکشند، بهر حال این شخص در وقت حرکت، عده‌ای را دور من جمع کرد و گفت اینها طلبکاران من هستند، شما باید آنها را ادا می‌کنید تا آنکه مرا رها کنند. من میدانستم که او میخواهد در اینموقع از من پول دریاورد و مرا مجبور ببیند که بدون معطلی خواهم پرداخت، چونکه از راز و موضوع مسافرت من فقط او آگاه بود و اگر او را میرنجاندم سر مرا فاش مینمود، لذا ناچار شدم مبالغی پرداخته خود و او را خلاص نمایم و پس از آن همراه قافله براه افتادیم. (۱)

در این قافله شاهزاده خاتم فخرالدوله عمه شاه همراه بود و از زیارت عتبات مراجعت میکرد. شاهزاده تیمور میرزا پسر حسینی میرزا فرمانفرما که با برادرهای خود در بغداد متوقف است تا سرحد ایران همراه این شاهزاده خانم بود و تا چشمش بمن افتاد خوب متوجه شد ولی مرا نشناخت چونکه ریش بلند و خضاب کرده داشتم و بسیار مایل بود مرا بشناسد ولی خود را در میان قافله پنهان کردم. (۲) این شاهزادگان که چندی قبل در لندن بودند اینک در بغداد از طرف دولت انگلیس موظف هستند و مقرری دریافت میدارند. (۳)

تا دوازدهم ماه اپریل فریه در کرمانشاه بود، چون خیلی احتیاط نمیکرده که کسی او را نشناسد نو کر ارمنی او بخمال می‌افتد که او را مسموم نموده احوالش را ماحب شود و در کرمانشاه باو زهر میدهد، ولی فریه زود ملتفت شده خود را مداوا میکند، با اینحال باز نمیتواند گریبان خود را از دست ایوان ارمنی خلاص کند و باتفاق او همراه قافله‌ای به همدان می‌آید و در آنجا لباس عربی را بلباس ایرانی

(۱) سفرنامه فریه، صفحه ۲ تا ۳

(۲) « « « ۴

(۳) « « « صفحه ۵

میدل میکند<sup>(۱)</sup>

بمرور سم در وجود او تأثیر زیاد نموده و تا به میدان میرسد او را از پایداری در میآورد، در همدان دکتر فوج قراگوزلو که یکتفر قرائنوی بوده او را معالجه نموده است فریه میگوید:

«اگرچه مرا کمالاً خوب نکرد ولی مداوای او خیلی مفید بوده.»<sup>(۲)</sup>

در اینوقت خانلر میرزا برادر محمد شاه حاکم همدان بوده، فریه در همدان یایکی از رؤسای طایفه قراگوزلو که سابقه آشنائی داشت اتفاقاً مصادف میشود و او فریه را شناخته از وی پذیرائی میکند و به سر تیب فضل الله خان که رئیس طایفه قراگوزلو بود و سمت فرماندهی قشون ساخلوی همدان را داشته معرفی می شود.

فریه گوید:

«با آنکه شخص مرا شناختند و آشنائی سابق با آنها داشتم معیناً مقصود خود را از آنها پنهان نمودم.»<sup>(۳)</sup>

من مصمم شدم ایران ارمنی نو کر خود را در اینجا بیرون کنم و همین کار را هم کردم و بجای او یک نو کر ارمنی دیگر موسوم به ملکم اختیار کردم، اما ایران ذات بدخود را بر وزداد و رفت بعاکم حضور مرا در همدان و مسافرت مرا در ایران و مقصود از این مسافرت همرا اطلاق داد ولی محمود خان کلنل فوج قراگوزلو که برادر زاده سر تیب فضل الله خان بود از من حمایت کرد، من نیز عجله کردم که بغوریت از همدان خارج شوم، بنابراین همرا قافله از راه تو بران و رباط کریم در سوم ماه می بطهران رسیدم.

ایران متقلب نو کر سابق من بمالدارهای قافله رسانده بود که من کی هستم بکجا میروم و قصد هرات دارم و همچنین کاغذی بوزیر مختار روس نوشته بملکم

(۱) سفرنامه فریه، صفحه ۲۸

(۲) « ، ، ، ۳۶

(۳) « ، ، ، ۴۵

نوکر جدید من داده بود که در طهران بوزیر مختار روس گنت دهم (۱) بدهد و از مسافرت من بطهران باو اطلاع دهد، چون من او را دشمن خود میدانستم کاغذ را از ملکم گرفته معدوم نمودم چونکه بر ضرر من بود.

من مایل بودم چند روزی در طهران محلی را اجاره نموده توقف کنم ولی این عقیده را تغییر دادم چونکه نمیخواستم در طهران کسی مرا بشناسد و برای وزیر مختار فرانسه زحمتی فراهم شود.

مخصوصاً وزیر مختار فرانسه بمن اظهار نمود که حضور من در طهران اسباب ناراحتی خیال اوست. اگرچه قبلاً با آن جدیتی که در کار من دخالت نمود و از من در مقابل دولت ایران طرفداری نموده بود نهایت امتنا را از او داشتم، با اینحال دیگر راضی نبودم اویش از این برای من گرفتار مشاجرات تازه‌ای بشود. البته دفاع او از من برای منافع فرانسه بود و همیشه این شعار من است که منافع خود را فدای منافع مملکت خود بکنم. فریه در جای دیگر گوید:

« همیشه پایشخت شهریار ایران نزدیک شدم یکمرتبه مقام و درجه گذشته من که در این پایتخت دارا بودم در نظرم مجسم شده و غم و اندوه مرا فرا گرفت. در آنحال خود را در مقام عالی نظامی که در اثر مرحم و الطاف شهریار ایران بمن اعطا شده بود مشاهده مینمودم، اما چه میتوانستم بکنم؟... از آنجائیکه سعی داشتم بمملکت فرانسه خدمت نمایم تمام این مقامات از دست من رفت و بجای اینکه از طرف زمامداران کشور فرانسه حمایت بشوم و حقاً هم باید این حمایت از من شده باشد، درباره من غفلت نمودند و مرا به تقدیر حواله کردند و اینک من در لباس مبدل و ناشناس در حالی که نصف صورت خود را پنهان نموده‌ام وارد تهران میشوم. در حقیقت بیخت و اقبال نیز مانند زنی ناپایدار و متلون است، احمق آنکسی است که بدان علاقه پیدا کند.

( ۱ ) Count de Medem.

برای مدتی قلم گرفته شد و در میان غم و اندوه بودم ، زمانی متوجه بدبختی خویش میشدم ولی فوری این خیالات را از خود دور نموده قوت و جرأت پیدا میکردم و از این هم غم خود را خلاص مینمودم چونکه نمیبایست خود را تسلیم این خیالات بکنم زیرا کارهای بزرگی در پیش داشتم.

در ورود بطهران نزدیک دروازه حضرت عبدالعظیم در کاروانسرای منزل نمودم ، با آنکه خیلی احتیاط میکردم کسی مرا نشناخت با اینحال بمحض ورود دانستند که من اروپائی میباشم ؛ اما خوشبختانه لباس ژنده و زندگی درویشی من آنها را گمراه نمود.

اول کاری که کردم نوشتن کاغذی برده جنرال سیمینو<sup>(۱)</sup> که دوست و قنادار من بود و او را از ورود خود اطلاع دادم و خواهش نمودم چند جلد کتاب و بعضی اشیاء سفر برایم بفرستند. با اینکه ملاقات جنرال مذکور بامن خیلی خطرناک بود ولی او ملاحظه این خطر را نکرده فوری بدیدن من آمد، اطلاعاتی که از او تحصیل نمودم مرا مجبور نمود که فوری از تهران خارج شوم.

در این بین قافله ای اعزام میشد بود ، با جلوگیری آن قرار گذاشته روز دیگر همراه آنها حرکت نمودم. (۲)

فربه در لباس درویشی همراه قافله بوده و اتفاقات و پیش آمدهای این مسافرت از طهران تا نیشابور را از صفحه پنجاه و یک تا صفحه یکصد و هفت سفرنامه خود شرح میدهد و در ۲۲ ماه می ۱۸۴۵ وارد نیشابور میشود و چون آصف الدوله والی خراسان در آنجا متوقف بوده از نیز برای ملاقات وی در آنجا توقف میکند.

مؤلف سفرنامه گوید :

« از بغداد تا اینجا بطور ناشناس آمدم و منتهای خفت و حقارت را از مردم کشیدم و بسیار دچار زحمت شدم، چون در لباس فقر و بیچارگی بودم از همراهان

(1) Général Sémineau.

(۲) سفرنامه فربه صفحه ۵۱

همراهان خود خیلی صدمه دیدم ، حال موقع آن رسیده بود که من نیز از آنها تلافی  
نمایم (۱)

در وقت ورود من به نیشابور آصف الدوله نیز در این شهر بود ، فوراً باو پیغام  
فرستاده و خواهش نمودم او را ملاقات کنم ، فوری جواب مساعد شنیدم و چند دقیقه  
طول نکشید که یکی از پیشخدمتهای او با هشت نفر فراش وارد کاروانسرا شدند  
که مرا با احترام پیش آصف الدوله هدایت کنند ، من نیز لباس رسمی خود را پوشیده  
همراه آنها روان شدم . آصف الدوله با چند نفر از صاحبمنصبان مشغول صحبت بود ،  
همینکه من وارد شدم آنها را مرخص کرد و مرا با محبت و مهربانی تمام پذیرفت .  
فوری جای وقلیان آوردند ، از حال من و مسافرت راه سؤال نمود ، بعد از اخبار  
طهران از من پرسید ، چون میدانستم که روابط او با حاجی میرزا آقاسی خوب  
نیست من نیز بدون پرده پوشی یا ملاحظه ، تمام مطالب را مبسوطاً شرح دادم و  
او را به حقایق آشنا کردم ، بعلاوه از دسایسی که منجر بعزل صاحبمنصبان فرانسه  
شده بود او را آگاه نمودم .

آصف الدوله بنام مطالب من با دقت گوش میداد ، چون از حضور آصف الدوله  
مرخص شدم بدین محمد حسن خان سالار پسر آصف الدوله رفتم ، او نیز مرا با  
مهربانی پذیرفت .

در مراجعت بکاروانسرا میرزا محمد نوری که در تبریز با او آشنائی داشتم  
بملاقات من آمد ، این شخص ناظر شاهزاده لهرمان میرزا بوده که بعد از مرگ او  
داخل در خدمت آصف الدوله شده است ، اینک از طرف آصف الدوله برای من شیرینی  
و میوه و شربت آورده بود ، (۲)

فریه دیگر شناخته شده بود و تا مشهد در لباس اروپائی خود سفر میکرد ،  
بمحض ورود بمشهد شهرت پیدا نمود که فرنگی وارد شهر شده است .

(۱) سفر نامه فریه ، صفحه ۱۵۷

(۲) « « « « ۱۵۹

فریه گوید :

« دو ساعت طول نکشید که تمام سکنه شهر از ورود من مطلع شدند ، اول کسی که بدیدن من آمد ملامهدی وکیلالتجار بود که اخبار مشهد را برای وزیر مختار انگلیس در طهران مینویسد . این شخص با کمال میل وقت خود را وقف خدمات من نمود . بعد از ملامهدی عده زیادی از هند و افغان ، ازبک ، ترکمان و بلوچ بدیدن من آمدند ، بعضی تصور میکردند که من انگلیسی میاشم ، باین خیال دور من جمع شدند که شاید من يك مأموریتی دارم و آنها می توانند انجام دهند و از ایشراه بدولت انگلیس خدمت کنند . در میان این اشخاص کسانی هم بودند که راپرتیجی حکومت بودند و عده ای هم شکایت داشتند که در مقابل خدمت بانگلیها به پاداش صحیحی نرسیده اند .

دیدار و صحبت یا گوش دادن بمطالب این عده برای من بسیار مشکل بود ، باین حال چون آنها اطلاعات زیادی داشتند که بمن بدهند و من اطلاعات بسیاری راجع بسالك آسیای مرکزی از آنها بدست آوردم ، در این ملاقاتها بانهایت ادب و ملاحظت رفتار مینمودم .<sup>(۱)</sup>

روز دیگر بدیدن **محمدولی خان** برادر زاده آصف الدوله رفتم ، این شخص حاکم شهر مشهد و همان کسی است که چهار سال قبل در دست ترا که اسیر شده بود .

محمد ولی خان بانهایت مهربانی مرا پذیرفت و در خراسان معروف است که خان رشیدترین اشخاص میباشد .<sup>(۲)</sup>

در مشهد عده زیادی از من دیدن کردند . از آن جمله امام جمعه شهر بود که بسیار شخص مؤدب و با معلومات بنظر میآمد ، من باید از ملامهدی نماینده دولت انگلیس ممنون باشم که اسباب آشنائی مرا با او فراهم آورد ، علاوه بر این خدمات زیادی هم برای من انجام داد .

ملامهدی تا چند سال قبل ملای یهودیه ای ساکن مشهد بود ولی بواسطه پیش-

(۱) سفرنامه فریه ، صفحه ۱۱۷

(۲) « « « « ۱۱۸



آمدی مسلمان شده . (۱)

قریه در ۲۹ ماه می از مشهد حرکت نموده در هشتم ماه جون وارد هرات میشود ، ضمن مسافرت ، راه مشهد بهرات را بدقت مطالعه نموده فراسخ آنرا معین میکند .

از آمدن او بهرات یارمحمدخان قبلا اطلاع داشته و کسی را معین نموده بود که ورود او را بمشهد اطلاع دهد ، بمحض ورود بهرات یارمحمدخان مطلع شده او را به سرتیپ لعلمحمدخان میبارد که از او پذیرائی کند یارمحمدخان چنین تصور میکرد که قریه از طرف انگلیسها است و مأموریت هائی در مالک آسیای مرکزی دارا میباشد وعده ای را مأمور نمود از حال او مطلع شده یارمحمدخان اطلاع دهند .

قریه مدتی در منزل سرتیپ لعلمحمدخان منزل داشت و یکمده از معروفین هرات از او دیدن نمودند ، قریه گوید :  
« این اشخاص بدیدن من میآمدند شاید بتوانند مطلبی از من دریابند ولی من مواظب حال خود بودم .

شش روز بعد از ورود من ، غلامقادرخان طبیب که تعیین ساعت نیک نیز بعده او بود ساعت بعد را برای ملاقات یارمحمدخان با من معین نمود . من بالباس تمام رسمی خود که فوق العاده جالب توجه بینندگان بود حاضر شده بافراش و سرباز درپس و پیش عازم دیوانخانه شدم . یارمحمدخان وزیر که فعلا تمام اقتدار در دست اوست مرا با گشاده رویی و مهربانی تمام پذیرفت ، در خدمت او فقط چند

(۱) سر جان لوجین . Sir John Login که در زمان مأموریت ماژوردارسی-

تود در هرات ، او نیز در هرات بوده و در موقع طبع سفرنامه قریه در ۱۸۵۷ آنرا صحیح نموده است ، در پای صفحه ۱۱۹ این عبارات را علاوه نموده گوید :

« خیلی اسباب خوشوقتی است که ملامهدی هنوز هم در مشهد خدمات محوله خود را انجام میدهد ، کمتر مسافر انگلیسی است که پخرا مان رفته و از خدمات ملامهدی استفاده نکرده باشد ، من باید بگویم که از خدمات او آنطوریکه باید و شاید تقدیرانی نشده و بطور صحیح جبران نگردیده است . »

تقری از مقربین او بودند ، از جمله سردار حسین خان هزاره‌ای ، فیض معتمدخان ایبیک آقاسی و عطار باغی طیب مخصوص ، آقا حسین و سر تپیلعل محمدخان . همیشه من از در داخل شدم وزیر از جای خود بلند شد و سه قدم بطرف من جلو آمده دست مرا گرفت و از روی میل فشار داد ، بعد نشست و مرا نیز پهلوی خود نشاند .

یار محمدخان مردی بلند قد و دارای قیافه تندی است و ای چندین زننده نیست . تقریباً هشت سال دارد اما ظاهرش بیش از پنجاه سال نشان نمیدهد ، لباس از شال کشمیر و بر خلاف سایر افغانها کلاه ایرانی از پوست بره در سر داشت . هیچ چیز برای ایرانی خوش آیندتر از آن نیست که ببیند دیگران لباس ملی او را پوشیده‌اند . (۱)

رفتار لطف آمیز وزیر مرا از گرفتگی و خجالت آسوده گردانید ، بعد از سرف قلیان و چای یار محمد خان صحبت را بیاست کشانیده و در ضمن پرسید آیا شما انگلیسی میبایست ؟ من اینرا میدانم شما چرا پنهان میکنید ، خوب است صاف و ساده مقصود خود را بمن بیان کنید ، اگر من در نظر دولت شما منم شده‌ام من نیز از آنها شکایت دارم ، حال گذشته‌ها گذشته است اینک از هر دو طرف باید اقدامی کرده شود و ممکن است روابط سیاسی ما مجدداً برقرار گردد و اساس آن نیز روی دوستی طرفین گذارده شود ، من بهمان درجه نسبت بشما صمیمی خواهم بود که از من انتظار خواهید داشت ، عملیات من در مقابل پاتنجر و داریس تود نباید مقام مرا در نزد شما متزلزل کند ، چونکه این دو نفر ، کامران شاه الکلی و دیوانه را علیه من تحریک مینمودند ، جان من در خطر بود و من میباید حیات خود را حفظ کرده باشم ، من همیشه در وحشت بودم ولی حال که او مرده این موضوع نیز از بین رفته است و فعلاً تمام اختیارات مملکتی در دست من است ، افغانها نسبت بمن قداکار میباشند ، من گریبان خود را از دست ایرانیها خلاص کرده‌ام ، اینک مطلب خود را بدون پرده پوشی برای من بیان کنید ، اگر اتحاد شما برای من مفید باشد خدمات

من نیز برای شما مفید خواهد بود .

و تئیکه صحبت یار محمدخان تمام شد من متعیر بودم باو چه جواب بدم ، او یقین داشت که انگلیسی هتم ، لذا با نهایت سادگی اظهار نمود انگلیسی نیستم و جداً میگویم که هیچ مأموریت سیاسی ندارم و داخل در هیچ دیسه ای هم نخواهم شد .

این بیان من در او یکنوع حس عنقرخواهی ایجاد نمود ، بعداً متدوی بیان مشکلات خود و رفتار نمایندگان دولت انگلیس هنگامیکه در هرات بودند ، بعد علاوه نموده گفت :

من از نقشه های انگلیسها مسبوقم و خوب میدانم تاچه اندازه نسبت به پیشرفت تشمعی خود علاقمند میباشند . نفوذ آنها در هرات هر گاه با نظریات من موافق میبود بدون شك برقرار میماند و زیشه میدوانید ، اگرچه در مملکت هرات مبالغه زیادی پول ریختند ولی هیچ فایده بحال من نداشت ، من چنین وانمود می کردم که بدم آنها افتاده ام ولی در دام آنها نبودم ، در موقع گردش و حرکت من میگذاشتم مازور داری تو د از من جلو افتاده خودی نشان بدهد و من بدنبال او میرفتم برای اینکه او خوشحال گردد که در هرات دارای قدرت و نفوذ است . من تا موقعیکه ممکن بود صندوقهای خود را با پول آنها مملو کنم ساکت بودم ، همینکه پول دادن آنها موقوف گردید من نیز بخدمت خود خاتمه دادم او خیلی کوشید مرا بردارد ولی من موفق شده او را بیرون کردم . (۱)

اگر عزم و نیت شما غیر از آن اشخاص است خیلی ساده بمن بگوئید ، ما با هم دوست خواهیم شد ، شما مساعدت مالی صحیح بکنید من خادم و وفادار شما خواهم بود و اگر خدای نکرده قصد شما در اینجا فساد و بادیسه باشد من آنرا اجازه نخواهم داد ، هر قدر میخواهید در هرات توقف کنید مائعی نخواهد داشت ، از شما با احترام پذیرائی خواهد شد و هر وقت هم بخواهید از هرات حرکت کنید آزاد خواهید بود و یک موهب از سر شما کم نخواهد شد .

## مؤلف سفرنامه گوید :

« تقریباً یکساعت طول کشید تا اینکه من توانستم بیارمحمدخان حالی کنم که من از ملت انگلیس نیستم و بالاخره توانستم سوءظن وزیر را از این قسمت برطرف کنم ، اونیز سیاست شرقی خود را کنار گذاشت .

ملاقات من با بیارمحمدخان سه ساعت طول کشید و وقتیکه از حضور او مرخص شدم از این ملاقات خود خیلی خوشحال بودم ، (۱)

فریه از هوش و استعداد بیارمحمدخان خیلی تعریف کرده و میگوید ، در بیارمحمدخان بیش از آن میزان استعداد و هوش است که برای يك مرد بزرگ لازم میباشد و علاوه میکند سرجان مکنایل نیز از او زیاد تعریف کرده است چونکه هنگام محاصره هرات تا نیمه‌های شب با او صحبت میداشته . (۱)

سفرنامه فریه پانصدوسی و چهارصفا است ، مطالب آن اکثر مربوط بممالک آسیای مرکزی است و بیاستی که دوانهای روس و انگلیس در این ممالک تعقیب میکنند مکرر اشاره نموده است .

من هیچ تردید ندارم روزی خواهد رسید که اولیای امور ترجمه ایتقیل کتب را برای استفاده عمومی لازم بدانند . چه ، مندجات آن تمام مربوط بممالکی است که در ادوار مختلف جزء قلمرو ایران بوده و یادگارهای زیادی از ایرانیا در آنمالك باقی است .

فریه قریب دو هفته در هرات توقف نموده و در اینست همه را مهمان بیارمحمدخان بوده و در شب آخرین از او پذیرائی شایانی نموده است . در ۲۲ ماه جون ۱۸۴۵ قریه از هرات بطرف بلخ حرکت نموده است . (۲)

قریه از بلخ بهزار دفته و خیلی مایل بود به بخارا برود ولی از گرفتاری و مرگ کونولی و استودارت و فاسیلی که توسط امیر بخارا صورت گرفته بود

(۱) سفرنامه فریه ، صفا ۱۵۶

(۲) « ، ، ، ۱۵۹

(۳) « ، ، ، ۱۸۸

وحشت داشت ، بعد قصد کابل نمود و در آن قسمت نیز برای خود خطر تصور نمود و  
و فرسخ عزیمت کرد و مراجعت نمود ، خیال داشت به قندهار برود ، در زرنی (۱)  
که پایتخت قدیم غور بوده با سردار حبیب‌الله خان افغان مصادف میشود ، او فریه  
را بر خلاف میلش مجبور میکند که بهرات مراجعت کند .

در تاریخ ۳۱ جولای فریه مجدداً بهرات وارد میشود و در منزل سرتیپ لعل-  
محمد خان اقامت میکند و قریب یکماه در این قسمتهای افغانستان و ترکستان  
گردش نموده و جزئیات اوضاع و احوال این نواحی را یادداشت نموده است. (۲)  
دیهرات باز مورد توجه یارمحمدخان قرار گرفته چند روزی در آنجا متوقف  
بود و بعد ، از یارمحمدخان سفارش نامه‌ای برای دوستمحمدخان گرفته عازم قندهار  
و کابل میشود .

در اول ماه اوت فریه وارد محمدآباد میشود که بیش از چند فرسخ تا  
قندهار فاصله نداشت ، در آنجا از طرف مأمورین حکومت قندهار گرفتار میشود ،  
چونکه قبلا کسان کههندلخان از مسافرت او اطلاع داشتند ، فریه این گرفتاری را  
بدبختی بزرگی برای خود تصور میکند ، میگوید تقریباً یکساعت بود که در دست  
این اشخاص گرفتار شده بودم ، یک نفر جوان موقر وارد شد که لباس سیاهی پرتن  
داشت و همینکه وارد شد دیگران همه از دور من کنار رفتند .

فریه گوید :

« اسم این شخص فیض محمد منشی بود ، چون شنیده بود من وارد شده‌ام  
آمده بود با من مساعدت کند .

هنگامیکه انگلیسها در افغانستان بودند این جوان در خدمت آنها بود و از آنها  
مهربانی دیده بود و آرزو داشت بار دیگر انگلیسها با افغانستان مراجعت کنند . پدر  
این شخص آلمانی و مادرش هندوستانی است ، بعد از واقعه کابل و اخراج انگلیسها  
مورد ملامت هموطنان خود قرار گرفته و بزرگت از ظلم و شکنجه آنها خلاص شده

(1) Zerni .

(۲) سفرنامه فریه ، صفحه ۲۲۵

بود ، کمی زبان انگلیسی را فرا گرفته و از آنجائیکه محمد صادق خان پسر کهنده خان مایل بود زبان انگلیسی یاد بگیرد ، این بود کسه این جوان را تحت حمایت خود گرفته بود .

بنایخواهی من ، فیض محمد منشی کاغذی که یارمحمدخان نوشته بود برای آقای خود برد ، یکربیع بعد مراجعت نمود و همراه او مرد خشن و عیوسی آمد موسوم به عبداللہ خان وی با خشونت دست مرا گرفته گفت بیا ، من نیز دنبال او راه افتادم ، وارد قلعه شده از چندین حیاط که پر از سرباز و مردمان جنگی بود عبور نموده داخل حرمخانه شدیم و یکر است مرا پسردا به برد . من خود را در مقابل امیر که با مقربین خود در آنجا نشسته بود یافتم . اخترخان که دشمن معروف انگلیسها بود در طرف مقابل جلوس کرده بود و دور تا دورش یکمده از سرداران و چند نفر آخوند نشسته بودند .

در جواب سئوالات امیر اظهار نمودم من فرانسوی هستم و از ملت انگلیس نمیباشم و خیال دارم به لاهور بروم هیچ مأموریت سیاسی هم در افغانستان ندارم . یارمحمدخان در کاغذخود مرا معرفی نموده است و فرمانهایی که از محمدشاه پادشاه متحد شما دارم حاضر است : من سالها در خدمت شهربادایران بودم .

امیر در جواب گفت : شما اشتباه کرده اید که از اینرا آمده اید ، آیا با آن شخص انگلیسی که سال گذشته باین مملکت آمد آشنائی دارید ؟ او یکی از صاحبمنصبان انگلیسی میباشد ، آدمهای من او را شناخته گرفتار کردند و اکنون در قندهار زندانی میباشد ، یکتفر دیگر از انگلیسها هفت ماه قبل آمده بود او نیز شناخته شده گرفتار گردید ، خدا پیامرزدش ، این فرنگیها که بمملکت ما میآیند چه میخرانند ، ما میخواهیم بعد از این بآمدن آنها باین مملکت خاتمه دهیم ، من میدانم شما هرروز ازهرجا که گذشته اید شرح آنجا را نوشته اید ، کی بشما این اجازه را داده است ؟ کجاست آن یادداشتهای شما ؟ ... فوری باید آنها را بمن ارائه دهی والا ترا بچوب خواهم بست .

در جواب گفتم این یادداشتهای من چه صدمهای میزنند برساند ؟ شما مثل

يك افغانی مطلع با من صحبت داشتید ، شما علم را دوست دارید و بی اطلاع نیستید که فرنگیها - می میکنند به علم خدمت کنند ، درست است من همه روزه یادداشتها برداشته ام ولی این یادداشتها راجع بار تفاع کوهها ، رودخانهها و محل های شهرها و دهات میباشد و این کار را انگلیسیها که دشمن شما میباشند بهتر از من انجام داده اند ، آنها این مملکت را اشغال نمودند و تمام عرض و طول آنرا بهتر از شما میدانند . امیر در اینجا حرف مرا قطع نموده گفت : این اهمیت ندارد ، حال یادداشتهای شما کهجاست ؟ . و خیلی سخت مطالبه نمود ، من ناچار فرستادم کیف مرا آوردند و یادداشتهایی را که از استانبول تا بصره برداشته بودم و چندان مورد احتیاج نبود باو دادم ، چونکه از بغداد سواد آنها را فرستاده بودم ولی یادداشتهای راه تر کستان ضمیمه آن بود و خیلی افسوس خوردم که از آن سواد برداشته بودم ، کناچه را از من گرفته مدتی ورق زد ولی بدون اینکه کلمه ای بفهمد . تسلیم یادداشتها او را خوشحال نمود ، باز اصرار نمود که من حتماً انگلیسی میباشم و دفاع من هیچ مفید واقع نشد و کاغذ یارمحمدخان برای معرفی من نیز بسوء ظن آنها افزود ، چونکه بین یارمحمدخان و سردار قندهار روابط حسنه وجود نداشت . ۴

سردار محمد صادق خان که پسر ارشد سردار کهنه لنگان بود و فریه بحکم او توقیف گردیده بود کاغذی پیدش نوشته آمدن فریه را بخاک قندهار و دستگیر شدتش را با اطلاع داد و منتظر جواب شد . (۱)

فریه گوید :

د مرا در يك کپر اوقیف نمودند ، رحمدلخان و منشی فیض محمد را مستحفظ من قراردادند . در این گرفتاری و حبس یگانه تسلی خاطر من فیض محمد بود ، حقا من حیات خود را از اودار هزیرا او مرا از کشته شدن نجات داد و همیشه میکوشید از توهینهایی که نسبت بمن میشد جلو گیری کند .

اما در مورد دو نفر انگلیسی که در لباس مبدل در قندهار گرفتار شده بودند ، از فیض محمد منشی خواهش کردم تحصیل آنها را برای من بیان کند ، اظهار نمود

یکی از آنها را در نزدیکی قندهار دیدند . او را شناختند و گرفتار کردند و از زمین داور فرستادند که در حبس سردار اخترخان بماند . دومی کسی بود که فارسی را خوب حرف میزد و مجلس لباس مید و خود را سمرقندی معرفی کرده میگفت عازم مکه معظمه هستم ، دو نفر نیز همراه داشت و هر سه نفر خوب مسلح بودند و هشت روز بود در قندهار بودند که شناخته شدند .

فیض محمد منشی کسی بود که فوراً آنها را از قضیه آگاه نمود که شناخته شده اند و گرفتار خواهند شد ، آنها بعضی شیدن این خبر فوری اسپهای خودشان را سوار شده از شهر خارج شدند . کهنه لنگان جمعی را از هر طرف بسراغ آنها فرستاد ، و قریه مراجعت نمودند خبری از آنها شنیده نشد و معلوم نگردید آنها را دستگیر کردند و یا اینکه فرار نمودند .

فیض محمد میگفت من آن شخص را دیده بودم و میدانستم که آن شخص انگلیسی میباشد و هنگامیکه انگلیسها کابل را تصرف کرده بودند او در میان قشون انگلیس بود .

هنگامیکه من در سال ۱۸۴۶ در طهران بودم این اطلاعات را به کمال شیل دادم و او نیز صالح محمد آخوندزاده را بسراغ آنها بافغانستان فرستاد . (۱)  
چند روزی بود که من در محمد آباد حبس بودم ، یک کفر سپاهی از زمین داور آمده و در جلوی کپر من گردش مینمود و مثل این بود که کاری با من دارد ، من متوجه او شده اول ترسیدم شاید تحریک شده باشد که بمن صدمه برساند ، او نیز فرصت کرده فوری کاغذی بدستم داده گفت صاحب ، من از هموطن تو خبر آورده ام ، او چند روز بود ناخوش بود ولی اینک حالش بهتر است ، چون از آمدن تو مطلع شده این کاغذ را برای تو نوشته است . من کاغذ را باز نمودم ولی بدبختانه یک کلمه هم نتوانستم از آن بفهمم چونکه انگلیسی نوشته شده بود .

بعد گمان سردار از این کاغذ اطلاع حاصل نمودند آورنده را خیلی صدمه رسانده و کاغذ را از من گرفتند و کنار منم خیلی سخت شد ، سردار بمن اظهار نمود



حال معلوم شد شما برای خرابی مملکت ما آمده‌اید و مرا خیلی تهدید کرد و بر من مسلم شد که روزهای آخر عمرم رسیده است .

در این بین قاصدی که کاغذ سردار را برای امیر کهندلخان برده بود جواب آورد ، امیر در جواب نوشته بود که معرفی کاملی از من بکنند و بعقیده او من انگلیسی می‌باشم و امر کرده بود تحقیق شود آیا من دارای مقامی هستم که بتوانم بین دولت انگلیس و سردار کهندلخان واسطه ایجاد روابط مجدد بشوم ، چون سردار اطمینان زیاد بمساعدت دولت ایران نداشت و میخواست مقام خود را در قندهار از تجاوزات یارمحمدخان درهرات و دوستمحمدخان در کابل حفظ کند و مایل بود با دولت انگلیس کنار بیاید تا بتواند خود را از تجاوزات آنها ایمن نگاهدارد .

این عبارات بطور خیلی ساده بمن گفته میشد ، من نمیدانستم آیا اینها راست میگویند و یا اینکه میخواهند مرا فریب داده اسرار درونی مرا بدانند ، در هر حال من احتیاط را از دست نداده و سریع گفتم من فرانسوی هستم و با انگلیسها هیچ رابطه‌ای ندارم .

باز قاصد را به قندهار فرستادند ، محمد صادقخان بمن امیدواری میداد که اجازه رفتن بقندهار بمن داده خواهد شد . (۱)

فریه تقریباً مدت بیست و پنج روز در حبس محمد صادقخان بود ، در این مدت عده زیادی از افغانها بنزد او آمده مشغول صحبت میشدند .  
فریه گوید :

« افغانها مرا حبس کرده بودند که من مملکت آنها را نشناسم و از اوضاع آنها اطلاعی تحصیل نکنم ولی خودشان نزد من مشغول صحبت میشدند من نیز با مهارت صحبت را طوری پیش می‌آوردم که آنها تمام مطالب مملکت خودشانرا برای من تعریف میکردند ، اگر من انگلیسی بودم یقیناً این اطلاعات خیلی مفید واقع میشد ولی آنها نمیدانستند که بدام من افتاده و تمام اسرار خودشانرا بمیل خود برای من تعریف میکردند و من تمام آنها را در روشنائی ماه یادداشت میکردم . (۲)

(۲) سفرنامه فریه صفحه ۳۵۳

(۱) سفرنامه فریه صفحه ۳۵۱

در ۲۶ اوت از کمندلخان کاغذی رسید مبنی بر اینکه فریه را تحت الحفظ بقندهار بفرستند. محمد صادق خان تمام سلاح و بعضی اشیاء و پول او را گرفته با هشت هزار سوار بقندهار روانه اش نمود، فریه با اینکه تمام اسباب و لوازم و پول خود را از دست داده بود خوشحال بود که آزاد شده است. (۱)

تزدیک شهرده نفر سوار آمده فریه را احاطه مینمایند و بعد از غروب آفتاب روز ۳۰ اوت وارد شهر میشوند. اول در محبس چهار سوق او را حبس نموده بعد اهل محمد خان آمده او را میبرد و در یک خانه بسیار عالی او را منزل میدهد

فریه گوید:

چون شب بود زیاد خسته بودم ملتفت خوبی و بدی منزل خود نشدم، شام خوبی از منزل لعل محمد خان آوردند، آنرا خورده و خوابیدم، صبح که بیدار شدم دیدم در یک خانه بسیار عالی منزل دارم. شام و نهار من بسیار خوب بود، اگر چه عده ای مستحفظ داشتم ولی هیچیک بمن بی احترامی نمیکردند. روز اول و دوم و سوم پناهمبر از لعل محمد خان خواهش نمودم اجازه بخواهد بحضور کمندلخان بروم، بسکه من اصرار کردم بالاخره امیر اجازه داد و روز سوم هنگام شب بحضور کمندلخان رفتم، با اینکه مسافت منزل من با دربار بیش از ده دقیقه راه نبود با اینحال مرا سواره و با احترام بردند. (۲)

کمندلخان مرا در کنار حوض بحضور طلید، امیر در روی قالیچه ای نشسته بود و چند نفر ملا و آخوند در حضور او بودند، همینکه من رسیدم آنها رفتند و اطراف خالی شد، صورت او را که در روشنائی ماه می دیدم غیر از اخلاق و احوال او بود خیلی موقر، تجیب و مهربان بنظر می آمد، صورت او ضعیف بود و رنگی زرد داشت و دارای ریش خضاب کرده بود، هر گاه بچشمان او که مانند چشمهای پسر ارشدش محیل و کذاب بنظر می آمد متوجه نشده بودم بدین شك قیافه او احصایات خوبی در من تولید مینمود. سنین عمر او در حدود پنجاه و هشت الی شصت

(۱) سفرنامه فریه صفحه ۳۱۵

(۲) ، ، ، ۲۲۹

بود لباس بسیار ساده‌ای در بر داشت و فقط چیزیکه در اندام او قیمتی بنظر می‌آمد يك خنجر دانه نشان ایرانی بود که در کمر داشت . (۱)

همینکه نزدیک شدم مرا دعوت نمودند باو بنشینم ، بعد از من احوال پرسى نموده پرسید چه چیز باعث شده است که شما بافغانستان بیایید ؟ جواب من موافق حقیقت امر بود یعنی اظهار کردم بامید بدست آوردن خدمتی در لاهور عازم آنجا می‌باشم ، باز اصرار نمود که اگر مقصود دیگری از این مسافرت دارم بگویم چونکه دلیل مرا باور ننموده و علاوه کرد که سیخها بقدر کافی فرنگی‌ها را دیده‌اند و اروپائیانى که در خدمت آنها بودند بعد از بیست سال خدمت اینک از مملکت آنها خارج شده‌اند و سیخها از رفتن آنها هیچ متاثر نیستند و شاید هم خیلی راضی هستند ، با اینحال تصور نمیرود سیخها خدمت شما را قبول کنند .

امیر باز دنبال سخنش را گرفته گفت: سیخها قبلاً دشمن ما بودند ولی اکنون دوست صمیمی ما شده‌اند ، امروز بمن خبر رسید که پيشاور و اتوك را برادر من واگذار نموده‌اند ، محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان بزودی آنها را تصرف خواهد نمود و انشاء الله بزودی کشمیر نیز ضمیمه آنها خواهد شد ، گذشته‌های آنها نشان میدهد که تاچه درجه سیخها بدوستی ما اهمیت میدهند سیخها دیگر طالب اروپائىها نیستند که هم دشمن ما و هم دشمن آنها هستند ، در اینصورت شما نباید مرا فریب بدهید ، قصد شما از آمدن باین مملکت این است که احساسات مردم را بدانید و بعد آنها را علیه ما بر انگیزانید ، فرمانهایی که شما از سلطان عثمانی و پادشاه ایران به پسر من نشان داده‌اید دلیل بر این نیست که شما انگلیسی نمی‌باشید ، زیرا ممکن است شما آنها را از يك فرانسوی سرتقت نموده باشید ، بعقیده من این باید حدس صحیحی باشد حال خودت تصدیق کن . (۲)

فریه گوید :

« این بیانات را که امیر بطور آرام و ملایم و از روی ایمان ادا میکرد مرا

(۱) سفر نامه فریه صفحه ۳۳۵

(۲) « . . . » ۳۳۵

عصبانی نمود و اینحال من برای امیر نیز محسوس بود .

در جواب گفتم: انگلیسی بودن برای من تا اندازه‌ای مایه افتخار است و اگر انگلیسی بودم هرگز انکار نمی‌کردم ولی فرانسوی هستم و ملت منم مثل ملت انگلیس دارای افتخاراتی است، بعد خود را بدون ملاحظه معرفی نمودم ، با این حال باز امیر متقاعد نشد ولی فوراً مطلب را عوض نمود و شروع کرد بصحبت کردن از تاریخ چند ساله اخیر و شدیداً از انگلیس ها ، روسها و ایرانیها شکایت نمود اول انگلیسها را خیلی ملامت کرده گفت آنها قرار دادی را که الکساندر پورن با ما منعقد نموده محترم نشمردند و عهدنامه‌ای که با برادرم بسته بودند شکستند ، بداخله وطن ما لشکر کشیدند ، تمام اشخاص معروف و صاحب نفوذ مملکت را از کار انداخته و از بین بردند و بجای آنها اشخاص پست و فرومایه را برقرار کردند ، همینطور روسها در عهد شکنی از انگلیسها هیچ کمتر نیستند ، آنها یکچهارم از تعهدات ویتکوویچ<sup>(۱)</sup> را عملی نکردند ، امپراطور روسیه با انگلیسها اجازه داد مملکت ما را تصرف کنند ، محمد شاهرآ در هنگامیکه داشت هرات را فتح مینمود ترك کردند ، مانسبت باین دولت عقیده و ایمان کامل داشتیم ، عدل و انصاف آنها در میان ما ضرب المثل بود و نام نیکی داشتند ولی معلوم و مسلم شد که در اشیاء بوده ایم . اینها حقیقت نداشتند و یکی از دیگری بدتر است ، فعلاً افغانها از قدر و قیمت این تعهدات کاملاً آگاه میباشند و میدانند آنها فقط یک مقصود دارند آنها تصرف وطن ما است و میخواهند ما را بیجان هم اندازند . حال دیگر قادر نیستند عملیات گذشته را تجدید کنند ، شما خود از وقتیکه وارد افغانستان شده‌اید بچشم خود می بینید که مردم یک زبان میگویند ما با فرنگیهای لامذهب تا جان داریم خواهیم جنگید .

بعد شکایت از ایرانیها نمود ، از محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی بد گوئی کرده گفت عدم موفقیت آنها در محاصره هرات تقصیر خود آنها بوده و آنقدر وقت خود را در مذاکرات تلف کردند تا عاقبت بضرر خود آنها منجر شد .

(1) Witkevicb

بعد مذاکرات در باب ممالک اروپا پیش آمد ، من از وضع و ترتیب آنها شرحی بیان نمودم و صحبت های مشرفه زیاد پیش آمد ، در خاتمه تمنا نمودم اجازه دهند به مسافرت خود ادامه دهم در جوابم گفت چون شما باید از قلعرو برادرم عبور کنید ، وروز شما را با اطلاع داده ام و منتظرم از او جواب برسد ، شما در همان خانه که هستید بمانید و از آنجا خارج نشوید چونکه برای شما گردش در شهر خطرناک است و مرا نصیحت نموده دلناری داد که قدری صبر داشته باشم ، من دیدم اصرار فایده ندارد ، پس مرخص شدم . (۱)

فری در آن منزل متوقف بود تا تکلیف او از طرف سردار کمندلخان معین گردد . در اینجا فریه داخل در بحث مسائل سیاسی شده نظریات دولتین انگلیس و روس را که در باره ممالک آسیای مرکزی دارند شرح میدهد ، بعد تاریخ امیر پنجاب رنجیت سنگ را مینویسد که چگونه انگلیسها به پنجاب دست یافتند و این مطالب تا صفحه ۳۶۵ سفرنامه او را اشغال میکند .

در اینموقع فریه ناخوش میشود و هیچ دارائی همراه نداشت چونکه محمد صادق خان پسر سردار کمندلخان تمام اشیاء او را گرفته بود و در ضمن دواجات او هم ازین رفته بود .

فریه در سفرنامه خود چنین مینویسد :

« وقتیکه مریض بودم و از شدت درد ورنج در روی زمین می‌غلامیدم مستحفظین من بدون اینکه کمکی بمن بکنند ایستاده مرا تماشا میکردند و هیچ چیز برای تسکین مرض من جز آب حوض وسط حیاط در دسترس نبود . » (۲)

در اینموقع ناخوشی و با در قندهار پیدا شده و تلفات مردم روز بروز زیاد میشود حتی بروزی چهارصد و پانصد نفر میرسد ، مردم عوام تصور میکردند بروز و با از حضور فریه است و اجتماع کردند که او را بکشند ولی سردار او را نگاهداری کرده و خوب حفظش میکند و یکمده سپاهی دیگر بر عده مستحفظین علاوه میشود ، امروز تمام بین مردم و مستحفظین فریه جنگ بوده که میخواهند او را گرفته بکشند ،

خود فریه نیز در دفاع شرکت داشته تا اینکه از خارج یکباره نظامی رسیده مردم را متفرق میکند و شبانه فریه را به گمشدگان (۱) میبرند که از دست جهال قندهار ایمن باشد. (۲)

در اینجا باز فریه بدست محمد صادق خان افتاده منتهای زجر و شکنجه را از دست او میکشد. این قسمت از سفرنامه او با فاصله بیشتر شایسته دارد، در هر حال بطوریکه خود او مینویسد بعد از زجر و شکنجه زیاد در ۳ سپتامبر با مأمورین مخصوص او را روانه قزاق نموده به ملا محمود آخوندزاده حاکم آف شهر تحویل میدهند. (۳) در قزاق حاکم محل از او پذیرائی نموده ورود او را یار محمد خان اطلاع میدهد، یار محمد خان در جواب سفارش فریه را بحاکم محل نموده دستور میدهد که کاملاً با اوساعت نماید و کاغذی هم در جواب کاغذ فریه بخورد او نوشته خیلی دلداری داده بود و در ضمن باو نوشته بود سفارش کردم حاکم محل مطابق میل شما رفتار کند و بهر طرف بخواهی سفر کنی وسائل آنرا برای شما فراهم آورد. (۴)

فریه با اجازه یار محمد خان اسباب سفر خود را فراهم نموده با یکمده تقریباً ۱۵ نفری مسلح شده از قزاق به سیستان میرود. در راه وقایع و اتفاقات بسیار خطرناکی برای او پیش می آید و چندین بار با بلوچها جنگ میکند، بالاخره خود را سیستان میرساند، آنجا را خوب سباحت نموده تحقیقات دقیق مینماید که آنرا تقریباً در بیست صفحه از کتاب خود شرح میدهد.

در جهان آباد مهمان علی خان بلوچ میشود و از زبان خود علی خان تفصیل بقتل رساندن دکتر فوربس (۵) انگلیسی را که در سال ۱۸۴۳ اتفاق افتاده بود میشود. در اینجا است که فریه را وحشت و ترس فرا گرفته متصمم میشود مجدداً بقزاق مراجعت نماید. (۶)

(1) Girishk

(۲) سفرنامه فریه صفحه ۲۶۲ تا ۲۷۰

(۳) سفرنامه فریه صفحه ۳۹۷

(۴) سفرنامه اریه، صفحه ۳۸۸

(5) Dr - Forbes

(۶) سفرنامه فریه صفحه ۴۱۶

قریه همراه محمد رضاخان سیتانی که در آن تاریخ در آنسلکت قدرتی  
بیم زده بود اغلب نقاط سیستان را گردش میکند و اطلاعات جامعی در سفر نامه خود  
راجع به سیستان مینویسد.

محمد رضا خان مهربانی زیادی درباره او بعمل میآورد و قریه در تحت  
حسایت او جنوب غربی سیستان را نیز خوب سیاحت مینماید. (۱)

قریه بعد از سیاحت و شرح و بسط تاریخ و جغرافیای سیستان و بلوچستان  
یا همراهان خود دومرتبه در هفتم نوامبر ۱۸۴۵ بفراه مراجعت میکند. در اینجا  
از مشرفی هادی نامی شتردار که سه پنج سال در قسمتهای خراسان و کرمان و  
بندرعباس مسافرت نموده بود و دارای اطلاعات جامعی راجع باین قسمتها بوده  
تحقیقات میکند و تصمیم میگیرد از راه تون، طبرس یزد و کرمان به بندرعباس برود.  
قریه بدقت اسم منازل و مسافتها مابین هر يك از نقاط را از قراه به نیشابور،  
از قراه به سیستان و از بیرجند بکرمان شرح میدهد (۲)

در ۱۵ ماه نوامبر ۱۸۴۵ قریه بهرات میرسد، یارمحمد خان باز از قریه  
پذیرائی میکند و روز بعد ورود بهرات او را بحضور خود میپذیرد. قوای جنگی  
افغانستان را بطور دقیق و صحیح راجع بهر قسمت از سواره و پیاده در صفحه ۴۵۵  
سفرنامه خود شرح میدهد.

در اینجا قریه مشروحاً داخل در سیاست روس و انگلیس شده ممالک آسیای  
مرکزی را میدان عملیات سیاسی و جنگی آنها مینامد و از حرکت روسها بطرف  
خیوه و رود جیحون اظهار وحشت میکند و بخطر روسها برای هندوستان مکرر  
اشاره نموده میگوید دولت روس در این قسمت های آسیا اصول تاکتیک نظامی  
دومیهای قدیم را پیش گرفته است که همیشه و دائم بجلو بروند و در هر دقیقه قسمتی  
ولو خیلی مختصر هم باشد در تحت استیلای خود درآوردند. (۳)

قریه گوید :

(۲) سفرنامه قریه، صفحه ۴۴۱

(۱) سفرنامه قریه صفحه ۴۱۹

(۳) ، ، ، ، ۴۵۸

« روسها بمرور جلو آمده و رود جیحون را بتصرف خود خواهند آورد ، اهمیت این رود عظیم برای روسها مثل اهمیت رود سند برای انگلیسها میباشد و در کجا روسها توقف خواهند کرد معلوم نیست ، همینکه روسها رود جیحون را بتصرف در آوردند طولی نخواهد کشید که تمام طوایف سواحل دو طرف آنرا در تحت استیلاي خوش در خواهند آورد ، آنوقت است که از آزال تا بلخشان در تحت نفوذ روسها قرار خواهد گرفت . » (۱)

در اینجا باز فریه اشاره باتحاد دولتين روس و ایران نموده گوید :

« برای دولت روس خیلی سهل است از حاجی ترخان و بادکوبه قشون در کشتیها حرکت داده در استرآباد و خراسان پیاده نماید و آنها را برای تصرف هندوستان آماده کند، برای يك چنین قشونی هیچ اشکالات و موانع تا خود قندهار پیش نخواهد آمد، آذوقه و مایحتاج قشونی در همه جا برای آنها فراهم خواهد بود . روسها سهولت میتوانند سه ستون قشون از این قسمت از راههای ذیل روانه کنند :

ستون اول قشون از استرآباد حرکت نموده از گرگان و ناحیه کرد نشین گذشته بجنورد ، قوچان و سرخس را طی کرده در امتداد هری به د به هرات خواهد رسید .

ستون دوم هم در شاهرود و بسطام دو قسمت شده یکی از راه سبزوار ، نیشابور ، مشهد، به کوهستان رفته و از آنجا عبور نموده بقشون هرات ملحق میشود ، قسمت دیگر از راه ترشیز ، خواف به غوریان و از آنجا بهرات میرود و تمام این قسمتهای قشونی در هرات تمرکز پیدا میکند ، در اینجا آذوقه از هر حیث فراوان است و اگر بیشتر لازم باشد از محصولات میمنه ، قلعه نو و اوپه میتوان استفاده نمود . در هرات این قشونها زمستان را گذرانده قلاع و استحکامات هرات را کامل نموده آنجا را مرکز عملیات خود قرار میدهند .

فریه داخل در بحث عبور قشونهای شاه در خط خراسان شده میگوید :



• مکرراتفاق افتاده است که پادشاه ایران یاسی یا چهل هزار قشون یخراسان حرکت نموده و با اینکه رعایای این نواحی مبدانسته‌اند که هر چه قشون شاه بگیرد وجه آن را نخواهند پرداخت با اینحال همه چیز بفراتنی پیدا میشده است ، حال اگر قشون روس حرکت کند و در مقابل آنوقت پول بعد ما یحتاج قشون روس بمراتب بهتر فراهم خواهد گشت ، (۱)

فریه نقشه تمام راهبائی را که بهندوستان میرود نشان داده میشود :

• ازهرات ، ازراه قندهار به شکارپور سهولت میتوان عبور کرد و این راه بهیچ اشکالاتی بر نخواهد خورد ، قشون انگلیس در سال ۱۸۳۹ از هندوستان حرکت نموده با کمال سهولت وارد قندهار شد . فقط اشکالی که در پیش میباشد عبور از تنگه بولان است که از این تنگه انگلیسها لازم است بالا بیایند در صورتیکه حرکت قشون روس در موقع حرکت از آن تنگه رو بسرازیری خواهد بود ، (۲)

فریه اضافه نموده گوید :

• انگلیسها تصور میکردند که رود سند بهترین محل برای دفاع میباشد که در آنجا از هندوستان دفاع کنند ، باید از آنها پرسیده گردشمن در آنجا توقف خواهد نمود که آنها بتوانند دفاع کنند ؟

• هنگامیکه روسها بساحل این رود برسند عبور از آن برای آنها هیچ اشکالی نخواهد داشت ، همان اطلاعات که انگلیسها از رود سند دارند و سها نیز همان اطلاعات را دارا میباشد .

• سپاه هندوستان در تحت فرمان صاحبمنصبان انگلیسی ، برای مقابله با قشونهای آسیائی بهترین قشون میباشد ولی این قشون همینکه با قشون روس دربروشود لرزه بر اندامشان خواهد افتاد . ، (۳)

فریه يك مقایسه محسوسی از قشونهای انگلیس با قشونهای روس نموده مشکلات قشون انگلیس را می شمارد ولی برای قشون روس مشکلاتی قائل نشده و

(۲) سفرنامه فریه صفحه ۴۶۳

(۱) سفرنامه فریه ، صفحه ۴۶۳

(۳) ، ، ، ، ۴۶۶

میگوید تمام وسائل جنگ و مهمات درمخزن تهران برای قشون روسها مهیاست .  
میگوید :

«توختانه ایران بیارغالی و مهیباست و هر گاه تحت فرماندهی صاحبمنبان اروپائی واقع شود و پول بموقع برسد میتواند پانصد مراده توپ با تمام مهمات و ملزومات آن در میدان جنگ حاضر کند .» (۱)

فریه در این قسمت از سفرنامه خود داخل در موضوع حمله روسها به هندوستان شده گوید :

« این قشون حمله مر کب از قشون ایران و روس خواهد بود ، یعنی يك ثلث از قشون ایران و دوثلث از قشون روس ، وقتیکه با هم ساحل رود سند رسیده و از آنجا عبور نمودند هندوستان از دست انگلیس رفته است . انگلیسها قوای کافی از قشون اروپائی نخواهند داشت که جلوگیری کنند . انگلیسها هندوستان را با سپاه صاحب نموده اند نه بقوة قشونی خود ، در همان حین که يك دولت اروپائی به هندوستان حمله کند ناراضیهای داخلی نیز قیام خواهند نمود .

انگلیسها تصور میکنند در سند بخوبی میتوانند دفاع کنند در صورتیکه در این قسمت انگلیسها باید آخرین خط دفاع خودشان را تشکیل دهند و اولین جنگ در ساحل رود سند برای انگلیسها بسیار خطرناک میباشد ، گذشتن روسها از سند با اضمحلال انگلیسها در هندوستان توأم است .» (۲)

فریه در سفرنامه خود مینویسد :

« دولت انگلیس باید در پیشاور واقع در شمال شکار پور محللای بسیار محکم و منبئی حاضر کند و اطراف و نواحی این محلها را در تحت نفوذ خویش در آورد و به سکنه آنها اطلاع دهد که میبایست فوری بکمک آنها حاضر شوند و اگر اطاعت نکنند همه آنها را معدوم کند .» (۳)

فریه نقش جنگی کاملی برای انگلیسها در این قسمت از آسیا در سفرنامه خود

(۲) سفرنامه فریه صفحه ۴۷۵

(۱) سفرنامه فریه صفحه ۴۶۷

(۳) ناشر کتاب فریه ، ح - د - سیمور H . D . Seymour در پای صفحه

۴۷۵ میگوید : انگلیسها همین رویه را از وقتیکه این کتاب منتشر شده معمول مینمایند .

طرح کرده و با تفصیل از آن صحبت میکند و بانگلیس‌ها توصیه میکند که کابل ، قندهار و هرات را در تحت تصرف و نفوذ خود درآورده و دایره نفوذ و عملیات خود را به هند و کش ، بلخ و جیحون ادامه دهند تا بتوانند به جلوگیری از روس‌ها موفق شوند .

فریه گوید :

« با مهارت‌ترین سیاستی که انگلیس‌ها باید در ایران اتخاذ کنند کمکهای مادی است که بآن مملکت بکنند تا یک تغییری در دوستی آنها ایجاد شود . انگلیسها ایلات جنوبی آن مملکت را بطرف خود جلب نموده‌اند که یک اشاره آنها علم طغیان را بلند کرده مقام پادشاهی سلسله فعلی را بخطر خواهند انداخت و با آن عده از شاهزادگان ایرانی که در تحت نفوذ دولت انگلیس هستند وانگلیسها بآنها مقرری میدهند بهسولت میتوان آنمملکت را برهم زد و کمترین ضرر اینعمل از دست رفتن ایالات جنوبی ایران خواهد بود .

البته پادشاه ایران نیز قبل ازاینکه با روسها متحد شود تمام این مسائل را از نظر خواهد گذراتید و از روسها ضمانت کافی خواهد خواست تا اینکه خود را برای حمله بهندوستان یا تفاق روسها حاضر کند .

مساعدت ایران با روسها فقط بتضع روسها تمام خواهد شد چونکه روسها سهم شیر را خواهند برد و در اینصورت ایران یک دوست خویش را از دست خواهد داد که بارها از روسها جلوگیری نموده است که ایالات ایران را تصرف نکنند .<sup>(۱)</sup>

ایران نباید از انگلیسها در وحشت باشد مگر اینکه انگلیسها هرات را بتصرف خود در آورند و در اینصورت ایران حق خواهد داشت که از انگلیسها ترس داشته باشد ، تازه آنوقت انگلیسها مانند روسها خواهند شد که تارود ارس را متصرف شدند ، در اینصورت خطر انگلیسها بمراتب زیاده تر از روسها خواهد بود .<sup>(۲)</sup>

فریه بعد از اینکه تمام راههای خطر و عبور قشون را در افغانستان می شمارد

(۱) این قط حرف برده و بیجهت عمل نداشته است .

(۲) سفرنامه فریه ، صفحه ۴۷۱

داخل در سیاست داخلی افغانستان شده از دوست محمد خان و جانشین او سایر برادرهای او صحبت میکند ، بعد از کهندلخان و رفتار او در قندهار شرحی مینویسد و مشکلات امارت او را می‌شمارد و میگوید ، کهندلخان کاملاً در تحت نفوذ دولت ایران میباشد و میکوشد که بکمک دولت ایران بهرات دست یابد . (۱)

فربه پس از آنکه مشکلات انگلیسها را می‌شمارد در خاتمه گوید :

« قبلاً امیر قندهار کهندلخان و سایر سردارهای افغانستان ، شهریار ایران ، بلوچها ، سیخها و ماهر اتاها همه برای يك مقصود متحدند یعنی دشمنی با دولت انگلیس ، ولی با تمام این احوال تا امروز نتوانسته‌اند بوساطتی متوسل شوند که يك ضربت مهلك به نفوذ دولت انگلیس وارد آورند . » (۱)

فربه تا ۲۷ نوامبر ۱۸۴۵ در هرات بوده و یار محمد خان در حق او خیلی مهربانی نمود و کاغذی سر حیداران خود نوشته از او توصیه مینماید و دوتنر بلد همراه او کرده که او را به تربت شیخ جام برسانند و از آنجا نیز راه افتاده در پنجم ماه دسامبر وارد مشهد میشود ، باز ملا مهدی یهودی را ملاقات میکند و بکمک ملا مهدی با قاضی هرات آشنا میشود .

فربه در سفر نامه مینویسد :

« من از قاضی هرات اطلاعات جامعی در باب افغانستان بدست آوردم ، پس او آخوندزاده صالح محمد در تمام قسمتهای سیاست انگلیسها راجع باین مملکت دخالت داشت . » (۲)

فربه بار دیگر در مشهد از عده‌ای از معارف که با آنها ملاقات نموده است اسم میبرد ، از آن جمله امام جمعه مشهد که با هم سابقه دوستی داشتند .

آصف الدوله در مشهد این یار نیز از فربه پذیرائی میکند و فربه مینویسد سالار پسر آصف الدوله مأمور تنبیه اهالی کلات نادری شده بود ، (۳)

فربه خیلی مایل بود که سالار را عهدیده باشد و برای همین مقصود با چاپاری

(۱) سفرنامه فربه ، صفحه ۴۷۶ (۲) سفرنامه فربه صفحه ۴۷۸

(۳) « « « « (۴) ۴۸۸ « « « « ۴۸۹

به قوچان میرود ولی وقتی به آنجا میرسد که سالارحرکت نموده رفته بود، چندی در قوچان توقف و مجدداً بمشهد مراجعت میکند و از آصف‌الدوله اجازه گرفته در بیست و یکم دسامبر با لباس ترکمانی عازم طهران میشود. (۱)

فریه گوید:

و در سمان سر قایل و تاسون منشی سفارت انگلیس را ملاقات نمودم، او اول مرا تشاخصت چونکه در لباس و شکل ترکمانان بودم. مستر تاسون عازم استرآباد بود که مواظب حرکات روسها باشد. (۲)

فریه در سیزدهم ژانویه ۱۸۴۶ (مطابق ۱۲۶۲ هجری قمری) بطهران رسید.

سفرنامه او در اینجا ختم میشود.

# فصل بیست و نهم

## سیاست انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه یا در زمان میرزا تقی خان امیر نظام

محمدشاه دوازدهم ماه شوال ۱۲۶۴ در تهران وفات نمود ، انگلیسها به وسیلهٔ دکتر معالج او اطلاع داشتند که شاه بیش از چند ساعت دیگر زنده نیست ، این بود که توسط قاصد مخصوص خودشان جریانرا به تبریز نوشتند . وقتی که این خبر را به ناصرالدین میرزا دادند ، هنوز از دربار طهران خبری نرسیده بود و چند ساعت بعد خبر فوت شاه رسید و ناصرالدین شاه در ۱۹ شوال حرکت نموده بطهران وارد شد و روز ۱۲ ذیقعده در طهران رسماً بتخت سلطنت جلوس نمود و حاجی میرزا آقاسی که در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود در ذیحجهٔ همین سال عازم عتبات شد . (۱)

(۱) حاجی میرزا آقاسی که قریب چهارده سال شخص اول مملکت ایران تأمید شده است میرزا عباس ، پدرش میرزا سلیم از اهل ایروان است ، تولد او در ایروان بوده ، وقتی که بن رشد رسیده به عتبات رفته و مدتی در آنجا تحصیل کرده ، بعد با ذریابجان آمده است ، عباس میرزا نایب السلطنه او را برای مجلس تعیین کرده که شاهزاده محمد میرزا را که بعدها بنام محمد شاه معروف شد تعلیم دهد ، از اینجا یکنوع آشنائی و الفت بین میرزا عباس و محمد میرزا پیدا میشود .

بقیه باورقی در صفحه بعد

البته همیشه مرگی شاه انتظار میرفت که راهها ناامن شده اغتشاشات در اطراف شروع شود ، در اینموقع نیز فتنه و آشوب تقریباً در همه جا بروز کرد اما چیزی که بود همراه شاه شخص مدیر و مجرب و باعزم و صاحب نفوذی بطهران آمده

### بقیه پاورقی از صفحه قبل

در سال ۱۲۵۱ هجری قمری که میرزا ابوالقاسم قائم مقام بقتل رسید، این میرزا عباس معلم سرخانه ، بنام حاجی میرزا آقاسی بصدارت ایران نامزد شد .  
البته يك مرد كوچك و نالایق كه پابن مقام برسد پیداست كه خیلی غلو می كند مروف است كه حاجی میرزا آقاسی زشت میدانست كه کسی او را وزیر و صدر اعظم گوید در تبه خود را خیلی پالاثر از اینها میدانست ، نمایندگان دول خارجی نیز این مطلب را فهمیده بودند و او را مثل سایر مردم درباری شخص اول ایران خطاب میکردند .  
(صدرالتواریخ)

حاجی میرزا آقاسی تربیت آخوندی داشت، در ظاهر بسیار ساده و عوام فریب بود ولی در باطن از شیادان بی نظیر بشمار میرفت ، در پیش محمد شاه خود را دارای کرامت معرفی کرده بود، زمانیکه مرض نفوس شاه خیلی سخت بود به حاجی میرزا آقاسی متوسل میشد که دعائی بکند و اورادی بخواند که درد پای شاه تخفیف پیدا کند.

در سال ۱۲۵۲ که محمد شاه برای تسخیر هرات بخراسان رفت حاجی میرزا آقاسی نیز همراه شاه بود، یکی از علل عدم موفقیت شاه در جنگ هرات تمل و تسامح خود حاجی میرزا آقاسی بود که نمیشد در کارهای بزرگه و مهم تصمیم بگیرد و سین تزلزل فکری حاجی باعث شد که اتحاد و یگانگی بین سرداران شاه وجود نداشته باشد و محاصره هرات آنقدر بطول انجامد که اهالی شهر جرأت پیدا کرده و پایداری خود بیفزایند و دشمنان خارجی هم فرصت پیدا کرده کمک ، پول و مهمات بادل شهر رسانیده بآنها قوت قلب بدهند .

محمد شاه خود مرد نظامی بود و در جنگهای قفقاز نیز از خود وشادتها نشان داده بود، در زمان عباس میرزا نایب السلطنه او مأمور فتح هرات شده بود، هر گاه حاجی میرزا آقاسی در اردوی شاه نبود خود شاه در هر کاری تصمیم میگرفت و اجرا میکرد و محاصره اینقدر بطول نمی انجامید ، ولی این صدر اعظم آموذ ما ب بقدری در کارها امروز و فردا کرد تا دولت انگلیس موقع مناسب بدست آورده بدولت ایران اولنیماتوم داد که از محاصره هرات دست بردارند .

بود که می‌توانست تمام این اغتشاشات و بی‌ترتیبی‌ها را بزودی اصلاح نماید و برشته‌های گسیخته مملکت سرو صورت حسابی بدهد، آن شخص میرزا تقی خان امیر نظام‌فراهانی بود که در روز جلوس شاه بمنصب صدارت عظمی با لقب اتابکی برقرار گردید.

### بقیه پادوقی از صفحه قبل

مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب حجام‌جم از حاجی میرزا آقاسی شکایت میکند، در واقع از سوء تدبیر و خطای او اظهار کراهت می‌نماید.

حاجی میرزا آقاسی، معلم سرخانه، بی‌اطلاع از اصول مملکت‌داری و عاری از هر نوع معلومات جز تربیت آخوندی، بدون اینکه مدعی داشته باشد او را می‌گذازند چهارده سال ایران مدار باشد، هر گاه دارای عرش، فهم، دانش و سلطنت بود ممکن نبود بگذارد بیش از چند سیاحی صدارت کند، چنانکه نگذاشتند حاجی میرزا ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی صدارت کنند.

محمد شاه در ششم ماه شوال ۱۲۶۴ هجری قمری (چهارم سپتامبر ۱۸۴۸) در گذشت تا این‌خبر به حاجی میرزا آقاسی رسید از ترس مردم، دیگر حتی نتوانست در تعییح جنازه شاه شرکت کند، خود را پنهان کرده و بعد از مدتی آوارگی در حضرت عبدالعظیم متحصن شد.

در کتاب صدرالتواریخ مینویسد:

«وزیر مختار روس وانگلیسی بحمایب او کلمات زیاد گفتند و تهدیدات کردند و آخر جواب صواب شنیدند و عاجز ماندند.»

حاجی میرزا آقاسی همچنان در حضرت عبدالعظیم متحصن بود تا در ذیحجه ۱۲۶۴ با اجازه مازم عنایات شده در آنجا مسکن گزید و تا سال ۱۲۶۵ حیات داشت و در ۱۲ رمضان همان‌سال در گذشت.

ما تصد حاجی میرزا آقاسی در مقام صدارت و وزارت، تا زمان خود او در تاریخ سلاطین قاجار خیلی کم نقلیه است و شاید اگر بدقت تحقیق شود بیش از دوسه نفر تباشند، ولی در ادوار بعدی نقلیه او بسیار بودند که شرح حال آنها بیاید، و تئیکه انسان به اعمال و افکار آنها آشنا میشود بر اختیار گویند:

«حدا رحمت کند مرحوم حاجی میرزا آقاسی راه»

در صدرالتواریخ مینویسد:

«در آخر سن ۱۲۵۱ هجری قمری وزارت حاجی میرزا آقاسی اعلام شد و از سال ۱۲۵۲ شروع بکار صدارت کرد و تا ربع آخر سال ۱۲۶۴ بس وزارت مشغول بود و سیزده سال به‌تکلیف پرداخت و یک فاعده چهارده سال باین امر از ترس امتیاز بود.»

بقیه پادوقی در صفحه بعد



در همان سال جلوس ، اول موضوع اختلاف سرحدی بین دولین ایران و عثمانی پیش آمد ، این مسئله یکی از آن مسائل حساس است که مالیات درازین دولین ایران و عثمانی بوجود آورده بودند و تا این اواخر هر وقت مفیدین خارجی لازم میدیدند در میان این دو دولت اسلامی قطع روابط عملی شده و بچنگ منجر گردد این موضوع را پیش می کشیدند و چندی در سر این مسئله کشمکش شروع میگردد، همینکه منظور نظر خارجی تأمین میشد این موضوع نیز مسکوت میماند، در اینموقع باز اختلاف در سر تعیین حدود در نواحی شط العرب پیش آمد - قرار شد میرزا جعفرخان مشیرالدوله از جانب دولت ایران مأمور اصلاح این قضیه گردد و نمایندگان روس و انگلیس نیز در تصفیة این امر لزوماً میبایست حضور داشته باشند .

متعاقب این امر بوسیله دستهای که در دربار داشتند علیه میرزا تقی خان امیر نظام شورش برپا شد وعده ای هم از دسته های قشون در آن شرکت نمودند ولی با يك عزم قابل تحسینی غائله یزودی بر طرف شد .

دسته پایه نیز در اینموقع ساکت نبودند، در یزد ، مشهد ، فارس و مازندران

#### بقیه یادورقی از صفحه قبل

گرچکنترین ایراد و یا اعتراضی از طرف عمال خارجی در این مدت باین صدر ممتاز ایراز نگردید و آخرین خدمت او هم بدولت انگلیس همانا اجازه نامه رسمی بود که برای ورود کشتی های جنگی دولت انگلیس بخلیج فارس ، برای جلوگیری از حمل و نقل غلام و کنیز بصرعنگه فرانت نایبند رسمی دولت انگلیس در دربار ایران داده شد و عمال دولت انگلیس همین اجازه را مستح قرار داده در خلیج فارس نفوذ پیدا کردند و توانستند تمام شیوخ اعراب را در سواحل خلیج فارس تحت نفوذ خود قرار بدهند و چنانکه در این فصل دیده خواهد شد میرزا تقی خان امیر کبیر جلوی این اجازه نامحدود را گرفت و اجرای آنرا تحت يك قرارداد صحیح با انگلیسها محدود کرد و اگر اجل مهلت داده بود این سند را از بین میبرد ولی سیاستمداران ماهر و مجرب اجنبی نگذاشتند هر سبابت امیر کبیر ملولانی شود و پادشاه دژخیمان داخلی رشته حیات او را قطع کردند .

شروع باغتشاش نمودند. در این موضوع در تاریخ منتظم ناصری شرح مفصلی بیان شده و می نویسد :

سید یحیی پسر سید جعفر کشفی به یزد رفت. بعد به خراسان، بعد به مازندران  
الخ .»

تعجب در اینجاست از هر جا که این شخص عبور مینمود اغتشاش در همانجا شروع میگردد، پیداست که او یک عامل ذریک و زبردست بوده که برای فراهم نمودن اغتشاش بدطوالاتی داشته است. بهر حال فتنه باب در ایران بالا گرفت .

این فتنه و آشوبها مدتها طول کشید تا دولت ایران توانست یگان یگان آنها را خاموش کند. خوشبختی ملت ایران در این موقع این بود که شخص مازند میرزا تقی خان امیر نظام در رأس امور ایران قرار گرفته بود. این شخص با عزم، با یکمناات مخصوصی که در نهاد او ذاتی بود، و او با برد باری تمام امنیت را بطور کامل در تمام ایران برقرار نمود، سرکشان و فتنه جویان را بکلی قلع و قمع کرد و در همانحال حاله مملکت را اصلاح و قشون را منظم و دستگاه دولت را مرتب نموده از نو سرور. سورتی بکار عباد و تمام نواحی و اطراف دولت مملکت را با مرکز حکومت مربوط کرد .

انسان وقتی که تاریخ این سال و ناندی را که امیر نظام مصداق امور مملکت ایران بوده مطالعه میکند روحش شاد و قلبش از خوشحالی در درون سینه میپزد، ولی همینکه بآخر رجوع کار او میرسد بزمین و زمان نفرین میکند و از دزون دل آه سوزناکی کشیده به سبب این اصلی این جنایت که ملتی را بماتم او نشانند لعنت میگوید. بلی چنین بود سیاست جاهلانۀ سلطۀ قاجار که بتحریرک عمال اجنبی با هر مرد با عزم ایرانی مخالف بودند و هر یک دستمدار ایران دوست و ملت خواه که بعرضه وجود میآمد او را گرفتار و معدوم میکردند. ایرانی نیاید یاد این دو مرد بزرگوار را که یکی مرحوم قائم مقام و دیگری میرزا تقی خان امیر نظام است آنی از خاطر فراموش کند چه، این دو مرد بزرگوار از جانب خداوند متعال برای نجات ملت ایران مأمور بودند. افسوس و هزار افسوس که دستخدا از داخلی بتحریرک

دسایس خارجی ریشهٔ عمر آنها را قبل از آنکه به انجام مأموریتی که از جانب خداوند داشتند موفق شوند قطع نمود.

بعقیده نگارنده در تاریخ ششصد سالهٔ اخیر، کشور ایران مردی باین بزرگواری مانند میرزا تقی خان امیر نظام بنحود ندیده است. من برای نمونه به پاره‌ای از اقدامات و اصلاحات او اشاره میکنم.

مرحوم اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۶۷ باغلب آنها اشاره نموده گوید:

**دحمام السلطنه** به سرخص بدفع شر ترا کمه مأمور گردید، **رضاقلی خان** **الله‌باشی** مأمور سفارت خوارزم شد، در این سال روزنامهٔ دولتی، حاوی اخبار داخله و خارجه ازطبع خارج گردید، قراولخانه در هر نقطهٔ شهر تهران ساخته شد و امرشد در سایر شهرها نیز قراولخانه بسازند، مقرر شد ماهی دو مرتبه یکی در اول و دیگری در پانزدهم هرماه چاپار به آذربایجان، فارس، گیلان، مازندران، کرمان، خراسان، اسر آباد و کرمانشاهان برود و مراجعت کند. **طلیح خان** آجودانباشی مأمور مصالحت گذاری و مقیم لندن شد. **میرزا حسینخان (مشیرالدوله و سپهسالار اعظم)** مأمور کارپردازی بمبئی شد، کارخانهٔ چینی سازی در تهران و کارخانه بلور سازی در قم دایر گردید، مغنول دوزی در لباس اهل نظام معمول شد، شال چوخای مازندران طوری تکمیل شد که برای لباس سربازی بسیار بکاره میخورد، **میرزا زین‌العابدین خان تبریزی** مأمور تعدیل مالیات گیلان و قومن شد، **حسنخان یوزباشی** مأمور شد اذاردبیل و هشکین یک فوج سرباز جدید بگیرد، **حسنعلی خان سرهنگ** از **گروس** یک فوج سرباز گرفت، از خراسان و کزاز دو فوج جدید و از مراغه نیز یک فوج از **خلخال** یک فوج، از کرمان یک فوج سرباز جدید گرفته شد و مقرر گردید چهارده فوج از عساکر منصوره همیشه متوقف طهران باشند، سیورسات گرفتن مأمور دیوان از رعیت مشرود شد، آبله کو این اطفال معمول گردید، در بعضی از منازل راه خراسان مثل الهاک و زیدر بنای قلعه گذاشته و تنگچی و مستحفظ قرار

دادند ، تذکرة عبور و مرور در جميع بلاد ايران ايجاد گرديد ، امر معدن مس  
 قراجه داغ نظم گرفت ، شال کرمانی بطوری ترقی کرده و خوب شد که جای شال  
 کشمیری را گرفت ، شکر مازندران را بطوری تصفیه کردند که مثل شکر هندوستان  
 شد ، در راه خراسان تفنگچی و مستحفظ برقرار گردید ، قطران که برای مصارف  
 توپخانه از روسیه میآوردند در رحمت آباد گیلان بقدر کفایت و بخوبی ساختند ،  
 يك فوج سرباز از نیشابور گرفته شد ، در ارومیه از نصاری يك فوج جدید گرفته  
 شد ، چهار صد خانوار شهدی و هراتی که در ایام انقلاب آشپز به هرات  
 رفته بودند مراجعت نمودند ، کار زراعت خراسان سر و صورت گرفت ، صد نفر از  
 ریش سفیدان و کدخدایان معتبر سرخس بخراسان آمده متعهد اطاعت شدند ،  
 ظهیرالدوله ، میرزا محمد علی برادر میرزا نجف خان را از هرات با عریضه  
 بدربار همایون فرستاد ، اهالی لارستان فارس مقهور و مطیع و قلاع آنها کوبیده  
 شد ، در قزوین بجهة جلو گیری از سیل بامر دولت سدی سدید بسنه شد ، جیباخانه در  
 همه بلاد ایران خاصه در طهران دایر و انواع اسلحه ساخته شد ، همچنین مهتاب  
 جهت آتش دادن توپ ، پارچه از پنبه و کج در کاشان ترتیب داده و بافته بضخامت  
 ماهون ولی لطیف تر و بادوام تر ، و هزار توپ از آن برای اهل نظام توپی چهار هزار  
 و پانصد دینار اکتیاع شد ، افواج سواره زیاد در این سال از غالب بلاد و ایلات گرفته  
 و در غالب ولایات قرار ساختند و عشق افواج دادند ، قشون ایران خیلی ترقی کرده  
 و منظم شد و قشونی لایق برای نظم حدود گرگان و استر آباد و خراسان و دفع  
 تراکه بهمان حدود فرستاده شده و تمام حدود شرقی ایران و غیره ایران منظم  
 و مصفا گردید ، بند گرگان را نیز ساخته و بانجام آورد و نواحی گرگان و استر آباد  
 نظمی کامل یافت ، جیباخانه در اصفهان بنا نمودند که دیزه نامی - یصد قبضه تفنگ  
 و هزار دست قالسقه و اسباب سربازی در آن تمام میشد ، امر شد سالی پنجاه هزار  
 دست ملبوس نظامی در اصفهان دوخته شود ، بنای تریاک کاری در حدود طهران شد ،  
 در طهران و اصفهان کانسکه هائی ساختند که بخوبی کانسکه های ممتاز فرنگ بود ،  
 قرار شد بند کنار پل شوستر را ببندند و سدی هم در جلوی نهر مشهور به هاشم . . .

شود و آن بند و سد در این اوان تمام شد، مدرسه دارالفنون ساخته شد، معلمین خارجی برای علوم جدید و اکتشافات تازه و السنة مختلفه دول اروپا از فرنگستان طلبیدند.

ایران با داشتن چنین مرد عالم و بصیری که تاریخ نظیر او را کمتر نشان داده است، میرفت راه سعادت و ترقی را پیش گیرد. اگر صدارت این مرد فداکار چندی هم دوام میکرد گریبان ملت ایران از چنگال بیرحم بیگانگان عداوت نجات یافته بود. چه میشود کرده؟ دشمنان این ملت قبل از اینکه شاه ایران بپایتخت خود برسد مدعی صدارت را ساخته و آماده نموده بودند، این مدعی میرزا آقاخان نوری می باشد.

میرزا آقاخان نوری در حدود سنه ۱۲۶۲ بواسطه عملیاتی که موافق طبع محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی نبوده مورد غضب محمدشاه واقع شده بکاشان تبعید شده بود، در این موقع که خبر مرگ شاهرا شنید بجمله عازم تهران شد.

در نسخ التواریخ راجع بورد ایشان چنین مینگارد:

«در خلال این احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر که در کاشان متوقف بودند اصفا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان قریب افتاد و در میان امراء واعیان در گاه اختلاف کلمه روی داده و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن بدار الخلافه کراهتی دارند و تقاعدی میورزند. وزیر لشکر با خود اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید. در بیستم شوال وارد طهران گشت و این غیبت او دو سال و هشت ماه طول کشید... پس چنان صواب شمرد که نخست شارژ دافر دولت انگلیس را دیدار کند و از آنجا به دربار شود تا امراء بدانند که اگر یا او طریق مخاصمت سپرند دولت انگلیس بخصمی ایشان جنبش خواهد کرد. پس، از دروازه دار الخلافه در آمده شارژ دافر را ملاقات کرد و از آن طرف مهذب علیا بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا خطی بوزیر لشکر فرستاد که از بدو دولت شاه شهید آقا محمد شاه تا کنون پدران و اعمام و عشیرت تو که همیشه در دست تن مردم شناخته در میان ایشان

بوده حاضر حضرت بوده‌اند و تقویم دولت کرده‌اند ، پادشاه حق شناس هرگز شما را آلوده عیبان نازد ، اکنون طریق حضرت گیر و بهمان عقیدت که از کاشان جنبش کردی برزیادت آماده خدمت باش . لاجرم وزیر لشکر به اربک سلطانی در آمده بفرمان مهدعلیا در عمارت خورشید فرودشد.

### در جای دیگر مینویسد:

«چون در این وقت خبر ورود میرزا آقاخان وزیر لشکر بدارالخلافة معروض افتاد و امرای درگاه باتفاق از ورود او اظهار وحشت و دهشت کرده بودند شاهنشاه دانا همی خواست که تا ورود موکب پادشاهی امرا از خثیت و تپاهی آسوده خاطر باشند، هم حطی بدارالخلافة فرستاد که میرزا آقاخان وزیر لشکر دیگر باره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعد از ورود بطهرانش بنخواند . چون این حکم را بدارالخلافة آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه مازندران کنم و نگذارم بدست امرای ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که موثر ندامت باشد، منت خدایرا که بر این هردو آرزو فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد از این دو غائله قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود ، پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم و مراجعت بکاشان گیرم . چون کار بدینجا پیوست ، صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان اربک سلطانی در آمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سالها است دوات انگلیس و ایران باهم از در مودت و موالاتند و سود یکدیگر را از دست نمیگذارند ، ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر میکنیم که هرگز رضا نخواهیم داد کسی مانند وزیر لشکر از این در دور باشد .»

واتسون نام انگلیسی که قبلا اسم او برده شده در تاریخ قاجار که بزبان

انگلیسی نوشته است در صفحه ۳۵۹ در باب میرزا آقاخان نوری چنین مینویسد:

«در دستگاه آصف الدوله شخصی بود میرزا آقاخان نام که قبلا وزیر لشکر

بود لیکن با اشاره حاجی میرزا آقاسی او را از طهران بعد از ضرب و جریحه تمیید

نموده بودند، ایک در پشت دروازه طهران ظاهر شده و از شارژداهر دولت انگلیس

خواهش نمود که اجازه ورود برای او تحصیل کند. مادر پادشاه ایران از ورود او خیلی خوشحال شد و اجازه دادند او از وسط بازار عبور نمود که نشان بدهد مردم چقدر با توجه دارند و از رجال مخالف که آذربایجانی باشند چقدر مردم متفرند. چون میرزا تقی خان امیر نظام مرد سیاسی بود و حمایت مادرشاه و انگلیسها را نسبت به میرزا آقاخان میدانست نتوانست او را کنار گذارد که داخل فتنه و فساد گردد بلکه او را پیش کشید و بقول سپهر مودخ ناسخ التواریخ در جزء و کل امور با او مشورت مینمود.

میرزا تقی خان امیر نظام یگانه کسی است که دست اجانب را از دخالت در امور داخلی و خارجی ایران ددمت صدارت خود کوتاه نمود و یگانه مردی بود که توانست بدون دخالت اجانب مائل غامض ایران را حل و عقد کند، در زمان او احدی قادر نبود با اعمال اجانب روابط خصوصی داشته باشد، تمام مأمورین دولت راغبان نمود با خارجی ها قطع روابط کنند، این اقتضای برای او پس که در زمان او هیچک از همسایگان نتوانستند در امور داخلی ایران دخالت کنند و یابیه حقوق سیاسی آن تجاوز نمایند.

دو موضوع است که فقط در زمان میرزا تقی خان امیر نظام از طرف همسایگان شمال و جنوب مطرح شد و بهر دوی آنها در اینجا اشاره میکنم.

یکی موضوع جزیره آشوراده بود که روسها در سال ۱۲۵۲ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۶ میلادی) و بعد در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۲ میلادی) به بیانه جلاوگیری از دزدیهای تراکمه در دریای مازندران در آنجا اقامت داشتند دولت ایران چندین بار تخلیه آنجا را بدولت روس اطلاع داده بود تا اینکه در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (مطابق ۱۸۵۱ میلادی) عده ای از تراکمه در شب عید روسها که همه، حتی قراولان آنها نیز مست بودند شبانه بآن جزیره حمله برده عده ای از روسها کشته و جمعی را اسیر نموده با آنچه که بدستشان رسیده بود شبانه برداشته فرار نمودند. بعد از این واقعه روسها در عزل حاکم مازندران که بر ابدشاه بود اصرار نمودند و امیر نظام مدتها ایستادگی نمود ولی بالاخره برای اینکه روابط ایران را



باروس‌ها تیره نکند فقط بمرل حکمران هازندران ناچار شد رضایت دهد. انگلیسها نیز يك تقاضا داشتند، و آن عبارت بود از اینکه يك اجازه نامه بکشتی های دولت انگلیس داده شود تا از تجارت برده و غلام در خليج فارس جلوگيري کنند و این تقاضاهم بفتح عالم انسانيت بود نه به فتح دولت انگلیس!

چنانکه بخاطر داريد، در زمان محمد شاه فرماني صادر شد که دولت ايران خود بمأمورين محل دستور داد که از ورود و خروج کتيز و غلام فقط از راه دريا جلوگيري کنند و این اجازه هم فقط برای حسن نظر شاه نسبت به کلنل فرانت شاردز دافر دولت انگلیس بود، اینک دنباله همان اجازه بشکل ديگر جلوه نموده و بصورت يك قرار داد در آمد که بين دولتین ايران و انگلیس برای اجرای آن موافقت حاصل گردید، این است آن قرارداد که نمونه‌ای از نيرنگهای سياسی است. صورت ذیل سواد قراردادی است که ما بين دولتین ايران و انگلیس در باب غلام و کتيز سیاه بسته شده است:

دولت ايران قرار میدهد که کشتی های دولت انگلیس و کمپانی نامدت یازده ساله اذون میباشند که بجهت احتمال حمل غلام و کتيز سیاه کشتی های تجارتي ايران را بتفصیلی که در این صفحه مرقوم میشود تفحص نمایند، سوای کشتی های دولتی ايران که کشتی تجارتي ورعیثی نباشد و بکشتی های دولتی مطلقاً دخل و تصرف نباید بشود و اولیای دولت ايران قرار میدهند که بهیچ وجه غلام و کتيز سیاه در کشتی های دولتی حمل نشود.

اولاً قرار این است که این اذن و اجازه تفحصی که در کشتی های تجارتي رعیتی داده میشود از ابتدای تفحص تا انتها بدستاری و توسط استحضار صاحب منصب ايران بشود که در کشتیهای دولت انگلیس منزل و مکان دارند، ثانیاً کشتی تجار را زیاده از مقدار زمان تفحص غلام و کتيز معطل نکنند و اگر غلام و کتيز در آن کشتی ها بوده باشد کار گزاران دولت انگلیس گرفته بپرند ولی بدون اینکه خسارت و معطلی بر آنها وارد شده و برای بردن غلام و کتيز نباید زحمت و ضرری بآنها برسد، خود کشتی را بدستاری و استحضار صاحب منصبان ايران که در کشتی-



های دولت انگلیس هستند بکار گزاران بنام ایران که از جانب این دولت علیه هستند بپارند و صاحب آن کشتی را که بر خلاف حکم اعلیحضرت پادشاه ایران عمل نموده و غلام و کنیز حمل کرده کار گزاران این دولت علیه باندازه، تنبیه و جریمه نمایند و کشتی های دولت انگلیس بی دستپاچی صاحب منصب دولت علیه ایران هیچ نوع دخل و تصرف در کشتی های تجارتی ایران نمایند لیکن صاحب منصبان دولت ایران هم نباید از شغل محوله بخود کوتاهی نمایند و این قرار داد برقرار است تا موعده یازده سال و بعد از گذشتن یازده سال و تمام شدن موعده و مدت اگر یکروزه زیاده بر یازده سال معمول و مداخله در کشتی ها شود خلاف رویه دوستی دولت ایران و خلاف رعایت حقوق ایشان شده است و از جانب این دولت علیه ترضیه مطالبه خواهد شد .

ثانیاً - غلام و کنیز قدیمی ایران که حال در ایران هستند از حال تحریر و ما بعدها اگر بخواهند از راه دریا بخلیج یا هندوستان یا لشکر بروند یا سفر دریا نمایند باید بلیط از مهابشرین تذکره ایران که در بندر بوشهر میباشد باستحضار بالیوز بوشهر بگیرند و کسی را بعد از بلیط بآن غلام و کنیز حرفی و ایرادی نخواهد بود و آن بلیط باستحضار بالیوز دولت انگلیس متوقف بندر بوشهر مثل سایر قرارهای منظوره فوق تا مدت یازده سال است ، ابتدای شروع باستقرار تفحص و رفتن صاحب منصبان ایران از غرة ربیع الاول ۱۲۶۷ هجری قمری و از حال تا ابتدای تاریخ فوق حق تفحص و تعقیب نیست . تحریر آ فی شهر شوال المکرم ۱۲۶۷ ، ع

سواد دستخط همایون که در اول قرار نامه مرقوم فرموده اند :

د این سواد مطابق اصل است و اصل هم بفرمایش مانوشته شده است و صحیح است . فی شهر شوال المکرم ۱۲۶۷ ، در دار السلطنه اصفهان مطابق سال تنگوزئیل والسلام . ع

برای اجرای این قرارداد لازم بوده که دستور العمل جامعی بمأمورین دولت ایران داده شود ، اینست که دستور ذیل صادر شده است .

صورت دستور العمل عالیجاه میرزا محمودخان آجودان وزارت امور خارجه در باب غلام و کنیز :

و آن عالیجاه بر حسب امر قدر قدرت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه عالیان - پناه ، روح العالمین فداء ، مأمور است که روانه بندر بوشهر شده و در سفاین دولت انگلیس بوده مشغول تفحص و تجسس باشد که تبعاً دولت علیه در کشتیهای خود غلام و کنیز سیاه بسمت بنادر فارس حمل و نقل نمایند و هر گاه کسی مرتکب شده باشد آن عالیجاه بتفصیلی که در ذیل این دستور العمل مسطور و مقرر است مرتکبین را تنبیه و ترجمان نمایند و شرایطی که ذکر خواهد شد معمول دارند .

اگر چه سابقاً از جانب اولیای دولت به نوابشاهزاده اعظم نصره الدوله فیروز میرزا در این باب اظهار شده و نواب معزی الیه نیز به حکام و مشایخ اعراب بنادر و سواحل و جزایر بحر العجم اخبار نموده است که منبعد مرتکب حمل و نقل غلام و کنیز سیاه نشوند و بسمت بنادر فارس نیاورند و جزایر را اعلام نموده است ، اگر با وجود اعلانات نواب والا باز تخلف کرده باشند و وقتی که آن عالیجاه تفحص نمایند معلوم شود که غلام و کنیز سیاه حمل نموده اند آنگاه تنبیه و ترجمان آنها از قرا در تفصیل بعمل آید .

**دفعه اول** - تنبیه و ترجمان مرتکب این است که آن عالیجاه ، مرتکب و صاحب کشتی را دو بیست چوب زده و دو مساوی قیمت غلام و کنیز را که آورده باشد از او ترجمان بگیرد ، باین معنی که نصف دو مساوی را وجه تقدیر گرفته عاید دیوان اعلی نماید و بعموض نصف دیگر غلام و کنیز سیاه را آزاد نمایند و کیفیت دو مساوی باین طریق است که ، مثلاً اگر قیمت غلام و کنیز بیست تومان باشد چهل تومان منظور نمایند .

**دفعه ثانی** - اگر صاحب همان کشتی مرتکب شود ، بعلاوة تنبیه و ترجمان سابق بتفصیلی که ذکر شد صاحب کشتی را با کشتی او ششماه حبس نماید .

**دفعه ثالث** - هر گاه باز صاحب کشتی مرتکب شود این دفعه باز کشتی را ضبط دولت علیه نموده و غلام و کنیز سیاه را آزاد نماید و تسلیم گماشتگان دولت انگلیس

نمایند که آنها را با وطن خود روانه نمایند و آنعالیجاه کیفیت آنرا با اولیای دولت علیه ایران عرض نماید و این قرارداد ما در خصوص تنبیه و ترجمان ، در صورتی است که از يك كشتی سه دفعه خلاف قرارداد اولیاء دولت علیه بظهور رسیده باشد و کل این تنبیهات را بدون مداخله احدی آنعالیجاه و حکام بنادر این دولت علیه مجری نمایند . و نیز باید چهارمتر آدم صاحب سواد همراه آن عالیجاه باشد که هر کدام را در یکی از سفاین دولت بهیبه انگلیس که سیاحت دریا مینمایند بگذارند و آنها مراقب باشند همینکه غلام و کنیز را در کشتی های تبعه ایندولت علیه دیدند بدون اینکه خود آنها مداخله نمایند و یا اینکه از طرف گماشتگان دولت بهیبه انگلیس اذیت و آزار به آنها برسد به آن عالیجاه اخبار نمایند که عالیجاه موافق دستور العمل مقررۀ اولیای دولت علیه ایران ، با اجرای تنبیه و ترجمان آنها پردازد و میباید آن عالیجاه موافق دستور العمل و مطابق شرحی که در تاریخ شوال ۱۲۶۷ هجری قلمی شده و بدستخط همایون رسیده و سواد آن نزد آنعالیجاه است رفتار نمایند و بجز آنعالیجاه نباید دیگری در این امر مداخله داشته باشد بلکه این مأموریت را مخصوص خود داند و مأذون نیست که مخالف این دستور العمل رفتار نماید و مطابق همان شرحی که بدستخط مبارک همایون رسیده است میباید اجرا شود . تحریراً فی غرة ربيع الاول ۱۲۶۷ هجری قمری .

صورت دستخط مبارک . « این سواد صحیح و مطابق اصل و فرمایش ما است که جناب صدراعظم اجل آنرا مهر کرده و سفارت انگلیس داده اند ، تحریراً در ۱۶ ربيع الثاني ۱۲۶۷ هجری قمری . »

این مرد جلیل القدر ، یعنی میرزا تقی خان امیر نظام را در ۲۵ محرم ۱۲۶۸ معزول و بعد بکاشان روانه نمودند و در هجدهم ربيع الاول همانسال در کاشان بقتل رساندند . مورخین ایران هیچیک از ترس ناصرالدین شاه جرأت نکردند خدمات این یگانه مرد ایرانرا برشته تحریر در آورند .

نویسنده ناسخ التواریخ خود مداح میرزا آقاخان نوری بوده و بواسطه قطع دو هزار تومان از مقرری او ، از میرزا تقی خان مرحوم دلخوش نبوده ، مرحوم

اعتماد السلطنه مؤلف تاریخ منظم ناصری نیز پسر حاجی علیخان اعتماد السلطنه قائل  
امیر بوده، رضاقلیخان هدایت هم اگر چه منصف بوده ولی جرأت نداشته چیزی بنویسد،  
فقط در حقایق الاخبار تألیف میرزا جعفر خان حقایق نگار دیده شد مختصر اشاره ای  
بخدمات او شده است، ولی چنانکه باید دیده نشده است که هموطنان معاصر او  
شرح جامعی از حالات و خدمات او نوشته باشند، ولی یکی از نویسندگهای خارجی  
موسوم به واتسون که خود موسوم به تاریخ قاجاریه در باب این مرد فوق العاده  
مینموده شرحی در کتاب خود موسوم به تاریخ قاجاریه در باب این مرد فوق العاده  
ایران نوشته است که عیناً در این جا ترجمه میشود. این شخص وقایع مهمه ایران را  
از سال ۱۲۱۵ هجری قمری (مطابق ۱۸۰۰ میلادی) تا سال ۱۲۷۵ هجری قمری  
(۱۸۵۸ میلادی) که سال یازدهم سلطنت ناصرالدین شاه است شرح داده است.

واتسون در تاریخ خود چنین مینویسد:

«میرزا تقی خان امیر نظام که در این موقع مصدر امور لشکری و کشوری بود،  
تمام ترقیات او در سایه هوش سرشار خود و خدمات صادقانه او بوده، این شخص  
ذاتاً غیر از هموطنان خود شناخته شده، اگر بلیزادپوس (۱) یگانه مرد توانای  
دولت بیزانتین توانست در مقابل رومیهای فاسد مقاومت کرده بر آنها تفوق پیدا کند،  
میرزا تقی خان امیر نظام نیز توانست در مقابل فساد اخلاق هم وطنان خود موفقیت  
حاصل نماید.

با ظهور میرزا تقی خان امیر نظام در ایران معلوم میشود که هنوز ریشه مردان  
پزرگ بکلی از ایران کنده نشده است و نژاد ایرانی هنوز هم میتواند مردان لایق  
و توانایی بوجود آورد در حقیقت میرزا تقی خان امیر نظام بهترین نمونه و شاهد این  
قبیل مردان برجسته میباشد. این افتخار نصیب فراهان از محال سلطان آباد عراق

(۱) Belisarius: از سال ۵۰۰ تا ۵۶۵ میلادی حیات داشته و یگانه سردار نامی

دولت بیزانین بوده، ماسر انوشیروان است و با قسطنطنیه ایران هم جنگها نموده است،  
همان معامله را که ایرانیها با امیر نظام نمودند، رومیهای بیزانین هم با بلیزادپوس همان  
معامله را کردند که شرح آن بسیار طولانی است.

شده که در پرورش و بهره رسانی این یگانه سیاستمدار و حکمران لایق شرق واسطه بوده ، اسم این مرد بزرگ که در تاریخ جدید ایران ثبت شده در ردیف اسمیکی از آن مردان نادری است که مدام دیوجانس در روزهای روشن با چراغ دنبال آنها میگشت و میخواست شریفترین و نجیب ترین مرد خدا را پیدا کند . پدر میرزاتقی خان مردم معروفی نبوده بلکه يك شغل بیارنازلی داشته یعنی در خانه مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام سمت آشپزی داشته ولی بعدها بواسطه امانت و صداقت ترقی نموده و همه کاره آن خاندان شده است .

میرزاتقی خان در اول شبانهداخل خدمت وزیر نظام ، فرمانده کل قشون آذربایجان شد و با آقای خود در سفر روسیه که باتفاق خسرو میرزا در قضیه گریبایدوف به پترزبورغ میرفت او نیز همراه بود ، در مراجعت از این سفر که یگانه سفر فرنگ میرزا تقی خان بود؛ مرور این جوان ترقی نموده بسمت منشیگری نایل شد ، بعد لقب خانی گرفت و پس از مرگ وزیر نظام فوق الذکر میرزاتقی خان ، وزیر نظام لشکر آذربایجان شد .

هنگامیکه سیاست برای حل قضایای سرحدی بین ایران و عثمانی نماینده ای از طرف ایران فرستاده شود ، اول میرزا جعفر خان مشیرالدوله معین شده بود ولی مشیرالدوله در تبریز مریض شد و این فال بنام میرزاتقی خان امیر نظام اقتاد و ایشان نماینده دولت ایران معین گردید ، بطوریکه ما از مأموریت او مطلع میباشیم امیر نظام در میان نمایندگان انگلیس ، روس و عثمانی ، برجسته ترین مرد این هیئت اعزامی بوده ( در اینجا واتسون بکتاب موسوم به ارمنستان و آذربایجان تألیف رابرت کورن اشاره میکند ) در مدتی توقف در این شهر میرزا تقی خان فرصت داشت تنظیمات و اصلاحات مملکت عثمانی را بدقت مطالعه کند .

در مراجعت میرزاتقی خان بایران و تهران ، در موقعی که ناصرالدین میرزا ولیعهد و حاکم آذربایجان شد ، میرزاتقی خان نیز همراه او به تبریز آمد ، در ایشوقع تمام امور مهم آن ایالت بدست او اداره میشد ، زمانی که محمد شاه مرحوم شد باتفاق شاه جوان اعزام طهران گردید و در بین راه شاه منصب عمارت را باوتفویض

نمود. معروف است که میرزا تقی خان از وقت جوانی این استعداد را در خود میدید که روزی بمقام صدارت برسد ولی وقتیکه بخاطر میآورد که چگونه سلاطین قاجار با وزراء اول خودشان رفتار مینمودند این سابقهها افکار و خیالات او را پریشان مینمود در اینموقع که شاه جوان شغل صدارت را باو داد میرزا تقی خان اول از قبول آن خودداری نمود و راضی شد فقط با مقام ولقب امیر نظامی باقی باشد.

بعد از ورود بطهران وقتیکه میرزا تقی خان زمام امور را بدست گرفت مشاهده نمود که رشته تمام امور دولتی از هم گسیخته است و در یک حال هرج و مرج بسیار بدی است که اصلاح آن فوق العاده مشکل مینماید ولی این مرد توانا از آن اشخاصی نبود که از مشکلات ترسان و گریزان باشد، باشجاعت قابل تمجیدی خود را حاضر نمود که تمام رشتههای گسیخته دولتی را اصلاح نماید و عادات و رسوم بد را منسوخ سازد و بحراج حکومتها خاتمه دهد.

اولین قدم میرزا تقی خان اصلاح امور نظام بود و گرفتن سیورسات را از رعیت یکی قدغن نمود و رعایای ایران را از یک بلای غارتگری نجات داد، اقدام سریع و جدی دیگر او اصلاح مالیه دولت ایران بود که تمام زیاد روی عای جاریه را منسوخ و عوض آن ترتیبات جدید و صحیحی قرارداد.

در ابتدای امر که میرزا تقی خان شروع با اصلاحات نمود، معروف بود که نباید امیدواری زیادی با اقدامات و اصلاحات او داشت، چونکه میگفتند او هم پیش از یک نفر ایرانی نیست، لیکن امیر نظام بهر قسمتی از اصلاحات که دست زد، بایک عزم و نیت پاک در آن امر اقدام نمود و اگر نتوانست کاملاً موفق شود تقصیر از او نیست بلکه تقصیر متوجه آن کسانی است که در این اصلاحات با او موافقت نکردند و برای پیشرفت کارها کمتر با او معاضدت نمودند، و گرنه از طرف میرزا تقی خان نه در هوش و ذکاوت او در فهم قضایا و نه در جدیت و پشتکار او، بهیچوجه نقصی وجود نداشت. این شخص بآسانی بکسی قول نداد ولی همینکه برای انجام امری وعه میداد بدون تردید باید بآن اعتماد نمود و آنرا انجام شده دانست. اصلاح امور پریشان ایران در آن تاریخ چندان عمل سهلی نبوده، ایسالت

خراسان برضد شاه جوان مسلح شده یا تغییر می نمود و اقدامی که برای رفع آن شده بود کافی بنظر امیرسید ، هرج و مرج و اغتشاش ممکن بود زیاده از این شیوع پیدا کند ، مردم علناً اظهار می نمودند که دوره سلطنت قاجار رو بزوال است و عنقریب عمر این سلسله با آخر خواهد رسید و ایران بچندین حکومت کوچک تقسیم خواهد شد ، خوشبختانه هیچیک از این پیش بینی ها رخ نداد و مردم کم آرام و ساکت شدند و فکرشان آسوده شد . حاجی میرزا آقاسی که يك حکومت اقوام پرستی ایجاد نموده بود و بهمین واسطه هم حکومت ایران منقوش شده و بی نظمی عمومی را فراهم کرده بود در این موقع بکریا تبهید گردید .

اغتشاش خراسان باین سهولت رفع نگردید ، حمزه میرزا فقط سه هزار نفر قوای نظامی در ارك دور خود داشت و در مقابل او سالار قریب پانزده هزار نفر قشون جنگی حاضر کرده بود که بدور او جمع بودند و هر روز هم بقوای او از اطراف خراسان علاوه میگردید ، تمام امراء خراسان باستثناء یکی دو نفر ، طرفدار سالار یاغی بودند و خود اهالی خراسان نیز مفتون رشادت و شجاعت سالار شده و او را دوست میداشتند در این موقع یار محمدخان وزیر هرات با دو هزار نفر سوار افغانی و مقداری آذوقه بکمشاهازاده حمزه میرزا حکمران مشهد وارد شد ، بعد از جنگهای مختصر بین قوای یار محمدخان و سالار بالآخره قرار به صلحه گذاشته شد ، جعفرقلی خان بجنوردی که تا این زمان در حبس حاکم هرات بود برای مصالحه از طرف حمزه میرزا و یار محمدخان پیش سالار فرستاده شد ولی این مصلح يك نماینده خوبی از کار بیرون نیامد ، بلکه او هم رفت و بالار ملحق شد .

چون یکمده سوار مأمور شده بودند که اطراف و نواحی هرات را غارت کنند ، یار محمدخان ناچار بود برای دفع آنها بهرات برود و حمزه میرزا نیز ناچار ارك را خالی نموده همراه او عازم هرات شد .

میرزا تقی خان در این موقع شش هزار قشون تحت فرماندهی سلطان مراد میرزا بکمشا حکمران مشهد روانه نمود ، در قوچان نیز عده ای از امراء خراسان باو ملحق شدند و قوای سالار رو بضعف گذاشت .



در این بین امراء مازندران نیز در نتیجه عملیات سوء حاجی میرزا آقاسی نزدیک بود بطرف دشمن متمایل بشوند و علم یساختگری بلند کنند ولی ضمانت نماینده دولت انگلیس مقیم دربار شاه با آنها امنیت داده شد و برحسب خواهش خود آنها و اجازه شاه بطهران آمدند و اذیشان دلجوئی شد .

شورش خراسان هنوز دوام داشت و لزوم اصلاحات در هر قدم ، نشان میداد که چقدر اشکالات در جلو دارند ، بطوریکه بنظر میآمد این مشکلات غیر قابل غلبه میباشد امیر نظام خوب میدانست که در میان درباریان ایران اشخاص قابل دبی آرایش پیدا نمیشود که بتواند آنها را در اصلاح امور و رفع خرابیهای گذشته با خود همدمت کند ، یا اینکه بتواند بکمک آنها ترتیب صحیحی در اساس حکومت ایران بدهد ، امیر همانطور که فکور و عمال اندیش بود همانطور هم جدی و ساعی بود ، روزها ، هفتهها دائماً از اوایل صبح تا اواخر شب در امور دولت که آنها را برای خود یکنوع وظیفه مقدسی میدانست که مکلف بانجام آن باشد مشغول کار بود و هیچوقت از این همه اشکالات و مشکلات خسته و فرسوده یا پریشان و دلسرد نمیشد ، با تمام این مشکلات در همین چنین ناچار بود یک مدت از اوقات ذی قیمت خود را صرف جلوگیری از صایس درباریان قاسد بکند . (۱)

شاه جوان اعتماد کامل بصیرزاد تقی خان داشت و هر گاه جز این بود کلای از پیش نمیرفت ، اما متأسفانه امیر نظام توانست آن شخص منتقد دیگر را که در دربار شاه مثل خودش نفوذ داشت همراه کند .

در مملکتی که تمام مردم از شاه تا پائین بانظر سوء ظن نسبت بیکدیگر نگاه میکنند ، در چنین مملکتی فقط یک نفر است که شاه میتواند با کمال اطمینان باو اعتماد داشته باشد و او را يك مشاور صدیق و با وقای خود بداند .

چون مقام و نفوذ مادر شاه کاملاً بسته بمعادت و حیات شخص پادشاه است ، بنابراین پند و اندرزهایی که مادر شاه میدهد بدون تردید از روی کمال دلسوزی است ، فقط چیزی که در این مورد قابل ملاحظه میباشد این است که انسان بداند



علت مخالفت مادر شاه با امیر نظام چه بوده؟ شاید این ملکه تصور می نمود اصلاحات شخص امیر نظام در ایران اسباب ترس و وحشت امراء و اعیان خودخواه را فراهم آورد، یا اینکه این خانم تصور میکرد اعیان و اشراف مملکت ایران راضی نخواهند بود مثل میرزا تقی خان آدمی که پدر عالی مقام نداشته بر آنها قوانین وضع کرده و بر آنها مسلط باشد و در نتیجه این عمل تاج و تخت پسرش از دستش خارج شده یا بخطر افتد و یا اینکه تفوق و نزدیکی امیر نظام بشاه ممکن است اسباب حسد مادر شاه باشد، در هر حال بهر دلیلی که بود مادر شاه قوای مادی و معنوی خود را در کفه ترازوی مخالفین انداخت و پادشمان و مخالفین امیر نظام که منافع شخصی آنها در اقدامات و اصلاحات این مرد نیک فطرت بخطر افتاده بود همراه شد. در وهله اول، این دسایس و مخالفتها در شخص شاه بواسطه اعتماد فوق العاده ای که نسبت با امیر نظام داشت مؤثر نمی شد، هر گاه پادشاه در همین اعتماد خود باقی میماند میرزا تقی خان امیر نظام ایرانرا از بدبختی و فلاکت نجات داده و اوضاع پریشان آنرا اصلاح نموده بود.

اما اینرا هم باید در نظر گرفت که شخص امیر نظام بنهایی برای همیشه نمیتوانست صفات و خصال یک ملتی را تغییر دهد و یا اینکه قادر باشد بقوای متحده اقلیم، عادات و مذهب فائق آید، این شخص ممکن بود در مدت حیات خود بخیلی از اصلاحات موفق شود اما فوق العاده مشکل مینمود که شخص دیگری مثل امیر نظام بعد از او پیدا شده مهام امور مملکت پادشاه ایرانرا صعبانه مانند او بدست گیرد و اصلاحات اساسی او را تعقیب نموده بجای صحیحی برساند، بنا بر این در هر صورت، ایران بعد از او باز بآن حال فلاکت و ذات سابق خود مانند سایر ممالک اسلامی که در داخله آنها محرک و مشوق واقعی وجود ندارد عودت مینمود.

تنظیمات و اصلاحات و روش حکومت امیر نظام بنا بتجرباتی که حاصل شده است بهترین اصول مفید حکمرانی بود که برای یک مملکت شرقی لازم میباشد، یعنی استبداد عادلانه منرقی.

امیر نظام هیچوقت ادعائی نمود که او میخواهد ملت ایرانرا تربیت کند و

یا اینکه میخواهد نیت و امیال آنها را بداند ، اما مدعی بود و میکوشید که ترقیات مادی آنها را تأمین کند و از صفات پست و منعموم آنها جلوگیری نماید .

نظریات بلند این مرد از جان گذشته خیلی بیش از اینها بوده و هر گاه تنظیمات و اصلاحات اوریشه میدانید و مردم بدانها عادت میکردند بدون تردید يك تغییرات کلی و اساسی سودمند در اخلاق و رفتار ایرانیها پیدا میشد .

با شنیدن کلمه ایران ، فکری که در ذهن يك تحصیلکرده مطلع پیدا میشود ، طرز انشاء و ترکیبات پر از الفاظ و عبارات شعراً و مورخین آن مملکت باستانی است که مدت دو هزار سال است با يك سبک مخصوص پیش رفته است ، امیر نظام تصمیم گرفته بود این الفاظ و عبارات بی معنی و خسته کننده را که مخصوص مردمان پست و فرومایه است از میان بردارد و بموجب يك حکم مخصوص سخت غدغن نموده بود که مردم عموماً در مکاتبات خود چیز لقب جناب ، چیز دیگر باد خطاب نکنند و اگر کسی دارای مقام پائین تر از او است جناب هم لازم نمیشد که برای آن شخص نوشته شود . مردم همه در تعجب بودند که چگونه صدراعظم ایران القابی را که علامت تعلق و فروتنی و چاپلوسی میباشد از خود دور میکند ، اما مردم ناچار بودند احکام او را اطاعت کنند .

امیر نظام دشمن فساد اخلاق بود و بر ضد این دشمن صومسی جداً مبارزه مینمود و تصمیم داشت اخلاق ناپسندیده را بکلی از میان ایرانیها براندازد و در زمان خود از فساد اخلاق جداً جلوگیری کرد .

یکی از عادات مذموم ایرانیها موضوع مداخل است ، این کلمه بمساع ایرانی بسیار خوش آیند میباشد ، مستخدمین دولت فقط بامداخل خوشحال میشدند ، واجب و مقرری آنها چندان مورد توجه نیست و فقط مداخل يك شغل است که تمام حواس آنها را بطرف آن شغل جلب میکند .

میرزا تقی خان امیر نظام خود کسی نبود که اسم مداخل یا رشوه پیش او برده شود ، این مرد بی طمع تمام اصول ورشته های این عادت مذموم یعنی مداخل و رشوه را بر هم زد و از بین برد و ارتکاب آنرا بکلی موقوف نمود .

امیر نظام پیوسته و بآرامی داشت فساد اخلاقی عمومی را اصلاح مینمود ، یکی از آن عادات و رسوم ، موضوع تعزیه داری بود که در دو ماه محرم و صفراهالی و سکنه ایالات شمالی يك حالتی تقریباً شبیه بچنون پیدامیکردند ، امیر نظام خیلی کوشید از اینحرکات مخالف عقل و حفظالصحه جلوگیری کند ، متأسفانه نه سعی و نه قدرت او برای جلوگیری از این قسمت کافی بود .

با اینکه علماء نیز فتوی داده بودند که این عمل مخالف با شریعت اسلام است و امیر نظام هم با کمک علماء خیلی سعی کرد این تعصب بچنون مانند را تا اندازه‌ای موقوف کند ولی شیعیهای عراق و آذربایجان بتقدری در این تعزیه داری پیش رفته و عادت نموده بودند که امیر نظام مجبور بود بنداومت آن تا حدی اجازه دهد . (۱)

همچنانکه شاه بطهران رسید و در آنجا مستقر شد ، کمیونی تعیین گردید که در مسائل مالی مملکت رسیدگی نموده آتراً اصلاح نمایند و صورت جامعی از عایدات و مخارج مملکتی حاضر گردید . در آنصورت معلوم شد که مخارج بر عایدات قزونی دارد و اینهم در نتیجه بخششهای بی حد و حساب حاجی میرزا آقاسی بود که برای حفظ مقام خود تمنای هیچکس را برای دادن منبری رد نینمود ، وجوه تقدی که عاید میشد بمصرف حقوق و مقرری بستگان و منسوبان او میرسد و برای سایرین هم ، سر حکام ولایات و ایالات حواله میداد . معروف است حاجی میرزا آقاسی باین نظر مقرریها را بایالات دوردست حواله میداد که حکام آنها را نهند ، غالباً هم چنین میشد و حکام آنها را نمیرداختند و این حوالهها بر میگشت و جزء قروض دولتی محسوب میشد و از آنطرف حاجی میرزا آقاسی بداشتن جود و سخا معروف میگردد .

اما در اینموقع امیر نظام مشاهده نمود که دولت مقدار زیادی مقروض میاشد و فقط دو راه در جلوی پای امیر نظام موجود بود ، یکی آنکه این قروض را قبول کند ، دیگر آنکه آنها را بکلی نکول نماید و دولت را بی اعتبار کند . در اینجا باید امیر نظام را تحسین نمود که با رشادت فوق العاده‌ای در مقابل اینهمه اشکالات

مقاومت نمود ، زیرا از زمانی که شاه بتخت سلطنت جلوس کرده بود پول از ولایات نرسیده بود ، از آنطرف هم لشکر کشی خراسان پول لازم داشت و انتظار داشتند از مرکز مخارج آنها ارسال شود ، البته دولتی که هنوز استحکام پیدا نکرده بود داشتن اعتبار هم برای آن دولت اشکال زیاد داشت .

علاوه بر این مشکلات عالی ، مخالفت و ضدیت یکمده اشخاص با تقونمملکت هم بر آنهمه مشکلات مزید میشد ، در صورت مواجبهای قشونی یکمده از صاحبمستبان نظامی بودند که هیچ ابواب جمعی قشونی نداشته ولی مواجب و مقرری شانرا دریافت مینمودند ، فوج مستحفظشاه در زمان فتحعلی شاه ششصد نفر بودند ، در زمان محمدشاه روی کاغذ چهار هزار نفر آمده بود اما عده حقیقی آنها از سیصد نفر تجاوز نمیکرد . در صورتیکه مواجب چهار هزار نفر پرداخت میشد .

اوضاع مستخدمین کشوری از حیث خدای کمیتر از اوضاع لشکری نبود ، عده زیادی مقرریهای گزاف دریافت میداشتند که حاجی میرزا آقاسی در حق آنها برقراردنموده بود ، در صورتیکه هیچ خدمتی انجام نداده بودند و غالب این اشخاص وظیفه خوار ازسلك علماء و مردمان صاحب نفوذ بودند ، بنابراین مجبور نمودن این قبیل اشخاص که دست از این طعمهها بردارند فوق العاده مشکل بنظر میرسید ، ولی عزم و اراده میرزاتقی خان خیلی پیش از اینها بود ، و با کمال رشادت تصمیم گرفت از مخارج دولت بکاهد و مستمریها را یا کم کند و یا اصلاً ندهد ، چونکه اغلب آنها از علما و شاعران گان بودند .

چیزی که بیش از همه اسباب تعجب خود ایراتنها بود ، آن بی طمعی شخص میرزاتقی خان امیر نظام بود که نه تعارف قبول مینمود ، نه رشوه میگرفت و نه اعتنائی به تجملات داشت و همین مسئله باعث زوال و خرابی او شد ، باین ترتیب که آن تعارفات و پولهایی را که میتوان رشوه و تعارف باو میدادند و او قبول نمیکرد این پولها صرف خرابی و شکست او شد و برای برانداختن او بکار بردند .

پادشاه ایران بکرات ثبات عزم نشان داده بود که حاضر بعزل امیر نظام نیست و برخلاف میل مادرش و تمام بستگان سلطنتی ، یگانه خواهر خود را هم برای

بروز محبت خود نسبت به امیر نظام بازواج او در آورد و درباریان شاه پس از این وصلت دیگر از همراه نمودن شاه با خیالات خودشان برای عزل میرزاتقی خان امیر نظام مأیوس شدند و شروع نمودند دنبال وسائل مختلف دیگر باشند که شاید بتوانند از آن راهها موفق بجزل او بشوند .

در این هنگام در ارك دولتی دوهزاروپانصد نفر از قشونهای آذربایجان ساخلوی بودند ، دشمنان امیر این عده را بوسیله رشوه محرك شدند که یاغی شده جدا عزل و اعدام امیر را بخواهند . در اول بهار سال ۱۲۶۵ هجری ( مطابق ۱۱ مارچ ۱۸۴۹ میلادی ) این عده قشون علم یاغیگری را بلند نموده بطرف منزل امیر رفتند و در جلوی منزل او ازدحام نموده بنای داد و فریاد را گذاردند و از اطاعت فرماندهان خود خارج شدند . جمعی از درباریان بآنها حالی نمودند که بهتر است بمحل خودشان عودت کنند تا بشکایت آنها رسیدگی بشود و در صورتیکه صحیح باشد احقاق حق خواهد شد . روز دیگر باز این سربازان در جلوی منزل امیر جمع شدند ، این دفعه کسان امیر بآنها شلیک نمودند ، آنها هم مراجعت نموده اسلحههای خودشانرا برداشته بخانه امیر حاه نمودند .

در این موقع وزیر ایران بمداخله دوستانه شاردژ دافر دولت انگلیس راضی شد ، چون شاردژ دافر چندی پیش در خدمت دولت ایران بوده و فرمانده قشون ایران بود ، باینحال دخالت او هم مفید نیفتاد ، میرزاتقی خان مجبور شد از شغل خود کتاره گیری کند ، چونکه یکمده قشون مسلح بایک جارو جنجالی عزل و اعدام امیر را خواستار بودند . امیر نظام از ارك خارج شده بمنزل میرزا آقاخان توری رفت ، در این موقع میرزا آقاخان توری خدماتی از خود نشانداد که کاملاً اعتماد شاه و امیر را بطرف خود جلب نمود و خود او هم دارای اهمیتی شد ، اما غافلانه هنوز بر طرف نشده بود تا اینکه یکی از اعیان قدیمی مملکت باتفاق امام جمعه طهران اسباب آسودگی امیر فراهم نمود ، باین ترتیب که دستور داد بازار شهر را بسته و اهالی طهران مسلح شدند که از امیر نظام حمایت کنند ، شاه هم عزم آنها را تأیید نمود و ازدحام غربی شد ، تا اینکه در اثر نصایح امام جمعه و دعای او سربازهای یاغی تمکین نمودند

البته سفارتخانه‌های خارجی هم کمک نمودند و خطر رفع گردیده امیر نظام شروع به کار کرد.

در این هنگام جعفر قلی خان بجنوردی بواسطه اقدامات امیر نظام از سالار جدا شد و عفو گردید و این جدائی باعث ضعف بزرگ قوای سالار شد ، قلعه سبزوار در این موقع بدست قشون دولت افتاد و انتظار میرفت مشهد هم تسلیم شود .

در این موقع برخلاف انتظار و برخلاف نص صریح قرارداد ، دولت عثمانی از اغتشاش ایران استفاده نموده سرحد ایران حمله نمود و قطور را منصرف شد .

بلوای اصفهان مدت‌ها طول کشید تا اینکه حکمران آن توانست آنجا را امن کند و بلوایان را بخواهاند . حاکم بلوچستان فرصتی بدست آورده در بمپور اظهار یانگیری نمود ، عده‌ای نظامی در رودبار آماده شدند که برای جلوگیری از آنها به بمپور اعزام شوند ولی صلاح دیده شد که قبل از اعزام قشون سعی شود شاید کار بصلح انجامد ، فاصله بین بمپور و رودبار قریب دویست و چهل میل راه است ، کار با مصالحه نگذشت و قشون حرکت نموده بمپور را فتح نمود و حاکم کرمان پیشنهاد کرد که خوب است این قشون تا سیستان هم برود و از دزدی‌های بلوچی که به یزد و کرمان آمده دزدی میکنند جلوگیری نماید ، این پیشنهاد در طهران مورد قبول واقع نگردید .

اینک محاصره مشهد بطول انجامید و قریب هجده ماه طول کشید و این باعث میشد که افکار مردم ناراحت باشد و عقیده آنها نسبت به حکومت طهران متزلزل شود .

در اینموقع دو نفر از بزرگان مملکت در خارج از ایران زندگی میکردند چونکه قبلاً تبعید شده بودند ، این دو نفر ، هر دو هم از مردان مشفق بودند و هم سیاستمدار ، یکی از اینها بهمن میرزا عموی شاه بود که در قضیه خراسان متهم بود باینکه آصف الدوله سلطنت ایرانرا باو پیشنهاد کرده است ، کشف این مسئله سبب شد که بهمن میرزا از حکومت آذربایجان معزول شده بگرجستان برود ، اینک در آنجا تحت حمایت دولت روس امرار حیات مینمود ، دیگری خود آصف الدوله

حالی محمد شاه بود. در این باب با میر نظام خیلی اصرار میشد که اجازه دهد هر دوی آنها بایران مراجعت نمایند، ولی این فکر برای او پیش آمد که ممکن است بعد از مراجعت، بهمن میرزا با آن ثروت و نفوذی که داراست حکومت ایالت آذربایجان را بخواهد و هیچ بعید نیست که بکوشد و اسباب استقلال آن ایالت را فراهم آورد. راجع باصف الدوله، میگفت در این موقع که پسرش دم از استقلال و یاغیگری میزند هر گاه اجازه مراجعت پاو داده شود دال بر ضعف دولت ایران خواهد شد و خواهند گفت که شاه نتوانست اغتشاش خراسانرا بر طرف کند، اینک پیدریاغی متوسل میشود.

به شاهزاده سلطان مراد میرزا دستور داده و تأکید شد که هر چه زودتر مشهد را متصرف شود و خود امیر نیز مأمور مخصوص با نوشتجاتی برای اشخاص معروف مشهد فرستاد شاید آنها را همراه کند، اما بمقصودی که داشت نایل نگردید، پیشنهادهای او را قبول نکردند و حتی علماء مشهد اصرار داشتند این مأمور را بقتل برسانند ولی سالار خود مانع شد و او را حفظ کرد و نسبت باومهربانی بسیار نمود و مجدداً با يك پیشنهاد او را بطهران فرستاد، پیشنهاد این بود که دربار پادشاه یکی از پسرهای فتحعلی شاه را والی خراسان کند و سالار را هم وزیر او معین کنند تا اینکه این غائله تمام شود ولی امیر نظام این پیشنهاد را قبول نکرد.

اینک چند کلمه راجع به نفوذ خارجی در دوره امیر نظام :

قبل از این تاریخ در ایران رسم بود که غالباً بعقائد و پیشنهادهای نمایندگان دول خارجی که در دربار شاهنشاه ایران مقیم بودند توجه میشد و حدود نفوذ نماینده انگلیس یا نماینده روس بسته بملطف مخصوص پادشاه بود که بکدامیک زیادتیر متمایل باشد و بومان نسبت مجاز بودند که در امور داخلی ایران دخالت کنند و حتی بعضی اوقات از نمایندگان خارجی خواهش میشد که از اتباع شاهنشاه ایران حمایت کنند، بنا بر این عادت معموله، در هنگام عزیمت شاه جوان از تبریز بطهران، از قنصل انگلیس مقیم تبریز خواهش شد که سکنه ارمنی آن شهر را حفظ کند، امیر نظام فوراً اظهار نمود این برای يك دولت زیبنده نیست که نتواند امور رعایای خودش را خود



اداره نماید و از همینجا او تصمیم گرفت در آتیه در هیچ کاری راجع بایران بنمایندگان خارجی اجازه دخالت ندهد. هر شخص بیطرفی باید تصدیق کند که دادن تأمین پاتباع پادشاه ایران از طرف نمایندگان خارجی ولو این اجازه تا حد معینی هم برضایت دولت ایران داده شده باشد، مخالف قوانین بین‌المللی است، اما وقتی که امیر نظام علام این نیت خود را ظاهر نموده و مصمم شد که باین بی‌تریبی‌ها که از این نوع قضایا ناشی شده خاتمه دهد، نمایندگان و وزراء مختار خارجی مقیم در دربار شاه بهیچ طریقی حاضر نمیشدند این رسم را از دست بدهند زیرا که این رسم آنها را در مقابل وزراء و اتباع شاهنشاه ایران صاحب قدرت و نفوذ نشان داده بود، و ترک آن برای نمایندگان مختار خارجی که در دربار شاهنشاه ایران مقیم بودند خیلی گران می‌آمد.

در این تاریخ وزراء مختار دول خارجی که مقیم دربار ایران بودند محض استقرار نفوذ سیاسی دول متبوع خودشان، بیش از حد سعی میکردند که بتوانند با مجاهدت‌های میرزا تقی‌خان امیر نظام که برای ایجاد يك ساطنت مقتدر و باثباتی در وطن خود بکار میبرد موافقت کنند، نمایندگان دولتی روس و انگلیس حاضر شدند نفوذ خودشانرا بکار ببرند تا اینکه يك موافقت رضایتبخشی بین دولت ایران و یاغیان خراسان فراهم گردد، ولی امیر نظام در حالیکه از مساعدت‌های سابق آنها که درباره شاه بعمل آورده بودند اظهار امتنان می‌نمود، این عقیده را هم اظهار میکرد که دخالت دول خارجی در امور ایران بستمای حد خود رسیده است، فعلا این اقدام آنها منافعی با مقام و حیثیت دولت ایران است، بنابراین حاضر نیست از این طریق باغتشاش آنها خاتمه دهد و برای دولت ایران بهتر میباشد که اهالی مشهد را با وسائل موجوده خود که در اختیار دارد آرام گرداند و هر گاه در این اقدام بیست هزار نفر قشون ایرانم تلف بشود بمراتب بهتر خواهد بود ازینکه این شهر بوسیله دستهای اجانب جزء قلمرو پادشاه ایران درآید. (۱)

قشون دولتی در مدت ۱۸ ماه با یاغیان مشهد در جنگ بود تا اینکه در بهار سال



۱۸۴۹ میلادی یکده قشون دیگر بخراسان اعزام گردید و شهر مشهدگاه لامحاصره شد و سنگرهای اطراف بدست قشون ایران افتاد و اهالی مشهد از ترس اینکه مبادا شهر سقوط کند و دارائی سکنه بدست قشون دولتی بفارت رود حاضر شدند شهر را تسلیم کنند بنابراین شهر تسلیم شد و خود سالار هم در حرم حضرت رضا پناهنده گشت ولی او را از حرم بیرون آورده بقتل رسانیدند.

واتسون گوید:

بعد از سقوط شهر مشهد و ایجاد امنیت در آن حدود انتظار میرفت دیگر دوره امنیت و آسایش شروع شود و امیر نظام بتواند تمام هم خود را برای پیشرفت اصلاحات عمومی که شروع نموده بود مصروف نماید ولی پیش آنکه طوری بود که اگر در یکطرف مملکت امنیت پیدا میشد در طرف دیگر اغتشاش شروع میگردد بعد از رفع غائله خراسان موضوع اغتشاش یزد و در بهار سال ۱۸۵۰ میلادی بابی های یزد علم مخالفت را پرافرشته و شهر یزد را محاصره نمودند، علمای شهر با حاکم متحد شده با کهک سکنه شهر بابی ها را متفرق نمودند.

بابی ها بعزت اینکه رئیس آنها را امیر نظام در حبس داشت با او دشمن بودند و حتی برای قتل او هم توطئه کردند که او را بکشند ولی قبل از اینکه این دسته داخل عمل شوند توطئه آنها کشف شد، آنها را متفرق نمودند و عده ای را نیز بمجازاتهای سخت رسانیدند. (۱)

بعد غائله زنجان پیش آمد، مجتهد این شهر بیاب ایمان آورده جمعی را دور خود گرد آورد و بیک قسمتی از شهر تسلط پیدا نمودند و اغتشاش آنها بالا گرفت این خبر بطهران رسید و فوری برای جلوگیری از آن اقدام شد، در این موقع تنظیمات امیر سرو صورتی گرفته بود. در مدت پنج ساعت که از رسیدن خبر غائله زنجان گذشت قشونی مسلح و منظم، با صاحب منصبان لایق آزموده و مواجیب گرفته روانه زنجان شده بودند.

قشون ایران پر طاقت ترین و صبورترین قشونها میباشد و هر گاه روزگار

حکمرانی میرزا تقی خان امیر نظام بطول میانجامید ، شاهنشاه ایران دارای يك قشون منظم و مرتب صدهزار نفری میشد که هم خوب به فن نظام آشنا وهم خوب مسلح باشند . امیر نظام این تصمیم خود را بموقع اجرا میگذاشت و هرگز تغییر عقیده نمیداد چونکه خوب تمیز داده بود که رکن اعظم و اساس بقای سلطنت قاجاریه همان قشون میباشد .

واتون بعد از شرح قضیه باب در تیریز و خاتمه دادن به بلوای زنجان گوید: «امیر نظام جداً مخالف نفوذ علماء بوده و میکوشید که از قدرت و نفوذ آنها بکاهد چونکه فهمیده بود با وجود قدرت و نفوذ علماء هیچ اصلاحی در ایران ممکن نیست برقرار شود، زیرا عوام را کاملاً در تحت نفوذ عملاهای عالم نما مشاهده میکرد. این قبیل علماء را مخالف خویش میدید ولی با این حال هیچوقت از جلو گیری و مغلوب نمودن آنها اظهار عجز نمینمود.

سیاست مخصوص امیر نظام این بود که قدرت کامل فقط در دست شاه مملکت باید باشد و هر حکمی که صادر میشود فقط از ناحیه شاه صادر شود و اجازه نمیداد غیر از نفوذ و قدرت شاه نفوذ و قدرت دیگری در ایران وجود داشته باشد و در اجرای این سیاست و عملی نمودن آن غفلت نمینمود ، در صورتیکه تعقیب این سیاست ، مخالفین و دشمنان زیادی برای او تولید نموده بود.

از این قبیل اتفاقات و قضایا از بدو صدارت میرزا تقی خان متوالیاً روی نموده بود و جداً از آنها جلو گیری میشد. حال که داشت زحمات این وزیر صاحب اراده به نتیجه میرسید ، روش و اصول مالیات را تغییر داده بود، اینک اوضاع مالی مرتب شده بود داشت از اغلب ایالات اطلاعات صحیح و حساب های منظمی بطهران میرسید، تجارت بین تمام شهر های مملکت برقرار شده بود، تجارت ایران با روس، عثمانی، عربستان ، افغانستان ، هندوستان، ازبکستان و ترکمن در تحت حمایت جدی و عادلانه دولت، رونق گرفت و برای محل و ممکن تجار بنای بسیار عالی در طهران بنا نمود و میخواست چندین بازار عالی باشکوه برای تجارت بسازد که نام ایران را در شرق بلند آوازه کند و قصد داشت که بعضی اقدامات مفید دیگر نیز در

طهران برای خیر عامه شروع نماید.

این مسئله را باید سیاست عاقلانهٔ امیر نظام نسبت داد اگر چه هیچکس باندازهٔ امیر سعی نداشت که قدرت و نفوذ پادشاه و استقلال کامل مملکت او را حفظ کند، با اینحال اگر گاهی اختلافی پادشاه سایهٔ شمالی پیش می‌آمد، باینکه میدانست حق با دولت ایران است ولی اگر مقاومت میکرد منجر به تیرگی روابط میشد، باین ملاحظه راه موافقت می‌پیمود.

بموجب معاهدهٔ گلستان، دولت ایران حق داشتن کشتی جنگی را در بحر خزر از خود سلب نموده بود، در سال ۱۸۳۶ میلادی، دولت ایران از دولت روس خواهش نمود که برای جلوگیری از دزدیهای دریائی ترا که، چند کشتی بسواحل جنوب شرقی بحر خزر اعزام دارد و این کشتیها در تحت فرمان و اطاعت حاکم استرآباد باشند، ولی دولت ایران بعدها بدون کمک این کشتیها جزیرهٔ چرکین<sup>(۱)</sup> را که در دست ترا که بود تصرف د. آورد و از روسها تقاضا شد که بوجود کشتیهای آنها احتیاج نیست و آنها را عودت دهند.

اما روسها نظرهای دیگری داشتند و میخواستند بعنوان امنیت اطراف جنوبی و شرقی دریای خزر، چند کشتی جنگی در این قسمتها داشته باشند، این بود که در سال ۱۸۴۲ یک دسته کشتیهای جنگی روس در سواحل استرآباد ظاهر شدند و مشغول جلوگیری از دزدان دریائی ترا که گشتند.

در طرف ساحل شرقی ایران در خلیج استرآباد زبانهای از خشکی بطرف دریا همند میشود، در آنجا جزیرهٔ کوچکی است که بنام جزیرهٔ آشوراده معروف است، روسها این جزیره را اشغال نموده آنجا را بندر و توقفگاه نظامی کشتیهای جنگی خود قرار داده بودند. این مسئله اسباب ترس و وحشت دولت ایران را فراهم نموده بود و در این مدت بکرات دولت ایران استرداد این جزیره را مطالبه نموده و اصرار میکرد که این مهمانهای ناخوانده از آن جزیره بروند و روسها اظهار مینمودند ما بر حسب دعوت خود پادشاه ایران آمده ایم و مقصودی هم که برای آن

(1) Cherkeen.

احضار شده ایم هنوز انجام نگرفته است و حضور کشتی‌های جنگی دولت روس هم در این سواحل فقط برای مساعدت بدعالم بشریت است، چونکه ترکنها بی‌اندازه اسباب زحمت سکنه این نواحی را فراهم آورده‌اند، بنا بر این، حضور آنها فوق‌العاده مفید و لازم می‌باشد. دولت روسیه جزیره آشوراده را مثل سایر قلمرو خود از قبیل دربند و باکو میدانت و در آنجا استحكامات لازم را بنا کرده بود.

در سال ۱۸۵۱ میلادی آن واقعه معروف برای روسهای مقیم آشوراده اتفاق افتاد که شرح آن قبلا گذشت، این واقعه برای روسها بهانه‌ای شد که دولت ایران را مسئول شناخته و تقاضا نمودند حاکم مازندران که برادرشاه بود بایستی معزول شود و امیر نظام چندی در مقابل این تقاضای نامشروع مقاومت نمود، ولی بالاخره چون دید این موضوع سبب تیرگی مناسبات دولتی میگردد. با اینکه حق بجانب دولت ایران بود باز حاکم مازندران موافقت نمود.

در این تاریخ دولتی روس و فرانسه با اشاره انگلیس‌ها برای ایذاء و آزار امیر کبیر همدستان بودند و وجود امیر را مخالف منافع سیاسی خود میدانستند و برای عزل او اقدام میکردند. روسها کاملاً بایست آنروزی دولت انگلیس راجع بایران و عثمانی موافق بودند، چه، تقسیم ایران و عثمانی بانیکلای اول تزار روس کشیده شده بود.

نتیجه این تسلیم در مقابل روسها این شد که انگلیسها نیز در جنوب ایران تقاضای يك مساعدت شبیه بهمین مساعدتی که با روسها شده بود کردند، این بود که آن قرار داد منع برده فروشی در خلیج فارس امضاء شد و شرح آن نیز قبلا گذشت.

واتسون گوید:

مخشن‌های امیر هیچوقت ساکت نبودند و مداوم در پی تخریب امیر میکوشیدند و گوش‌شامرا برای عزل او پرمیکردند، در حقیقت این اندازه‌ها هم مقاومت از طرف يك جوان خیلی جبروت آوراست که چگونه توانسته بود در مقابل اینهمه سعایشها که که بیشتر آنها از طرف مادرشاه میشد ایستادگی کند.

همیشه از امیر پیش شاه سعایت مینمودند و تمام عملیات خیر خواهانهٔ او را مثل خیانت در نظر شاه جلوه میدادند، بالاخره هم تا این اندازه جرأت نموده بشاه حالی کردند که امیر در خیال تاج و تخت میباشد. (۱)

در این زمان امیر نظام اوضاع قشونی را خوب منظم کرده بود، بطوریکه آن نظم و ترتیب در ایران سابقه نداشت. منصفین این اصلاحات نظامی او را پیش شاه چنین جلوه میدادند که قشون جز امیر نظام مطیع دیگری نیست و قشون ایران بقدری باو علاقه پیدا نموده اند که هر امری امیر نظام یا آنها بدهد فوری اطاعت خواهند نمود و نیات او را اجرا خواهند کرد.

خلاصه از این صحبتها بقدری در گوش شاه خواندند تا اینکه برای شاه سوء - ظن تولید گردید و کم کم این سوء ظن قوت گرفت و مصمم شد امیر نظام را محزول کند ولی جرأت اظهار کردن نداشت و میبایست قبلاً تهیهٔ دفاع خود را ببیند و بعد باینکار اقدام کند، پس در شب ۱۳ نوامبر ۱۸۵۱ چهارصد نفر از مستحفظین رگلب را به اژدها دولتی برد و در آنجا جای داد، بعد برای امیر نظام پیغام فرستاد که وجود او دیگر لازم نیست و از شغل صدارت باید کناره کند و شغل بعدی او این خواهد بود که فقط در کار نظام دخالت نماید. هیچ تقصیری یا قصد خیانتی ممکن نبود باین هرد نسبت داده شود. امیر نظام پس از شنیدن این امر ملوکانه تسلیم شد و سرفرود آورد و بدون اینکه کلمه‌ای اظهار کند در انتظار اتفاقات و پیش آمدها نشست و منتظر شد ببیند که واقعاتی در دنیا بآن رخ خواهد داد و میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله که قبلاً شرح حال او گذشت صدراعظم شد.

البته برای میرزا آقاخان نوری این فکر طبیعی بود که تا میرزا تقی خان حیات دارد مقام او ثابت نخواهد بود. چونکه ملول نمیکشد شاه و مردم تفاوت عمل را بین اعمال این دو صدراعظم خواهند دید و آنوقت اسباب افشاح خواهد شد، از طرف دیگر شخص شاه در صمیمیت و امانت میرزا تقی خان هیچ تردید نداشت.

---

(۱) واتسون فقط دشمنان داخلی را در نظر گرفته بود، در صورتیکه دشمنان داخلی در مقابل دشمنان خارجی بسیار کوچک بودند.

چونکه پیدا بود امیر نظام از محیوبیت خود در میان قشون استفاده نکرد و حرکت خلاف نمود که اسباب زحمت تولید کند، اما میرزا آقاخان نوری کاملاً با مادر شاه در این توطئه متحد بود و میدانستند توقف امیر نظام در تهران صلاح نیست، پس مصمم شدند او را از طهران تبعید کنند و فکر میکردند که تا از طهران تبعید نشود ممکن نیست بتوان شاهرآ را برای قتل او حاضر نمود، چونکه خودشاه بهتر از هر کسی از خدمات او نسبت بمملکت آگاه بود و علاوه بر این شاه بشخص امیر نظام علاقه مخصوصی داشت.

در اینموقع شاه دو کاغذ به امیر نظام نوشته است. در یکی گوید:

اگرچه مصالحت در این بوجه که امیر از کار کناره کند ولی قلبشاه همیشه برای اوست و او را دوست دارد. کاغذ دیگر در نتیجه این بود که صدر اعظم جدید حس کرده بود که اگر شاه از امیر جدا شود میانه آنها سرد خواهد شد، این بود که در کاغذ دیگر شاه بامیر پیشنهاد نمود یا ایالت فارس، یا اصفهان و یا حکومت قم را قبول نماید، بدبختانه امیر نظام این پیشنهاد را قبول ننمود. هر گاه این پیشنهاد را قبول میکرد و از طهران چندی دور میشد ممکن بود بعدها مجدداً برگردد و مقام صدارت را اشغال کند، ولی خود او اخلاق هموطنان خود را بهتر از هر کس میشناخت و میدانست همینکه از طهران دور شود دشمنانش بقتل او قیام خواهند کرد و بهمین دلیل بود که امیر نظام پیشنهاد ایالت و حکومت را رد کرد (۱)

اما بالاخره بواسطه اعمال نفوذ وزیر مختار انگلیس قرار شد امیر نظام بحکومت کلان برود، قرار باینجا ختم بود که بدبختانه بواسطه دخالت پرنس-دالتورگی وزیر مختار روس فوراً در شاه تردید رأی حاصل شده و اوقات او از این دخالت تلخ شد. باینکه امیر نظام دشمن خطرناک سیاست دولت روس در ایران بود، باینحال وزیر مختار روس امیر نظام را یکمرد حقیقت دوست، عادل و با منطق و دلیل شناخته بود و خیلی متأسف بود از اینکه ببیند یکچنین مردی معزول شده جای او را شخصی مثل میرزا آقاخان نوری اشغال کند که در تحت حمایت دولت انگلیس

میباشد و تردید نداشت که این شخص منافع سیاسی دولت انگلیس را رعایت نموده نسبت به منافع دولت روس بی علاقه خواهد بود و علاوه بر این میترسید که مبادا بقتل امیر مبادرت کنند و تصور مینمود هر گاه جان امیر نظام از خطر مصون بماند در آتیۀ نزدیکی مجدداً بمقام ممدارت خواهد رسید، پس بهترین راهی که بنظر او رسید حفظ نمودن جان امیر نظام بود و حاضر شد امیر را در تحت حمایت دولت روس قرار بدهد.<sup>(۱)</sup>

پرنس دالتور کی چند نفر قزاق بخانه امیر نظام فرستاد که حفاظت او را بکنند، این حرکت توهین بزرگی پادشاه ایران بود که قزاقان روسی مادر و خواهر شاه را حفاظت کنند، این اقدام، شاهرا بغضب درآورد و سخت اعتراض نمود و پرنس دالتور کی مجبور شد قزاقها را احضار کند. وزیر مختار انگلیس هم از هر گونه دخالت در امر میرزا تقی خان امیر نظام احتراز نمود و مقدرات امیر نظام در ایتموقع بدست شاه افتاد؛ در حالیکه شاه هم از او ناراضی شده بود، دشمنان امیر نظام از موقع استفاده نموده آتش فتنه را دامن زدند. شاه در تحت نفوذ آنها امتیازات امیر نظام را از او سلب نمود و حکم کرد در تحت مراقبت یکمده نظامی بکاشان تبعید شود و حفاظت او در اختیار صاحب منصب آن عده قشون نظامی گذاشته شود. اینک با آنکه امیر نظام باین درجه تنزل نموده بود هنوز دشمنان او راضی نبودند و در ایتموقع بشاه حالی کردند که تا امیر حیات دارد هیچ حکومتی نمیتواند موفقیت حاصل کند و علاوه نمودند هر گاه شاه تاج و تخت خود را طالب میباشد و حفظ آنرا میخواهد باید بمرگ میرزا تقی خان امیر نظام رضایت بدهد. از آنجائیکه شاه میرزا تقی خان را مردی قابل ولایت و نسبت بخود صمیمی میدانست باز از حکم قتل امیر خودداری مینمود، بهمین منوال دو ماه گذشت و امیر نظام در همین کاشان در میان درختان سرو امرار حیات مینمود.

در اینجا واتسون میخواهد تقصیر را بگردن پرنس دالتور کی بیندازد که

(۱) دخالت دالتور کی در حمایت از امیر پکتیوع دسپه ای بود، چه روسها هم در ضعیف نمودن امیر دخالت داشتند.



اوباعث شد عقیده شاه نسبت به امیر نظام تغییر نمود و حکم قتل اوراداد و حتی این را هم بوزیر مختار روس نسبت میدهد که اظهار نموده بود به پترزبورغ مراجعه نموده و عنقریب جواب خواهد رسید که جان امیر نظام را حفظ کند و این خبر را نیز دشمنان امیر نظام بشاه دادند و همین سبب شد که در کشتن او تعجیل نمودند، ولی اشکالی که قتلادر میان بوده‌ها تا عیال امیر نظام بود که خواهر ناصرالدین شاه باشد و او از ترس اینکه عیال امیر را تلف کنند همیشه مواظب حال امیر بود، همینکه مدتی گذشت و حادثه سوئی رخ نداد دیگر خیالش راحت شد که آسیبی به امیر نخواهد رسید ولی پیداست که اینها همه اغفال بود.

اینک وقت آن رسیده بود که شاه بقتل امیر فرمان دهد، حاجی علی خان که بعدها اعتماد السلطنه لقب گرفت برای انجام این مأموریت داوطلب شد و محرمانه خود را با دژخیمان خویش بکاشان رسانید.

در ۹ ژانویه ۱۸۵۲ امیر نظام بعبادت هر روز، صبح با مستحفظین خود بیرون آمد، همینکه قندی از اندرون دود شد فوری حاجی علی خان دستور داد دژخیمان اطراف او را محاصره و گرفتارش نمودند و دهان امیر را محکم گرفته کشان کشان او را بحیاط مجاور آوردند و در آنجا او را بزمین زدند و دست و پایش را سخت بستند و شریانهای هر دو دست و دو پای او را قطع نموده و برای چند ساعتی او را بهمان حال گذاشتند که در میان درد و الم شدید جان سپارد.

امیر نظام این سختی را تادم آخر جان کندن، با همان متانتی که در تمام عمر از خود بروز داده بود تحمل نمود، با همان متانت که با بزرگی او توأم بود نفس آخر را کشید و جان خود را تسلیم نمود.

عیال امیر از غیبت طولانی او بوخشت افتاده سراسیمه بیرون دوید و از حاجی علی خان سؤال نمود امیر کجاست؟ حاجی علی خان جواب داد: حمام رفته است که بیرون بیاید تا خلعت شاه را بپوشد. ولی این زنونقتی ببالین امیر رسید که قلب او برای اید از ضربان افتاده بود. (۱)



اینک ملاحظه میکنید که با دست خود ایرانی مردی که برای احیای ملت ایران آنهمه تلاش نمود بخون خود در غلطید و هلاک شد، امیر نظام تنها کسی بود که دارای آن رشادت، آن وطنپرستی و آن لیاقت و استعداد و ممانت بود که میتواند کشتی ایران را ساحل نجات برساند و از گردابها و صخره ها آنرا نجات بخشد .

کسانی که در اخلاق و رفتار مردمان نامی مانند قیصر روم ، شارلمانی و ناپلئون دقت کرده باشند، این اشخاص نامی را بر گرفته اراده خداوندی میدانند که برای هدایت مردم آنها را برانگیخته است. اگر چنین است که آنها میگویند، در اینصورت انسان در کار خداوند مات و منحیر است که چگونه شخصی مانند میرزا تقی خان امیر نظام را برای هدایت یک ملت بوجود میآورد و آنوقت اجازه میدهد یکچنین مرد نادال وجود را همان مردم از پا در آورند! این مرد در مدت چند سال که مشغول زحمات طاقت فرسا بود کارهایی انجام داد که قرنها وقت لازم داشت ، در این مدت قلیل علامت هوش و ذکاوت خود را در دوره ای که بود برای همیشه در وطن خویش بیادگار گذاشت و اگر او زنده میماند و نیات خود را بطوری که آرزومند بود بموقع اجرا میگذاشت بدون تردید این مرد نامی در ردیف اشخاص بزرگ دنیا قرار میگرفت که خداوند آنها را برای مأموریت های مخصوصی در این دنیا آورده است، لیکن مرگ بی موقع او قبل از آنکه خدمات برجسته ای به موطنان خود بکند و بآنها منافع جاویدان برساند مانع از آن است که انسان این عقیده را در باب مردمان فوق العاده و نادر دنیا امثال میرزا تقی خان امیر نظام که در این سنوات اخیر ظاهر گردیدند قبول نماید. (۱)

زندگانی و سرگذشت او بهترین شاهد نظریات اساسی هنری توماس بوکل (۲)  
مورخ معروف تاریخ تمدن انگلستان میباشد، همین مصنف گوید:  
«مردم موجد حکومت خود میباشند و هیچ حکومتی در دنیا نمیتواند تمدن و

(۱) تاریخ قاجاریه تالیف واتسون ، صفحه ۲۵۴

(2) Henry Thomas Buckle.

ترتی را بزور و فشار به ملتی که استعداد قبولی آنرا ندارد تحمیل کند، اصلاحات میرزا تقی خان امیر نظام بنائیکه خیلی از ایرانیها تلخ و ناگوار بود، عده این اشخاص ناراضی بقدری زیاد بود که شاه مجبور شد بشکایتهای آنها گوش بدهد، در نتیجه این عمل، يك مرد پاك و وطن پرست و كلری، دلیل و تبصیر و مقبول گردید و جای او را وزیر گرفت که در اخلاق و عادات با آنها یکسان بود و مردم یکچنین کسی را لازم داشتند که بر آنها حکومت کند و با آنها اجازه دهد از خود او تقلید کنند و مثل خود او رشوه گیر باشند.<sup>(۱)</sup>

تمام اصلاحاتی را که امیر نظام در اینصفت نموده بود همه را فوراً منسوخ کردند و آنها را محو نمودند، قشون ایران دیگر روی مواجب و جیره رانندید مگر بعد از چندین سال انتظار و التماس، استفاده‌های شخصی از نو در امور دولت برقرار گردید، نفوذ علماء بار دیگر تجدید شد، دو باره القاب برای اشخاص بر رویم توده شد و ایندفعه بقدری در داشتن القاب و عناوین غلو کردند که از حد طبیعی هم خارج گردید.

خبر قتل امیر نظام حس تنفر عمیقی در تمام اروپا تولید نمود، شاه و درباریان او مورد اعتراضات و ملامت های خیلی شدید واقع شدند، از تمام اروپا باین عمل و حشیانه که در کاشان بحکم شاه واقع شده بود اعتراضات سخت نمودند و در اینموقع شاه و درباریان او با کمال سکوت این اعتراضات را تحمل می نمودند.<sup>(۲)</sup>

چندی طول نکشید که دوره پشیمانی و ندامت شروع شد، شاه وعده زیادی از درباریان او بزودی فریبند که هر که میرزا تقی خان امیر نظام چه فقدان غیر قابل جبرانی بوده است ولی این پشیمانی و ندامت دیر و موقع آن گذشته بود. معروف است که شاه خود را عزادار نمود و هر ساله در روز قتل امیر نظام روزه میگرفت و کفاره میداد و دو دختر معصوم که از امیر نظام باقی مانده بود، شاه آنها را بدو پسر خود تا مژد نمود.<sup>(۳)</sup>

(۱) تاریخ قاجاریه تألیف دانشور، صفحه ۴۰۵

(۲) « « « « « « ۴۰۵

(۳) « « « « « « ۴۰۶

هر قدر که از قتل امیر نظام میگذرد خدمات او بهتر نمایان میگردد و در میان هموطنان خود بیشتر معروف میشود. شاه بعدها فهمیده بود چقدر مشکل است مانند او کسی را پیدا کند که بتواند دنبال اصلاحات او را گرفته و آنها را تکمیل سازد. دوره کوتاهی که امیر نظام مصدق مورد دولتی بود، مردم ایران باین دوره کوتاه مثل دوره طلالی<sup>(۱)</sup> ایران نظر میکنند که در تاریخ آن مملکت بمنتظر میباشد. مسافرین غربی که داخل دشنهای عراق میشوند و یا اینکه از تنگه‌های جبال البرز عبور میکنند، همینکه از مردمان همراه قافله از اوضاع مملکت ایران سؤال میکنند بدون تردید جواب همه آنها این است که اوضاع فعلی بسیار بد و دوره امیر نظام يك دوره بسیار درخشانی بوده است.<sup>(۲)</sup>

(1) Golden Era.

(۲) تاریخ قاجاریه، تألیف واتسون متحد ۴۵۶

# فصل سی ام

King George The Fourth Said ;  
«I Have never forgotten what a  
witty king once said of it to  
me, your English Government, he  
assured me, is only good to  
protect rascal and to Intimidate  
honest men. What do you think  
of that, Mr. Canning? Is there not  
a great fund of truth in it?»

Canning did not reply.

«George Canning . by Sir  
Charles petrie. P. 176 (1930)»

جرج چهارم پادشاه انگلیس (۱۸۳۰-۱۸۳۵) به جرج  
کانینگ صدراعظم انگلستان خطاب کرده میگوید:  
( «من همیشه و آنچه زمانه بزرگی از پادشاهان خوش طبع بین  
انگهار نبود هرگز فراموشی نمیکنم، آن خطاب این است:  
«دولت انگلیس شما همه را برای این خوب است که از  
اراذل و اوباشی حمایت کند و رجال درست و امین را تهدید نماید.»  
آقای کانینگ عقیده شما در این باب چیست؟ آیا گنجینه موهبی  
از حقیقت در این گفتار نیست؟  
کانینگ جوابی نداد.  
«نقل از رابرت چرچ فلدمانی جرج کانینگ، تألیف سر چارلز پتری -  
جلد ۱ ص ۱۷۶ (۱۹۳۰)»

رجال درباری فارسی زبان و رجال آذربایجانی - سیاست دولت  
انگلیس نسبت باین دو دسته رجال درباری ایران - میرزا آقا -

خان نوری - يك نظر اجمالی به اوضاع افغانستان در این ایام -  
 فتنه پیروان باب در صدارت میرزا آقاخان نوری - واگذاری  
 هرات با انگلیسها - تعهد میرزا آقاخان راجع به هرات - نامه  
 میرزا آقاخان نوری به صید محمد خان حاکم هرات که بر  
 یار محمد خان وزیر هرات بود - نامه سرهنگ شیل به صید محمد  
 خان - یار محمد خان وزیر هرات و میرزا آقاخان نوری

در اواخر سلطنت فتحعلی شاه ، بواسطه نفوذ عباس میرزا نایب السلطنه، یکعده  
 رجال آذربایجانی مصدر کار شدند و نایب السلطنه نیز از آنها حمایت میکرد ، در مقابل  
 اینها هم یکعده رجال درباری طهران وجود داشتند که آنها جداً مخالف رجال  
 آذربایجانی بودند . رفته رفته این مخالفت اهمیت پیدا نمود و دو دستگی بین  
 رجال درباری ایران بوجود آمد . یکی را دسته رجال درباری طهرانی و دیگری  
 را دسته رجال آذربایجانی نامیدند ، در نتیجه همین دو دستگی بود که اختلافات  
 ترك و فارس پیدا شد .

در جزء عده آذربایجانی ها آن کسانی بودند که اول در اطراف عباس میرزا  
 نایب السلطنه بودند و پس از مرگ او دور محمدشاهرا گرفتند و تا اوائل سلطنت  
 ناصرالدین شاه هم اینها نفوذ داشتند و بعد از مرگ میرزا تقی خان امیر کبیر دوره  
 آنها سپری شد و دیگر چندان اسمی از آنها برده نمیشود .

حال دولت انگلیس در این مدت سرو سرشان با دسته درباری فارسی زبان بود  
 و مخالف رجال آذربایجانی بودند ، برعکس بادسته درباری طهرانی یا بقول خودشان  
 رجال فارسی زبان ، هم افق و نسبت با آنها همیشه خوشبین بودند و خیلی هم سعی  
 داشتند که اگر بتوانند ، دولتی از فارسی زبانان در جنوب تشکیل بدهند (۱) تا باین  
 وسیله مقاصد آنها بهتر نتیجه برسد و ادعا میکردند که عنصر خالص ایرانی های فارسی

(1) England and Russia in the east - by Sir H. Rawlinson

این کتاب دوبار در لندن بطبع رسیده ، در سال ۱۸۶۰ و سال ۱۸۷۵ . P.55

زبان هندی و اینها هستند که جداً بر له انگلیسی مشغول کارند . (۱)

اما رجال آذربایجانی و قشون آذربایجان ، همراه عباس میرزا نایب‌الطنه در جنگهای یزد ، کرمان و خراسان فداکاریهای زیاد نموده و جلو افتاده بودند . شجاعت و رشادت آنها در این جنگها بتمام ایرانیان معلوم شده بود و همه کس میزان قدرت و نفوذ آنها را فهمیده بود .

تا وقتی که فتحعلی‌شاه زنده بود تمام امور دولتی در دست رجال فارسی زبان بود ، حتی حکام ولایات و ایالات نیز از آنها انتخاب میشدند ولی بعد از مرگ فتحعلی‌شاه این ترتیب بکلی تغییر کرد . رجال آذربایجانی همراه شاه جدید بطهران آمدند و دورشاه را گرفتند ، از این پس همه جا حاکم ترک زبان مأمور گردید و همراه هر یک از آنها یکمده نظامی آذربایجانی اعزام شد که از حکام آذربایجانی حمایت کنند و طولی نکشید که تمام رشته های امور دولتی بدست رجال ترک زبان افتاد که همه آنها آذربایجانی بودند .

رالینسون در کتاب خود چنین مینویسد :

« هنگامیکه ما بخلیج فارس لشکر فرستادیم ، در فارس و اصفهان هیچ نوع مخالفتی نسبت به قشون اعزامی ما نشان داده نشد بلکه مردم خیلی خوشحال بودند که بوسیله این قشون گریبان خودشان را از دست حکام ترک زبان خلاص خواهند نمود . » (۲)

از اشخاص مهم و فیکه جزء دسته فارسی زبان بودند یکی اله یارخان آصف‌الدوله است که باعث فتنه خراسان شد و یکی هم میرزا آقاخان نوری است که تا حدی چندین بار از او اسم برده شده و اینک صدراعظم ایران شده بود . دستورهای مهمی داشت که باید بتقع دولت انگلیس در این مقام اجرا کنند .

اینک بعد از قتل میرزا تقی خان امیر کبیر رجال فارسی زبان ایران نفس راحتی کشیدند که مخالف بزرگی آنها از بین رفت و دنیا بکام آنها شد .

(۱) کتاب سرزمین رالینسون مرسوم به انگلیس و روس در شرق ، صفحه ۶۱

(۲) کتاب رالینسون ، صفحه ۶۲

میرزا آقاخان نوری حال در مسند صدارت ایران برقرار است و اینک مختصری از شرح حال او در اینجا ذکر میشود .

اسم اصلی او میرزا نصراللهخان فرزند میرزا اسدالله نوری است . میرزا آقاخان در اواخر سلطنت فتحعلی شاه وزیر لشکر بوده ، در زمان سلطنت محمدشاه هم در دربار بود و همراه اردوی محمدشاه بهرات رفت ، در آنجا کلای از پیش گرفت و هنگامیکه شاه مراجعت نمود میرزا آقاخان نیز با او همراه بود .

در صدارت تواریخ مینویسد :

« میرزا آقاخان نوری در این سفر وزیر لشکر بود ، صریحاً خط و خطای حاجی میرزا آقاسی را اظهار مینمود ، باین واسطه حاجی میرزا آقاسی از او اندیشه میکرد و در صدد دفع او برآمد . روز بروز کار میرزا آقاخان بالا میرفت و از حاجی میرزا آقاسی بحضور شاهانه حمایت میکرد ، یعنی خط و خطا و خیالات قاسده الله لیلیخان ایلیخان را برض میرسانید ، حاجی میرزا آقاسی بحضور شاهانه پیام کرد که امروز میرزا آقاخان وزیر لشکر در مملکت وزیر دیگر است و مردم او را ازمن افزونتر دانند ، یا او را از مداخله امور بازدارید یا مرا بکنج انزوا واگذارید . شاهنشاه غازی که در آن روزگار علیل بودند و نیز به حاجی میرزا آقاسی عقیده عالم ارشادی داشتند عزل او را موجب خلل مملکت شمردند ، لهذا مقرر داشتند که وزیر لشکر را تنبیه کردند و قراردادند که چندی متوقف کاشان باشد .

میرزا آقاخان همچنان در کاشان بود تا خبر مرگ محمد شاه باو رسید و نوری عازم طهران شد . »

در صفحات ۴۵۵ و ۴۵۶ همین کتاب جریان مراجعت میرزا آقاخان نوری از کاشان به طهران و حمایت شاردن دافر دولت انگلیس و مهد علیا مادر ناصرالدین شاه از او ، از قول نویسنده ناسخ التواریخ نقل گردیده است .

در دنبال همین مطلب ، سیر علاوه کرده مینویسد :

« ... از آنسوی کلداران مهد علیا نیز از مراجعت او راضی نبودند .

وزیر لشکر بیم کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود ، پس

تدبیری نیکو بیندیشید و در هنگامیکه صاحبان منصب سفارت انگلیس و تمامت امرائی که در ارك جای داشتند و همچنان خادمان حضرت علیا همه انجمن بودند ، روی به آن جماعت کرده گفت :

من بفرمان بدین درآمدهام و دست در گریبان برده دستخط مبارک شاهنشاه را که در ایام ولایت عهدی بدو داده بود بیرون کرد و گفت : من بحکم این منشور تا بدینجا تاختم و هم اکنون برای خویش خواهم رفت و استوار خواهم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فراز آید ، گر بکشد حاکم است و در بنوازد رواست ... وزیر لشکر از ارك سلطانی برای خویش رفت .

همینکه ناصرالدین شاه بطهران رسید و تاجگذاری کرد و مقام صدارت به میرزاتقی خان امیر کبیر رسید ، این مرد با هوش مآل اندیش از افکار و اعمال میرزا آقاخان نوری آگاه بود و تمیز داده بود که هر گاه او را کنار بگذارد ممکن است در کارها اختلال کرده و موانع بزرگی در پیشرفت او ایجاد نماید ، این بود که میرزا آقاخان را داخل در کار دولت نمود و با او مهربانی کرد و فرمان لقب اعتماد الدوله را برای او صادر نمود و او را در امور دولت مداخله داد ، ولی میرزا آقاخان نوری در عوض این محبت ها ، همینکه میرزاتقی خان امیر کبیر از تلگراف بر کنار شد و صدارت باو تعلق گرفت ، اول شرطی که برای قبول مقام صدارت خود نمود همانا قتل میرزاتقی خان امیر کبیر بود .

در کتاب صدالتواریخ مینویسد :

در بیست و پنجم محرم الحرام یکپهرا در دو بیست و شصت و هشت که میرزاتقی خان اتابك اعظم از صدارت معزول شد ، از روی استحقاق و کفایت کار صدارت به میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری تعلق یافت و او را صدر اعظم لقب دادند ، در ششم ماه صفر که عید ولادت سلطانی بود او را باین پایگاه رسانیدند و جبهه آرمه شمس مرصع و مکرر به الماس و به یاقوت باو مرحمت شد و او بدو قبول صدارت نمیکرد ، آخر الامر با دولت دو شرط کرد ، یکی آنکه میرزاتقی خان اتابك اعظم را معدوم الاثر نمایند تا از روی اطمینان در این کار مداخله نماید ، دیگر آنکه اگر روزی از میرزا آقاخان



خطائی و خیانتی در دولت دیده شود یا سعایتی بعمل آید جان او در امان باشد و بهلاکت نرسد و سایر عقوبات و اخراج و عزل مبتلا گردد و در این دو فقره نوشته و عهدی گرفت ، آنگاه در امور وزارت خاصه دخالت نمود .

## اینک اوضاع افغانستان در این ایام

پس از آنکه قشون اعزامی دولت انگلیس و حکومت هندوستان در افغانستان شکست خورد و بکلی از بین رفت ، یار محمد خان در هرات آزاد شد و استقلال پیدا کرد ، کامران میرزا که روی باجابت داشت از میان برداشته شد و خود یار محمد خان حاکم بالاستقلال شد و خود را خدمتگذار پادشاه ایران معرفی کرده و سکه و خطبه بنام پادشاه ایران جاری ساخت و کاملاً مطیع در بار ایران شد و به هم چنین کهندلخان و برادران او در قندهار عمل نمودند . هنگامیکه قشون انگلیس افغانستان را اشغال نمود کهندلخان با کسان خود بایران پناهنده شدند و دولت ایران آنها را در ایالت کرمان مسکن داد و نگاهداری نمود و بعد از آنکه قشون انگلیس در افغانستان شکست خورد ، کهندلخان با کسب اجازه از دربار ایران برادران خود را برداشته به قندهار رفت و زمام امور آن قسمت را بدست گرفت و خود را مطیع و دست نشانده شهریار ایران معرفی نمود .

اما در قسمت کابل ، هنگامیکه نفوذ قشون انگلیس از بین رفت ، شایع جاع که توسط قشون انگلیس از هندوستان آمده و بنام پادشاه افغانستان صاحب تاج و تخت شده بود ، بدست عده‌ای از اهالی کابل بقتل رسید و دو مرتبه امارت کابل بدست سرداران بار کزائی افتاد ، اینک تمام افغانستان بتصرف خود افغانها در آمده بود . انگلیسها هرگز چنین تصور نمی‌کردند که سکنه افغانستان این اندازه حسن وطن پرستی داشته باشند و نمی‌دانستند این اندازه متدین و متعصب هستند و بمنتخب و وطنشان علاقه دارند و در مقابل تجاوز اجنبی تما این حد جسور می‌باشند . این پیش آمد و قیام سکنه افغانستان برای دولت انگلیس و حکومت متجاوز هندوستان

يك درس عبرت خوبی بود و دانستند بعدها با آنها چگونه معامله کنند .  
 در این ایام برای انگلیس ها ، بعد از این همه تلفات و خسارات و سکنه بیست  
 و نمود آنها در افغانستان ، فقط يك راه باقی مانده بود که از آن راه داخل شده نفوذ  
 و قدرت از دست رفته را مجدداً در افغانستان برقرار کنند و آن تحجیب و اظهار دوستی  
 با امیر دوست محمد خان بود که در هندوستان محبوس انگلیسها بود سعی کردند با او  
 کنار آمده مجدداً او را در امارت افغانستان برقرار کنند .

جان ویلیام کی در این باب مینویسد :

« انگلیسها مشاهده نمودند که نمیتوان با ملت افغان همان معامله را نمود  
 که در اینصورت با ملل هندوستان نموده اند ، بنابراین ناچار بودند بار دیگر با  
 دوست محمد خان کنار بیایند ، پس دستور دادند کاپیتان نیکولسون<sup>(۱)</sup> که مأمور  
 حفظ دوست محمد خان بود موضوع مراجعت او را با افغانان با اظهار نماید .  
 نیکولسون گوید :

همینکه این مسئله طرح شد دوست محمد خان بمن اظهار کرد : از وقتی که من  
 تسلیم شما شده ام روحاً و قلباً طرفدار شما میباشم ، قسم بذات احدیت از وقتی که تسلیم  
 دولت انگلیس شده ام تا امروز با کابل مکاتبه نداشته ام جز بوسیله مأمورین دولت  
 انگلیس و ممکن است بعضی اطلاعات از کابل ، از برادرانم بخواهرم که در لودیانان در  
 هندوستان متوقف است رسیده باشد ولی من که مهمان شما یا محبوس شما هر کدام  
 که فرض کنید بوده ام دیگر با کسی مکاتبه نداشته ام ، وقتی که من بطرف شما  
 آمدم باین امید بودم که روزی شما از وجود من استفاده کنید . اینک من آنچه حقیقت  
 است بشما میگویم و هر گز هم انکار نخواهم نمود ؛ من حاضر هم جان خود را در  
 راه خدمت شما قرار کنم . »<sup>(۲)</sup>

در این زمان در حکومت هندوستان تغییرات کلی حاصل شده بود ، لرد اوکلند  
 که طرفدار جدی عملیات نظامی در افغانستان بود عوض شده جای او را لرد الین بورو<sup>(۳)</sup>

(1) Captain Nicholson .

(۲) تاریخ جنگهای افغانان تألیف جان ویلیام کی ، جلد سوم صفحه ۲۱۴

(3) Lord Ellenborough .

گرفته بود ، بعد از اعزام قوای معتابیهی به افغانستان و استرداد اسرای انگلیسی صلاح دیده شد که افغانستان و ملت افغانرا بحال خود گذارند .

مورخ فوق‌الذکر در جلد سوم کتاب خود در صفحه ۳۹۷ در این موضوع چنین مینویسد :

« در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۸۴۳ لردالن بورو از دوست محمدخان در سرحد هندوستان پذیرائی شایانی نموده و او را از سرحد عبور دادند و دخالت دولت انگلیس و حکومت هندوستان در افغانستان باآخر رسید و يك بیاتیه هم از طرف حکومت هندوستان صادر گردیده عملیات سال ۱۸۴۸ را تکذیب نمودند ، باین معنی که گفتند اقدام یان لشکر کشی يك عمل غیر عاقلانه بوده ، برای آنکه ضایعات این قشونکشی در تاریخ نظیر نداشته و يك درس عبرت مؤثر از این صل گرفته شد و نتیجه‌ای هم بدست آمده میرساند که این اقدام يك اشتباه بزرگ سیاسی و نظامی بوده که با مصارف فوق‌العاده زیاد تحمیل بر بودجه مملکت هندوستان شده است .

اشغال نظامی افغانستان خطای بزرگی بود که بگردن سیاستمداران آن‌روزی وارد است و مدت‌ها حکومت هندوستان زیر بار مخارج گزاف این قشون کشی گرفتار بود .

نه حکومت هندوستان نه کمپانی شرقی انگلیس هیچک مسئول این جنگ نبودند ، بلکه مسئولیت آن بعهده وزراء دربار لندن می‌باشد .

چه نتیجه‌ای از این جنگ گرفته شد ؟ مقصود چه بود ؟ مقصود این بود که در مقابل غرب سدی در افغانستان احداث کنند و این قشون اعزام شد که جلوتجاوزات ایرانرا بگیرد و از دسایس روسها جلوگیری کند .

بعد از ضایعات زیاد و تلفات مالی و جانی مجبور شدیم از تمام افغانستان چشم پوشیم و خارج شویم . قبل از رفتن ما به افغانستان نام دولت انگلیس يك ابهت و احترامی داشت هنوز خاطره جنرال الفین استون در یاد افغانها بود ولی جای آنرا قشون مضمحل شده ما گرفت که کار آن بافتضاح کشید .

افغانها ملت فراموشکاری نیستند و هرگز این خطاها و ظلمها که بر آنها وارد آمده عنو و فراموش نخواهند نمود ، چه از کابل بکندهار و چه از کابل به پشاور در تمام این نواحی خرابی‌هایی که ما وارد آورده‌ایم در پیش نظر آنها معجز می‌باشد. خانواده‌ای نیست که خون کسانشان در این کشمش ریخته نشده باشد و آنها مدام در فکر انتقام از این فرنگیهای کافر خواهند بود. درهای اصلاح و موافقت بروی ما بسته شده است ، هر گاه دشمنی افغانها بسبب ضعف سیاست ما شده است یقین باید کرد که مسبب اصلی خود ما بوده‌ایم .

تمام اینها نتیجه رقابت و حسادت بین دولتین انگلیس و روس در آسیای مرکزی است ، خطاها و اشتباهات ما در افغانستان که منجر به اضمحلال قشون ما شد از نوجراتی بدولت ایران داده و روسها نیز تحریکات تازه‌ای شروع نموده‌اند، فقط یکقدم باقی است که شکست سیاسی و نظامی ما تکمیل شود و آن عبارت از این میباشد که دولت ایران عده مختصری قشون به افغانستان فرستاده هرات را تصرف کند .

دولت انگلیس و حکومت هندوستان بعد از اینهمه تلفات جانی و مالی ، تازه بعقیده اولیئ سرجان مکنیل<sup>(۱)</sup> برگشت که اظهار میداشت ؛ بهترین میباشد که يك افغانستان متحد و تحت الحمايه بحر پرستی دوست محمدخان اداره نموده هرات را هم بتصرف او بدهند و دست کامران و یار محمدخانرا از هرات کوتاه کنند ، آنوقت یکقدمه صاحب منصب نظامی به دوست محمدخان بدهند با يك مقرری سالیانه یا ماهیانه ، تا بتوانند يك قشون صحیح در مقابل دولت ایران حاضر نمایند . در آن تاریخ یعنی در سال ۱۸۳۶ میلادی (۱۲۵۲ هجری) این پیشنهاد عملی نشد و آنهمه تلفات مالی و جانی پیش آمد ، حال دیگر نفوذ سیاسی دولت انگلیس در افغانستان از بین رفته و ملت افغان نیز فهمیدند که قشون انگلیس را نیز میتوان شکست داد و آنها را بکلی مضمحل نمود ، این بود که بهمان عقیده سرجان مکنیل و سرالکائندر-

(۱) این شخص همان است که در زمان محمدشاه و معاصره هرات آن اقتضاح را برای دولت ایران فراهم آورد .

بودن بر گشتند و دوست محمدخان را روانه کابل نمودند و او را در اعارت کابل  
برقرار کردند .

این واقعه در سال ۱۸۴۳ میلادی (مطابق ۱۲۵۹ هجری) اتفاق افتاد .  
در این تاریخ دوست محمدخان در کابل ، کهندلخان برادرش در قندهار و  
یارمحمدخان در هرات بود و فقط سردار اولی در تحت نفوذ انگلیسها باقی مانده  
بود . کهندلخان و یارمحمدخان کاملاً در ظرفداری دولت ایران پایدار و نسبت  
بآندولت وفادار بودند ولی طولی نکشید که روابط دوستمحمدخان نیز با انگلیسها  
تیره گردید که شرح آن بجای خود بیاید .

چنانکه قبلاً اشاره شد ، در اواخر دوره محمدشاه دسایس خارجی در ایران  
میدان وسیعی داشته بطوریکه رشته های امور داخلی و خارجی آن از هم گسیخته  
گردید . این وضع قریب شش سال در ایران دوام داشت تا اینکه میرزا تقی خان  
امیر نظام مهام امور گسیخته ایراترا بدست گرفت و کرد آنچه باید بکنند و وظیفه يك  
سیاستمدار ایرانی مجرب ، وطنپرست ، پاك و بی آلايش و مطلع را انجام داد و  
افغانستان که سهل است بلکه تمام ممالک آسیای مرکزی را بطرف دولت ایران  
جلب نمود . داستان مسافرت **رضاقلی خان الله یاشی** بممالک آسیای مرکزی شاهد  
قضیه است .

در تاریخ منظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۸۴۸ میلادی)  
می نویسد :

« نواب حشمت الدوله با اردوی خود توجه هرات گردید و در دوفریخی  
غوریان لشکر گاهی اختیار کرد و از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در آنجا اطراق  
نمودند و یارمحمدخان از یابت مالیات هرات تقدماً و جنساً خدماتی نمود . »  
ایضاً در جزء وقایع سال ۱۲۶۷ هجری (۱۸۵۰ میلادی) مینویسد :

(طایفه بلوچ سیستان که شرارت مینمودند یارمحمد خان ظهیرالدوله به  
امر اولیای دولت علیه جمعیتی از هرات بر سر آنها فرستاده آنها را تشبه کرد .  
ظهیرالدوله میرزا محمدعلی برادر میرزا نجف خان را از هرات با عریضه

بدبار همایون فرستاد و در همین سال یار محمد خان در گذشت و پسر او صید محمد خان بجای پدر بحکومت هرات برقرار گردید.

جزء وقایع سال ۱۲۶۸ هجری (۱۸۵۱ میلادی) مینویسد:

صید محمد خان حاکم هرات پسر یار محمد خان ظهیر الدوله که میرزا بزرگ رابا پیش کشی بدبار معدلتخواه فرستاده بود محض بذل عاطفت و تسلیم او در قوت ظهیر الدوله مهرزا احمد ناظم دیوان را روانه هرات و اسبی یراق طلا و کاردی مکمل بالماس و خلعتی فاخر برای صید محمد خان عنایت و ارسال فرمودند.

جزء وقایع سال ۱۲۶۹ هجری (۱۸۵۲ میلادی) مینویسد:

دکالسه ای که بصحابت شعبانعلی خان به افتخار صید محمد خان ظهیر الدوله مرحمت شده بود، چون بیلغرفسخی هرات رسید معزی الیه استقبال نموده شرایط تعظیمات و احترامات را نموده در کالسه نشسته داخل شهر هرات شد.

این اجزاء وقایع سال ۱۲۷۰ هجری (۱۸۵۳ میلادی) مینویسد:

و چون مابین شهر علی خان پسر امیر دوست محمد خان حاکم کابل و سردار کهندل خان سردار قندهار نقاری حاصل شده بود عبدالله خان سیستانی را با فرامین و احکام مأمور آن صفحات فرمودند که آنها را برآه مودت و اتحاد دلالت کند. سردار سلطان علی خان پسر سردار کهندل خان که بنخا کبای مبارک آمده بود او را بلقب منظر الدوله ملقب و منقطع فرموده بصحابت او خلایع فاخره و انعامات شاهانه برای سردار کهندل خان در هم دل خان و مهر دل خان و سایر خوانین مینول داشتند.

عالیجاه هلاکرم مستوفی هرات چند رأس اسب برسم پیشکشی از جانب صید محمد خان حاکم هرات بنخا کبای مبارک آورده مورد تقدیرات شاهانه گردید.

در این تاریخ انگلیسها در اروپا سخت مشغول بودند، نیکلای اول امپراطور روس در مدت سی سال سلطنت خود خیلی مقتدر و صاحب نفوذ شده بود، در آن ایام او را دیکتاتور اروپا مینامیدند و برای دولت انگلیس لازم بود او را هم مانند سایر پادشاهان مقتدر دنیا گوشمالی دهد. این بود که در این تاریخ عده ای از دول اروپا

ظاهرأ وعدهای دیگر باطنأ علیه روسها حاضر نموده جنگ کریسه را پیش آوردند که نتیجه آن مرگ نیکلای اول و شکست نظامی دولت روس در اروپا شد که شرح آن بیاید.

اما اوضاع آسیای مرکزی در این تاریخ بدین قرار بود که انگلیسها نفوذ سیاسی خود را بواسطه شکستی که در افغانان برای قشون آنها پیش آمد از دست داده بودند، خود مورخین انگلیسی اذعان دارند که شکست قشون انگلیسی در افغانان باعث شد که نفوذ دولت انگلیس در آسیای مرکزی از بین برود.

دولت ایران بدون اینکه اقدام مسلحانه‌ای بکند هرات، قندهار و حتی کابل و ترکستان جمالگی بدون اختلاف بطرف آن دولت متمایل شدند. سیاست عاقلانه میرزا تقی خان امیر نظام در مدت سه سال همه آنها را نسبت بپادشاه ایران علاقه مند نمود و سالی نمیگشت که اظهار اطاعت و انقیاد نکند. در این زمان در هرات یار محمد خان خوب سیاست انگلیسها آشنا شده و نیات باطنی آنها را خوب فهمیده بود و بهمین دلیل هم بود که تمام رؤساء و امراء افغانستان را بطرف دولت ایران متوجه نمود.

خداوند نبخشد کسانی را که باعث قتل امیر نظام شدند والا با بودن او نفوذ روس و انگلیس برای همیشه در آسیای مرکزی از بین میرفت.

در آن زمان ممالک آسیای مرکزی محتاج بیک مرد مقتدر بود که تمام آنها را تحت کلمه اسلام متحد نموده و نشانرا از دستبرد اجانب حفظ کند. آن مرد مقتدر هم میرزا تقی خان امیر کبیر بود که ایادی غدار خودی و بیگانه بادهایس و حیل ظالمانه رشتن حیات پاک و بی آلایش این نابغه شرقی را بیرحمانه قطع نمود، اگر صدارت امیر کبیر در سال طول کشیده بود نفوذ سیاسی دولت انگلیس در این ممالک برای همیشه از میان میرفت.

بعد از عزل امیر کبیر و قتل فجیع او در کاشان، میرزا آقاخان توری برآمد صدارت ثابت و برقرار شد. در سال اول صدارت او واقعه‌ای رخ داد که باید مختصر اشاردهای بدان واقعه بشود.



آن واقعه سوء قصدی بود که بیروان میرزا علیمحمد باب در نیاوران بجان ناصرالدین شاه نمودند این واقعه در شوال ۱۲۶۸ روی داد، ولی یکسال قبل از این نیز که زمان صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر بود حضرات بایه در این خیال بودند که در طهران فتنه‌ای بر پا کنند، ولی حسن مراقبت امیر در کارها از این فتنه جلوگیری نمود.

میرزا تقی خان امیر کبیر عده‌ای جاسوسان و خبرنگاران مخصوص و امین داشت که در همه جا متفرق بودند و امیر را از کلیه جریان امور مملکتی مطلع می نمودند، در این واقعه نیز خبرنگاران امیر قبلاً بوی گزارش دادند که حضرات بایه قصد فتنه و فساد دارند، امیر فوری اقدام مؤثر نمود و سردسته‌های آنها را قلع و قمع کرد و از فتنه بزرگی جلوگیری نمود.

مرحوم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه فرزند فتحعلی شاه که در آن تاریخ (۱۲۶۷) وزیر مهدعلیا بوده، تاریخ فتنه باب را موسوم به متنبین<sup>(۱)</sup> نوشته و در صفحه ۵۴ که شرح احوال ملاحیح علی ترشیزی را می‌نگارد گوید:

(او نیز از حلقای باب بوده که خود را حضرت عظیم لقب کرده بود و از شاگردان خاص حاج سید کاظم رشتی بود که قبل از قتل باب در دارالخلافت طهران سال ۱۲۶۷ هجری خواست فتنه‌ای بر پا کند که او را میسر نشد و تفصیل آن از این قرار است:

در اول جلوس میمنت مأموس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار.. که هنوز سال عمرم به سی نرسیده بود بسی رانج و مایل به بحالت ارباب کمال و اهل حال بودم، از آن روی بقدمکان محفلی از وجود ادبا و شعرا تشکیل دادمی هر شب و روز، از جمله اهل مجلس میرزا حبیب الله حکیم قآنی، میرزا عبدالوهاب معرم، میرزا طاهر شعری دیباچه نگار، میرزا احمد طبیب کاشانی، میرزا احمد هروی و میرزا ذوقی و غیره بودند چون میرزا عبدالرحیم هروی حکمت

(۱) این کتاب خطی است و در اختیار نگارنده می‌باشد، در پشت اولین صفحه آن این

عبارت نوشته شده است: «تاریخ بایه اعتضاد السلطنه».



فلاسفه و کتب فلاصدی را تیک میدانست ، در اول شب هدایهٔ ملاصدری را در نزد وی تعلم مینمودم ، من نیز متوسطات را بوی تعلیم میکردم ، بعد از تدریس و تندنس بصحبت سایر ادبا و شعرا مشغول میگشتم .

در آنوقت که فتنهٔ باب و باینها در اطراف منتشر بود ، میرزا عبدالرحیم که بجهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب میشد چون متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً بآن طایفه گرویده بیشتر اوقات با فلاسفهٔ عقلی و سایر رؤسای بایه که در دارالخلافه بودند معاشرت میکرد ولی مرا غفلتی عظیم بود

اگر چه بعضی از لیبالی زبان بقدرج علما گشودی من او را تأدیب کردم ، وقتی گفت ، شما با وجود ظهور باب یا ز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم کدام است آن ظهور ؟ امروز که من در جهل مرکب هستم . گفت : مگر مرا ملاحظه نمیکنید ، ملاحسین بشرویه در شیخ طبرسی عمأ قریب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر چنانکه در بحار الانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آنحضرت ، حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری و قم را مفتوح خواهد ساخت . گفتم حسین شما گرفتار لشکر منصور است ، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهید گفت .

حال بر همین منوال بود ، روزی چهار ساعت بغروب مانده رقعهای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آنوقت امارت نظام و ممدارت ایران داشت و بلقب اتابك اعظم ملقب بود ، چنانکه سرش صص الشعراء گوید :

لشکر و کشور مرتب است و منظم هر دو بمیر اجل اتابك اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عاده و مافوق الفایده از من منظور داشت ، از اینکه مرا نسبت بسایر ایناء ملوک منصب وزارت مهندلیا و ستر گیری دامت شوکتها بود و مضمون رقعہ آنکه : دو ساعت بغروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانهٔ دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری پس لازم است .»

منهم در وقت معین حرکت کرده در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند نور کرد و دست بجیب نموده رقعهای در آورد و بمن داد، در آن رقعہ مفتش از قبل روی نوشته بود که:

«روز جمعه آینده باین ما خیال دارند بهیات اجتماع با شمیر کشیده اولاً به مسجد شامریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را بقتل آورده، پس از آن یادکر باصاحب الزمان بهارک ریزند و فسادى برپا نموده نسبت بشاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند و از جمله رؤسای این طایفه ملاشبخه‌لی است که خود را حضرت عظیم لقب داده و فی الحقیقه رئیس بایه دردار الخلافه است و در هر چند روز بایاسی در آمده که مردم او را نشناسند و هفتای بیش در خانه توقف نمیکند و ام الفساد این طایفه است و دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است، دیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملا محمد تقی هروی که هر دو از رؤساء بایه هستند که فعلاً در حمایت حلیقلی میرزا هستند و اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا نخواهد شد.»

پس از خواندن نامه بفکر فروشدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت:  
«شخص شما علاوه بر انتاب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید، گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید.»  
جواب گفتم: «بحمدالله تعالی شکر حضرت رب العزمه را با اعتقاد درست بوده و همت و خواهم بود.»

براین آمدم هم براین بگفتم تا گوی پیغمبر و حیدرم  
و این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم، چنانکه شخص شما که امروز  
شخص اول ایران و اتابک اعظم هستید در چهارده سال قبل که با منصب مسنوقی نظام  
از آذربایجان بطهران آمدید بسبب مصاهره من با میرزا فخر علی حکیم باشی  
و صاحب باشا و جمع دیگر از آنجمله محمد صادق خان گروسی و وزیر خان  
مکری که حال آجودانباشی است و میرزا محمد تبریزی و ملا بهرام و درویش  
عبدالرحیم باندازه‌ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صفت سن از من  
میدیدید که مرا بعوامی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزاء بودم، چون

تنها هستید و نشکی درشان آفتابکی پیدا نمیشود. اگر فراموش کرده‌اید شرحی از روزرمضان عانی آباد و قرمه به و توییح خود را بیان کنم، شاید فراموش فرموده باشید.

تبسم کرده گفت: «لازم نیست از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داد مرا ملاقات کند.»

گفتم تفصیل این سه نفر بدون زیاد و نقصان است:

«آقامیرزا احمد حکیم باشی کاشی طیب حافق و با امانت و معالج‌چهدملیا و ستر کبری از نجباء و علماء کاشان بوده، پدرش ملا رضا معروف به کبابی است، و مادرش بنام اعمام حاجی پشته‌شهرلی است. بذات پاک الهی و بتمک اعلیحضرت ابداً قضیه‌باب و یابی از او مسموع نشده، اما از میرزا عبدالرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده، اما ملا شیخعلی، بذات پاک احدیت نه‌اورا می‌شناسم و نمیدانم مقصود او چیست.»

چون کلام پایان آمد بمن سخت نگر است، بقول اعراب نظر الی بنظرة گفت: خوب جواب نگفتید، این مفتش و گماشته من دروغ نمی‌گوید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد، من با همه اخلاص و ملاحظه از آمدن علیا این سه تن را از شما خواهم خواست.

این بگفت و پا خاست، هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست جوابی نداد، در حین دعای گفت: «یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می‌خواهم.»

لا بد با کمال تحیر و تفکر بیخانه آمده در فکر رفتم، باز آنشب را با محنت و تعب سر می‌بردم، پاسی از شب گذشته، بیشتر یا کمتر رقعهای از امیر رسید که در تمام امر بهبود تعجیل کنید، «باز برو هم افزود، علی الصبح بصرن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد، شرح حال و سؤال و جواب با امیر را در میان آوردم. گفت: «با کی ندارید، این حضرت عظیم یکی از بزرگان بایه است و در دار الخلافه داعی‌باب است، اسمش

ملاشیخعلی و هر روز لقمی بر خود میگذارد و هفته‌ای مجلس بلباسی میشود . چندی در هم‌ایگی شما بود ، الان معلوم نیست در کجا منزل دازد ولی میرزا عبدالرحیم از جا و مکان او متحضر است .

در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد ، خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته ، چون فرود آمد و لحظه‌ای با دیپاچه نگار گفتم و شتود کرد حکم بحبس و قید میرزا عبدالرحیم داد : اولاً با کمال ملامت و نصایح و مواعظ از مکان ملاشیخعلی سؤال کرده جواب مفید مسموع نشد ، سوگند بکنب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم .

کار از سستی بختی و از ملامت بغضب و زحمت کشاید و باز سودمند نیامد . با دیپاچه نگار مشاوره نموده او حیل‌های انگیزت و خدعه‌های بکار برد ، کاغذی شبیه بخط میرزا عبدالرحیم به میرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دارالشفاء منزل داشت و یکی از بزرگان بایه بود نوشت باین مضمون که مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد ؟

میرزا سید محمد جواب نوشت که از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل باتفاق شما در خانه میرزا محمد ، نایب چاپارخانه در محله سنگج رفته در آنجا تشریف دارند .

چه این نامه افتاد در دست من بگردون گراینده شدشت من فی‌النور شرح حال را به امیر کبیر عرضه داشته جوابی در کمال ادب و معذرت نوشته از تقصیر میرزا احمد حکیم باشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود . نزدیک به سه ساعت بغروب مانده دیپاچه نگار را بایست تفر روانه منزل ملاشیخعلی نموده در بین راه شخصی را دیدند بر یا بوئی نشسته ، بهمراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آورند و خود بخانه میرزا محمد رفته اثری از ملاشیخعلی ظاهر نشد ، دروب بیوت را مقتل کرده در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند . حکایت بمن اظهار داشت گفت :

این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملاشیخعلی است ، من

او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار او را تفحص کرده کتابی چند از مزخرفات باب و يك پوستین کابلی و یکجفت کنش ساغری و قدردی مسینه آلات بود هر چند از احوال ملا شیخعلی سؤال کردم جوابی نداد، بالاخره او را بقدری صدمه زدیم که بیم هلاکت بود باز مری نپخشید، لابد چند سوار با طیراف فرستاده از آنجمله بداروغه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم نیز نوشته اثری نشد.

در آن شب شخصی مراغه‌ای کاغذی از ملا محمدعلی زنجانى برای ملا شیخعلی آورده او را نیز گرفته نزد من آوردند، حبس نموده وقایع به امیر نظام گفته شد. از این داد و گیر رشته جمعیت پایه گسیخته شد و جمع دیگر را نیز گرفته بحکم شاهنشاه و صوابدید امیر نظام در میدان ارك حکم بقتل پایه شد، از آنجمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترك و قاصد مراغه‌ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلى نمودم، خود نیز بمنزل امیر نظام رفته زبان شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد و نیز حضور همایون شفاعت کرده حکم بحبس مؤبد شد، قاصد مراغه‌ای را نیز میرزا علی خان که در آنوقت حاجب الدوله بود شفاعت کرد گناهی غفوشد ولی محمد حسین ترك با سایر پایه بقتل آمد، از نظارگان شنیده شد که یا سه ضرب شمشیر از پا در آمد.

مرحوم امیر کبیر بهر تدبیر بود این غائله را در سال ۱۲۶۲ خوابانید و از يك فتنه و فساد خطرناك جلوگیری کرد ولی سال بعد یعنی در سال ۱۲۶۸ باز توسط همان ملا شیخعلی فتنه بشکل دیگری بروز کرد و این بار بیجان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند ولی موفق نشدند.

مرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه این داستان را خیلی مفصل مینویسد، اینک مختصری از آنرا در اینجا نقل میکنم:

علیقلی میرزا مینویسد:

«همین ملا شیخعلی در سال ۱۲۶۸ هجری در دارالخلافة طهران بنای فتنه را ساز کرد و پیروان خود را در خانه حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی که او نیز با ملا شیخعلی در این فتنه همداستان بود جای داد و حاجی سلیمانخان اسلحه

و آلات خروج بجهت این طایفه خاله آماده کرده و جماعی را مقرر داشتند که در زوایای خضایا اتفاق کرده در لباس رعیتی بپهانه اظهارتظلم و ابراز عرایض در معبر حضرت شاهنشاهی عالم پناه در آمده خنجرهای بران و حسربهای سوزان در زیر عبا و قبا پنهان داشته با تنها فرصت بسر بر تند و چون مجال یابند بر حضرت شاهنشاهی در آیند .

بالجملة کافر فاجر گمراه که خود را خلیفه و نایب باب میدانست بقانونیکه تبدیل اسمی و تغییر القاب در آن مذهب معمول است که نام خدا و رسول و ائمه‌عدی را بر یکدیگر می‌نهند . هر يك را نامی و لقبی نهاده و آنها را نوید حکومت بلاد و اعمار داد .

شبهاً در مجمع خاص اجتماع کرده . . . و مدتی بجمع آوری اسلحه جنگه مشغول بودند که بعد از قصد حضرت شاهنشاه . . . قصد علماء و اعاضم و اعیان شهر نمایند و بملاحظه اینکه موکب همایون در نیاوران تشریف دارند و شهر خلوت است ، گفتند اول باید شهر را بتصرف در آورده وارد آنرا تصرف نمود ، چون شهر وارد و خزانه و تویخانه بدست آید کارها بر مراد شود .

لذا جماعتی در شهر متوقف گشته و گروهی به نیاوران شمیران که ییلاق حضرت و قصر سلطنت بود متفرق شدند و شب و روز در آنحوالی سیرهای متوالی داشتند .

تا آنکه شنیدند که حضرت ظل‌اللهی را اراده شکار و سواری است و یا خواص بطرف رودبار شکار کبک تشریف فرما خواهند شد . دوازده نفر از آن طایفه بدسرسخت اسلحه‌های سوزنده و برنده خود را در زهر لباس کهنه نهفته بحوالی قصر حضرت شاهنشاهی آمده با طرف معبر متفرق شدند و منتظر فرصت گشتند .

تا دو ساعت از طلوع آفتاب روز یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ هجری اعلیحضرت ظل‌اللهی بهرم شکار و تفریح چون قرص خورشید بر خانه زین قرار گرفت . ناگاه شش نفر از آن طایغان مخدول نما که در کمینگاه نشسته بودند فرصت

غنیّت شمرده در لباس رعایا و مظلومین از اطراف نزدیک آمده اظهار تظلم و دادخواهی نمودند .

شاهنشاه عدالت دستگام، عتاق کشیدند که داد مظلوم دهند، ناگاه آن ظالمان مظلوم سورت و آدمیان شیطان سیرت گرد آمده ، کاحاطة الدایرة بدور المرکز ، پیاده ، رخ بگردد سینه پیل پیکر پادشاهی آورده اظهار ستم رسیدگی نمودند ، یکی از آن بدبختان دیوسپرتان دست در جیب و گریبان برده بجای مکتوب و عریضه طپانچه آتش فشان بر آورده بجانب آن وجود مبارک انداخت .

بفضل خدا و عون ائمه هدی از رمیدن اسب خاصه آن تیر خطا کرده ، ناپاکی دیگر از آن سوی از زیر عبا شمشیری بر کشیده پیش دویده حمله آورد . دیگران نیز طپانچه بجانب آن وجود مبارک رها کردند .

اعلیحضرت شاهنشاهی از کمال تضر که در این کار حیران مانده بودندخواستند که دست مبارک بخون آن ناپاکان بیالاید ، جمعی از ملتزمین جلالت شعار دو آن جسوران متهور در آویختند و خون آن خبیثان کافر را ریختند . همدی نام که از ملازمان مستوفی العمالک وزیر مالیه بودند آنمهالکدر آمده از قومه یکترا از آن ملعونان سرش ذخم کاری یافت ، ناگاه جمعی از ملتزمین رکابدا خون حمیت در دل طیبت بجوش آمده در اندک وقتی آن مغاذیل را اسیر و قیل کردند .

با وقوع این حادثه ، عزیمت موکب همایون از این شکار فسخ نمودند . اعلیحضرت شاهنشاهی بعمارت خاصه نیاوران مراجعت کرده و عامه ملازمان در گاه را بحضور مبارک احضار فرمودند . چاکران ، پارخدای بی مساند را بحفظ خداوند شکرها گفته ، بعد از آن به اخذ و قید این قوم پرمکرو کید اشارت رفت . عزیزخان سردار کل عساکر منصوره که در آنوقت آجودانباشی و حکمران دارالخلافه طهران بود بر حسب امر همایونی روی شهر نهاد ، یکی از آن شش نفر را بر در دروازه دولت شقه کرده در آویختند و بدین جهت اطمینان در خاطر عموم خلایق حاصل شد که بر وجود مبارک آسیبی وارد نیامده .



دو روز بعد را اعلیٰ حضرت شاهنشاهی سلام عام فرمودند و جمیع خواص در گاه  
بسلامتی وجود مبارک که خاصه و اخص موجودات کاینات است تهنیتها گفتند و مبشر  
بشارت سلامتی و ذات خجسته صفات مبارک به اطراف و اکناف عالم یریدها فرستاده  
هژده ها بردند و مرزدگانی ها گرفتند .

بعد از آن بمقربان در گاه اشارت رفت که باقی این مغاذیل را به تفحص  
بدست آورده از حقیقت امر استکشاف نمایند .

یکی از آن شن نفر که گرفتار بود آنها را نشان داده معلوم شد که جماعتی از  
ایشان چنانچه ذکر شد در محله ای از محلات شهر دار الخلافه در خانه حاجی سلیمانخان  
مجمع و متحد بودند و اسلحه و آلات حرب بجهت اهل شهر آماده کرده بودند ،  
ملازمان دیوانخانه بآن خانه ریخته و همه را گرفتند و گروهی که در شیرازات  
پراکنده بودند نیز بدست آوردند .

آجودانیاش و محمودخان کلانتر و کدخدایان شهر و داروغه و نایبان بتجسس  
آن طایفه پرداخته هر قدر که بدست آوردند بحضور میرزا آقاخان نوری صدراعظم  
بردند و تحقیقات از آنها شد .

حاجی علی خان اعتمادالسلطنه که در آنوقت حاجب الدوله بود ملا شیخعلی -  
ترشیزی را که سابقاً ذکری از او شد در قریه اوین که از محال شیرازات است بدست  
آورده سی و هشت تن از آنان گرفتار شدند و بر حسب امر اعلیٰ و فتوای علماء اعلام  
کثرتاً امثالهم حکم بقتل ملا شیخعلی و سایر متابعان او از قرار تفصیل صادر گردید ،  
هر تنی را در شهر و خارج به امیری از امراء و طبقه ای از طبقات چاکران دربار دادند که  
بالاجماع همه را مقتول ساختند .

مورخ تاریخ بابیه کشتن حضرات را با تفصیل شرح میدهد و مینویسد چه  
کسی را چه کسانی بقتل رسانیدند ، پیداست که تمام اعیان و اشراف درباری  
همشان در این قتل شرکت کردند .

چنانکه قبلاً گفته شد ، هنوز سال مرگ امیر نظام آن مرد بزرگ و تاریخی درست بر گذار  
نشده بود که میرزا آقاخان نوری برای قدداتی از عمر اعیان های دولت انگلیس قبالة



هرات را مسجل کرده بآنها واگذار نمود .

خواننده حال میتواند تمیز بدهد که برای چه میرزا آقاخان نوری قتل میرزا تقی خان امیر کبیر را اولین شرط قبول صدارت خود پیشنهاد میکند .  
در این باب هیچ سابقه‌ای در دست نیست و معلوم هم نیست بین وزیر مختار انگلیس مقیم طهران و میرزا آقاخان نوری صدراعظم دولت علیه ایران چه مکاتبات در این باب ردوبدل شده است ، هیچ آثاری از آنها باقی نمانده است جز اینکه بدون مقدمه دولت ایران يك تعهدنامه نوشته سفارت انگلیس در طهران تسلیم میکند . این است آن تعهد نامه که ذیلا نوشته میشود :

## تعهدات دولت ایران در باب هرات ،

بتاریخ پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۶۹

( مطابق ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ )<sup>(۱)</sup>

« دولت علیه ایران تعهد مینماید که بهیچوجه بخاک هرات لشکر نفرستد مگر آنکه قشون از خارج بآن مملکت حمله نماید ، باین معنی که قشون از طرف کابل و یا از طرف قندهار و یا از ممالک خارج بآن مملکت حمله کنند ، در این صورت دولت ایران قشون بهرات اعزام میدارد ولی متعهد میشود که این قشون داخل شهر هرات نشود و بمجرد اینکه قشون خارجی عقب نشینی نمود و بمملکت خودشان مراجعت نمودند قشون دولت ایران نیز بدون تأخیر بخاک ایران مراجعت خواهد نمود .

بعلاوه دولت ایران متعهد میشود از هر نوع دخالتی در امور داخلی هرات اجتناب کند ، همچنین از اشغال یا تصرف یا داشتن حق حاکمیت بهرات جز بهمان درجه دخالت هائی که در زمان مرحوم یارمحمدخان ظهیرالدوله بین دولت

(۱) امپراتور در نهم ژانویه ۱۸۵۲ ( مطابق ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ ) در کافان

بقتل رسید .

ایران و اولیای هرات برقرار بوده و بهمان درجه نیز درآینده آن مناسبات برقرار خواهد بود ، بنابراین دولت ایران تعهد میکند که يك مراسله به صیدمحمدخان بنویسد و او را از این شرایط آگاه گرداند و همراه مأمور مخصوصی که این مراسله بوسیله او ارسال میشود یکفرهم از نمایندگان دولت انگلیس متیم مشهد بهرات خواهد رفت .

دولت ایران همچنین تعهد مینماید از تمام ادعاهای خودراجع به زدن سکه و خواندن خطبه یا هرعلام و آثاری که اطاعت هرات را بایران نشان بدهد ، از تمام آنها صرفنظر کند ، نکن هر گامثل زمان شاه ، کامران و یارمحمدخان ظهیرالدوله اولیای هرات خودشان بخواهند پیشکشی یا تعارف یا پولیکه بنام شاه سکه شده باشد برای دربارشاه بفرستند ، دولت ایران این پیشکشیها را بدون ایراد قبول خواهد نمود ، این شرط نیز بصیدمحمدخان اطلاع داده خواهد شد .

دولت ایران تعهد مینماید عین نقلی حان پیمان را چهار ماه بعد از ورود او بهرات احضار کند که نتواند در آنجا بطوردائمی اقامت نماید و بعد ازاین هم هیچ ضایندۀ دائمی دولت ایران در هرات متیم نخواهد بود ، حفظ مناسبات مثل زمان یارمحمدخان خواهد بود و اولیای هرات نیز حق نخواهند داشت ضایندۀ دائمی در طهران داشته باشند و روابط درست مانند زمان کامران و یارمحمدخان خواهد بود ، مثلاً هر گاه زمانی پیش بیاید که لازم باشد تراکمۀ یاغی تنبیه و سرکوبی شوند و یا در موقع اغتشاش یا شورش در قلمرو پادشاه ایران ، دولت ایران محتاج بکمک هراتیها باشد مثل زمان یارمحمدخان ، هراتیها بمیل و ارادۀ خودشان بدولت ایران کمک خواهند نمود ولی نه همیشه و بطوردائمی .

ایضا دولت ایران بدون شرط واستثناء تعهد مینماید که تمام امراء هرات را که در مشهد یا در طهران یا در هر جای ایران هستند آزاد نماید و بدهد یا هیچ مفسری یا محبوس و یا اشخاص مظنون و مخالف صیدمحمدخان را قبول ننماید مگر آن اشخاصی را که از طرف خود صیدمحمدخان از هرات تبعید شده باشند و خودشان مسایل باشند در مملکت ایران اقامت کنند و یا اینکه داخل در خدمت دولت ایران باشند و با این

اشخاص با لطف و مهربانی مثل سابق رفتار خواهد شد و احکام مؤکد و لازم برای انجام این تعهدات فوراً بوالی خراسان صادر خواهد شد .

این تعهدات ششگانه از طرف دولت ایران باید مراعات و عملی شود و وزراء ایران حقوقی که دولت ایران در هرات دارد فقط برای خاطر دوستی و رضایت دولت انگلیس این تعهدات را یا آن دولت نموده اند مشروط بر اینکه از طرف دولت انگلیس بهیچوجه دخالت در امور داخلی هرات و تصرفات آن نشود والا این تعهدات کان لم یکن خواهد بود، مثل اینکه هرگز وجود نداشته و روی کاغذ نیامده است و اگر یک دولت خارجی خواه افغان، خواه دیگری بخواهد در امور آن مملکت دخالت کند و یا بخواهد قسمتی از خاک هرات را متصرف شود و وزراء ایران خواهش نمایند، دولت انگلیس از جلوگیری آنها غفلت نخواهد نمود و نصایح دوستانه خود را به آنها خواهد داد بطوریکه خاک هرات مستقل و از تجاوز مصون بماند .

« مهر و امضاء صدراعظم ایران - میرزا آقاخان نوری »

حقیقتاً انسان از بی اطلاعی و خیانت اولیای امور آن زمان در عجب میماند ، هیچ سیاستمدار بی علاقه ای هم چنین قراردادی را با کسی نمی بیند، تا چه رسد بصدراعظم یک مملکت . این يك نمونه بسیار مختصر از امتیازات غیر عادلانه بشمار میآید که دولت انگلیس از ایران بدست آورده و بعداً در ذیل صفحات ملاحظه خواهید نمود که انگلیسها يك چنین سند خائفانه را چگونه بجای يك سند معتبر دولتی معرفی نموده مانند سنگ آسمانی برومتر دولت ایران زدند . هر گاه صدراعظم وقت ایران ، باندازه يك سر جوخه قشون انگلیس معلومات و تعصب داشت و میدانست وطن چیست و منافع ملت ایران کدام است هرگز چنین خطاها و گناهان کبیره را مرتکب نمیشد . مضحکتر از همه کاغذی است که صدراعظم ایران به صید محمدخان حاکم هرات نوشته است، این است سواد آن کاغذ:

بتاریخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۶ ژانویه ۱۸۵۲)

## از جانب میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران به صید محمدخان حاکم هرات

«وزراء ایران از زمانیکه شروع نمودند بشما یاری کنند، فرزند من؛ هیچ قصد نداشتند که حق حاکمیت ایرانرا بمملکت هرات ثابت نموده آنرا مالک شوند، نه هرگز چنین نبوده، آنها مایل بودند مملکت هرات در حال استقلال باقی و برقرار بماند و همچنین از تجاوزات و حمله دول بیگانه مسون باشد، وزراء ایران هرگز در نظر نداشتند مالک هرات شوند و یا اینکه از هرات و سکنه آن مالیات بگیرند و این کیفیات به قاضی و نمایندگان هرات که بدربار شاهنشاه ایران آمده بود توضیح و خاطر نشان گردید، اینک که الحمدلله مقاصد آنها بر آورده شده لازم میباشد که بفرزند خود اطلاع دهم که وزراء دولت علیه ایران قراردادی با شروط مهین ترتیب داده خودشانرا مقید بآن نموده اند و آن شرایط بقراردیل میباشد:

وزراء دولت علیه ایران هرگز این عقیده را نداشته و بعدهام نخواهند داشت که بهرات ویا تصرفات آن ویا بسکنه آن حق حاکمیت داشته باشند و پس از این هرگز در امور داخلی هرات بهر عنوانی که باشد دخالت نخواهند نمود. بنابراین آن مملکت در امور حکمرانی خود مختار و مستقل خواهد بود و از طرف کابل و قندهار و یا از طرف حکومت های خارجی هیچیک حق دخالت در امور هرات را نخواهند داشت، وزراء ایران راضی نخواهند شد که خطبه بنام شهریار ایران جاری گردد، اما راجع بکه فقط نظر بحفظ استقلال شما، فرزند من، وزراء ایران هرگز راضی نخواهند شد مثل زمان یارمحمدخان شما مایل باشید يك مبلغی پیشکش کنید، آن مبلغ پول ممکن است بنام شاهنشاه ایران سکه زد میشود؛ در این صورت وزراء ایرادی نخواهند داشت و آن را قبول خواهند نمود.

هرگاه دريك موقع لازم باشد که اهالی هرات در تنبیه تدارک با اولیای امر ایران مساعدت کنند ویا اینکه در خاک ایران اغتشاش و شورش برپا شود و اهالی

هرات بمیل و رضای خود بخواهند بایران کمک نمایند ، طوریکه در زمان یار محمد خان کمک و یاری مینمودند ، اولیای امور هرات این معاندت و کمک را خواهند نمود ولی نه همیشه و بطور دائم . بلی آنچه را که اعلیحضرت شاهنشاه ایران بر خود حتم میداند این است که نظر بخدمات مرحوم یار محمد خان ظهیر الدوله ، در موقع هجوم و حمله اجانب یا افغانها بهرات ، وزراء دولت ابد مدت ایران عده ای قشون بکمک اهل هرات خواهند فرستاد و این قشون در خارج شهر هرات با قشون هرات متحدهاً بدشمن حمله خواهند نمود و آنها را از خاک هرات اخراج خواهند کرد و پس از آن فوراً بداخله ایران مراجعت خواهند نمود و هیچ تردید ندارم همینکه شما بنظریات دولت ایران آشنا شدید اعمال و رفتار شما بر طبق آن نظریات خواهد بود . »

## فرمان ناصر الدینشاه به صید محمدخان حاکم هرات

بتاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۹ ژانویه ۱۸۵۳)

« به عالیجاه رفیع جایگاه صید محمدخان ظهیر الدوله، مراحم و الطاف ما را اطلاع دهید و اذ شرایط و تعهداتی که درباره هرات توسط وزراء این دولت شده است او را آگاه گردانید و او را متقبل کنید طوری که جناب صدراعظم برای او نوشته است ، شکی نیست که صید محمد خان مطلع شده بر طبق آن عمل خواهد نمود و او را بالطف ما امیدوار کنید و عرایض او را بنظر ما برسانید.»

میرزا آقاخان نوری کاغذ خود و فرمان ناصر الدین شاه را برای کلنل شیل که در این تاریخ سمت نمایندگی سیاسی انگلیس را در طهران داشت فرستاد که او آنها را برای صید محمدخان دز هرات بفرستد . کلنل شیل خود نیز کاغذی نوشته به ضمیمه آنها توسط عمال خود فرستاده است .

این است ترجمه کاغذ نایب مرهنگ شیل به صید محمدخان حاکم هرات:

« البته جناب عالی بدون تردید شنیده اید که در چند سال قبل دولت اعلیحضرت مملکت

بریتانیای کبیر برای حفظ و نگاهداری استقلال هرات چه اضطرابی داشت ، اگر چه کیفیات و پیش آمدهای اخیر سبب شد که دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان از داشتن روابط مستقیم با افغانستان صرف نظر کند ولی هرگز از داشتن يك علاقه دوستانه نسبت به سعادت و ترقی سکنه هرات صرف نظر نکرده و همیشه بنگاهداری استقلال حکومت افغانان ذی علاقه میباشد .

دولت پادشاهی انگلستان در این مدت یکسال و نیم زمامداری جناب عالی با توجه به خصوصی بوقایع هرات نگران بوده و نتیجه آن این شده است که دولت فوق الذکر خودشانرا مکلف دیدند از وزراء دولت ایران راجع بشرکت آنها در بعضی مسائل که مربوط بمملکت هرات می باشد بعضی توضیحات بخواهند و از آنها بعضی تعهدات اطمینان بخشی تحصیل نمایند که استقلال حکمران هرات را در آینده تأمین نماید .

مذاکراتی که در این بین رد و بدل شد باینجا منجر گردید که تعهدات و شرایطی توسط دولت مایر قرار گردد و من وظیفه خود میدانم که اینها را بنظر و اطلاع جناب عالی برسانم . سواد آن شرایط و تعهدات را در سه فقره مکتوب ضمیمه که در جوف این مکتوب میباشد ملاحظه خواهید نمود .

اولی سواد سندی است که بمهر و امضای صدراعظم ایران میرزا آقاخان نوری رسیده است ، دومی سواد کاغذ صدراعظم ایران خطاب به شخص جناب عالی است و سومی سواد فرمان پادشاه ایران دایر باین شرایط و تعهدات است خطاب به جناب عالی و تعهدات صدراعظم را تصویب نموده است .

خود این اسناد بقدر کافی نیات حسنه دولت انگلستان را نسبت به هرات نشان میدهد . یعنی قصد دولت انگلستان اینست که هرات در دست خود افغانی مانده و افغانی در آن حکومت کند و در حکمرانی خود هم مستقل باشد .

من صمیمانه امیدوارم که آن موقع رسیده است که جناب عالی از مساعدت ایندولت بی نیاز باشید و بعد از این اطمینان دارم که جناب عالی قادر خواهید بود استقلال و تمامیت مملکت خود را محفوظ داشته باشید .

جناب عالی باید این نکته را خوب دانسته باشید ، هر حکمرانی که محتاج

بمساعدت اجانب باشد و قاداری ملت خود را از دست نیدهد و برای خاتمه این نوع مساعدتها که محتاج باجانب است فقط يك چاره میباشد و آن حسن نیت سکنه يك مملکت است نسبت به حکمران خود . حسن نیت سکنه هرات مطمئن ترین و مهم ترین وسیله حفظ حکمرانی شما میباشد .

با يك طرز حکومت عاقلانه و عادلانه و بیطرفانه که بحال احساسات ملی ملت افغان باشد ، دیگر هیچ تردید باقی نخواهد بود که موفق خواهید شد و اعتماد و لیاقت جنابعالی میتواند هرات را در مقابل هر متجاوز خارجی حفظ کند . مرحوم یارمحمدخان پدر جنابعالی هم بهمین وسیله توانست بآن موفقیت های قابل تقدیر نایل گردد .

مأمور مخصوص من که حامل این مکتوبها میباشد در هرات انتظار خواهد کشید تا جنابعالی سرفرست جواب مکتوب مرا نوشته و از دریافت این اسناد مرا مطلع گردانید و مجدداً او را روانه کنید . امضاء کلنل جستن شیل .  
اینک خواننده باید يك مقایسه ساده بین این دو نفر ، یکی میرزا آقاخان نوری و دیگری یارمحمدخان ظهیرالدوله هراتی بکند .

یارمحمدخان سیاست اجانب آشنا بود ، لذا از انگلیسها برید و پادشاه ایران متوسل شد ، ماژور داری تود نماینده سیاسی انگلیس را از هرات بیرون نمود و از ماهی بیست و پنج هزار لیره مقرری خود که انگلیسها مرتباً هر ماهه میپرداختند صرف نظر کرد و در تمام اطراف و نواحی افغانستان تبلیغات مؤثری بر له یا شاه ایران و علیه انگلیسها شروع نمود و تمام امراء و سرداران افغانستان را بر علیه انگلیسها برانگیخت و آنها را بموافقت با دولت ایران همراه کرد و دوسته محمدخان با آن شرحی که گذشت ، انگلیسها او را با افغانستان فرستادند او نیز در تحت تأثیر احساسات ملی افغان نتوانست دوستی و اتحاد خود را با انگلیسها نگاهدارد و مجبور گردید علیه انگلیسها اقدام کند ، اینست که یکی دو سال بعد دیده میشود دوسته محمدخان بر ضد انگلیسها مسلح شده است ، بنا بر این دولت انگلیس و حکومت هندوستان چاره های ندیدند جز اینکه دست از افغانستان بردارند ، چه یاره محمدخان در هرات و کهنده خان در

قندهار و دوست محمد خان در کابل هر سه بر ضد دولت انگلیس بودند . در ایران نیز شخصی مانند میرزا تقی خان امیر نظام صدر امور دولت ایران بود و بواسطهٔ اعزام مایندگان سری و علنی نزد اشخاص و بیدار نمودن آنها و فرستادن مأمورین مخصوص حاکم ترکان نشان میداد که دولت ایران نسبت بآن ممالک علاقه مند است و آنها را منافع مشترکی که در بین ملت ایران و مسکنهٔ آن حاکم است آشنا میکند .<sup>(۱)</sup>

(۱) سر هنری رالسون مینویسد :

« در این تاریخ دولت ایران بامراء هرات ، قندهار و کابل پیشنهاد بود که هر با رسالت علیه دشمن عمومی (انگلیها) اتحاد کنند ولی دوست محمد خان با این پیشنهاد نالفت نمود ، چونکه او در این موقع منافع دوستی با دولت انگلیس را درک نمیشود . »

« England and Russia in the East, by, Sir Henry Rawlinson  
P. 89. »



# فصل سی و یکم

اشاره بمعاهده سري بين دولتین روس و عثمانی در سال ۱۸۲۳-  
معاهده لندن (۱۸۴۰) بين دولتین روس و انگلیس - شرکت دولت  
فرانسه با معاهده ۱۸۴۰ لندن - تشکیلات اداری دولت انگلیس-  
نقشه تقسیم عمالك عثمانی بين انگلیس و فرانسه - فشار دولت  
روس بدولت عثمانی - اعلان جنگ دولت عثمانی بدولت روس-  
قرارداد سري بين دولت انگلیس ، فرانسه و عثمانی- یطرفی دولتین  
اطریش و پروس - جنگ کریمه- ورود نماینده مخصوص دولت  
روس بطهران- ملاقات محرمانه باشاه - اقدامات صدراعظم ایران  
وزیر مختار دولت عثمانی فردریک ایران- پیشنهادهای امپراطور  
روس پادشاه ایران - مخالفت میرزا آقاخان نوری - مهاجره  
وزیر مختار روس با میرزا آقاخان - سواد عهدنامه سري بين  
ایران و روس در سال ۱۲۷۶ هجری قمری ( مطابق ۱۸۵۴  
میلادی ) - پیشنهاد میرزا آقاخان نوری به شاه - سیاست محسن  
دولت انگلیس در ایران

قبلا اشاره شد که چگونه روسها در سال ۱۸۲۳ بداد دولت عثمانی رسیدند و  
آنها از فشار محمدعلی پاشای مصر که بتحریر دولت فرانسه داشت سلطنت آل عثمان  
را مضمحل می نمود نجات دادند و بادولت عثمانی معاهده سري بسته و عبور کشتی های  
جنگی سایر دول را جز کشتی های جنگی دولت روس از بنادرهای داردانیل ممنوع  
نمودند ، اما همینکه انگلیسها از قضیه مطلع شدند روسها را جلب نموده وعده های

بیشتری به آنها دادند و روسها فریفته شده آن معاهده سری مابین دولت عثمانی و خودشانرا لغو کردند و در عرض معاهده لندن منعقد در سال ۱۸۴۰ جای آنرا گرفت.

در اینجا دولت انگلیس يك تیر دو نشان زد، اول اینکه بواسطه جلب روسها بطرف خود فرانسه را از روس جدا نمود. دوم اتحاد روس و عثمانی را برهم زد. چون فرانسه خود را تنها دیدناچار شد او نیز معاهده لندن (۱۸۴۰) را امضا نماید چونکه در این تاریخ انگلیس، روس، اطریش و پروس این معاهده را قبول کرده بودند و کلاه محمد علی پاشا پس معرکه افتاد و بحامی او نیز که دولت فرانسه بود اعنائی نشد.

روسها مدتها در انتظار ماندند که شاید دولت انگلیس بوعده های خود وفا کند ولی تمام این انتظارات بی نتیجه بود چونکه همان معاهده لندن بدولت انگلیس حق داد که محمد علی پاشا را تهدید نموده بداعیه خلافت او خوانمه دهند<sup>(۱)</sup> و دولت عثمانی را جلب نموده خود را طرفدار جدی آن دولت قرار دهند و در میان دولین روس و فرانسه تفاه اندازند، در اینصورت انتظار وعده های دولت انگلیس مورد نداشت.

در اینجا نباید تنها یکنوع هوش یا مهارت فوق العاده ای برای انگلیسها در سیاست قائل شد بلکه عدم رشد سیاسی دول اروپائی آن زمان و زمانهای بعدی هم دلیل موفقیت های سیاسی دولت انگلیس میباشد. چه، تشکیلات سیاسی انگلیسها بقندی محکم و منین است که تغییر حکومتهای وقت در آن تأثیری ندارد و مانند تشکیلات سیاسی سایر دول نیست که با تغییر دولت بوقت تمام اساس یا قسمتهای حساس آن تغییر کند. این است که هر قسمتی از امور سیاسی آن در دست اشخاص مطلع و بصیری

(۱) این قسمت را پاتون در جلد دوم تاریخ انقلاب مدرک در سال ۱۸۷۰ در لندن

بناج و سیده است با تفصیل شرح میدهد. مخصوصاً در فصل ۱۵ و ۱۶ کتاب مذکور از صفحه

۱۶۲ تا صفحه ۱۹۸ مربوط باین موضوع است. چون از تالیف با موضوع این کتاب ندارد از ذکر آن سرفتنر میشود.

است که یک عمر در عمل و تجربه گذرانده‌اند.<sup>(۱)</sup> انگلیسها باین نکات کاملاً دقیق میباشند ولی سایر دول توجیهی باین نکات کوچک ندارند، این است که مردان سیاسی دولت انگلیس با اطلاعات و سوابق و تجربیه‌های این اشخاص اداری مجهز هستند، باین واسطه میتوانند فکرشانرا بر سایرین تحمیل کنند، شما از این اشخاص اداری در هیچ جاناتم و نشانی پیدا نمیکنید.

دولت روس در این تاریخ فوق‌العاده صاحب قدرت و دارای نفوذ سیاسی شده بود، میدان جهانگیری روسها از دو طرف شروع شده بود، یکی در قسمتهای منصرفات عثمانی در اروپا، دیگری در قسمتهای ممالک آسیای وسطی که<sup>(۲)</sup> در هر دوی این قسمتها نظرهای سیاسی مخصوصی داشتند ولی کاملاً باین نکته آشنا بودند که در آسیا حریف نیروی روسها نیستند و باید دوستانی در اروپا برای خود تهیه کنند، بنابراین دنبال فرصت بودند که در قسمتهای اروپا بهانه‌ای بدست آورند که از قدرت و نفوذ دولت روس بکاهند و بتقصود خود نایل شوند.

در این هنگام بقول نویسندگان سیاسی اروپا دولت عثمانی داشت در تشنجات اخیر مرگ دست و پامیزد، دول طماع اروپا نیز دور آنرا گرفته نقشه تقسیم ممالک آل عثمان را بین خود میکشیدند، دولت انگلیس و فرانسه بطور سری سهم‌های بزرگتری برای خودشان قائل شدند و سهمی هم برای دولت اطریش معین کرده بودند، بدون اینکه سهمی برای امپراطور روس معین کنند<sup>(۳)</sup> همین مسئله کافی بود که غضب و مخضب امپراطور روس را نسبت بدول اروپا و مخصوصاً نسبت بدولت عثمانی برانگیزد. بنابراین در مارس ۱۸۵۳ میلادی امپراطور روس، پرنس مینچیکوف

(۱) سر ادوارد هرتزلت Sir Edward Hertslet پنجاه و شش سال

آرشیویست وزارت خارجه انگلستان بود، پدر این شخص پنجاه و هفت سال همان سمت را داشته است. و کتاب یادداشت‌های این شخص که خود در سال ۱۹۰۶ طبع رسانیده است.

(۲) کتاب انگلیس و روس در آسیای مرکزی، تالیف والنسون، صفحه ۲۵۸

(۳) تاریخ السورخین جلد هفتم، صفحه ۵۶۱

را به استانبول روانه نمود و دستور داد از سلطان عثمانی بخواهد که تمام پیروان مذهب کلیسای یونان را در قلمرو سلطان عثمانی در تحت حمایت دولت روس قرار بدهد، سلطان عبدالعزیز این را قبول ننمود و اصرار پرنس مینچیکف فایده نبخشیده رنجیده خاطر مراجعت نمود و در اواسط سال مذکور قشون روس بفرماندهی کورساکوف از سرحد عثمانی تجاوز کرده تأکید نمودند که باید تقاضای دولت امپراطوری روس از طرف دولت عثمانی قبول شود.

دولت عثمانی این تجاوز را اعلام دشمنی دانسته در اکتبر ۱۸۵۳ میلادی بدولت روس اعلان جنگ داد.

دولت روس هرگز باور نمی نمود که دولت عثمانی دارای این جرأت باشد، با اینکه حاضر باشد با دولت مقتدری مانند دولت روس داخل جنگ شود، ولی دولت عثمانی قبلاً کار خود را محکم نموده بود، یعنی انگلیسها یک اتحاد سه گانه مرکب از انگلیس، فرانسه و عثمانی بطور سری برای مساعدت بدولت عثمانی تشکیل داده بودند و در نهانی دولتین اطریش و پروش را نیز حاضر کرده بودند که در این کشمکش بیطرف بمانند، این بود که دولت عثمانی جرأت پیدا نموده خود را برای جنگ آماده نمود

در این هنگام دولت فرانسه تمام آن سوابق سالهای اول قرن نوزدهم را بکلی فراموش نمود و معلوم نیست در مقابل چه نوع وعدهای از وعدههای دولت انگلیس حاضر شد در این جنگ شرکت کند، البته نمیتوان حدس زد، ولی باتمام این احوال خود را حاضر نمود دوش بدوش پاهیان انگلیس برای نفع سیاسی آنها بجنگد. هیچکس بهتر از سرهنری رالنسون بطور ساده باین نکته اشاره نکرده است، او گوید:

«جنگ کریمه» جنگ آسیائی انگلیس با روس بود و فرانسه در آن هیچ نفع سیاسی نداشت، حتی افکار عمومی فرانسه نیز برخلاف این جنگ بود، یعنی میگفتند این جنگ آسیائی است و نفع آن منوجه انگلیسها میباشد. (۱) اما چگونه انگلیسها

(۱) کتاب انگلیس و روس در شرق، تألیف سرهنری رالنسون صفحه ۱۸۸

دولت امپراطوری ناپلئون سوم را داخل در این جنگ نموده بودند ... این يك معمای بزرگی است.

دکتر راپوپورت<sup>(۱)</sup> در کتاب تاریخ المورخین، در باب این اتحاد مینویسد:

« این اتحاد یکمرتبه مانند مجزّه‌ای بود که ظاهر شد و يك اتحاد صمیمانه بین دولتین انگلیس و فرانسه برقرار گردید، در صورتیکه این دولت‌ها رقبای جدی و قدیمی یکدیگر میباشند »

در دوازدهم ماه مارس ۱۸۵۳ عثمانی‌ها نیز داخل در این اتحاد نموده قرارداد آن در دهم اپریل همانسال در لندن با مضا رسید، تنها باین عمل نیز اکتفا نکرده و فوری آن قرارداد را بدولتین اطریش و روس تسلیم نمودند، آن دو دولت نیز آنرا يك اقدام عادلانه اعلان کردند<sup>(۲)</sup> و دولت روس در اروپا تنها ماند و جنگ بین سه دولت انگلیس، فرانسه و عثمانی از یکطرف و تنها دولت روس از طرف دیگر شروع گردید.

این جنگ خونین و وحشتناک در تاریخ جنگ کریمه معروف شده و یکی از جنگهای مهیب قرن نوزدهم بشمار میرود.<sup>(۳)</sup> مافلابا تاریخ و نتیجه آن جنگ کاری نداریم و تذکار آن نیز در اینجا فقط برای رابطه‌ای بود که در این تاریخ باوقایع و پیش آمدهای ایران داشت، اینک میرویم رابطه آنرا با پیش آمدهای ایران شرح دهیم.

در پائیز سال ۱۸۵۳ میلادی بود که نماینده مخصوصی از طرف امپراطور روس برای انجام يك مأموریت سیاسی و سری بندر بار پادشاه ایران آمد؛ مسافرت

(1) Dr. A.S.Rappoport' School of Oriental Languages, Paris .

(۲) جلد هفتم تاریخ المورخین، صفحه ۵۶۲

(۳) تولستوی معروف جزء سربازان این جنگ بوده و خود شرح آنرا در کتابی به سواستوپول Sevastopol، حکایت میکند.

این شخص خیلی سری بود و توسط پرنس دالگوز کی وزیر مختار روس مقیم طهران از ناصرالدین شاه اجازه خواست محرمانه از او دیدن نماید، در ضمن تقاضا نمود که در این جلسه جز شخص شاه دیگری حضور نداشته باشد، چون از جانب امپراطور کل ممالک روسیه حامل يك پیغام سری است و این پیغام نیز فقط باید بمرض شاه برسد و بس و صلاح نیست میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ایران از آن اطلاع پیدا کند.

این ملاقات صورتی گرفت و در آن جلسه فقط شاه بود و نماینده اعزامی امپراطور روس که سمت مترجمی داشت. شاه قبلاً دستور داده بود که هیچک از درباریان در اطراف اتاق شاه توقف نکنند و کسی هم اجازه نداشت داخل اتاق شود و این جلسه مدتی طول کشید.

میرزا آقاخان نوری از آمدن نماینده روس مطلع شده بود و از ملاقات او با شاه خبر دار شد ولی موضوع آنرا نتوانست بدست آورد، فقط بوسائلی قهمیبه بود که این ملاقات برای همراه نمودن شهباز ایران با دولت روس است که در جنگ آینده که بزودی در اروپا شروع خواهد گردید دولت ایران نیز شرکت کند انگلیسها خود نمیتوانستند کاری بکنند اما میتوانستند دولت عثمانی را محرك شوند که او شخصاً بعضی اقدامات نموده پادشاه ایرانرا تهدید کند که شاه تعهدی علیه دولت عثمانی نکند، بنا بر این وزیر مختار دولت عثمانی مقیم دربار ایران جداً ایستاد و از دربار شاه خواست که علت آمدن نماینده مخصوص دولت روس بدربار ایران چیست؟ موضوع مذاکرات سری بدون تردید علیه دولت عثمانی است، هر گاه چنین نیست دولت ایران اطمینان بدهد که دوشی خود را با دولت عثمانی حفظ خواهد کرد و اگر بتقاضای او جواب کافی داده نشود او دربار ایران را ترك نموده بوطن خود مراجعت خواهد نمود.

البته قرار بود که این سرقاش نشود و صدر اعظم از موضوع آن مطلع نگردد اما تهدیدات وزیر مختار دولت عثمانی طوری بود که شاه ناچار شد موضوع جلسه سری را بصدر اعظم خود اظهار کند، همینکه میرزا آقاخان از موضوع مطلع شد

مثل این بود که تمام جهانیان از این موضوع خبردار شده باشند.

در این تاریخ پیش بینی میشد که عقرب یکجنگ خونین بین دولت روسی و دولت انگلیس شروع خواهد گردید ، چه، روسها از طرف آسیای مرکزی خیلی پیشرفت کرده و داشتند هندوستان را تهدید مینمودند ، انگلیسها نیز خوب امتحان نموده بودند که در آسیا حریف روسها نیستند ، بعلاوه در میان سکنه ممالک آسیای مرکزی نیز نتوانسته بودند مانند روسها محبوبیت حاصل کنند . بعلاوه در داخله هندوستان نیز انگلیسها محبوبیتی نداشتند، بنا بر این لازم بود که در اروپا دسته بندی مؤثری علیه روسها شروع کنند.

از آن سالی که روسها بایران نزدیک شده و ایران را زیر بال خود گرفتند انگلیسها باین خیال افتادند و درصدد بر آمدند که روزی بایجاد یکچنین اتحادی موفق شوند و بالاخره هم آنروز رسید و آن سال ۱۸۵۴ بود.

دولت روس نیز میکوشید برای خود دوستانی در آسیا تهیه کند، دولت ایران نیز ممکن بود یکی از آن دوستان صمیمی برای روسها باشد، این بود که نماینده مخصوصی محرمانه بایران فرستادند سعی نمودند شاه ایرانرا باخود همراه کنند. پیشنهاد های امپراطور روس خیلی ساده و بدون تکالیف سخت و شاق بود ، امپراطور روس از شهریار ایران تقاضا داشت دولت ایران بدشمنان روسیه آذوقه و اسباب و آلات جنگی ندهد و مانع شود از اینکه دشمنان روسیه از خاک ایران و یا از آبهای ایران عبور نموده بمنصرفات روسیه حمله کنند و هرگاه دولت ایران صمیمانه این مقررات را رعایت کند دولت روس در آخر جنگ ، يك كرور تومان باقی مانده طلب خود از غرامت جنگ ۱۸۲۸ را از دولت ایران مطالبه نخواهد نمود .

من در اینجا آن اسنادی که مربوط باین مذاکرات سری بوده و قرار دادی که بین دولتین در این تاریخ برقرار شده نقل خواهم نمود ولی قبل از نقل آنها لازم است مندرجات نویسندگان انگلیسی را که راجع باین موضوع نوشته اند



متذکر شوم .

واتسون که بقول خودش تاریخ این ایام را بخوبی ضبط نموده است گوید:  
 در این هنگام پیغامهای امپراطور روس بشهریار ایران این بود که دولت  
 ایران در جنگ آینده که بین دولتین روس و عثمانی در آتیه نزدیکی شروع خواهد  
 گردید شرکت کند و یک نمایش نظامی مؤثری در حدود آذربایجان بدهد و بایزید  
 و اردروم را از اینطرف تهدید کند و در طرف سرحد کرمانشاهان و قصر شیرین هم  
 قشون آماده نموده بقداد تحت فشار نظامی قرار دهد و هر گاه لازم شود که دولت پادشاهی  
 ایران علیه دولت عثمانی اعلان جنگ کند ، بدون اشکال در دو نقطه فوراً به عملیات  
 حمله شروع نماید.

در آن ملاقات مقرر شده بود که دولت ایران قطور را تصرف خود در آورد  
 و شهر بغداد را اشغال کند ، در نتیجه هنگامیکه صلح در اروپا برقرار میشود دولت  
 عثمانی مجبور خواهد بود که این محلها را بدولت ایران واگذار کند و یا بآدادن  
 مبالغ زیادی غرامت جنگ بدولت ایران ، آنجاها را دوباره بدست آورد ، علاوه  
 بر این دولت امپراطوری روس باقیمانده قرض غرامت جنگ را که بموجب معاهده  
 ترکمانچای باید بدولت روس عاید دارد بدولت ایران خواهد بخشید . هر گاه  
 دولت ایران در جنگ شرکت نکند ، دولت روس مخارج این تجهیزات را بدولت  
 ایران خواهد پرداخت ، یعنی از میزان بدهی که بدولت روس دارد کسر خواهد  
 نمود و همچنین دولت روس متعهد شده بود اسلحه و مهمات جنگی و پول کافی بدولت ایران  
 بدهد و تا جنگ ادامه دارد این مقررات برقرار بماند. (۱)

تا صدر اعظم از موضوع مذاکرات با تمایته مخصوص روس و وزیر مختار  
 آن دولت اطلاعی نداشت مطلب فوق العاده سری و در پرده استار بود ولی همینکه  
 میرزا آقاخان نوری صدر اعظم از مطلب مطلع شد دیگر بدون تردید این سر از پرده بیرون  
 افتاد ، بهر حال با اینکه میرزا آقاخان رأی شاه رازده و عزم او را تغییر داد با اینحال  
 روسها دست بردار نبودند ، چونکه شاه کاملاً بانقشه آنها موافقت نموده بود.



با اینکه در ظاهر صدراعظم در مقابل اصرار شاه تسلیم شد و معاهده سری هم بین دولتین ایران و روس بامضاء رسید، باز صدراعظم ایران دوستان قدیمی خود را از دست نداد.

قبل از اینکه به‌واد معاهده سری بین دولتین اشاره شود لازم است نقشی را که صدراعظم ایران در این موقع بازی نمود بآن اشاره شود.

واتسون گوید :

«میرزا آقاخان نوری راه دیگری بشاه نمود و اظہار کرد چه ضرر دارد که شهریار ایران قوای طرف دیگر را هم بنظر در آورد و طرف آن پادشاهان را بگیرد که امور مهمه این عالم بسنه بتصویبات آنها است

اگر شاه مصمم است که با دولت روس متحد شده علیه دول مخالف آن اعلان جنگ کند چه ضرر دارد عکس این قسمت را هم تحت مطالعه در آورد ، یعنی با دول اروپا که مخالفین دولت روس میباشند علیه روسها اقدام کند ، چون قوای دولت شاهنشاهی در هر يك از این دو کفه ترازو انداخته شود دارای يك وزن مخصوص خواهد بود و هر گاه دولتین انگلیس و فرانسه برای خاطر دولت عثمانی با دولت روس داخل جنگ شوند قوای جنگی آنها در مقابل يك خواهد بود، این بهترین طریق عاقلانه است که شاه با دولت انگلیس ، فرانسه و عثمانی متحد شود . اگر شاه بدولت روس اعلان جنگ دهد نتیجه آن بدون تردید پاره نمودن معاهده ترکمانچای میباشد و پس گرفتن ایالات قفقاز، اگر شهریار ایران این ایالات از دست رفته را مجدداً بمملکت شاهنشاهی ایران ملحق کند، در نظر ملت و اولاد و اخلاف خود مدام معزز و محترم خواهد گردید، علاوه بر اینها تمام اماکن متبرکه که نیز ضمیمه ممالک محروسه ایران خواهد شد.

البته بسامعه يك پادشاه جوان این عبارات خیلی دلچسب و خوش آهنگ بود، شاه این دلایل را قبول نمود و برای مدتی از عزم خود باز گشت و تغییر عقیده داد. (۱)

(۱) والنسون در کتاب خود موسوم به انگلیس و روس در آسیای مرکزی مینویسد : «خوشبختانه در این موقع چون صدراعظم ایران بیشتر متمایل بانگلیها بود مذاکرات با دولت روس ب نتیجه ای نرسید و قطع گردید.»

اگر چه پادشاه ایران احکام و فرمانهای لازم را برای تجمع قشون در آذربایجان و کرمانشاهان صادر کرده بود، با اینحال، دیگر با خیالات پرنس-دالگورکی وزیر مختار روس همراه نبود چهل هزار قشون در آذربایجان و پانزده هزار نفر در کرمانشاهان بزودی حاضر گردید و شاه در اینموقع باین خیال بود که اوضاع جنگرا تماشا کند ولی با نقشه روسها موافقت نکند.

اماطولی تکشبه که این تغییر عقیده بااطلاع وزیر مختار روس رسید و معلوم گردید میرزا آقاخان نوری خیال شاهرا تغییر داده است، در صورتیکه وزیر مختار فوق الذکر موافقت شاهرا با خیالات دولت روس، بامپراطور روس رسماً اطلاع داده و گفته بود که قراردادی در این موضوع بین ایران و روس در و بدل شده است و دولت روس هم این اقدامات دولت ایرانرا برضد دولت عثمانی در آسیای صغیر و عراق عرب بجمع خود در آورده بود، اینک صدراعظم ایران رأی شاهرا زده و عقیده او را تغییر داده است.

البته پرنس دالگورکی در اینموقع آسوده نمیشد و اصرار داشت شاه از تصمیم خود باز نگردد و چندین بار با صدراعظم ملاقات نمود و اصرار داشت او از مخالفت خود دست بردارد؛ مخصوصاً در یکی از ملاقاتها مذاکرات و رفتار این دو نفر خیلی شباهت بمذاکرات و رفتار شارل دوازدهم پادشاه سولد با صدراعظم عثمانی موسوم به بالتاجی محمد داشت که در محل پروت<sup>(۱)</sup> بین آنها اتفاق افتاد و بالتاجی محمد راضی شد و گذاشت پتر کبیر با آنکه در محاصره قشون عثمانی بود فرار کند.<sup>(۲)</sup>

در این ملاقات وزیر مختار روس، میرزا آقاخان نوری صدراعظم را تهدید نمود و او را از غضب امپراطور روس ترساند و تهدیدش کرد که دولت امپراطوری

(1) Pruth.

(۲) دو جلد کتاب نفیس از تألیفات ولتر از فرانسه بخاری ترجمه شده است، یکی تاریخ پتر کبیر و دیگری از شارل دوازدهم پادشاه سولدمیباشد. این داستان در تاریخ شارل دوازدهم مشروحاً نوشته شده است.

روس هیچوقت از تقصیر او صرف نظر نخواهد نمود. هنگامیکه وزیر مختار داشت با شدت و غضب این کلمات را ادا میکرد و چو بدست خود را بالا و پائین میآورد، یکمرتبه چوب دستی بسختی بزانوی صدراعظم اصابت نمود، صدراعظم بدون اینکه تغییر حال بدهد یا آرامی چوب را از دست او گرفت و بیک گوشه اطاق پرتاب کرد و از وزیر مختار روس خواهش نمود از اطاق خارج شود. (۱)

بعد از این واقعه، پرنس دالگورکی احضار شد و از ایران رفت و صدراعظم اصرار داشت که شاه قرارداد سری خود را با روسها برهم زند ولی شاه امتناع داشت و از صدراعظم نیز تمین شده بود و بعدها نیز هر وقت صدراعظم بایک نماینده خارجی خلوت میکرد میرزا علی خان قراشباش، قاتل امیر نظام در آن مجلس حضور پیدا میکرد. (۱)

در اینموقع انتشار خبر معاهده سری بین دولتین ایران و روس در روزنامههای لندن طبع شد و در موقعیکه دولت انگلیس داشت نماینده جدیدی بایران اعزام مینمود روزنامه تاینس لندن این عبارات را نوشت که:

«این وزیر مختار جدید دولت انگلیس، باین نظر بطهران مأمور شده است که رفته پادشاه ایران را باطاعت درآورد.»

این خبر روزنامه تاینس لندن ترجمه شده بنظر شاه رسید و از وقتی که این مطلب را خواند از آن روزیکه رویه ثابت و مستقلی نسبت به وزیر مختار دولت انگلیس اتخاذ نمود.

اما میرزا آقاخان کار خود را کرد و نقش خود را خوب بازی نمود، یعنی رأی شاه را از موافقت با دولت روس زد و آن قرارداد سری را کان لم یکن فرض نمود و شامرا بوعدههای دولت انگلیس دلخوش داشت تا آنکه در اواخر سال ۱۸۵۵ جنگه کریمه پایان رسید و در ژانویه سال ۱۸۵۶ متار که بین انگلیس، فرانسه و عثمانی از یکطرف و دولت روس از طرف دیگر اعلان گردید و در اول بهار آنسال معاهده صلح پامضاء رسید. حال دیگر نوبت ایران بود که انگلیسها یا ایران حساب خودشان

را در سر این معاهده سری روشن کنند، این يك موضوع جداگانه است که باید در فصل بعد بیاید، اینک میرویم سر معاهده سری و آنرا به اعتبار نامهای و کلاء مختار طرفین عیناً در اینجا نقل میکنم:

## سواد اعتبار نامه ای که از جانب سنی الجوانب همایونی به جناب اشرف صدر اعظم عنایت شد که باختیار نامه شارژ دافر دولتروس مبادله نماید

«از آنجا که همواره منظور نظر همایون مآپادشاه بالاستقلال اعظم کل ممالک ایران همیشه خاصه در این اوضاع و احوال حفظ و مزید استحکام بنیان دوستی و حسن همجواریت فیما بین ایران و روس و استرضای خاطر محبت مظاهر اعلیحضرت کل ممالک روسیه و غیره بوده و میباید، لهذا بر حسب صدور این اختیار نامه همایون، اعتماد الدوله صاحب نشان امیر تومان و حمایل سبز و قرمز و صاحب نشان همایون از درجه اول و حامل شمشیر مرصع و عصای مکمل بالماس و دارنده شرابه الماس و مروارید و صاحب نشان درجه امیر نویانی با حمایل سبز درجه مخصوص شخص اول و صاحب لقب آتس، جناب اشرف امجد میرزا آقاخان صدر اعظم دولت خود را وکیل مختار تعیین فرمودیم که هر نوع عهدی را که موجب حصول منظور مطور فوق و پایه کمال استقرار دوستی و یکرنگی جدید ما به آن اعلیحضرت و مقرون بصالحیت بداند یا کار گزاران آن اعلیحضرت منعقد سازد و اعلیحضرت همایون ما یا کمال شوق امضاء و تصدیق آنرا خواهیم فرمود و در اجرای آن منتهای مراقبت بظهور خواهیم رسانید.»

## سواد دستخط مبارك شاهنشاهی در امضای وکالت نامه

« جناب صدراعظم ، این اختیار نامه بجهت انعقاد عهد نامه باطنی،<sup>(۱)</sup> پسند و مقبول خاطر همایون ما و موجب اختیار کلیه، برای صدراعظم در آن باب است، در طهران سال ششم جلوس سلطنت ما مرقوم گردید. محل مهر مبارك که پای پروات زده میشود. تاریخ ۱۲ محرم ۱۲۲۱»

## ترجمه وکالت نامه شارژدافر دولت روس

«مانیکلای اول امپراطور ممالک روسیه...<sup>(۱)</sup> اعلان میفرمائیم از اینکه بموجب وفاق و رضای طرفین ما اعلیحضرت امپراطور اعظم و اعلیحضرت فرخنده دولت همایونشوکت سلطنت عظمای قوم البیان ، پادشاه اعظم ، شهریار اکرم ، ناصرالدین شاه خلدالله ملکه قرارداد فرمودیم تا بواسطه وکلای مختار در میانته ، بسط مذاکره دوستانه شده بعزم و نیت اینکه روابط دوستی و مؤالفت میان دولتین روس و ایران که در کمال مسالمت در کار و برقرار است، نظر باقتضای واقعات امروزی بهبود جدید، مستحکمه مید شود و مؤکد گردد و ما برای این مطلب از اینطرف اشرف، وکیل مختار اختیار نموده مقرر فرمودیم ، یعنی بجهت همین معنی صلحت گذار حقیمما در دربار اعلیحضرت شاهنشاهی نیکلای انچیکوف را باعطای وکالت نامه مختار مقرر داشته تعیین میفرمائیم با کسانی که از دربار والای طهران برای همین معنی بوجهی که لازم است وکیل مختار تعیین گردند بمقام مذاکره در آمده با ایشان قرارداد کند و عهدنامه بندد و امضاء نماید، آنچنان عهدی که ایشان بحصول

(۱) منظور از کلمه باطنی عهدنامه سری است.

(۲) از ذکر القاب امپراطور که در متن قید شده است خودداری میشود.

ملک سابق الیان مناسب دانند و موافق شمارند و حضرت مابقول امپراطوری خود عهد منمائم و وعده میفرمائیم که همه آنچه وکیل مختار مشارالیه قرارداد نماید و فیصل دهد و امضاء کند بموجب این وکالت و موافق سفارشاتیکه بمشارالیه شده است موثق و معتبر دانسته قبول خواهیم داشت و مبادله میثاق خواهیم داد و برای تأکید و تصدیق آن، این وکالت نامه را بدستخط خود امضاء فرموده حکم نمودیم که خاتم دولت ما را بر آن ثبت نمایند؛ والسلام خیر ختام.

و در اصل، وکالت نامه مبارکه بدست خاص والای اعلیحضرت امپراطور اعظم بدین گونه امضاء شد: نیکلای انچیکوف در معرسته سن پترزبورغ دارالسلطنه، بتاريخ ماه ایول (جولای) ۱۸۵۴ در بیست و نهمین سال میمنت فال جلوس میمون ما امضاء شده.

## سواد عهد نامه سری بین دولتین ایران و روس در چهار فصل

واعلیحضرت قضا قدرت، پادشاه و الاجاه، مالک بالاستقلال کل ممالک ایران و امپراطور ممالک روسیه هر دو علی السویه اراده و تمنا می صادقانه دارند که روابط دوستی قدیم را که فیما بین دولتین بر قرار است بواسطه عهد تازه ای مستحکمتر سازند، لهذا برای تقویم اینکار اعلیحضرت کل ممالک امپراطوری روسیه، نیکلای انچیکوف، شازده دافر خودشانرا در ایران و اعلیحضرت پادشاه ایران، اعتماد الدوله جناب میرزا آقاخان نوری صدراعظم دولت علیه ایرانرا و کلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از اینکه در دارالخلافه مجتمع شدند و اعتبار نامدهای خودرا مبادله کردند موافق قاعده و شایسته دیدند و چنین تشخیص دادند که در اوضاع حال، یعنی مدت جنگ ما بین دولت روس از یکطرف و دولت عثمانی و متحدانش از طرف دیگر بهترین تدابیر برای حصول مقصود مزبور آن خواهد بود شروطی را

که بخصوصه بصدقات بیطرفی از جانب ایران مبنی باشد قرار دهند ، لهذا فصول آتیه را تعیین و قرار داد کردند:

**فصل اول - دولت ایران قویاً متعهد میشود که بدشمنان دولت روسیه هیچ امداد عسکری را در تمام مدتی که جنگ دولت مشارالیه با دولت عثمانی و متحدان ایشان طول خواهد کشید نکنند و بهیچ وجه من الوجوه اعانتی را که منافی بیطرفی باشد یا اینکه بتواند تعلق به اعمال خصمانه ایشان نسبت بدولت روسیه داشته باشد نمایند ، دولت ایران تعهد مینماید که نگذارد آذوقه معین شده از برای عساکر اعدای دولت روس در محالک عثمانی بخارج برده شود و مانع شود که قشون خصمان دولت روس از خاک ایران بجهة صدمه رسانیدن ، بحدود روسیه عبور و مرور نمایند و در مقام دفع و منع ایلات اکراد تابعه امر و نهی خودشان بر خواهند آمد که دست اندازی و تاخت و تاز بر حداث دولت روسیه نکنند و دزدیهای مشرقه که ایلات ایران در خاک روسیه مرتکب میشوند نقص عهد نامه شمرده نخواهد شد ، اما دولت ایران خودشان واجب میدانند که کمافی السابق بزودی تلافی آنها را نمایند .**

**فصل دوم - دولت ایران تعهد مینماید مانع شود که اسباب و آلات حرب از قرار تفصیل ذیل از برای عساکر دشمنان دولت روسیه بخارج حمل و نقل نشود -** یاروت ، سرب ، شوره و گوگرد و آنچه که اسلحه نامیده میشود ، خواه تمام شده باشد ، خواه ناتمام باشد ، توپ ، قیس ، خمپاره ، زنبورک ، تفنگ ، طباچه ، گلوله ، ساچمه ، گلوله سربی و سنگ چخماق ، هتاپ ، اسباب توپ کشی ، زین و یراق بجهة سواره ، قاب سرنیزه ، کمر بند سربازی ، زره ، چهار آئینه و کلاه خود بجهة سواره سوای چیزی که برای محافظت شخصی مترددین و عابریین است و اسباب بجهة دواب ایشان که در راه لازم باشد.

**فصل سوم - دولت روسیه از طرف خویش بملاحظه اجرای صحیح فصول مسطور و نظر بانجام آن بامداقت و حقانیت و وظایف دوستی و حسن همجواریت از جانب دولت ایران ، اگر در مدت تمام امتداد جنگ دولت روسیه با دشمنان خود ،**



این مواد با حسن عمل انجام شود و هیچ دلیلی موجه در خلال آن زمان بر نقض آنها شهادت ندهد در ضمن انعقاد صلح، مطالبه بقیه آخرین کرور تومانی را که دولت ایران الان هم بدولت روسیه مقروض است دولت روسیه گذشت و انکار خواهد کرد.

**فصل چهارم - این عهد نامه دوستی و منحنی بهیچوجه بسایر عهد نامجات که قبایلین دولتین ایران و روس برقرار و باقی است تغییر و تبدیل نباید بدهد. دو نسخه بیک مضمون ترتیب یافته و بدستخط و کلای مختار جانبین رسیده و بمهر ایشان ممهور و مابین ایشان ختم و مبادله شده است. از جانب اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران مصدق و ممضی خواهد شد و تصدیق نامهای متداوله که بدستخط مخصوص ایشان مزین خواهد بود، در مدت چهار ماه یا زودتر اگر ممکن باشد بین و کلای مختار ایشان مبادله خواهد شد. تحریراً ۱۸ معرم ۱۲۷۱ هجری مطابق ۲۸ ماه سپتامبر ۱۸۵۴.**

این عهد نامه سری بیک ضمیمه جدا گانه نیز داشته است، این است سواد آن ضمیمه :

«نظر بعهد نامه جدید که دولت ایران با دولت روس منعقد ساخته است، این دستخط را صدر اعظم اعلیحضرت شاهنشاهی مطابق اختیار نامه خود پشارژداقر دولت روسیه در ایران و موافق قرارداد شفاهی به آن جناب اظهار و اعلام میدارد :

**اولاً :** اولیای دولت علیه ایران بعا کر دشمنان دولت روسیه برای عبور و مرور از آبهای منصله بخاک ممالک محروسه ایران تسهیل نخواهند کرد و بحمل و نقل آلات و اسباب حرب ایشان مباحثت نخواهند نمود.

**ثانیاً :** بغیر از منع بودن آذوقه برای عا کر دشمنان دولت روسیه، دولت علیه ایران بطور کلی مانع خواهد شد که از آذربایجان و گروس آذوقه بطرف دولت عثمانیه برده شود. همچنین خروج آذوقه از کرمانشاهان برای عا کر عثمانی ممنوع خواهد بود و دولت علیه ایران تعهد مینماید که غیر از ضروریات زوار، زیاد از یکصد پار یا هر قافله بیرون نشود و قرار رفتن قافله نیز منوط بعات و طبیعت است



که نباید زیاده از سرور به روز بروند و نیز مکاران مأذون خواهند بود که هر نثری از آنها برای مصرف مختص خودش شش من برنج و شش من گندم بوزن تبریز از کل حدود ایران برای خود ببرند. ایالات سرحدشین دو دولت اسلامی در سمت کرمانشاهان و گروس و رعایای ما کن در رأس حدود این دو مکان چون در مرز بوده بهمدیگر و به ییلاق و قشلاق دو دولت ایران و عثمانی محتاج یکدیگرند، روا باید دید که آذوقه برای خوراک خود خرید و فروش نمایند، والسلام.

این بود عهد نامه سری بین دولتین روس و ایران که در سال ۱۲۷۱ هجری قمری (برابر ۱۸۵۴ میلادی) منعقد شده بود. هنوز مر کب اعضا های این عهد نامه خشک نشده بود که عمال سیاسی دولت انگلیس از مطالب آن مطلع شدند و اسرار آن از پرده بیرون افتاد و کار بجائی کشید که روزنامه جات انگلستان صحبت از تأدیب شاه ایران را آغاز کردند و اظهار نمودند که باید مأمور مخصوصی بایران فرستاد که شامرا بران خود آورد.

اما از اینطرف میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران شامرا حاضر نموده بود که در عوض اتحاد با دولت روس یادشمنان آن دولت طرح اتحاد ریزد، بنا بر این صلاحدید صدراعظم، بعضی شرایط هم تهیه شد و بدولت انگلیس پیشنهاد شد. این پیشنهاد به لندن ارسال گردید و تا جواب آن رسید، مدتها طول کشید و پس از آن هم که جواب رسید جواب غیر ماعد بود و بشرایط پادشاه ایران توجه نشده بود.

این جواب نامساعد، ناصرالدین شاه را فوقالعاده متغیر نمود ولی کار از کار گذشته بود، چونکه بامید مساعدت دولت انگلیس عهد نامه سری را با روسها عملی نکرده بودند و دولت روس از این عدم اجراء رنجیده خاطر شده بود ولی شرایط دولت ایران برای دولت انگلیس چه بود اطلاعی در دست نیست، فقط سرهنگری رالنسون در کتاب «انگلیس و روس در شرق» خود مینویسد:

«دولت پادشاهی ایران انتظار داشت اگر دولت انگلیس حقیقتاً برای زوال و اضمحلال خود دولت روس در آسیا حاضر است، بهتر آن است که دولت انگلیس

یکمده قشون مکمل در دالمستان وارد کند که با قشون شیخ شامل و سکنه ناراضی آن حدود متحد شده با تعاقب گرجستان، ارمنستان و ایران، همچنین با قشون هندوستان که از راه بغداد و کرمانشاهان خواهد رسید جنگی متحداً به تقوّه روسها در آسیا خاتمه دهند.

در تحت این شرائط دولت ایران حاضر بود مقدمات خود را در این جنگ یا انگلستان توأم کند، دولت ایران باین امید باین اقدام حاضر بود که مجدداً ایروان و نواحی آن بقلندرو پادشاهی ایران ضمیمه شود. (۱)

در این هنگام دیگر میرزا آقاخان نوری نتوانست ظاهراً بروابط صمیمی خود نسبت بنمایندگان سیاسی دولت انگلیس در دربار ایران ادامه دهد، چه او نیز بعد از جوابهای سربالای دولت انگلیس بایران، ناچار بود با احساسات شاه همراه باشد و روی خوش به نمایندگان دولت انگلیس نشان ندهد و از همین جا اختلافی شروع و رفتاری رفته روابط دولتی تیره می گردد و کار بجائی میرسد که به قطع روابط منجر میشود.

اما این پیش آمد دارای يك مقدمات مختصری است که باید در اینجا بدان اشاره شود، چه در این موقع انگلیس ها يك سیاست جا برانه و متعددی نسبت بایران اتخاذ نموده بودند، چونکه یگانه حریف پر زور آنها در آسیا یعنی دولت امپراطوری روس در جنگ کریمه شکست خورده برای مدتی فلج شده بود.

نیکلای اول نیز که سیاست تجاوز و تعدی را در آسیای مرکزی تقویت مینمود در این هنگام در گنشت والکانند دوم بجای او امپراطور، مالک روسیه شد، او نیز هنوز تازه کار و داخل در این مراحل نشده بود، در اینصورت انگلیسها در خلال این احوال فرصت مناسبی داشتند که نفوذ از دست رفته خودشان را در ممالک آسیای مرکزی بدست آورند.

دولت انگلیس در این تاریخ بهانه ای بدست آورده بود و آن این بود که شریار ایران متمایل بدولت روس است و فقطعیز را آقاخان نوری، صدر اعظم شاه بوده

است که در موقع جنگ کریمه توانسته بود شاه را از مساعدت با روسها باز دارد، بنابراین مایل نبود بگذارد پادشاه ایران با همین احساسات خود نسبت به روسها باقی بماند و تصور مینمود این احساسات برای سیاست شرقی دولت انگلیس نه تنها در ایران و افغانستان بلکه در ممالک آسیای مرکزی نیز خطرناک است.

لذا تصمیم گرفته شد در اینموقع بدولت ایران صدعائی وارد آید و برای انجام این مقصود لازم بود بازیگران دیگری بصحنه سیاست در ایران روانه شوند، این بود که سرچارلز موری<sup>(۱)</sup> بران تأدیب پادشاه ایران روانه دربار تهران گردید.

---

(1) Sir Charles Murray.

# فصل سی و دوم

## سیاست دولت انگلیس در ایران و افغانستان بعد از جنگ کریمه

انگلیس‌ها همیشه دو دسته رجال سیاسی از خود برای يك مملکت دارند ، موافق و مخالف . سیاست میرزا آقاخان نوری - ایران صاحب‌منصب نظامی برای تعلیم فنون نظامی به افغانستان میفرستد . توجه امراء افغانستان بایران - سرچارلز موری وزیر مختار تازه نفس دولت انگلیس بری دربار تهران - میرزا هاشم خان نوری - فتنه سرچارلز موری - وساطت وزیر مختار فرانسه - نامه ناصرالدین شاه بصدر اعظم ایران - بهانه چوئی دولت انگلیس با ایران - دعای عمال سیاسی انگلیس در افغانستان - جلب دوست محمدخان - قرارداد سال ۱۸۵۴ بین دولت انگلیس و دوست محمد خان امیر کابل - ایضاً قرار داد ۴۶ ژانویه ۱۸۵۷ مطابق ۴۹ جمادی الاول ۱۲۷۳ هجری قمری بین دوست محمد - خان امیر کابل و سر جان لارنس کمیسر عالی پنجاب در پشاور - اعلان جنگ دولت انگلیس بدولت ایران در اول نوامبر ۱۸۵۶ مطابق ربیع الاول ۱۲۷۳ هجری قمری - عهد نامه پاریس - سلب حق حاکمیت ایران از افغانستان - نامه ناپلئون سوم امپراطور فرانسه به ناصرالدین شاه - نامه ویسکنت بالمرستون به میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ایران

یکی از شاهکارهای سیاسی دولت انگلیس این است که برای اجرای نظریات سیاسی خود حده مملکتی که تا حدی دارای اهمیت میباشد و در آن مملکت برای خود یکنوع منافع سیاسی فرض نموده است ، غالباً فرد دوسته از رجال خود را در امور سیاسی آن مملکت ذی نفع امور میکند، همیشه یکی از این دوسته بطرفداری و دسته دیگر بمخالفت آن معروف میشوند ، بامیشود که بین این دوسته در سر امور آن مملکت مبارزه‌های شدید پیش میآید ولی این مبارزه‌ها تقریباً شبیه بهمان جنگهای معروف زرگری میباشد . هر گاه پیش آمد طوری است که باید سیاست وفق و مدارا نسبت بآن مملکت اعمال شود ، آندستموافق ساختگی بجانبداری آن مملکت خودنمائی‌ها میکند ، اما همینکه مقصود انجام شد و اوضاع سیاست تغییر کرد طولی نمیکشید که دسته دیگر یعنی رجال منهدی و جابر نسبت به آن مملکت جلو آمده لعن و طعن را آغاز مینمایند .

نایب سر هنگ شیل که از زمان محمدشاه در ایران بوده و یک سیاست بسیار ملایم و آرامی را نسبت بایران تعقیب مینمود ، چونکه سیاست آن ایام دولت انگلیس چنین اقتضا داشت ، و در این مدت فرمانهای متعددی بملایمت و آرامی بتبع دولت خود از محمدشاه بدست آورد ، اینک چون سیاست عوض شده و قضایائی پیش آمده بود لازم بود امور سیاسی ایران بدست یکی از رجال مخالف سیاست مدارا حل و عقد شود ، چون در بار لندن در این موقع لازم میدید که فشارهایی بدولت ایران وارد شود ، این بود که سرچارلز موری مأمور در بار طهران گردید و در سال ۱۲۷۱ هجری (۱۸۵۳ میلادی) وارد طهران شد .

تأین تاریخ میرزا آقاخان نوری ، پادشاه ایرانرا بناوینی سر گرم کرده به مساعدتهای مادی و معنوی انگلیس‌ها امیدوار نموده بود و در ضمن مانع بود از اینکه شاه بروسها نزدیک شود ، چه ، انگلیس‌ها در این هنگام مایل بودند مخصوصاً در موقع جنگه گریحه سروصدائی در آسیای مرکزی بلند نشود تا اینکه بتوانند قدرت و نفوذ روسها را در اروپا درهم شکنند .

در این تاریخ نفوذ سیاسی اتگلان در ممالک آسیای مرکزی بدرجه صفر

رسیده بود، در افغانستان نفوذ سیاسی نداشتند، دوست محمدخان در کابل دشمن انگلیسها بشمار میرفت و بدولت ایران نظر مساعد داشت، بدقتدار کهندهان خود را مطیع و دست نشانده دولت ایران میدانست، هرات کلاً در تحت اطاعت و اوامر دولت ایران بود.

در این هنگام است که دولت ایران برای افغانستان مشاق نظامی میفرستد و قشون قندهار مشغول فرا گرفتن تعلیقات نظامی میشود و برای هرات پول و اسلحه میفرستد که يك اردوی مخم در افغانستان تشکیل دهند.

دوست محمدخان هر ساله تحف و هدایای فراوان بدربار شهریار ایران فرستاده اظهار اطاعت و اتیاد میکند و عموم سکنه افغانستان پادشاه ایران را شاهنشاه اسلام پناه میخوانند.

در یک چنین موقع، انگلیسها دنبال بهانه میگردند که علم مخالفت را علیه دولت ایران بلد کنند و مقصودشان نیز معلوم است، یعنی بتفوذ مادی و معنوی ایران در افغانستان و ممالک آسیای مرکزی خاتمه دهند. (۱)

ایران در دوره زمامداری میرزاتقی خان امیر نظام قدرت و نفوذی بهم زده شهرت آن ممالک دور دست هندوستان، ترکستان و افغانستان را گرفته بود و پس از رفتن انگلیسها هم حس اسلام پرستی در میان سکنه آن ممالک بیشتر تحریک شده و پادشاه ایران را یگانه حامی و حافظ دینت اسلامی میدانستند در این صورت برای دولت انگلیس لازم بود از نفوذ دولت ایران در این ممالک جلوگیری کند و یگانه راه هم فقط از طریق جنگ و مبارزه بود. (۲)

(۱) به پایین صفحه ۶۵۶ همین کتاب، ببارتی که ارتقوال انسون نقل شده مراجعه

شود.

(۲) آرنور کونولی هنگامیکه در محبس امیر بشارا بود پیشنهاد میکند از شهریار ایران فرمان صادر کنند و این فرمان را در تمام ممالک آسیای مرکزی الهانی نمایند که شاهنشاه ایران برای نجات امرای بشارا قشون میفرستد و آنها را آزاد خواهد نمود، این فرمان تأثیر خود را خواهد بخشید.

( تاریخ جنگهای افغانستان، جلد دوم صفحه ۵۱۰ )

هنوزپای سرچارلز موری وزیرمختار تازه انگلیس که بقول خودشان مأمور مطیع کردن پادشاه ایران بود بظهران نرسیده بود که بهانه خوبی بدست عمال سیاسی انگلیس افتاد و آن قضیه میرزاهاشم خان نوری بود که برای انگلیس ها بهانه خوبی شده بود .

در تاریخ روضة الصفا ، جلد دهم راجع باینموضوع اشاره گردیده و چنین نوشته شده است :

« میرزاهاشم خان نوری که از صفر سن تا عنوان شباب ... در مراتب ملازمت از پایه غلام بچگی و پیشخدمتی و شاگردی مدرسه دارالفنون پیوسته جامگی خوار و خدمت گذار دولت بوده ، همانا با همت تام سن شازده دافر انگلیس مرادتی یافت و چند بار شازده دافر مذکور در معزم توسط او بر آمد ، امنای دولت اعتنائی نکردند و وی بیشتر از پیشتر اظهار تردد و تودد یا صاحب مشارالیه مرعی داشته چون جناب وزیر مختار مقیم دارالخلافه در نهم رجب ۱۲۷۱ بدارالسفاره خود اقامت کرد و چندی در گذشت ، همانا در نزد وزیر معروف گردیده از وزیر خواهش دوستانه نمود که بر مقرری دیوانی میرزاهاشم خان لحنی بیفزایند ، امنای دولت پاسخ دادند که او را باندازه پایه مواجیبی مقرر است ، مصدر خدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرحمتی جدیده شود ، وزیر را ازین جواب غباری بر خاطر نشست و در تقویت او عزم جزم نمود ، خواست که از جانب خویش او را در شیراز منصب وقایع نگاری دهد ، امنای دولت گفتند که بروفق عهود و شروط دولتین جز در تبریز و بوشهر و طهران از تبعه دولت انگلیس بالیوزی مقرر نبوده و تجویز این رأی نکردند . وزیر مختار در تصاحب او افزوده عیال او را که از متسین خاندان سلطنت بود از خانه او حرکت داده و قریب بمحل سفارتخانه خاصه خود آورده منزل دادند و چون این نقل و تحویل بطریق قواعد شرع و عرف شایسته نمود بحکم امنای دولت او را از آنجا بخانه پدرش فرستادند و این معنی مزید رنجش خاطر وزیر مختار گشته اظهار گله مندی و رنجیده خاطر می نمود و در ترضیه خود سه شرط مقرر داشت و در این معنی نوشته رسمیه بامنای دولت فرستاده ، اول آنکه عیال میرزاهاشم خان را از خانه پدر باز آورده در دایره

سفارت بدست میرزا هاشم خان بپارند .

دوم آنکه اذن دهند میرزا هاشم خان در شیراز شهیندر شود .

سوم جناب صدراعظم رسماً سفارتخانه آمده عند خواهی کند .

امای دوات بملاحظه حفظ ناموس سلطنت و محافظه اتحاد و مساعدت مقرر کردند که عیال او جز در دایره سفارت در هر مکان که میرزا هاشم خان خواهد ، بدوسپرده شود . در باب تکلیف ثانی که با عهد و شروط و سابقه موافقتی نداشت تعدیلی کردند که چون منظور وزیر مختار توسعه معاش اوست ، بیداخله غیر مبلی بمرسوم امروزه او افزوده خواهد شد و در باب فقره ثالث چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته بود که این تکلیف شاقه مجبور بشود ، محض رعایت سلم و صفای جانین و ملاحظه سوابق مواحدت دولین مقرر داشتند که مؤتمن السلطان میرزا سیدخان وزیر دول خارجه که سلامت نفس و عدم اعراض معروف و موصوفت سفارتخانه در برضا جوئی خاطر جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس کوشد اما وزیر مختار بیچیک از این فقرات ترصبه نیافته در نهم ربیع الاول بفرق سفارتخانه زافرود آورده و بعد از چند روز ، مهمانداری خوات رنجیده به تبریز رفت .

در اینه موقع نماینده سیاسی دولت فرانسه میوبوره (۱) خیلی کوشش نمود شاید بتواند از قطع روابط دولین جلوگیری کند ، چه ، موضوع بهانه را خیلی سست و خالی از اهمیت میدانست ، بعدها که جنگ کسریه به پایان رسید (۱۸۵۶) و روسها مغلوب شدند دیگر اتحاد دولین فرانسه و انگلیس موضوعی نداشت ، نماینده فرانسه بطرفداری ایران قیام نمود و از دولت ایران دفاع کرد و حقیق را بیجانپ ایران داد .

اما این قطع روابط چنانکه معروف شده مربوط بمیرزا هاشم خان نبوده ، بلکه تمام بهانه جوئیها در این تاریخ مربوط بهرات و افغانستان بوده و رفتار مرموری نیزطوری بیادبانه و جسورانه بوده که ناصرالدین شاه را عصبانی نمود . در اینه موقع چند فقره کاغذهای رسمی از طرف وزیر مختار انگلیس بشاه نوشت

(1) Monsieur Bourrée .



شده است که مجازات آنها خیلی تند و زننده بود و خیلی سعی شد که شاید بتوان سوادى از آنها بدست آورد ، ممکن نشد ولی جوانی که ناصرالدینشاه داده در کتب انگلیسی در چند جا دیده شده است ، اینک سواد آن در اینجا نقل میشود :

شاه در این کاغذ که بصدر اعظم مینویسد باین مراسلات توهین آمیز اشاره میکند ، تاریخ آن اواخر ربیع الاول ۱۲۷۲ مطابق با اوایل دسامبر ۱۸۵۵ میباشد ، چونکه وزیر مختار انگلیس در پنجم دسامبر ۱۸۵۵ از طهران خارج شد .

## کاغذ ناصرالدینشاه به صدر اعظم

تاریخ اول دسامبر ۱۸۵۵ (۱۲۷۲ هجری)

و شب گذشته ما کاغذ وزیر مختار انگلیس را خواندیم ، از بی ادبی و بی معنی و بیباکی او خیلی تعجب کردیم که اینطور جورانه نوشته است و کاغذی را هم که قبلاً نوشته بود خیلی خوسرانه و بی ادبانه بوده .

بعلاوه ما مکرر شنیده ایم که در منزل خود همیشه از ما بهد گوئی میکنند نسبت به ما خیلی بی ادبانه سخن میگوید ، ما هرگز این مسئله را به او نداشتیم ، اینک جارت نموده در کاغذ رسمی مینویسد ، بنابراین بر ما مسلم شده است که این مرد احمق ، نادان و دیوانه مترموری دارای این اندازه جارت و جرأت است که حتی بسلاطین نیز توهین کند .

از زمان شاه سلطان حسین که ایران در آن تاریخ بمنها درجه هرج و مرج رسیده بود مخصوصاً در چهارده ساله اخیر زندگانی او که بکلی علیل و رنجور و ناتوان شده نمیتوانست بکارهای مملکت رسیدگی کند تا با امروز کسی قادر نبوده ولو یک دولتی یا نماینده آن نسبت بشهریار ایران سوء ادب نشان بدهد ، حال مگر چه شده است که وزیر مختار احمق اینطور جورانه رفتار میکند ؟

پیدا است وزراء مختار که نسبت بهما دوست میباشند از مندرجات این مراسله اطلاع دارند ، اینکاغذ را بدهید به میرزا عباس و میرزا ملکم بیرندپیش وزیر مختار

فرانسه و هیدرالندگی وزیر مختار دولت عثمانی آنها بخوانند و بدانند این شخص کاغذی ادبانه‌ای نوشته است .

ازدیشب تا بحال اوقات ما بتلخی گذشته است ، اینک بشما امر میکنم تا بدانید ووزراء مختار را هم اطلاع دهید که تا خود ملکه انگلستان عذرخواهی کاملی از بی ادبی و جارت نمایندگی خود نکند ما هرگز راضی نخواهیم شد نماینده اححق ملکه را دربار خود بپذیریم . این یک آدم سفیه و نادان است و هر گاه این عذرخواهی صورت نگیرد هیچ وزیری را از دربار انگلستان نخواهیم پذیرفت . (۱)

در این تاریخ دولت انگلیس موضوع میرزا هاشم خانرا در ظاهر بهانه نموده بادولت ایران قطع روابط سیاسی نمود و وزیر مختار خود را از ایران احضار کرد . هم در این تاریخ دولت انگلیس از طرف یگانه حریف پرزور آسیای خود یعنی دولت روس آسوده خاطر بود ، چونکه در جنگ کریمه تا حدی حساب خود را با آن پاک کرده و آندولت نیز سرگرم امور داخلی خود بود ، بنابراین از طرف روسها نگرانی نداشت و فقط دولت ایران که فعلا در آسیای مرکزی نفوذ و اقتداری داشت اسباب وحشت او بود ، حال که فرصتی بدست آورده بود میخواست به نفوذ و اقتدار دولت ایران نیز در این قسمتها خاتمه دهد .

قبلا اشاره شد که انگلیسها نفوذی در افغانستان نداشتند و در ممالک آسیای مرکزی هم بطریق اولی دستشان بکلی قطع شده بود ، ولی در ضمن تهیه اثبیکه برای جنگ کریمه میدیدند یکی هم این بود که باامراء افغانستان مجدداً روابط حسنه را ایجاد کنند و بقول مؤلف تاریخ جنگهای افغانستان ، از سال ۱۸۵۲ بنای تشبث را گذاردند (۲) که باب مرآوده را بعد از مرگ میرزا تقی خان امیر کبیر با دوست محمد خان مفتوح کنند .

مؤلف فوق الذکر مینویسد :

(۱) یادداشت های سر هنری دروموند ولف ، Sir Henry Drummond wolff

جلد اول صفحه ۲۶۹

(۲) کتاب فوقی جلد سوم صفحه ۴۵۵

و در بیست سال قبل ، سر جان مکنیل که در آن تاریخ وزیر مختار دولت انگلیس مقیم در یاد طهران بود پیشنهاد کرد که بهر است دولت انگلیس دوست محمد خان را تقویت کند که او در کابل مقننر گردد و بقندهار و هرات نیز غلبه کند . در آن تاریخ دولت انگلیس با این پیشنهاد موافقت نمود ولی حال (۱۸۵۲) خود را مجبور میدید که با آن نقشه بیست سال قبل موافقت کند .

دوست محمد خان پس از آنکه ما او را در کابل برقرار نمودیم طولی نکشید که دشمن ما شد ، بعدها برور فہید دوستی ما که دشمن او هستیم برای او لازم میباشد .

در سال ۱۸۵۲ ما با او نزدیک شدیم ، روابط ما با او حسنه گردید و با هم متحد شدیم ، هنگامیکه پادشاه ایران بهرات قشون فرستاد امیر کابل دوست باوفای دولت انگلیس بود و حاضر شد هر کاری که بخواهیم برای ما انجام دهد ، درست همان سیاست را که لازم بود ما در سال ۱۸۲۲ بموجب پیشنهاد سر جان مکنیل اتخاذ کنیم و در آن زمان غفلت شد . اینک در این موقع یعنی در سال ۱۸۵۲ آنرا عملی نمودیم ، هر گاه در آن اوقات ما دوست محمد خان را از کابل نرانده بودیم و همانوقت پول و اسلحه و صاحب منصب باو میدادیم امروز دیگر قشون ایران هرات را متصرف نشده بود .

در سال ۱۸۵۶ که پیش آمدهای سال ۱۸۲۲ تجدید گردید و دولت ایران مجدداً نسبت بافغانها شروع به تعدی نمود و قصد کرد تمام افغانستان را به تصرف در آورد ، در چنین موقعی دولت انگلیس عرض اینکه از افغانها انتقام سال ۱۸۴۱ را بکشد حاضر شد با آنها مساعدت کند و در این مساعدت ضربت مهلکی بدولت ایران وارد آورد و نتیجه این شد که حق حاکمیت دولت ایران نسبت بهرات از بین رفت . (۱)

لرد رابرت (۲) معروف که چهل و یک سال در هندوستان بوده در یاداشتهای

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد سوم ، صفحه ۲۱۰

(2) Lord Robert ..

خود در این باب چنین مینویسد :

«در اواخر سال ۱۸۵۶ خجری بما رسید که امیر دوسته محمد خان در این نزدیکیها وارد پشاور خواهد شد که در آنجا با کمیسر عالی سر جان لارنس<sup>(۱)</sup> که اخیراً بلقب شوالیه نایل شده ملاقات کند .

قبل از اینکه بوزوداو و نتیجه آن اشاره کنم لازم است بطور مختصر چگونگی و سبب آمدن او را بیان کنم ، چه این ملاقات يك رابطه مخصوص با وقایعی که چندی بعد در ظاهر بودن مقدمه رخ نمود داشته است .

باید بظواهر آورد که بعد از قتل ماکسیون<sup>(۲)</sup> بجای او هربرت ادواردز<sup>(۳)</sup> کمیسر پشاور شد ، این شخص یکی از مردان فوق العاده است که تا بحال قشون انگلیس تربیت نموده است و این مرد جدی با پدر من در این عقیده موافق بود که با امیر کابل باید روابط دوستانه داشت ، هر دو باین عقیده بودند که تمام تحریکاتی که در سرحدات هندوستان واقع میشود ، همه مربوط با امیر دوسته محمد خان میباشد ، مادامیکه روابط ما با امیر فوق الذکر غیر حمله است این اغتشاشها برور رو بفرزنی خواهد رفت ، مگر اینکه يك اتحاد صمیمی بین حکومت هندوستان و امیر دوست محمد خان برقرار گردد .

در سال ۱۸۵۴ هربرت ادواردز ، در این موضوع با فرمانفرمای کل هندوستان شروع بمکتبه نمود و در یکی از مراسلات خود اینطور نوشت :

« احساسات خود من این است که ما نسبت بدوست محمد خان ظلم کرده ایم و اینک ما میتوانیم بگوئیم گذشتهها گذشته است و با او دوست شویم ، هر گاه ما بتوانیم در کابل روابط دوستی را ایجاد کنیم بدون تردید اغتشاشات سرحدی ما خاتمه خواهد یافت . فعلايك تیرگی در مناسبات طرفین حکمفرماست ، علت آنهم اینست که هر دو طرف متوجه گذشته میباشند و انتظار فرصت آینه را میکشند که موقع مناسب بدست آورده انتقام بکشند ، البته این نوع سیاستها همیشه تولید اضطراب نموده

(1) Sir John Lawrence .

(2) Maxion

(3) Herbert Edwards .

باعث ناراحتی فکر و خیال طرفین می‌باشد و همین یک موضوع کافی است که مانع ایجاد روابط حسنه باشد من فوق‌العاده امیدوارم که مشاهده کنم زمینه مساعدی برای اتحاد و ایجاد روابط دوستی و یگانگی بین ما و کابل فراهم گردد .»

لرد دال هوسی<sup>(۱)</sup> که در این تاریخ فرمانفرمای هندوستان بود کاملاً با این پیشنهاد موافقت نمود و اظهار داشت بعقیده او نیز صلاح در این می‌باشد که با کابل روابط حسنه داشته باشند ، اما ایجاد یک چنین روابطی خیلی مشکل می‌باشد ، بنابراین در جواب کاغذ کمیسر پشاور چنین مینویسد :

« من در این باب اختیار تام «کارت بلانش» بشما میدهم . هر گاه شما در این اقدام موفقیت حاصل کنید یک تاج افتخار ابدی برای خود تهیه نموده‌اید.»

لرد دال هوسی نظر با اهمیت موضوع بندریار لندن نیز اطلاع داد ، از دربار لندن نیز با این نظر موافقت شد و ایجاد یک چنین روابط حسنه را با امیر کابل لازم دانستند .

در این موقع جنگ با دولت روس پیش‌بینی میشد و آنرا حتمی میدانستند ، در این صورت خیلی لازم بود که بزودی این روابط حسنه با افغانستان برقرار گردد . برای انجام این مقصود فرمانفرمای هندوستان به ادواردز کمیسر پشاور چنین مینویسد :

« جنگ بین دولتین روس و عثمانی هر آن انتظار میرود ، در انگلستان نیز برای حفظ سرحدات هندوستان نگرانی‌هایی وجود دارد ، برای حفظ این قسمت افکار امپراطوری انگلستان در تشویش است و خیلی انتظار میرود ایجاد دوستی و روابط حسنه بین انگلستان و افغانستان که در کاغذ خود اشاره نموده‌اید زود عملی شود .»

از آن طرف در خود هندوستان عده‌ای از میسیون بودند که با نزدیک شدن با دوست محمد خان تردید داشتند ، یکی از آنها کمیسر عالی اینجانپ ، سر جان لارنس بود ، اینمرد مال اندیش چنین اظهار عقیده میکرد که ایجاد روابط حسنه با امیر کابل بسیار

(1) Lord Dalhousie

مطلوب و مفید است ولی دخالت ما در سیاست افغانستان حکم آنرا دارد که انسان یک نی حصر تکیه کند ، نتیجه آن شکستن نی و زخم شدن دست خود انسان است ، بعلاوه اظهار این مطلب از طرف ما ضعف سیاسی ما را سبب خواهد شد و این مرد مملتان خودپسند این اظهار ما را حمل با احتیاج ما خواهد نمود و تصور خواهد کرد دولت انگلیس بمساعدت او محتاج میباشد و این اقبال ما را بدوستی او برای خود فرصتی مناسب فرض خواهد نمود .

با تمام این احوال لرد دال هوسی فرمانفرمای هندوستان ، ایجاد روابط حسنه را با امیر کابل لازم میدانست ، بنابراین دستور داد شروع با اقدام نموده و سائل آنرا فراهم آورند و در ضمن نوشت باید خیلی احتیاط کرد که امیر کابل حس نکند ما از این بابتها در تشویش میباشیم .

در حال در این موقع فرمانفرمای کل هندوستان باتذکر تمام نکات اطراف ، اختیارات کلیه را بعهده هربرت ادواردز واگذار نمود ، او نیز فرصت را از دست نداده جداً مشغول اقدام شد .

در این موقع این اقدام ، یک طرز عمل و سیاست ماهرانه لازم داشت که ب نتیجه مطلوبی نایل آیند ، چون ادواردز مردی با هوش و زیرک بود این موفقیت هم نصیب او گردید و این افتخار همیشه برای او باقی خواهد ماند .

تفصیل عمل و شرح اقدام او را که قمتهای بسیار مشکل از طرز سیاست و عمل پر مکر و حیل و نمونه خوبی از پشت هم اندازیهای شرقی است و درست نقطه مقابل عملیات راست و درست مردان سیاسی و با صداقت انگلیسی است باید در شرح احوال خود سر هربرت ادواردز مطالعه نمود .

خلاصه نتیجه این عملیات آن شد که امیر دوست محمد خان کاغذ مخصوصی به فرمانفرمای هندوستان نوشته در آن بعضی عبارات خیلی خوش آیند بکار برد و بوسیله مأموران خود به پیشاور پیش سر هربرت ادواردز فرستاد و جواب مساعدت نیز از فرمانفرمای هندوستان گرفته مراجعت نمود .

بعد از این مکاتبه دوستانه ، امیر دوست محمد خان پسر خود هیلد خان را

بعنوان نماینده مختار خود به پشاور فرستاد. این شخص در ماه مارس ۱۸۵۵ (اوایل رجب ۱۲۷۱ هجری) به پشاور رسید و از طرف حکومت هندوستان پذیرائی کلملی دربارهٔ او بعمل آمد و در ۳۰ مارس ۱۸۵۵ معاهده‌ای بین حکومت هندوستان و امیر کابل به نمایندگی سر جان لارنس کمیسر عالی پنجاب منعقد گردید.

فرمانت‌های هندوستان اول عقیده داشت که خود سر هربرت ادواردز را مأمور انجام این معاهده باشد ولی خود ادواردز صلاح ندید و پیشنهاد کرد بهتر است که یک نماینده عالی مقام از پسر امیر دوست محمد خان پذیرائی کند، این بود که سر جان لارنس کمیسر عالی پنجاب باین سمت انتخاب گردید، چونکه اهمیت حضور یک صاحب منصب ارشد از جانب حکومت هندوستان بمراتب زیادتر می‌باشد.

وقتی که کار انجام شد و عهدنامه از طرفین باعضاء رسید آنوقت لرد دال هوسی به لرد هربرت ادواردز چنین نوشت:

« من بشما و بخودم در انجام این امر تبریک می‌گویم و حتی بآنکه آنیکندد این امر مهم زحمت کشیده و آنرا ب نتیجه رسانده‌اند باید به تمام آنها تبریک گفت که یک چنین کار مهمی صورت گرفته است، چونکه این نتیجه متجاوز از یک سال زحمت آنها است.»

این معاهده مقدمهٔ یک معاهدهٔ دیگری شد که برای مذاکره و خاتمهٔ آن خود امیر دوست محمد خان به پشاور آمد. (۱)

اینک از کتاب یک نویسندهٔ نظامی دیگر انگلیسی، یعنی از تاریخ ایران تألیف سر پرسی سایکس شاعر می‌آورم. (۲)

راجع باین موضوع مؤلف فوق‌الذکر چنین مینگارد: (۳)

«حالت تهدید آمیز دولت ایران نسبت ب مملکت افغانستان امیر دوست محمد خان را وادار نمود که اتحاد با انگلستان را استقبال کند. در اوایل سال ۱۸۵۵ میلادی (۱۲۷۵)

(۱) جلد اول زندگانی چهل و یکساله لرد هربرت در هندوستان، صفحه ۵۵ الی ۵۴

(۲) Sir Percy Sykes.

(۳) جلد دوم از کتاب سر پرسی سایکس، صفحه ۲۴۸

هجری) سر جان لارنس عهدنامه دائمی و صودت و یگانگی را با امیر دوست محمد خان منعقد نمود و به موجب این عهدنامه یک دهمی دوازده ساله بین دولت انگلیس و افغانستان به پایان رسیده بدونی مبدل شده<sup>(۱)</sup>.

ایک موضوع تا اندازه‌ای روشن گردید، یعنی برای قطع روابط سیاسی بین دولتین ایران و انگلیس سوابقی موجود بود که در این تاریخ دولت انگلیس برای پیشرفت سیاست شرقی خود لازم میدانست با دولت ایران دست و پنجه‌ای نرم کند و آن نفوذ مادی و معنوی که دولت ایران در ممالک آسیای مرکزی داشت از بین برد.

چنانکه مشاهده شد، مقدمات نزدیکی با امیر دوست محمد خان را از سال ۱۸۵۳ شروع نموده و در سال ۱۸۵۴ موفق شدند که پسر امیر دوست محمد خان را پیشاور دعوت کنند، در نتیجه این دعوت قرارداد مارس ۱۸۵۴ بین دولت انگلیس و امیر دوست محمد خان بنمایندگی پرش غلام حیدر خان منعقد گردید، این است سواد آن که در ذیل نقل میشود:

**ماده اول -** بین کمپانی شرقی هندوستان و سردار دوست محمد خان امیر کابل و نواحی افغانستان که فعلاً در تصرف او میباشد و همچنین بین اخلاف و جانشینان آنها از این تاریخ بعد صلح دائمی و دوستی همیشگی ثابت و برقرار خواهد بود.

**ماده دوم -** کمپانی شرقی هندوستان تعهد مینماید استقلال آن قسمتی از افغانستان را که فعلاً در تصرف امیر دوست محمد خان می باشد محترم شمارد و هرگز در امور آنها دخالت نکند.

**ماده سوم -** دوست محمد خان امیر کابل و مصفاات، از طرف خود و از طرف جانشینان خود تعهد مینماید، بمتصرفات کمپانی شرقی هندوستان بهیچوجه دست اندازی و دخالت نکند و بعد از این تاریخ دوست دوستان دشمنان دشمنان کمپانی شرقی انگلیس باشد. امضاء سر جان لارنس که پسر علی پنجاب - مهر غلام حیدر خان نماینده

(۱) رالنون در کتاب خود موسوم به (انگلوس روس در شرق) در اینموقع مینویسد:

و ما افغانها را تحریک نمودیم که با ایران حمله کنند، و نتیجه به



مختار سردار دوست محمد خان ، و هه چین غلام حیدر خان بسمت ولیعهد دوست محمد خان امضاء و مهر نموده . »

دوست محمد خان پس از این قرارداد و معاهده با کمپانی شرقی هندوستان درست در همین سال عازم قندهار گردید و آنجا را بدون حادثه سوئی بتصرف خود در آورد، سرداران قندهار چون میدانستند این اقدامات در نتیجه تحریکات انگلیسها میباشد از دور او پراکنده شده عمدای از آنها بایران آمدند و عده ای دیگر در خود افغانستان متفرق شدند و شروع کردند باینکه اهالی افغانستان را علیه دوست محمد خان بشورانند چونکه با انگلیسها متحد شده بود .

در این ایام است که انگلیسها اقدامات خصمانه را علناً علیه ایران شروع مینمایند . ماءورین مخصوص روانه هرات میکنند که سکنه هرات را نیز علیه ایران بشورانند . نتیجه آن نیز این شد که بیرق انگلیس را بر فراز قلعه هرات برافراشته و روابط سکنه آنرا با ایران قطع نمودند این اقداماتی بود که در این تاریخ در افغانستان شروع نمودند ، اما در قسمتهای خلیج فارس نیز ساکت نبودند و امام مسقط را محراب کرده به بندر عباس فرستادند که آن نواحی را نیز او منوش کند . در این هنگام است که دیگر میرزا آقاخان نوری نمیتواند علماً با انگلیسها اظهار مساعدت کند و ناچار میشود تسلیم پیش آمدها گردد .

از آنجا بیکه دولت ایران قدمت مهم افغانستان را جزء متصرفات خود میدانست ناچار بود در اینموقع اقدامات مؤثری بکند ، این بود که بوالی خراسان امر شد از هرات و قندهار دفاع کند و نگذارد دوست محمد خان در آنجا نفوذ پیدا کند .

در اوایل سال ۱۲۷۳ هجری ( ۱۸۵۲ میلادی ) هرات بتصرف دولت ایران در آمد و اقدامات میشد که قندهار و سایر نقاط افغانستان را نیز اشغال کنند که در این بین دولت انگلیس در تعقیب نقشه های خود که شرح آن گذشت خود را داخل معرکه کرده بدولت ایران اعلان جنگ داد و کشتی های جنگی آن دولت در خلیج فارس شروع بعملیات جنگی نمودند و عقود عمده تهدید دولت ایران بود که از هرات و قندهار صرف نظر کند .

در اینجا نیز پول سرشار دولت انگلیس حلال مشکلات شد، بقول خودشان صلاح چنین دیدند باردیگر سر کبیسه‌های پول را برای جلب امراء افغانستان باز کنند، از مواد و شرایط قرارداد ذیل که بین حکومت هندوستان و امیر دوست‌محمد خان در این تاریخ منعقد شده است این مطلب بخوبی روشن میشود.

در تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۸۵۷ (مطابق ۲۹ جمادی الاول ۱۲۷۳) در نتیجه ملاقات سردار دوست محمد خان امیر کابل با سردار لارنس کمیسر عالی پنجاب در پشاور معاهده ذیل بسته شد:

## مواد و شرایط معاهده بین سردار دوست محمد خان امیر کابل و نواحی که حالیه متصرف است از یک طرف و سر جان لارنس از طرف دیگر

لارنس کمیسر عالی پنجاب و نایب سر هنگ ح ب، ادوار دزه کمیسر پشاور از طرف کمپانی محترم شرقی هندوستان در تحت اوامر جناب چارلز جان ویسکنت (۱) فرمانفرمای کل هندوستان،

ماده اول - از آنجا که پادشاه ایران بر خلاف تعهد و قرارداد خود با دولت انگلیس عمل نموده و هرات را متصرف شده و نمایشاتی داده که معلوم است قصد دارد به تصرفات فعلی امیر دوست محمد خان دخالت کند،

نظر باینکه فعلا بین دولت انگلیس و دولت ایران جنگ برقرار است، بناء علیهذا کمپانی شرقی هندوستان به امیر دوست محمد خان مساعدت میکند که ممالک خود را حفظ کرده از آن دفاع نماید و تصرفات خود را در کابل و بلخ و قندهار از تجاوزات دولت ایران حفظ کند و مساعدت عبارت از این میباشد که کمپانی مذکور

(1) Charles John Viscount.

قبول مینماید فقط برای ایجاد دوستی و مودت تاخاتمه جنگ با دولت ایران ، ماهیانه يك‌ك روپيه به امير دوستمحمدخان بشرايط ذیل کارسازی نماید.

ماده دوم - امير دوستمحمدخان قشون سواره و توپخانه فعلی را نگاه خواهد داشت و عده آنها بالغ بر هجده هزار نفر خواهد بود که از این عده سیزده هزار نفر به ۱۲ رژیمان تقسیم شده پیاده نظام را تشکیل خواهد داد و نباید کمتر باشد .

ماده سوم - امير دوستمحمدخان خود وسیله گرفتن وجه را از خزانه داری انگلیس فراهم خواهد نمود که در آنجا وسول نموده باوسائل خودش آغوجوه را به مملکت خود حمل کند

ماده چهارم - صاحبمنصبان انگلیس با ترتیبات مرسوم و مناسب محلی بر حسب میل دولت انگلیس بکابل ، قندهار و بلخ یا بمحل های مناسبی که قشون افغانستان در آنجا جمع شده و برضد دولت ایران عملیات جنگی کنند اعزام خواهند شد و وظیفه آنها این خواهد بود که بطور کلی نظارت کنند تا پولیکه یا امیر برای مصارف قشونی داده میشود بجای خود خرج شود و در ضمن بدولت منبع خودشان از اوضاع کلیه امور اطلاع دهند. این صاحبمنصبان هیچ دخالتی در پرداخت های قشون نخواهند داشت ، حتی دستور هم نخواهند داد و بهرچوجه در امور اداری آن مملکت دخالت نخواهند نمود و امیر دوستمحمدخان مسئول امنیت و حفظ حیثیت آنها خواهد بود و در تمام مواقعی که آنها در مملکت افغانستان میباشد امیر - دوستمحمدخان آنها را از تمام امور قشونی و سیاسی که مربوط به جنگ میباشد مطلع خواهد گردانید.

ماده پنجم - امیر کابل پکتور و کابل در پشاور معین خواهد نمود که همیشه در آنجا مقیم باشد.

ماده ششم - مساعدت مالی ماهیانه يك‌ك روپيه است، در روزیکه صلح بین دولتین ایران و انگلیس برقرار گردد این ماهیانه قطع خواهد گردید ، یا در هر موقعی که فرمانفرمای کل هندوستان لازم بداند ولو قبل از خاتمه جنگ با دولت

ایران باشد آنرا قطع خواهد نمود. (۱)

ماده هفتم - در هر تاریخی که مساعدت مالی قطع شود صاحب‌نصیبان انگلیسی نیز از قلمرو امیر کابل خارج خواهند شد ولی نظر به صلاح اندیشی اگر لازم باشد دولت انگلیس یک نفر و کیل غیر فرنگی در کابل معین و مقیم خواهد نمود و امیر هم یک نفر و کیل در پشاور مقیم خواهد داشت.

ماده هشتم - امیر دوست‌محمدخان برای صاحب‌نصیبان انگلیسی که از سرحد هندوستان داخل خاک افغانستان میشوند یکدسته مستحفظ همراه آنها در تمام راه خواهد گذاشت و همچنین در وقت مراجعت نیز ایندسته مستحفظ با آنها تا سرحد هندوستان همراه خواهد بود و این مستحظین باید بقدر کافی استعداد داشته باشند.

ماده نهم - پرداخت مساعدت مالی از اول ژانویه ۱۸۵۷ شروع خواهد شد و در خزانه‌داری هندوستان انگلیس ماه به ماه پرداخته میشود.

ماده دهم - مبلغ پنج لک روپیه که بامیر کابل داده شده است (سه لک در قندهار و دو لک در کابل) در این قرارداد بحساب نخواهد آمد و آنها بعنوان تعارف و پیشکشی مخصوص کمپانی محترم شرقی هندوستان بامیر کابل میباشد لکن شش لک روپیه که قبلاً در کابل میباشد و برای مقصود دیگری فرستاده شده است جزء اولین مساعدتهای مالی محسوب خواهد شد که بعدها میبایست پرداخت شود.

ماده یازدهم - این قرارداد هرگز ناسخ عهدنامه ۳۰ مارس ۱۸۵۵ میلادی (مطابق ۱۱ رجب ۱۲۷۱ هجری) که در پشاور بین فرمانفرمای کل هندوستان و امیر دوست‌محمدخان منعقد شده نخواهد بود ، با عهد نامه فوق‌الذکر امیر کابل تعهد نموده است که دوست‌دوستان و دشمن‌دشمنان کمپانی محترم شرقی هندوستان باشد و امیر کابل به‌وجب شرایط همان عهدنامه تعهد مینماید که هر پیشنهادی از طرف دولت ایران و یا از طرف دوستان آن در مدت جنگ یا تا زمانی که اتحاد کمپانی

(۱) این مامی یک لک روپیه بعد از صلح انگلیس با ایران هم مدتها قطع نگردید ،

چونکه انگلیسها در هندوستان گرفتاریهای زیادی داشتند و لازم بود برای آرامی افغانستان این پول داده شود (بالسون صفحه ۹۳)

شرقی هندوستان یا امیر کارل برقرار است بشود تمام آن پیشنهادها را بدولت انگلیس ارسال دارد.

عاده دوازدهم - نظر بدوشی و یگانگی که بین دولت انگلیس و امیر دوست محمدخان برقرار است: دولت انگلیس تمهید می‌نماید که از تمام دشمنی‌ها و خصومت‌هایی که بین آنها و قبایل افغانستان موجود بوده صرف‌نظر نماید و هرگز در این عقیده نخواهد بود که نسبت با آنها تلافی کند.

عاده سیزدهم - نظر باینکه امیر دوست محمدخان اظهار میل نموده که چهار هزار قبضه تفنگ علاوه بر آن چهار هزار قبضه که قبلاً داده شده یا داده شود، دولت انگلیس این خواهش را قبول می‌نماید و این چهار هزار قبضه تفنگ به محل تول فرستاده میشود که از آنجا عمال خود امیر تحویل گرفته با مکاری خودشان حمل نمایند.

مهر امیر دوست محمدخان - امضاء جان لادنی کمیسر عالی پنجاب - امضاء هربرت ادواردز کمیسر پشاور

در این تاریخ سی‌و‌یون انگلیس هرات را دروازه هندوستان تصور می‌نمودند و افغانان آن بدست دولت ایران که آنرا پیشرو سیاست دولت روس وانمود می‌کردند اسباب وحشت حکومت هندوستان بود، باینکه دوست محمدخان را با پول و صاحب‌منصب و اسلحه انگلیس مسلح نموده بودند، خبر فتح هرات دولت انگلستان را بی اختیار نمود و مصمم شدند خود نیز اقدامات مؤثری بکنند تا اینکه بتوانند قشون ایران را از هرات بیرون کنند، این بود که بخلیج فارس قشون فرستادند، علاوه بر آن مصمم بودند در بدر عباس نیز قشون پیاده کرده از راه کرمان و یزد طهران را تهدید کنند و پادشاه ایران را بوحشت بیندازند تا اینکه از هرات و افغانستان صرف‌نظر کند.

در اول نوامبر ۱۸۵۶ (مطابق اوایل ربیع‌الاول ۱۲۷۳ هجری قمری) بدولت ایران اعلان جنگ دادند، یکماه بعد جزیره خارک را متصرف شدند، متعاقب آن در بوشهر قشون پیاده کردند، جنگ رسماً شروع شد و دامنه آن به محصره نیز کشیده شد، آنجا را هم تصرف نموده اهواز را تهدید کردند.

میرزا آقاخان نوری که وحشت داشت مبادا انگلیسها عزل او را بخواهند، فرخ خان امین‌الملک را مأمور نمود به وسیله‌ای شده با انگلیسها داخل مذاکره صلح شود. امین‌الملک در استانبول وزیر مختار انگلیس را ملاقات کرد، وزیر مختار انگلیس شرایط صلح را در تحت چند ماده به امین‌الملک اظهار نمود:

**اول** - اینکه قشون ایران از هرات مراجعت کند و خسارت وارده با اهل هرات را بدهند.

**دوم** - در امور هرات بهیچا دخالت نکنند.

**سوم** - يك عهدنامه تجارتي از نو بين دولتین ایران و انگلیس منعقد شود تا اینکه قسولهای انگلیس آزادانه بتوانند در شهرهای ایران اقامت کنند.

**چهارم** - طلب اتباع انگلیس از طرف دولت ایران داده شود.

**پنجم** - بندر عباس موافق تقاضای امام مسقط باو واگذار شود.

**هشم** - صدراعظم ایران از صدارت معزول گردد.

البته این شرایط برای دولت ایران خیلی سنگین بود و فرخ خان نمی‌توانست آنرا قبول کند، این بود که بنفودیت این شرایط را بطهران فرستاد، در تهران نیز مورد قبول نیافت و بنفرخ خان امر شد پاریس برود و فرخ خان پاریس رفت در آنجا کار صلح انجامید و معاهدتهای موسوم بمعاهده پاریس بین دولتین منعقد گردید.

مواد و شرایط عهدنامه صلح پاریس بقرار ذیل است:

**عهدنامه صلح که مابین ایران و انگلیس در چهارم  
مارس ۱۸۵۷ امضاء شده و تصدیق نامجات در دوم  
ماه می ۱۸۵۷ مبادله گردیده.**

فهرست مندرجات:

فصل اول - صلح و مودت ، فصل دوم - تخلیه خاک ایران ، فصل سوم - دها کردن اسیران جنگی ، فصل چهارم - عفو نامه ، فصل پنجم - تخلیه هرات و افغانستان ، فصل ششم - ترك دعاوی سلطنتی بر هرات و افغانستان ، عدم مداخله ایران در امور افغانستان ، استقلال هرات و افغانستان ، اهتمامات دوستانه انگلیس در صورت بروز اشکالات مابین مملکت ایران و مملکت هرات و افغانستان ، اهتمامات دولت انگلیس در منع بروز اشکالات مابین ایران و ممالک افغانستان ، فصل هفتم - اقداماتی که در صورت تجاوز سرحد ایران بعمل می آید ، فصل هشتم - درباب رها کردن اسرای طرفین ، فصل نهم - قسولهای دولتی ، حقوق دول کامله الوداد ، تبعه و تجارت طرفین ، فصل دهم - معذرت خواهی ، پذیرائی وزیر مختار انگلیس در طهران ، فصل یازدهم - دعاوی تبعه انگلیس بر دولت ایران ، دعاوی تبعه ایران بر دولت علیه ، دعاوی اشخاصی که در تحت حمایت انگلیس هستند بر دولت علیه ایران ، فصل دوازدهم - شرایط واجبه بعدم حمایت دولت انگلیس از اشخاصی که مستخدم سفارت و قسولگری نیستند ، حقوق دول کامله الوداد ، فصل سیزدهم - تجارت غلام و کنیز در خلیج فارس ، تجدید قرار داد ۱۸۵۱ ، فصل چهاردهم - ترك مخاصمه و برداشتن عساکر انگلیس از خاک ایران ، آذوقه .

## بنام خداوند بخشنده مهربان

د چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون ، سلطان معظم ، شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند بالسویه و از صمیم قلب مایلند که برصدمات جنگی که مغایر و منافی میل و نیات دوستانه ایشان است نهایتی داده و روابط مودت قدیمه را بوسیله صلحی که مفید و نافع حال طرفین باشد مجدداً برپایه و اساسی محکم استوار نمایند؛ برای وصول این مقصود و کلاهی مختار خود را از قرار ذیل معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند، شرافت -  
 مآب هنری ریچارد چارلز بارون کولی (۱) از اعظم ممالک مجتمعه و از اعضای  
 دارالشورای مخصوص سلطنتی، دارای نشان پر افتخار حمام (۲) از درجه اول و  
 سفیر کبیر فوق العاده در دربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه و غیره و از طرف اعلیحضرت  
 شاه ایران جناب جلالت مآب، مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک سفیر کبیر دولت  
 علیه ایران دارای تمثال همایونی و حمایل آبی و کمر مرصع و غیره. پس از آنکه  
 مشارالیهما اختیار نامه های خود را فیما بین ارائه و مبادله نموده و آنرا مرتب به  
 ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را متفقاً منعقد داشتند.

**فصل اول -** از روز مبادله تصدیق نامجات همین عهدنامه مابین اعلیحضرت

پادشاه ایران و اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند و نیز مابین  
 اخلاف و ممالک و رعایای طرفین، مودت و صلح دائمی برقرار خواهد بود.

**فصل دوم -** از آنجائیکه سعادت و میمنت ما بین اعلیحضرتین معظمین

صلح برقرار گردید، بموجب این فصل مقرر است که ساکنان اعلیحضرت ملکه خاک  
 ایران را بشرايط ذیل تخليه نمایند.

**فصل سوم -** دولین معظمین معاهدتین شرط مینمایند که تمام اسرايیکه در

مدت جنگ از طرفین دستگیر شده اند فوراً آزاد نمایند.

**فصل چهارم -** اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد مینماید که به مجرد مبادله

تصدیق نامجات این عهد نامه فوراً عضو نامه کاملی اعلام نموده و بموجب آن تمام

رعایای ایران را که بواسطه مناسبات و مراودات خود در مدت جنگ یا ساکن

(1) Henry Richard Charles Cowley.

(2) The Order of the Bath. - نشان طبقه مخصوص از نجای انگلستان

که از زمان هانری چهاردهم معمول گردید. این نشان به نوع، اسامی مختلف تقسیم  
 میگردد، گویا که دریافت این نشان را پیدا میکردند میبایست قبلاً آداب مخصوص در  
 حمام غسل نموده، تطهیر شوند. نشان حمام در ابتدای امر مخصوص نجای لشکری انگلستان  
 بود ولی از سال ۱۸۴۷ پیوسته طبقات اشراف غیر نظامی نیز از این نشان داده میشد.



انگلیس، بهر نوعی که متهم شده و آلاشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود معفو دارند، بطوریکه هیچکس از هر طبعه‌ای که بوده باشد مورد هیچگونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود.

**فصل پنجم - بعلاوه اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که اقدامات فوری بعمل آورند برای اینکه از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان عا کر و مأمورین ایران را که فعلاً در آنجا هستند بیرون آورند، این تخلیه در ظرف سه ماه از تاریخ مبادله تصدیق نامجات عهدنامه حاضره صورت وقوع پیدا خواهد نمود.**

**فصل ششم - اعلیحضرت پادشاه ایران قبول میفرمایند که از هر نوع ادعای سلطنت بدشهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده و بهیچوجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچگونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند، و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که منبعذ از هر گونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول میدهند که هرات و تمام افغانستان را متقل شناخته و هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایات بر نیایند. در صورتیکه اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان بظهور رسد، دولت ایران تعهد میکند که اصلاح آنرا با احتیاطات دوستانه دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه بکار نبرد، مگر آنکه اهمیامات دوستانه متمرثری نشود. از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد میکند که در تمام مواقع تعوذ خود را نسبت بممالک افغانستان بکار برده و نگذارد که از طرف ممالک مزبور یا یکی از آنها هیچگونه اسباب رنجش و کدورتی برای دولت ایران ایجاد شود، هر گاه دولت ایران در موقع حدوث اشکالات بدولت انگلیس مراجعه نمود دولت مشارالیه نهایت سعی و کوشش را خواهد کرد که اینگونه اختلافات را موافق حق و مطابق شرف دولت ایران اصلاح نماید.**

**فصل هفتم - هر گاه از طرف یکی از ممالک مزبوره فوق بحدود ایران تجاوزی شد چنانچه استرضای شایسته بعمل نیامد دولت ایران حق خواهد داشت که اقدامات برای منع و سیاست متهاجمین بکار برد، ولی صریحاً مقرر است که هر قدر**

از قوای نظامی اعلی حضرت شاهنشاه ایران که بدین عزم از سرحد تجاوز نمود بمجرد اینکه به مقصود نایل گردید بخاک خود مراجعت خواهد کرد و نیز مقرر است که دولت ایران نباید حق فوق الذکر را وسیله قرار داده و شهر یا قصبه‌ای از ممالک مزبور را دائماً تصرف یا بممالک خود معض نماید.

**فصل هشتم - دولت ایران تعهد میکند که فوراً پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، تمام اسرائی را که در مدت عملیات جنگی عساکر ایران، در افغانستان دستگیر شده‌اند بدون اخذ قدیبه آزاد نماید و تمام افغانه که بطور گرونی یا بدلائل پولیتیکی در هر نقطه از نقاط ایران توقیف شده باشند بهمان طور آزاد خواهند شد. مشروط - بر اینکه افغانها هم بدون اخذ قدیبه هر مجبوس و اسیر ایرانی را که در ید قدرت آنها باشد آزاد کنند، در صورت لزوم از طرف دولتین معاهدتین مأمور بجهة اجرای مدلول این فصل معین خواهد شد.**

**فصل نهم - طرفین معظمتین معاهدتین تعهد میکنند که در نصب و استقرار قسول جنرالها و قسولها و ویس قسولها و وکلای قسولگری هر یک از آنها در خاک دیگری، حالت دول کامله الوداد را داشته و چنانچه نسبت به اتباع و تجارت دول کامله الوداد منظور است، از هر جهت همانطور با رعایا و تجارت یکدیگر نیز رفتار نمایند.**

**فصل دهم - بمجرد مبادله تصدیق نامجات این عهد نامه سفارت انگلیس بطهران مراجعت خواهد کرد و دولت ایران قبول مینماید که سفارت مذکور را با معذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمتین، امروز در نوشته جداگانه اعضاء نموده‌اند بپذیرد.**

**فصل یازدهم - دولت ایران تعهد میکند که در ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران، مأموری معین نماید که باتفاق مأموریکه سفارت انگلیس معین میکند بدعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطع نمایند. و نیز تعهد مینماید که هر یک از این دعاوی که بتصدیق مأمورین رسیده باشد در ظرف مدتیکه بیش از یکسال از تاریخ صدور حکم نباشد در یک دفعه یا با قسایط**

تأدیه نمایند، هر تبهه ايراني بارعايای ساير دول که تارمان حرکت سفارت انگلیس از طهران در تحت حمایت انگلیس بوده و از آن بهدترک آنرا ننموده اند دعاوی و ادعائی با دولت علیه داشته باشند مأمودین مزبور به آن هم رسیدگی کرده و حکم خواهند داد.

**فصل دوازدهم -** باستثنای شرط مقیده در قسمت آخر فصل اخیر، دولت انگلیس در آتیه از حق حمایت رعایای ایران که فی الحقیقه در خدمت سفارت انگلیس و جنرال قنصلها و بی قنصلها یاو کلای قنصلگری باشند صرف نظر خواهد نمود، مشروط بر اینکه چنین حقی بهیچیک از سایر دول خارجه داده نشود و هیچیک از اینها هم چنین حقی را معمول ندارند، ولیکن در این مورد مثل سایر موارد دولت انگلیس لازم دارد و دولت ایران هم تعهد میکند که همان امتیازات و معافیات و احترام و توجهی که در ایران نسبت به سایر دول خارجه کاملة الوداد و نوکرها و رعایای آنها داده شده و معمول است همان امتیازات و معافیات و احترام و توجه نیز درباره دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن داده شده و منظور شود.

**فصل سیزدهم -** دولتین معظمین معاهدتین قرار دادی را که بتاريخ ماه اوت ۱۸۵۱ ( شوال ۱۲۶۷ هجری قمری) در باب منع تجارت برده فروش در خلیج فارس منعقد داشته اند بموجب همین فصل تجدید نمایند و علاوه بر آن تعهد نمایند که قرار مزبور بعد از انتضای مدت آن یعنی بعد از ماه اوت ۱۸۶۲ برای مدت دسال دیگر هم تایکی از طرفین معاهدتین در خصوص بطلان آن بدیگران اعلامی ننمایند قرارداد مذکور بقوت خود باقی خواهند ماند و اثر اعلامی یکسال پس از تاریخ آن صورت وقوع خواهد پذیرفت.

**فصل چهاردهم -** بلا فاصله پس از مبادله تصدیق نامجات این عهد نامه، عساکر انگلیس از هر گونه اقدامات خصمانه دست خواهند کشید و دولت انگلیس علاوه بر این تعهد مینماید بمحض اینکه شرایط راجعه بتخلیض مرات و حدود افغانستان از عساکر ایران و نیز شرایط راجعه بپذیرفتن سفارت انگلیس در طهران گاه لا بموقع اجرا گذاشته شد عساکر خود را بدون تأخیر از تمام بنادر و نقاط و جزایر متعلقه

بایران بردارد دولت انگلیس متعهد میشود که در ظرف این مدت سرکردگان عساکر او عمداً هیچ اقدامی نمایند که سبب ضعف اطاعت اتباع ایران نسبت باعلیحضرت شاهنشاه ایران بشود ، زیرا که بالعکس دولت انگلیس جداً مایل است که این اطاعت را مستحکم نماید و دولت انگلیس متعهد میشود که رعایای ایران را از رحمت حضور عساکر انگلیس حتی الامکان محفوظ دارد و متقبل میشود که نظارتخانه نظامی انگلیس قسمت آذوقه ای که برای عساکر مزبور لازم میشود بترخ عادلانه بازار بمحض تسلیم آن ادا نماید و دولت ایران هم تعهد نموده و بمأمورین خود حکم خواهد داد که در تهیه آذوقه معاونت و همراهی نمایند.

**فصل پانزدهم -** این عهد نامه تصدیق شده و در بغداد در طرفه ماه و در صورت امکان زود تر تصدیق نامجات مبادله خواهد گردید ، علیهذا و کلای مختار طرفین این عهد نامه را امضاء کرده و بهمیر خود مهور داشتند . بتاريخ چهارم ماه مارس سنه ۱۸۵۷ - بدیوار نسخه نوشته شد ، امضاء امین الملك - امضاء کولی .

گناه دولت ایران در آن ایام در نظر دولت انگلیس این بود که بافغانستان لشکر کشی نموده است . هر گاه در این عمل نیز دسیسه‌ای بکار گرفته باشد باید اینطور نتیجه گرفت که وسایل این لشکر کشی را خود عمال دولت انگلیس و حکومت هندوستان از سال ۱۸۵۲ در افغانستان تهیه نموده بودند ، از یکطرف از میرزا آقاخان سند گرفته برای حاکم هرات میفرستادند و او را متقبل مینمودند و از طرف دیگر امیر دوست محمد خان را با دادن پول واسلحه و صاحب منصب تحریک نموده بقندهار میفرستادند و او را تحریک میکردند که هرات را جزء قلمرو خود قرار دهد و ضمناً خراسان را هم ضمیمه افغانستان بکند.

در هر حال آنچه را که دولت روس در سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۳ هجری) بموجب معاهده ترکمانچای پس از بیست و پنج سال جنگ بدست آورده بود انگلیس ها نیز بعد از بیست و پنج سال کشمکش و مبارزه و جنگ و خونریزی در سال

۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری) بموجب معاهده پاریس بدست آوردند. اگر روسها قفقاز را از ایران مجزا کردند، انگلیسها هم افغانستان را از ایران منزع نمودند، هر گاه شورش عمومی هند پیش نیامده بود شاید پیش از اینها هم ادعا داشتند. بلی، تابوده دنیا چنین بوده است، هر ملتی که قادر به حفظ وطن خود نباشد در اولین قدم دستخوش همسایگان پر زور خود خواهد شد، هر گاه قبل از این اتفاقات دست بر ترکیب میرزا تقیخان امیر کبیر نزده بردند، او این استعداد را دارا بود که ایران يك قوه نیرومند تشکیل دهد و با آن قوه منافع ملی ایران را حفظ کند.

در هر حال با اتحاد معاهده پاریس پرده سیاست جهانگیری بوسیله سر تیزه عوض شد پرده دیگری که سیاست جهانگیری از راه صلح را نشان میدهد بالامیرود، اینک که بتاريخ شصت ساله قرن نوزدهم مراجعه مینمائیم دیده میشود که تقریباً سی سال آن در مبارزه باروسها که تحریکات خارجی نیز بیشتر در آن مبارزات دخالت داشته صرف شده و متجاوز از بیست و پنج سال آن نیز در کشمکش های سخت با انگلیسها گذشته که مسبب و محرک همه آنها خود انگلیسها بودند و شروع آن از سالی است که عباس میرزا نایب‌الطنه متوجه امنیت خراسان شد. در تمام مدت مبارزه ایران باروسها، انگلیسها فرصت کرده کوشیدند در تمام ایران اطلاعات جامعی از اطراف و نواحی و سرحدات بدست بیاورند، عمال انگلیسی در تمام شهرهای ایران خود دوستان زیاد تهیه نمودند که در هر موقع میتوانند از وجود آنها استفاده کنند، حتی در میان ایلات ایران نیز بواسطه عدم اطلاع حکومتهای وقت از نیات باطنی آنها بتوسط خود حکام راه پیدا نموده و اهلات را نسبت بدولت مرکزی بدین نمودند، شیوخ سواحل خلیج فارس را هم از وفاداری نسبت پادشاه ایران منحرف ساختند. این موضوع اخیراً و قتیکه بقسمت خلیج فارس میرسیم مفصلاً شرح خواهم داد که در این قسمت از مملکت ایران چه سبب ویرانگهای سیاسی بکار رفته و چگونه متغذین سواحل فارس را علیه دولت ایران برانگیختند.

بعد از انعقاد معاهده پاریس چنانکه قبلاً گذشت نقشه سیاست انگلیس در ایران عوض شد و سیاست جهانگیری از در صلح پیش آمد، باقی سنوات قرن نوزدهم تا آخر آن صرف تحصیل امتیازات می شود که بعدها هر يك را بنوبه خود شرح خواهم داد.

ضررهای مادی و معنوی سیاست اخیر هیچ کمتر از اولی نبوده، بلکه سیاست اخیر بمراتب زیان آورتر و نتایج سوء آن بمراتب خطناکتر می باشد، ولی با تمام این احوال اولیای امور ایران و درباریان شاهنشاه از خواب غفلت بیدار نشدند و بفکر چاره نیفتادند، اوضاع درباریان بمراتب بدتر از زمان فتحعلی شاه و محمد شاه شد، باز اگر در آن عصرها یکعده مردان نامی گاهگاهی پیدا می شدند و میکوشیدند سر و صورتی بکارها بدهند، در دوره ناصری این قبیل اشخاص هم بوجود نیامدند و چهل سال باقی سلطنت ناصرالدین شاه همه پیش و عشرت بر گذار شد بدون اینکه در یکرشته خیلی باریک هم بتواند يك قدم اساسی بردارد.

فساد این دوره صددرجه بدتر از دوره های سلاطین گذشته قاجار بود، بنصایح هیچکس گوش ندادند، هیچ قدمی در راه اصلاحات اساسی برنداشتند، از قشون ایران فقط اسی باقی بود، از معارف ایران هیچ آثاری نبود، نفوذ علمای روحانی به اعلی درجه رسید، مخالفین علم و صنعت علوم جدید را تشویق کردند و خرافات را با شدت تمام ترویج نمودند، قسمت های عمده عایدات مملکتی صرف خوشگذرانی شخص پادشاه گردید و تمام این اوضاع بدون استثناء بتعم دشمنان این مملکت بود که در ایجاد آن بطور کلی ماسد بودند و مخصوصاً آن را تأیید و تشویق میکردند.

این قسمت را باید باعتبار ناپلئون سوم امپراطور فرانسه اظهار کنیم، هنگامی که معاهده پاریس در تاریخ چهارم ماه مارس ۱۸۵۷ بین دولتین ایران و انگلیس منعقد گردید و بنا شد فرخ خان امین الملک بایران مراجعت نماید، ناپلئون سوم کاغذی بنام ناصرالدینشاه نوشته است که من سواد آنرا در اینجا از رساله شاهزاده عباس-

میرزا نقل میکنم

فقط قصد دارم شاهد آورده باشم که چگونه پادشاه ایران را دیگران که از اوضاع سیاست دنیا اطلاع داشتند آگاه نموده‌اند و پندهای ذی‌قیمت داده‌اند و چه راهنمایی‌های مفید و بموقع نموده‌اند ولی هیچکس مفید واقع نشده و به‌بجوجه در شخص شاه و درباریان او تأثیری ننموده است .

## سوادنامه ناپلئون سوم امپراطور فرانس به ناصرالدینشاه

« برادر دوست من ، انصرافخرخان امین‌الملک سفیر کبیر آن اعلیحضرت فرصتی بمن داد تا از آن اعلیحضرت درباب کاغذی که نوشته بودید اظهار تشکر و امتنان نموده از محبت‌های قلبی خود نیز آن اعلیحضرت را مطمئن سازم . بد وسیله عهدنامه‌ای که میان اعلیحضرت و دولت انگلیس منعقد شده ، اگر توانستم مصدر خدمت و امدادی شوم خود را بسیار مشرف بشمارم ، زیرا صادقانه دد دل آرزوی ندارم جز بقاء و دوام آن خاندان سلطنت و ملتی که در تحت حکم آن اعلیحضرت است . محبت خالصانه‌ای ، مرا نسبت‌بآن اعلیحضرت دد دل است و چیزی که برای مملکتش میخواهم خالی از شائبه خیال و عقبه منافع شخصی است ، حقیقتاًم جراین نیست ، زیرا که حالت طبیعی جغرافیای ایران دلیل است که دولت فرانسه اخیالی در نظر نیست جز اینکه همواره طالب آبادی و بزرگی آن مملکت باشد ، ولی دولتین روس و انگلیس سعی و کوشش دارند که منافع خود طوری در ایران استیلاء بهم رسانند که متها بلاد آسیا را مسلط شوند و بریکدیگر برتری جویند ، بنظرم چنین می‌آید که بهترین پلیسک آن اعلیحضرت مدارا و رفتار با آن دو دولت بزرگ است بدون اینکه با هیچکس از این دو دولت بستگی و دوستی تام بهم رسانند ، هر چه آن اعلیحضرت پر زور تر شوند دول بیشتر طالب دوستی و مرادده با آن شهریار خواهند شد و آزادی مملکتش را بیشتر احترام خواهند کرد ، در جمیع ممالک روی زمین برای



کعب از دیاد زور و قدرت، قاعده آنست که اولاً باید عنان خیالات خلق را در دست گرفت و در تقویت عقاید دینی مردم کوشید و بعد باید نظمی محکم در امور و مهمات لشکر و کشور داد بدین معنی که تکیه گاه اولیای دولت اعلیحضرت بر دین و آئین و عدالت باشد، با داشتن قواعدی درست و محکم و روشن مالیات را از روی انصاف بگیرند و پاهیان را خوب و منظم بدارند، یقین دارم ایران مهد رجال و پناهگاه مسلمین صادق و خالص است و این نوع اسلام خالص روز بروز پیش از پیش قوت گرفته و از میان نبرود، وضع آن اعلیحضرت بهیچ وجه مشابهتی با وضع سلطان عثمانی ندارد و خیلی بهتر است، چرا که سلطان با مسلمین قلیل بر عیسویان کثیر تحکم مینماید، سلطان و مسلمین مدین او خلعت های خوب و مردانه اجداد خود را نگاه نمیدارند، روز بروز عقاید آنها در تناقض است و چون دولت مسلم باید هر روزه حقوق و ضمانت های چند بر عایا و تبعه عیسوی خود بدهد لهذا هر روزه از استیلاء و بزرگی خود در نذر رعایای مسام میگذارد. بدون اینکه از عیسویهای خود محبت و پیشگی ببیند، ولی حالت دولت ایران بعکس است و میتواند همیشه پاس عقاید و رسوم قدیمه خود را بدارد و بر خلق روی زمین آشکار سازد که قرآن مجید سدره و منافی ترقیات و تربیت و مدنیت ملل نیست و فی الحقیقه آن اعلیحضرت میتواند خالصانه در عقاید و دین قدیم اجداد خود بماند و ظاهراً و باطناً بدان رفتار نماید، در لباس ملتی که تأثیر زیادی در نژاد خلق دارد ملبس باشد، طرز گرفتن مالیات را بر وفق انصاف و درستی قرار دهد که باعث و مایه بقای تمول رعایای خود باشد، ولی با وصف آن باید از روی قاعده بر مالیات و وجوه خزائن خود بیفزاید، در مهم دیوانی و کارگزاری در داخله طرز و طور پندانه پیش بگیرد. از ساختن راهها و رودخانهها بر مکت مملکت بیفزاید و لشکری که برای مملکت پارگرانی نباشد نگاهدارد تا اینکه مورد احترام دور و نزدیک گردد. اگر آن اعلیحضرت بطوریکه گفته شد رفتار نماید ایران را اول مملکت آسیا خواهد کرد. در باب لشکر با اعتقاد من بهتر آنست که کمتر باشد ولی هر چه هست خوب و منظم نگاه دارند نه زیاد و بی نظم، اگر آن اعلیحضرت بیست یا سی هزار قشون منظم



داشته باشند که مشتقشان سبک فرنگی و لباسشان بطرز ایرانی باشد این فده لشکر بنظر من کافی و مابقی را میتوانید چون سپاه افریقا قرار بدهید ، ما خودمان در الجزایر سه فوج سواره سپاهی داریم که مثل سایر لشکریان منظم هستند و در جمیع مملکت متقسمند ، باینطور که از سه فوج سواره هر پنج یا شش نفر بایک و کیل در کل مملکت متفرق و قسمت شده اند چنانکه در خود فرانسه بهمین سبک افواجی چند هست که ژاندارمری مینامند و همه آنها از سر بازهای کار کرده و آزموده هستند و در نزد خلق حرفشان بکنوع پیشرفت و تأثیری دارد ، در وقت صلح اگر اغتشاش و نزاعی در جایی روی دهد مانع شده رفع مینمایند و در وقت جنگ بسهولت جمع شده باز افواجی در کمال آراستگی هستند ، این رسم را میتوان در افواج پیاده نظام نیز متداول کرد و منافع عمده برداشت .

بعضی مال را خیالی در نظر است و مکرر در این باب متذکر شده اند که راه آهنی بسازند که از کنار رود فرات تا دریای فارس کشیده شود تا آن بحر با بحر سفید ملحق گردد ، با احداث آن از برای دولت انگلیس راه آعد و شد از آنجا بهند نزدیک خواهد شد و اتمام راه برای ترقی ملل بسیار خوب است و بنظر من چنان میآید که برای دولت منافع زیاد خواهد داشت ، اگر چه بیشتر از معا بر این راه آهن در مملکت عثمانی خواهد بود ولی سرفسخ آن از خاک ایران خواهد گذشت بطوریکه در ایام صلح جمیع تجارت هند باید از مملکت ایران بگذرد ، لیکن در ایام جنگ چون این راه آهن باعث الحاق ایران بدریای سفید خواهد بود دولتهای متحد ایران میتوانند بسهولت امداد از فرنگستان برای او بفرستند ، هر چند باعث و احداث کننده آن راه انگلیسها خواهند بود ولی موقعیت آن راه آهن بطوری است که خود دولت انگلیس نمیتواند تصاحب و تصرف کلیه در آنجا داشته باشد . علی الخصوص در وقتی که بایکی از دولتهای فرنگستان در جنگ باشد ، ولی دولت ایران بر حسب موقعیت خود دست تحکم بر آن راه آهن از ابتداء الی انتهی خواهد داشت .

خیالاتی که در فوق ذکر شد مدتها بود که دلم میخواست بآن اهلحضرت اظهار نمایم ، امیدوارم که این اظهارات را دلایل واضحه از محبت من خواهید دانست

که چندویچه پایه طالب خوشوقتی و اقتدارشما هستم . این فرصت را غنیمتدانست  
آن اعلیحضرت را ازدوستی خود خاطر جمعی میدهم .

برادر و دوست آن اعلیحضرت ، ناپلئون - بتاریخ ۱۲ ماه اکتبر ۱۸۵۸ میلادی

(مطابق ۱۲۷۵ هجری) از عمارت توپلری -

پاری معاهده پاریس بتقع انگلیسها تمام شد و امتیازاتی را که از سال ۱۸۲۸

میلادی (۱۲۴۳ هجری) انتظار داشتند بدست آوردند ، ایران بعد از این تاریخ بکلی

از نظر سیاسون انگلیس افتاد ، بار دیگر امور سیاسی آنرا بحکومت هندوستان

واگذار نمودند و دربار لندن دیگر روابط مستقیم با ایران نداشت .

در اینموقع انگلیسها سخت گرفتار بلوای هندوستان شدند و برای اینکه به

جراحات ایران مرهمی گذاشته باشند ، لرد پالمستون که در اینموقع ، هم صدراعظم

و هم وزیر امور خارجه انگلستان بود کاغذی بهمیرزا آقاخان نوشته است که تذکر

آن در اینجا خالی از اهمیت نیست ، چه دوره جنگ و سبز آندولت با ایران

اکنون پایان رسیده و مقصودی را که از اوایل قرن نوزدهم داشتند اینک جامعه عمل

پوشانده اند ، غرض عمده انگلستان جدا نمودن افغانسان از ایران بود ، حال موافق

شده و حاصل زحمات تقریباً نیم قرن خود را بدست آوردند ، اینک با انعقاد عهدنامه

پاریس دولت ایران از حق حاکمیت خود بافغانستان باصلاح و موافقت میرزا آقاخان

نوری صرف نظر نمود ، پس از این ، دیگر ایران بافغانستان سروکاری نخواهد داشت ،

همین نقشه را میرزا آقاخان نوری در سال اول صدارت خود نسبت به هرات عملی

نمود که شرح آن در فصل سیام گذشت .

اینک برای دولت انگلیس دوره تحجیب فرارسیده بود و فکر میکردند که باید

از شاه تحجیب نمود و ملت ایران را راضی کرد و گناه جنگ انگلیس و ایرانرا بگردن

صدراعظم ایران انداخت و گفت باعث تیرگی روابط ایران و انگلیس او بوده ، باید

در انظار چنین جلوه داد که سیاست غیر عاقلانه میرزا آقاخان نوری دولت انگلیس

را مجبور نمود نسبت به دولت ایران سیاست خشن و غیر دوستانه تعقیب کند .

اینک مکتوب و یسکت پالمراستون صدراعظم و وزیر امور خارجه انگلستان به

مرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران ، این نامه در جواب نامه صدراعظم ایران نوشته شده است :

لندن هشتم سپتامبر ۱۸۵۲ .

و جناب اشرف صدراعظم ایران نامه مورخه پنجم ماه جون گذشته شما را که لطفاً برای اینجانب ارسال داشته بودید با خوشحالی و شرف تمام دریافت نمودم ، احساسات دوستانه و مودت که درباره من ابراز نموده بودید اسباب مسرت مرا فراهم نمود ، اینجانب نیز مانند شما از انعقاد صلح بین دولتین ایران و انگلیس که با اختلافات بین دولتین خاتمه داد خوشحال هستم ، امیدوارم این صلح که فعلاً بین دو کشور برقرار شده برای منافع هر دو مملکت همیشه ثابت و برقرار بماند ، اینک من میتوانم از روی حقیقت و صفا بحضرت اشرف اطمینان بدهم که میل باطنی دولت و ملت انگلستان این است که مملکت ایران یک مملکت سعادت مند ، مترقی ، با اقتدار و مستقل باشد و بهترین و کاملترین دوستی و یگانگی با اعتماد کامل بین دولتین ایران و انگلیس برای همیشه ثابت و برقرار بماند .

اینجانب خوشوقتم از اینکه در مکتوب شما این نکته برای من تصریح شده است که میل باطنی و اراده قلبی شما این است که دوستی و یگانگی و مودت دیرینه را در آینده با دولت انگلستان تقویت کنید ، لیکن در این موقع بخصوص این جانب سزاوار این حسن نیت و عقیده جناب اشرف نخواهم بود هر گاه بنخوام نظر حقیقی و عقیده باطنی خود را از شما پنهان بدارم .

نظر باینکه بعضی مطالب و نکات در مکتوب جناب اشرف نوشته شده است ، من ناچار هستم که با نهایت صداقت و صمیمیت بآنها جواب بدهم .

جناب اشرف مرقوم داشته‌اید که تا امروز برای حفظ دوستی دولت انگلیس با مشکلات عدیده روبرو شده‌اید و در کوششهای خود برای این مقصود و جلوگیری از خسارات دولتین تنها بوده‌اید و بعلاوه مرقوم داشته‌اید با امیدواری قطعی که دارید از اینجانب تقاضا میکنید که من نیز در آینده مخصوصاً متوجه باشم که قواعد دوستی و یگانگی کاملاً رعایت شود و اتحاد دولتین محفوظ بماند .

ایک جوابا من خود را در این باب مجبور می‌بینم عقیده خود را اظهار کنم و بگویم جنگی که بین این دو مملکت واقع شد هرگز نمیتوان به غفلتی منسوب نمود که آن غفلت ناشی از طرف دولت انگلیس بوده که قواعد دوستی و یگانگی را کنار گذاشته و رعایت عدالت را ننموده است. ولی باید گفت این جنگ فقط و بطور کلی مربوط به رفتار غیردوستانه خود جناب اشرف بوده و بواسطه خصومت شخصی که جناب اشرف نسبت بانگلستان داشته‌اید و قولا و عملا آنرا ابراز کرده بودید پیش آمد. در این صورت جناب اشرف برای حفظ دوستی و یگانگی بین دولتین کوشی نموده‌اید بلکه شخص جناب اشرف بوده‌اید که یگانه عامل قطع روابط دوستانه دولتین شده‌اید.

من هیچ تردید ندارم که جناب اشرف دنبال بهانه میگشتید که جنگ وستیز را با دولت انگلیس آغاز کنید و در این اقدام تصور میکردید که باز یاد منافع دولت ایران میکوشید و من باید این طور حدس بزنم که جناب اشرف در این مورد وظیفه یک نفر وطن پرست حقیقی را انجام میدادید و این حدس، عقیده و اعتماد مرا نسبت به روابط حسنه آینده دو کشور استوار میکند زیرا که پیش آمدهای جنگ و فتوحات قشون انگلیس با وجود فزونی عده قشون ایران باید بعضرت اشرف که صاحب هوش بر شار و عقل سلیم هستند معلوم کرده باشد که منافع حقیقی ایران در این است که شمار روابط دوستی و صمیمیت را با دولت انگلستان به بهترین وضعی نگاهدارید و نگذارید صلح بین این دو کشور متزلزل گردد و باید بدانید که نتیجه جنگ ایران با دولت انگلیس شکست و خمارت برای دولت ایران است.

و قتی که این حقیقت روشن در ذهن حضرت اشرف جای گرفت، یقین دارم در آن هنگام حضرت اشرف مانند یک فرد وطن پرست ایرانی متوجه آن خواهید شد که سعادت ملت ایران در آنجا است، بنابراین، سیاست اقلانه خود را که شخص اول مملکت ایران است برای خیر و صلاح شاهنشاه خود بر آن طرف معطوف دارید. با آن صفات عالی و سیاست ماهرانه که در جناب اشرف وجود دارد؛ د خاطر جمع هستم که اتحاد این دو مملکت بعدا روی اساس متین و محکم پایدار خواهد ماند.

منافع ملی طرفین بطرز عاقلانه محفوظ خواهد بود و این اصل ، محکم تر از احساسات شخصی وزیر یك مملکت است و او هر قدر هم صدیق و صمیمی باشد .  
 بامیل مفرط خواستار سلامتی و سعادت حضرت اشرف بوده و امیدواری فوق العاده دارم که سلطنت با شوکت و جلال شاهنشاه ایران مدام پایدار و سعادت مند باشد .  
 افتخار دارم ، جناب اشرف ، مطیع ترین خدمت گذار با وفای شما باشم .  
 پالمرستون . (۱)

(۱) نقل از جلد دوم کتاب تاریخ زندگانی ویسکت پالمرستون . تألیف آشل منجی

viscount Palmerstone, by Ashley P. 131.132 (۱۳۲-۱۳۱)

# فصل سی و سوم

## ایران بعد از معاهده پاریس

صدارت میرزا آقاخان نوری - تأمین مقاصد سیاسی دولت انگلیس در افغانستان - پرداخته های اول آف مال مزبوری راجع بجنک ایران و انگلیس - هرات در دست دولت ایران - نیمة میرزا آقاخان نوری در باب هرات - احضار حام السلطنه از هرات - اعزام سلطان احمد خان بهرات - تعیین سرهنگ رالنون وزیر مختار جدید انگلیس بدربار ایران - مختصری از شرح حال رالنون - رالنون برای تحبیب ناصر الدین شاه بایران مأمور شده بود - یادداشت های رالنون - ملاقات با حسنعلی خان گروسی در پاریس - ملاقات با سلطان عثمانی در استانبول - ملاقات با فرمانفرمای قفقاز - داستان شیخ شامل - ورود رالنون بطهران - اختلاف نظر رالنون با وزارت خارجه لندن - استعفاي رالنون از مقام خود - متر - ایس وزیر مختار جدید انگلیس - نظریات رالنون در باب سیاست انگلیس - تحریکات دولت انگلیس در افغانستان - اشاره بانقلاب هندوستان - استویک جلموریسی دولت انگلیس در ایران.

## صدارت میرزا آقاخان نوری

در صفحه ۶۳۲ اشاره شد که میرزا آقاخان نوری برای قبولی مقام صدارت

دو شرط مهم نمود ، یکی اینکه میرزا تقی خان اتابک اعظم معدوم الاثر شود. دیگر آنکه اگر روزی از میرزا آقاخان خطا و خیانتی دیده شود یا سعایتی بعمل آید جان او در امان باشد و بهلاکت نرسد ... اینک میرزا آقاخان در مقام صدارت ثابت و برقرار است و روز بروز مقام و درجات او بالا می‌رود . در تاریخ صدقات و تاریخ می‌نویسد :

« بهمانطوریکه او عهد و پیمان گرفته بود رفتار شد و تخلف بظهور نرسید ، میرزا تقی خان مقبول شد و میرزا آقاخان صدراعظم در میان صدور دولت قاجاریه دوم وزیر است که لقب اعتمادالدوله یافته و دوم صدری است که بلقب صدراعظم مخاطب شده است ، لطفاً و معناً و اسماً و رسماً صدارت داشته است ، جز حاجی ابراهیم خان شیرازی و میرزا آقاخان نوری در میان صدور کسی لقب اعتمادالدوله نداشته است ... و جز میرزا شفیع و میرزا آقاخان هم کسی تا آن زمان باعث صدراعظم مخاطب نشده است و سایر صدور بالقب و خطاب دیگر مخاطب شده‌اند .

چنانکه قبلاً اشاره شد در ششم صفر ۱۲۶۸ که عید ولادت ناصرالدین شاه بود جبهه ترمه شمه مرصع و مکلل بالماس و یاقوت بمیرزا آقاخان مرحمت شد .

باز در همان سال عمامی مکلل بالماس و جبهه خاص مرصع و بند کاغذ شرایه مر و ازیدی باو اعطاء و مرحمت شد که بیشتر مورد مراحم و عواطف شاهانه واقع شود .

باز در همین سنه ۱۲۶۸ میرزا فضل‌الله برادر میرزا آقاخان صدراعظم منصب وزارت کل نظام یافت و میرزا کاظم خان مستوفی ولد صدراعظم بلقب جلیل نظام الملکی سرافراز گشته استیفاء محالک محروسه هم باو تفویض شد و هر روز بر ترفیعات او افزوده شد و بتخلایه هر شعاع و نشانهای دولتی سمت افتخار داشت .

در همین سنه میرزا آقاخان به نشان تمثال همایون مفتخر گردیده و اجازه یافتند که نشان امیر تومانی را که شاه مرحوم (محمدشاه) باو اعطا کرده بودند استعمال کند و زیب بیکر نماید .

در سنه ۱۲۷۵ میرزا کاظم خان نظام الملک ولد صدراعظم برتبه شخص دومی و نبات صدارت عظمی و لقب جنابی و تمثال همایون و حمایل آبی و سبز که مخصوص

شخص دومی است نایل و وزارت شاهنشاه زاده معین‌الدین میرزا نیز منصوب گردیدند .

در همین سنه هزار و دوویست و هفتاد ، صدراعظم بیک قطعه نشان امپراتوری اعظم و یک رشته حمایل سبز که اول نشان این دولت علیه و مخصوص شخص اول است و یک رشته بتکاغذ مکمل بالماس و مروارید نایل و بلقب نیل آتش (اشرف امجد) سرافراز آمدند .

خلاصه هر روز و هر ساعت بر مراتب احترامات میرزا آقاخان صدراعظم افزوده می‌شد و او مدت‌بیرات خارجه و داخله بسط کامل داشت و چندین عهدنامه دولتی در عهد او بسته شد و در بستن معاهدات صرفاً ایران را منظور می‌کرد و کسب خطا در معاهدات او دیده شده است .

فتح هرات بواسطه اوشد ولی گرفتن انگلیس بوشهر را هم باو نسبت دادند ، در عهد او انگلیس بوشهر را تصرف کرد .

در آن زمان حاجی میرزا علی اکبر قوام‌الملک پسر حاجی میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بگلریگی و پیشکار فارس بود و میرزا فتحعلی خان نصیرالملک حکومت بوشهر را داشت و میرزا آقاخان صدراعظم ، شجاع‌الملک را از جانب خود مأمور بوشهر کرده بود که در آنجا توقف داشت و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پسر حاجی قوام‌الملک در تهران میزیست و در دستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطه مخصوص داشت و صدراعظم باو کارهای شخصی و دولتی رجوع می‌کرد و میرزا فتحعلی خان مذکور در واقع بجهت تقویم و تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام‌الملک در طهران توقف داشت ، چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است میرزا آقاخان صدراعظم بحضور رفته عرض کرد که قوام‌الملک بواسطه کشته شدن پدر خود حاجی ابراهیم خان در این دولت تلافی کرده بوشهر را بتصرف انگلیس داد . میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان که از عملة خلوت ، دوستان داشت ، بر حسب مواضع ، باو این سخن را اخبار دادند وی بحضور رفت ، عرض کرد که بوشهر را صدراعظم بیاد داد ، یا سفرای انگلیس قرار داده و نوشته‌ای بآنها نگاشته است



که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیری بوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آئیم و هرات را بشما واگذار کنیم و شما هم بوشهر را تخلیه کنید که کار بر وفق مراد شود و باز میرزا فتحعلی خان عرضه داشت که شجاع الملک مأمور صدر اعظم در بوشهر توقف دارد و این کارها را صورت داده است، برادر من میرزا حسنعلی خان که حاکم بوشهر است اقتدار اینگونه کارها را ندارد، اگر چه در این عرایض، اعلیحضرت سلطانی بمیرزا فتحعلی خان تغییری فرمودند، لکن این تعریضشان بسدر اعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارک اثر کرد و از آن روز اسباب عزل صدر اعظم فراهم آمد، از خارج و داخل مواضع میرزا آقاخان نوری صدر اعظم را با دولت انگلیس در باب بوشهر و هرات گوشزد بسمع مبارک همایونی نمودند، لهذا بموجب دستخط مبارک، میرزا آقاخان نوری از صدارت عظمی و نظام الملک وزیر لشکر از مناصب خودشان معزول شدند و عزل جماعت نوری در بیستم شهر محرم هزار و دویست و هفتاد و پنج واقع شد.

## فرمان عزل میرزا آقاخان نوری

« جناب صدر اعظم، چون شما جمیع امورات دولتی را بعهده خود گرفتید و احدیرا شریک و سهیم خود قرار نمیدادید، معلوم شد قوه یک شخص شما از عهده جمیع خدمات ما بر نیامد و در این بین خطبها و خطاها اتفاق افتاد و کم کم امورات دولت معوق ماند و شما البته از دولتخواهی راضی نمی شوید که ما در این حالت مجبور باشیم و امورات را غیر منظم ملاحظه فرمائیم. لهذا امروز که بیستم محرم الحرام است شما را از منصب صدارت و نظام الملک وزیر لشکر را از مناصب خود معزول فرمودیم، در خانه خودت آسوده باش در نهایت اطمینان و امنیت از جانب ما. یقیناً بجز التفات در حق شماها ابد آکاری نخواهیم کرد، التفاتهای زبانی و اطمینان آنچه لازم بود و مکنون قلب ما بحاجب الدوله فرمودیم که بشما بگوید. سنه ۱۲۲۵ هـ. (۱)»

در این تاریخ شاه سوغتن فوق العاده‌ای بمیرزا آقاخان نوری پیدا کرده بود. خود شاه نیز بامور کشور آشنا شده و تا اندازه‌ای تجربه پیدا کرده بود و درک مینمود که صدر اعظم او آلت دست دیگران است، بعلاوه این شخص منافع خود را بر مصالح مملکت ترجیح میدهد و رجال درباری از ترس او همه از کار کنار رفته ساکت مانده‌اند و تمام امور مهمه کشور با دست یک عده نوری و ثنعمت پرست اداره میشود.

مرحوم میرزا جعفر خان خورموجی که تاریخ موسوم به حقایق الاخبار را نوشته است جزء وقایع سال ۱۲۷۵ هجری قمری می نویسد:

«میرزا آقاخان نوری در رعایت خویش و تبار بی اختیار بود، کافه منسوبان و متعلقان تا همسایگان ایشان بلا کراهت بی شعور نورد کجور را حتی المقدور حاکم بلاد گردانید و مالک الرقاب عباد، هر جا احمق بود از شراب هوش ربای دولت مست آمد و هر کجا ابله بود با عیش و نعمت همدست گردید.

... تعدی را در مملکت لازم و تملک و تصرف در ماء و رماء مظلومین را ملامت شدند ...

هر ناحیتی از ایران که بتصرف آن پدیدان بود ویران شد ... حسب الامر خسرو گردون غلام، مستوفیان عظام بمحاسبات ظاهری ممالک محروسه رسیدگی نموده جواز سالی شصت هزار تومان که از دیوان همایون در وجه میرزا آقاخان مستمر و برقرار بود در این ایام صدارت سالی یکصد و شصت هزار تومان علاوه از ادبیه استراری و تعارفات و هدایا و پیش کشی و از تشاء مأخوذه مشارالیه بود و علاوه بر دوازده هزار تومان مقرری میرزا کلثوم خان سالی هجده هزار تومان بقلم درآمد، خدیو بلند اقبال، زیاده از مأخوذه یکسال مطالبه فرمودند، با سایر کارپردازان و عمال آن جماعت بهمین منوال معاملات رفت و میرزا آقاخان نوری با سه نفر از اولاد باقامت سلطان آباد عراقی مأمور گردید.

در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری رجال درباری متوجه شدند که برای رسیدن به مقاصد بالاتها حسن خدمت و فداکاری کافی نیست بلکه وسائل دیگر باید برانگیخت که مصدر مقامات بهم مملکتی شد اعمال میرزا تنفی خان امیر کبیر و میرزا آقاخان

نوری بخوبی در خاطر آنها مجسم بود .

نه تنها در نتیجه اعمال دوره صدارت این دو نفر بلکه در نتیجه اعمال و کار رجال درجه اول دوره فتحعلی شاه و محمدشاه نیز در پیش خود قضاوت میکردند . میدیدند هر يك از آنها که متکی به مساعدت خارجی نبود به بدترین عقوبتی گرفتار میشد ، این است که مقام شاه در انظار رجال درباری پست منزلزل شد و افکار رجال درباری بالطبع عوض شد و همین پیش آمد برای مملکت ایران بدبختی بزرگی ایجاد نمود . در این تاریخ ناصرالدین شاه متوجه شد که دسایس بی شماری در اطراف مقام صدارت از خارج و داخل وجود دارد . وجود این دسایس شامرا بوحشت انداخت و تصمیم گرفت دیگر کسی را باین مقام انتخاب نکند و امور مملکتی را بین چند نفر تقسیم کند ، شاید باین وسیله بتواند از دسایس خودی و بیگانه جلوگیری نماید .

مرحوم اعتماد السلطنه در جلد دوم مرآت البلدان جزء وقایع سال ۱۲۷۵ مینویسد :

« مهم و مشاغل را تجزیه نموده شش وزارتخانه ترتیب یافت ؛ اول وزارت داخله ، دوم وزارت خارجه ، سوم وزارت جنگ ، چهارم وزارت مالیه ، پنجم وزارت عدلیه ، ششم وزارت وظایف . باین تغییر و تأسیس وزارتخانه ها هم کار مهمی صورت گرفت ، مشغولیت آقایان وزراء صدور فرامین القاب و مقرری درباره بستگان دور و نزدیک بود و اصلاحات اساسی در هیچ يك از این شش وزارت خانه دیده نمیشد . »

هنوز مرگب معاهده پاریس خشك نشده بود که شورش معروف سیاهیان بومی هندوستان با يك هیجان فوق العاده شروع گردید .

ملت جان بلب رسیده هندوستان از دیر زمانی دنبال فرصت بودند که بر ضد سلطه و اقتدار دولت انگلیس در هند قیام کنند ، در این هنگام که قسمت مهم قشون ساختاری انگلیس در هند مأمور جنگ با ایران شده بود وطن پرستان هندوستان فرصت بدست آورده ، قیام نمودند و با انگلیسها که در هند بودند بجنگ پرداختند شاید بتوانند نفوذ آن دولت را از هند ریشه کن کنند ، ملت هند در این جنگ سردانه جنگیدند ،

من در همین فصل بتفصیل ، بذکر این قیام خواهم پرداخت .

ایجاد صلح بین ایران و انگلیس که با عجله و شتاب انجام گرفت قشونهای انگلیس را در ایران آزاد نمود که فوری به هند مراجعت و تا شورش هند ادامه داشت ایران را بحال خود رها نمودند .

مقصود کلی دولت انگلیس در این تاریخ از اینکه جنگ را با ایران شروع نمود این بود که ایران از حق حاکمیت خود بافغانستان صرف نظر کند و مقدرات آینده آنرا بدولت انگلیس واگذار کند و این مقصود بدوجب معاهده پاریس برای آن دولت تأمین گردید .

اما شورش عظیم سکنه هندوستان در این تاریخ سبب شد که هراتمانند همیشه در دست ایران باقی بماند .

ارل آف مالزبوروی (۱) که در اواسط قرن نوزدهم چندین بار وزیر امور خارجه انگلستان بوده در یادداشتهای خود چنین مینویسد :

« جنگ دولت انگلیس با ایران بدون تصویب پارلمان انگلیس بوده . »

ایضا در تاریخ ششم اوت ۱۸۵۷ علاوه میکند :

« ایرانیها از گرفتاریهای دولت انگلیس در هندوستان مطلع شده اند ، اینک حاضر نیستند هرات را بدولت افغانان واگذار کنند . بنابراین جنگی را که دولت انگلیس خود سرانه و باین عجله و شتاب با آن دولت شروع نمود ، مملکت هندوستان را از قشونهای انگلیسی خالی گذاشت و به یانگیان فرصت داد که علیه دولت انگلیس قیام کنند و هر چه میخواهند بکنند .

تمام اینها باین نتیجه رسید که تلفات جانی و خسارت مالی متوجه انگلستان گردد و آن نتیجهای هم که منظور بود حاصل نگردد . »

ولی در ایران میرزا آقاخان نوری علاوه بر اینکه دقراعانه برای انگلیسهای بلاد هندوستان باز کرد ، احکام خیلی سخت نیز به « رحوم حام الماطنه صادر نمود که فوری هرات را از قشون ایران تخلیه نموده بخراسان مراجعت کند .

(1) Earl of Mahnesbury .

در تاریخ عین الوقایع راجع باین موضوع مینویسد :

«انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشومای وعده کردند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی بمرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نماید و بمشهد برگردد که دولت انگلیس دست از محاربه پناذرقارس بردارد .

مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید ، زیرا خسارت فوق العاده متحمل شده ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند آشکارا شده اند و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود . » (۱)

نویسنده این تاریخ علاوه میکند که :

«مرحوم حسام السلطنه در هرات باب محبت پررخ شیعه و سنی گشوده بود بطوریکه اهالی با رضای خاطر اسامی اطفال خود را که عمروابوبکر و عثمان گذاشته بودند تبدیل نموده علی و حسن و حسین میگفتند و بتمام قضاة و طلاب و اعیان شیعه و سنی استمرار و مواجب و تبول برقرار نموده عدالت پیشه داشت .

ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه مینویسد ! معلوم میشود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسرافتاده که بهرات مافده جواب تعلیقه دولت را اینطور داده اید ، اگر خود را جزء دولت ایران و خیر خواه پادشاه میدانید بزودی هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردید . » (۲)

میرزا آقاخان نوری با همان عجله و شتاب که معاهده پاریس را بانگلیسها منعقد نمود با همان سرعت و چابکی نیز دستور داد هرات را از قشون ایران تخلیه کند و حسام السلطنه را مجبور نمود حکومت هرات را به سلطان احمدخان معروف به سلطان جان فرزند محمد عظیم خان برادر بزرگ امیر دوست محمد خان واگذار کند و با

(۱) عین الوقایع ، تألیف محمد یوسف خان هراتی صفحه ۱۲۹

(۲) ایضاً صفحه ۱۳۵

یکمده مهاجرهراتی که تماماً شیعه بودند بمشهد مراجعت کند ، باین نیز قناعت نکرده حسام‌السلطنه را از حکومت خراسان معزول نمود ، در نتیجه آن اقتضاح در مرو بوسیله حمزه میرزا حشمت‌الدوله پیش آمد که قشون ایران از تراکمه آخال و مرو شکست خورده بخراسان بازگشت نمودند .

با تمام این احوال سکنه هرات باز چشم امید بطرف دولت ایران داشته و از دولت انگلیس بکلی مأیوس بودند<sup>(۱)</sup> چونکه دوست محمدخان را دست نشانده انگلیس‌های دانستند ، مخصوصاً رفتاریکه امیرمذکور با اولاد سردار کهندلخان نمود و امارت قندهار که حق آنها بوده تصرف خود در آورد و آنها را متواری ساخت ،<sup>(۲)</sup> تمام اینها کافی بود که سکنه هرات را از دوست محمدخان و دولت انگلیس مأیوس گرداند .

در این تاریخ عده‌ای از شاهزادگان و سرداران افغانی در بلاد ایران پناهنده و وظیفه خوار ایران بودند ، همینکه بنا شد لشکریات ایران از هرات مراجعت کند شهریار ایران سلطان احمدخان معروف بسلطان جان ، برادرزاده امیر دوست محمدخان را که بواسطه کدورت و دشمنی با امیرمذکور در دربار ایران میزیست بحکومت هرات انتخاب نمود ، این شخص یکی از خدمتگذاران پسا و فحای دولت ایران بشمار میرفت و تا حیات داشت مطیع فرامین و اوامر دولت ایران بود . شهریار ایران سلطان احمدخان را با استعداد کافی و مهمات زیاد و توپخانه‌های روانه هرات نمود و مرحوم حسام‌السلطنه ناچار هرات را بایشان سپرده و عازم ایران گردید .

در اواسط سال ۱۸۵۲ میلادی (۱۲۷۳ هجری) مستر موری وزیر مختار انگلیس که موضوع میرزا هاشم‌خان و عیال او را بهانه نموده قهرماً از ایران خارج شده بود این بار با اعزاز تمام در ۲۱ ذی‌قعدة ۱۲۷۳ وارد طهران گردید .

مرحوم رضاقلی خان هدایت در اواخر جلد دهم روضه‌الصفاء یورود و پذیرائی

(۱) کتاب انگلیس و روس در شرق ، تألیف رالف رابنسون صفحه ۹۶

(۲) تاریخ هرات ، تألیف اعتمادالسلطنه .

این وزیر مختار از طرف دربار ایران اشاره نموده گوید :

« جناب صدراعظم ایران برای تشیید بنیان این مصالحه جدید و فوائدها و صفا ، روز یکشنبه ۲۷ ذی قعدة ۱۲۷۳ جناب وزیر مختار را در سرای سفارت دیدار کرد و بپرق دولت انگلیسی برافراشته شد و بوزیر مختار در افتتاح سخن فرمود :

یا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت و اختتام کلام را بدین بیت مختوم ساخت :

دو دوست قدر شناسد حق صحبت را که مدتی بریدند و باز پیوستند ،

در این تاریخ دولت انگلیسی گرفتار آشوب و انقلاب هندوستان بود . این گرفتاری قریب سه سال طول کشید ، در این مدت دیگر فرصت زیادی نداشت که از نوفته‌های دیگری در ممالک مجاور برانگیزد ، همینقدر خوشوقت بود از اینکه دوست محمدخان را مطیع خود نموده است و با يك مقرری ماهیانه حکمران کابل و قندهار را در دست دارد .

اینک دولت ایران برای دوسه سالی راحت بود که تعریک یا دسیسه‌ای از هیچ‌جا نمیشد ، فقط گاهی تراکمه آخال و مرو و بنواحی خراسان دست بردی میزدند که تا حمام السلطنه در خراسان بود تنبیه کاملی از آنها می نمود . ولی معلوم نیست برای چه میرزا آقاخان نوری حمام السلطنه را از خراسان احضار نمود<sup>(۱)</sup> و شاهزاده حمزه میرزا حشمة الدولة را بحکومت آن ایالت فرستاد . در زمان حکومت این شخص جسارت تراکمه زیاد شد ، دولت ایران او را با عده‌ای سپاهی مکمل مأمور تنبیه آنها نمود . حشمة الدولة نا هر و پیش رفت ولی شکست سختی از تراکمه خورده فراراً می شد مراجعت کرد .

مستر چارلز موری وزیر مختار انگلیس نیز مقارن عزل میرزا آقاخان نوری مدت خدمت سیاسی در ایران سر آمده عازم انگلستان گردید و در اواسط سال ۱۸۵۹ سر هنری رالنسون که در خواندن خطوط میخی کوه بیستون شهرت

(۱) استویک می نویسد ، میرزا آقاخان دسیسه ها نمود تا شاه ، حمام السلطنه را از

خراسان احضار کرد ، جلد اول صفحه ۲۷۷ ،



بسیار پیدا نموده بود و در ایران سابقه خدمت در قشون داشت بسمت وزیر مختار دولت انگلیس در طهران برقرار گردید . اینک مختصری از شرح حال این شخص ذکر میگردد .

سر هنری رالنسون در سال ۱۸۲۲ میلادی (۱۲۴۹ هجری) که آخرین سال سلطنت فتحعلی شاه بود جزء صاحب منصبان انگلیسی که حکومت هندوستان برای تعلیم قشون ایران معین نموده طهران آمده قریب پنج سال در خدمت دولت ایران و جزء قشون ایسران بوده اینک بسمت وزیر مختاری دولت انگلیس معین شده از راه استانبول ، طرابوزان ، نغلیس و تبریز عازم دربار ایران گردید .

سر هنری رالنسون برادر جرج رالنسون مورخ معروف انگلیسی است که تاریخ سلاطین شرق یعنی تاریخ کلمده ، یابل ، آشور ، مد ، ایران و سلسله های هخامنشی ، اشکانی و ساسانی را نوشته است که مجموع این ها هفت جلد میباشد . علاوه بر این کتب دیگر نیز راجع بشرق نوشته است که ذکر آنها در اینجا زاید میباشد .

هنری رالنسون در سال ۱۸۱۵ میلادی متولد شده و هفده سال داشت که جزء داوطلبان قشون هندوستان شد در سال ۱۸۲۷ با اتفاق سر جان ملکم معروف بهندوستان رفت ، در مدت مافرت ، بتشویق ملکم در مسائل ایران علاقمند شد و در اثر تشویق و سفارش ، به محض ورود بهندوستان بآموختن زبان فارسی اقدام کرد . در سال ۱۸۳۳ با اتفاق یکعده صاحب منصب انگلیسی ، از آنجمله کننل شل معروف و کننل فرانت مأمور ایران شد .

رالنسون و همراهان او در نوامبر ۱۸۳۳ بیوشهر رسیدند ، در نزدیکی کازرون خرابه های شهر شاپور را تماشا نموده در پرس پلیس نیز سه فرصت یادگارهای تاریخی ایران را بدقت تماشا کرده در قم نیز در لباس ایرانی حرم حضرت معصومه را دیدن نمودند و در مارس ۱۸۳۴ بطهران وارد شدند .

رالنسون در یاد داشت های خود که سه سال پس از مرگ او توسط برادرش جرج رالنسون در سال ۱۸۹۸ بطبع رسیده شرح ملاقات صاحب منصبان انگلیسی را



که خود جزء آنها بوده با فتحعلی شاه می‌نویسد .

رالسون هنگام تعیین محمد میرزا پسر عباس میرزا بولیمهدی ، در طهران بوده و تشریفات آنرا شرح میدهد و چندی بعد با اتفاق ولیمهد با سایر صاحبان انگلیسی به تبریز میروند در آنجا بمشق دادن قشون ایران شروع میکنند ، در ۲ اکتبر ۱۸۲۴ خبر مرگ فتحعلی شاه به تبریز میرسد و محمد میرزا جلوس میکند ، رالسون در همان روز بیانات شاه را گوش میدهد که اظهار میکند ایران باید دارای یکصد هزار قشون منظم و مسلح باشد .

رالسون تا جگذاری محمد شاه و جلوس او را در طهران و خواندن خطبه و قصد تصرف هرات ، خیوه و بغاز را که در خطبه بدان اشاره میشود بدقت یادداشت میکند .

در سال ۱۸۲۵ مأمور دادن تشکیلات نظامی در کرمانشاه میشود ، از آنجا به کردستان میرود ، بعد بکرمانشاه و خوزستان رفته بطهران مراجعت میکند و در لشکر کشی شاه باسترآباد و میان تراکمه ، رالسون نیز در اردوی محمد شاه بوده . در این اوقات است که بخطوط میخی کتیبه‌های پسنون و گنج‌نامه همدان و سایر جاها علاقمند شده شروع بمطالعه آنها میکند .

صاحبان انگلیسی از استرآباد از قشون محمد شاه جدا می‌شوند و بطهران برمیگردند ، رالسون مجدداً بکرمانشاه میرود .

در این بین بواسطه خیالات محمد شاه که از آن جمله تصرف هرات بود انگلیسها صاحبان خودشانرا از ایران احضار میکنند و رالسون نیز بطهران می‌آید ، مکنایل که سمت وزیر مختاری دولت انگلیس را در طهران داشت رالسون را در دنبال اردوی محمد شاه بخراسان مفرستد و در منزل شوریاب بنمایند دولت روس که مأمور کابل بود مسافرت میشود و این موضوع را بدولت انگلیس گزارش میدهد . که این خود یکداستان جدا گانه است .

مکنایل رالسون را بطهران احضار و بجای خود می‌گدازد و خود عازم هرات میشود که داستان آن در جلد اول جزء وقایع سال ۱۸۲۶ و ۱۸۲۷ شرحاً

پایان شده است .

همینکه روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع میشود و کشتی های جنگی انگلیس بخلیج فارس آمده جزیره خارک را تصرف میکنند ، رالنون نیز مأمور افغانستان میشود و امور سیاسی قندهار پایشان محول میگردد . در تمام این جنگها و گرفتاریها که از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ در افغانستان روی داد و منجر بفنای قشون انگلیس در آن مملکت گردید رالنون در قندهار بوده است .

رالنون در قندهار بقرهای زیادی برای دولت انگلیس انجام داد که شرح آن باعث تطویل است و من فقط بشرح یکی از آنها قناعت میکنم . رالنون میگوید :  
 « اکثر سرداران افغانی تسلیم دولت انگلیس شدند و عطیع ما گردیدند جز محمد اکرم خان درانی که نه تهدید و نه تطبیع ، هیچیک در او مؤثر نبود ، تا اینکه یکی از هموطنان او واداشته شد جای او را کشف و بما اطلاع دهد و همینطور شد و محمد اکرم خان گرفتار گردید و پس از مشاوره با نماینده سیاسی انگلیس در کابل و شاه دست نشانده حکومت هند بدعانه توب بستہ شد و هلاک گردید . » (۱)

بعد از رفع غائله افغانستان که قشون انگلیس افغانستان را تخلیه نمودند رالنون نیز افغانستان را ترک کرد و هنگام عبور از غزنه درهای مقبره سلطان محمود را بحکم فرما نقرمای هندوستان ، بعنوان اینکه این درها متعلق به بنکده سومات است کنده همراه برداشته به هندوستان مراجعت نمود .

رالنون از هندوستان مأمور عربستان عثمانی شد و بسمت قنسولسی دولت انگلیس به بغداد رفت و در این موقع مجدداً شروع نمود کتیبه های بیستون و خطوط میخی را بخواند و چندین بار بکرمانشاه و همدان مسافرت کرد و با تحمل زحمات زیاد و مخارج هنگفت بکشف معما و خواندن آنها موفق شد ، در صورتیکه سیو بورنوف (۲) در پاریس و پروفور لاسن (۳) قبل از رالنون در کشف آنها تاحدی

(۱) کتاب انگلیس در روس در شرق ، صفحه ۸۲ .

(2) Monsieur Burnouf (3) Professeur Lassen .

موفق شده بودند . (۱)

رالنون بواسطه کشفیات خود در مصای خطوط میخی در عالم اروپا مخصوصاً در انگلستان شهرت فوق العاده پیدا نمود ، در سال ۱۸۵۰ از بغداد بلندن رفت ، در آنجا مجامع علمی مقدم او را گرامی داشتند ؛ از همه جا دعوت نامه بود که برای او میرسید و علما و فضلا مایل بودند کشفیات او را از زبان خود او بشنوند ، علاوه بر اینها مورد توجه مخصوص اعلیحضرت ملکه انگلستان گردید و در چهار به نهار دعوت شد ، از مؤسسات علمی و جغرافیائی لندن مأموریت های مخصوص بایشان داده شد که در بین النهرین و نواحی موصل کاوش های علمی بکند و آثار بناهای قدیمی کلبه ، بابل و آشور را کشف نماید .

رالنون در اواخر سال ۱۸۵۱ بغداد مراجعت نمود و تا سال ۱۸۵۵ مشغول کاوش بناهای قدیم و تحقیقات تاریخی نواحی و اطراف دور و نزدیک بغداد بود ، این نیز خود يك داستان جدا گانه است که خارج از موضوع این کتاب میباشد و در جنگ کریمه نیز نقشه های تهیه نموده که بین النهرین و ایران و کردستان داخل در نقشه جنگی ایشان بوده ولی خاتمه این جنگ به نقشه های او هم خاتمه داد و در اوایل سال ۱۸۵۵ بلندن مراجعت نمود .

در سال ۱۸۵۸ بهضرت پارلمان انگلیس انتخاب گردید و در اوایل سال ۱۸۵۹ بسمت وزیر مختاری دولت انگلیس در دربار طهران بجای چارلز موری که پس از عزل میرزا آقاخان نوری دیگر نمیتوانست در طهران بماند انتخاب گردید . در سال ۱۸۶۰ با وزارت امور خارجه انگلستان در ظاهر اختلاف نظر پیدا کرده از مقام خود استعفا داد و بلندن مراجعت نمود .

رالنون در سال ۱۸۷۵ کتاب معروف خود را موسوم به انگلیس و روس در شرق ، بطبع رسانید که از شاهکارهای قلمی او بشمار میرود و تا سال ۱۸۹۵ که حیات داشت همیشه مقالات مفصل در باب سیاست عمالک شرق مینوشت ، مخصوصاً راجع بایران ، افغانستان و ترکستان افکار و نظریات او طرف توجه دولت انگلیس بود .

(۱) کتاب انگلیس و روس در شرق ، صفحه ۵۶ .

دالنون در سال ۱۸۹۵ وفات نمود و برادرش جرج دالنون در سال ۱۸۹۸ تاریخ زندگانی او را بطبع رسانید .

اینک که سرهبری دالنون شناخته شد به شرح دنیاالمطلب سابق میپردازیم - گفته شد که دالنون در سال ۱۸۵۹ سمت وزیر مختاری دولت انگلیس در طهران معین و برقرار گردید .

در این تاریخ چنانکه بعدها شرح آن بیاید انگلیسها مشاهده میکردند که روسها از ضربت جنگ کریمه بهوش آمده عملیات جنگی خودشانرا در ممالک آسیای مرکزی تجدید نموده و بایک تشکیلات منظم در این نواحی پیش میرفتند در اینموقع ایگناتیف<sup>(۱)</sup> معروف مأمورتر کستان شد و یکمده از اشخاص با اطلاع روسی را هم باسم هیئت علمی بهرات فرستادند .

خاتیکوف که بعدها شهرت بسزا یافت با یکمده مأمور تحقیقات در وضع جغرافیای نواحی شرق ایران گردید ، قشون روس در داغستان قفقاز فتوحات نمایان نمود و شیخ شامل را ۲۵ سال در مقابل قوای نیرومند روسها مقاومت مینمود مغلوب و اسیر ساختند . در این تاریخ دیگر برای دولت روس جای نگرانی باقی نمانده بود .<sup>(۲)</sup> البته این اتفاقات و عملیات دولت روس ، انگلیسها را یار دیگر متوجه روسها نمود و مجدداً خطر روسها را برای هندوستان مشاهده مینمودند . ایران که یگانه عامل مهم سیاست شرقی دوائین بشمار میرفت با اینکه قوای مادی آن تحلیل رفته و جز اسمی در آن باقی نمانده بود باز میتوانست عملیات مهمی را به نفع یکی از این دو طرف که بدان متعایل باشد انجام دهد . در اینموقع است که دولت انگلستان میخواهد نسبت بشهریار ایران اظهار دوستی کند و یک شخص معروف را که سابقه خوشی هم در مملکت ایران داشته باشد بعنوان وزیر مختاری بایران بفرستد ، این است که سرهبری دالنون باین سمت انتخاب میشود .

(1) General Ignatieff .

(۲) دالنون گوید . همینکه شیخ شامل تسلیم شد دیگر برای روسها از ارس تارود

سند مانع خارجی وجود نداشت و منحه ۱۲۷۳

رالسون در یادداشت‌های این ایام خود می‌نویسد :

« در ماه اپریل ۱۸۵۹ مأموریت من بدربار شهریار ایران رسمیت پیدا نمود و در ۱۸ ماه اوت آخرین دستور را راجع بمأموریت خود گرفته از لندن حرکت نمودم . »

رالسون در پاریس مهمان لرد کولی بوده که معاهده پاریس را از طرف انگلیس با دولت ایران منعقد نمود . رالسون گوید :

« در پاریس میرزا حسن علی خان گروسی<sup>(۱)</sup> را ملاقات نمودم و از ایشان در باب مسائل ایران مشورت کردم و خواهش نمودم بهترین طریق برای برقراری مجدد روابط حسنه ما بین دولتین انگلیس و ایران را برای من بیان نماید و مرا راهنمایی کند که طرز رفتار من در پایتخت ایران از چه قرار باید باشد . خلاصه عقیده ایشان از این قرار بود که فعلا شاه در ایران دارای قدرت کامله است و همه چیز در دست شخص پادشاه می‌باشد و غیر از خود شاه کسی دیگری که دارای نفوذ باشد وجود ندارد و شخص شاه نیز فوق العاده از انگلیس ناراضی است و نسبت به آنها بی اندازه بدبین است . در حقیقت هم چنین بود ، چونکه شاه هیچ نظر لطفی نسبت به آنها نداشت و مایل نبود دوستانه با ما داخل صحبت شود ، حسنعلی خان در خاتمه نظریات خود چنین اظهار نمود که شما روسها را برای شاه مترس قرار بدهد و شاهرآ از آنها خوب بترساند و بعد سعی کن طرف اعتماد شاه واقع شوی و توجه او را نسبت بخود جلب کنی و علاوه نمود هر گاه در دفعه اول بمقصد نایل نشدی مسأیوس مباش و رفتار نیک خود را از دست مده ؛ مقصود خود را دنبال کن ، بالاخره کار درست میشود و موفق خواهی شد . »

رالسون پس از سیاحت بناهای تاریخی آتن باستانبول میرسد ، در آنجا نیز مهمان وزیر مختار انگلیس بوده و توسط او از سلطان عبدالحمید ملاقات میکند .

(۱) میرزا حسنعلی خان گروسی در این تاریخ وزیر مختار ایران در دربارهای فرانسه و انگلیس بود و یکمده شاگردان ایرانی نیز میسر برستی او در پاریس معقول تحصیل بودند .

رالنسون در قصر دولمه باغچه خدمت سلطان میرسد، می نویسد:  
 دوازده ماهی که رفتم بالا، سلطان تنها، با آرامی در اطاق قدم میزد خیلی گرفته  
 بنظر میرسید و دارای قیافه‌ای غمگین بود، دوبار تعظیم نموده پیش رفتم، سلطان  
 بطرف من متوجه شده ایستاد، در این موقع بحرف درآمده اظهار نمودم چون دوازده  
 سال در یکی از ایالات والی نشین اعلیحضرت سلطان بسمت نمایندگی دولت انگلیس  
 اقامت داشتم، حال چون از استنبول عبور مینمودم بر خود واجب شمردم بزیارت  
 اعلیحضرت سلطان نایل شوم، در ضمن میل قلبی دولت بریتانیا را نیز راجع بترقی  
 و سعادت دولت اعلیحضرت سلطان عرضه بدارم.

سلطان سؤال نمود توقف شما در کجا بوده، اظهار نمودم در بغداد، بعد گفت  
 دولت انگلستان همیشه بهترین دوست دولت عثمانی بوده است.  
 رالنسون در تقابلی نیز فاتح دانستان پرتس باریاتینسکی<sup>(۱)</sup> را ملاقات نموده  
 و جریان گرفتاری شیخ شامل را از زبان خود او می شنود. <sup>(۲)</sup> رالنسون در اواخر سال

### (1) Bariutinski.

(۲) این داستان پس حزن انگیز است، اینک من قسمتی از آنرا در اینجا از روزنامه  
 کلوبه که در برلن سال ۱۳۳۵ هجری یا ۱۹۱۶ میلادی در شماره‌های ۱۸ و ۱۶ بطبع رسیده  
 است نقل میکنم.

(شیخ شامل مردی بود از طبقه بزرگان ونجبا و در ماه محرم ۱۲۱۲ در قصبه هیمیر  
 متولد شده بود. از طقولیت او، از چالاکگی و زیرکی و قوت بازوی او حکایات تحریب نقل  
 میکنند. در جوانی با همان قاضی ملای مذکور (علا محمد قاضی که قبل از شامل رئیس  
 مجاهدین قفقاز بود) مربوط و دوست بوده است. شامل اصول تلامذ و ادب را ابتدا از او  
 آموخت و بعد بکسب معرفت و تحصیل علوم دینی مایل گردید و تا آن سالگی پیش عامای  
 قفقاز بطبع علم مشغول بود تا زمان خروج ملا و جهاد او بپاروس که شیخ شامل نیز جزء اتباع  
 او گردید.

شیخ شامل اول در قلمه آخولقه در روی سخره های کره‌ها که سنگر های طبیعی و  
 معتبری بود استحکامات بنا نهاده بود و از آنجا بسعاده باروها در گت میگرد.

در ۱۲۵۵ هجری ژنرال و سگراب Grabbe شامل حمله کرد و مواضع او را  
 زنده یا مرده بدست آورد. برای رسیدن به آن قلعه، روسها مشقت زیاد بحد داده و متحمل  
 بقیه بنویسند در صفحه بعد

۱۸۵۹ وارد طهران میشود و از طرف دولت ایران استقبال شایانی در روز وزود آوبه طهران بعمل میآید.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

زحمات عارقی‌الماده‌ای شده بودند. چون اغلب خوف از این داشتند که از عقب سر آنها کوهستانیها که تمام گذرها و تنگه‌های کوهها را خوب میشناختند فغاناً بر آنها ریخت و آنها را تلف کنند و چندین بار هم همین اتفاقات پیش آمده بود. متصود شیخ شامل بشوه آوردن روسها بود و دستجات مخصوص سواره او مثل ماعنه بر روسها افتاده در بعضی زحمات چند ماهه آنها را پهن داده و ذخیره جنگ و آذوقه آنها را تصرف کرده و عده‌ای را کشته و عده‌ای را اسیر میبردند.

آختره در نقطه‌ای واقع بود که اگر همه گونه اسباب مدافعه فراهم بود هیچ توه‌ای را یارای دستبرد آنجا میسر نمیشد ولی کثرت عده قشون روس در مقابل چند هزار کوهستانی بالاخره می‌بایست پیش برود. سر کرده قشون روس پس از طاعهای چند زد و خورد و دادن تلفات زیاد نایل گردید که راه فرار بقلمه مزبور را ببندد و میخواست اهالی قلمه را از گرسنگی و تمنگی بدست آورد. برای کامیاب شدن باین متصود روسها از قدا کردن عده زیاد سرباز حایقه نگردند. مثلاً فقط برای حفظ و قراولی طرفی که میبایست واسطه مابین اردوی قشون اصلی و قشون حمله آور باشد هشت فوج بکار انداختند. آخر الامر در پیجم جمادی الاخر ۱۲۵۵ با توب شکرهای اولی این قلمه طبیبی را خراب کردند. شامل هنوز توپخانه نداشت. ملیون قفقاز طوری در این جنگ داد مردانگی داده و بروز جرات نمودند که عقل متحیر بود. وقتیکه روسها بهرق امپراطوری را بر فراز قلمه زدند تصور می نمودند که شیخ شامل یا مرده و یا محبوس بدست افتاده است ولی خوشبختانه شب قبل از حمله روسها شامل، از انفار و تنگه‌ها کمر بندی ترتیب داده و از آن طرف قلمه کوه که حد دامنه آن يك رودخانه جاری بود پائین رفت و در روی رودخانه قایق منتظر از بود و فوراً او را با ساحل دیگر برد. همین گونه از دست روسها رهائی یافت.

شرح این واقعه چنین بود که وقتیکه شامل راه چارم را بخود از هر طرف بسته دید خود رامیان دو امر متحیر دید: یا تسلیم و اسارت قفقاز، یا فرار و تجدید نمودن اسباب مقاومت از سر نو. بدون تردید شق ثانی را اختیار کرد و در راه وطن پرستی و دین پروری کوچکترین فرزندان خود را که نه ساله بود ذدای این مقصد کرد و دو روز قبل برای تأخیر حمله روسها، او را بطور گرو یا ردوی روس فرستاد. سر کرده قشون روس حله شدن شد که فردا شامل قلمه و اردوی خود را تسلیم خواهد کرد ولی فداکاری شامل تنها برای کسب وقت و حمله بقیه پاورقی در صفحه بعد



رالنون در یاد داشتهای خود نوشته است که بمحض ورود بمقارت پادشاهی انگلستان از طرف اولیای ایران خیرمقدم گفته شد، روز دیگر وزیرمختار بااعضاء

بقیه پاورقی از صفحه قبل

جنگی بود .

همینکه تسلیم شیخشامل بطول انجامید روسها يك حمله آخری بقلعه نمودند و چیزی که نیافتند شیخشامل بود.

هیچ جنگی مشابه این جنگ نبود. تلفات طرفین خارج از اندازه بود و کنترل خودروسها که جای شك و تردید است چهار هزار نفر در این جنگ از آنها بھلاك افتاده بود . روزیکه روسها یورش آخری را بردند تماشای محصری بود، زیرا که آنچه تا حال دیده نشده بود شراکت زنهای و دوشیزگان بود جنگه. زنهارا میدیدند بالای سنگی ایستاده شوشکه و تپانچه بدست از دشمنان دفاع میکنند.

خواهر شامل، فاطمه با عده ای از اهل خانوادهاش که در آنوقت محصور بودند شب قبل از فرار از قلعه نزادو آمدند . مرد بھلك خبور از آنها پرسید هر گز بهتر است یا بدست اجنبی اسیر شدن ؟ ... همگی جواب دادند هر گز هر يك خنجرى برای فردا با خود برداشتند که اگر به پرت کردن برود خانه کون سو موفق نگردند پیش از دستبرد سالواتها خودرا هلاك کنند و خودرا بدست آنها نیندازند .

فاطمه خواهر شامل مردانه بوعده خود وفا کرده، در آخرین موقعی که چند نفر سرباز یاسر نیزه باوحمله سی کردند و از هر طرف راه چاره را بعبود بسته دید بدون تأمل خودرا بچسپرتگاہ انداخت و تام پهلوانی ودلاوری کسب کرد و مرگه او فاجعه دلخراشی گردید .

يك صاحبنصب روسی که وقایع این جنگه را نوشته وشاهد عینی این واقعه دلشکاف بوده مینویسد :

دوقتی که با من سر کرده کل، فوج خودرا از آخرین قلعه ای که بقلعه میرسید بطرف قلعه برای حمله پیش میبردیم دفناً در مقابل خود، در روی سخره ای که بالای سرما بود يك دسته زن دیدم که حالت آنها بی نهایت تأثر انگیز بود.

این زنهای ضعیفه بودند که دیگر آخرین راه امید برای آنها بسته شده و مختربه هجوم آخرین دشمن آنها وا مستأصل خواهد کرد . بی مهابا و بی باک از قلعه بیرون آمده و این سخره را پناحگاه خود ساخته و مستعد جدال بودند. در صورت آنها ابدأ هلاک تسلیم دعای یقنا نبود . برعکس چشمهای آنها از غضب میدرخشید و لبهایشان میارزید و گونه بقیه پاورقی در صفحه بعد



سفارتخانه بحضور پادشاه ایران مشرف میشود، را نشون در حضور شاه بزبان فارسی نطق میکند، عبارات فارسی او بقدری خوب و مناسب موقع بوده که اسباب حیرت

بقیه پاورقی از صفحه قبل

آنها سرخ شده بود. لباسهای آنها پاره پاره شده ولی زندهای سیاه پریشانان بر روی شانههای سفید حاجی آنها افتاده و همگی پیرو جوان، زن و دختر، درنده وار که منتظر شکار خود است در کمین گاه، پهلایند. همیشه زنان را از دور دیدند اول برای مدافعه شروع پیرانیدن قطعه های سنگ بزرگ نمودند و بدین طریق عده ای از سربازهای مرا پتھر پرتگاہ انداختند، وقتی که حدت سالداتها را دیدند فوراً تپانچه های خود را استعمال کردند و مقدار کثیری را پشاک انداختند. تمامی این زنها مسلح بخنجر یا شوشکه بودند. بالاخره مقابل را پاس نیزه سربازها که نزدیک میشدند محال دیدند.

در این حال پیش از سی قدم بین ما فاصله نمانده بود که پاتها برسیم. در میان آنها زنی بی جوان و ظریف دیدم که از سینه لخت خود یک طفل بکمانه را که به پستان او مثل امیدگاہ آخرین چسبیده بود دور کرده و پاتهور تمام سر فرزند خود را در میان دو سنگ کولت و بدن او را پتھر دره ای که رودخانه سوی سو در آن جاری بود پرت نمود. بعد از آن دو تپانچه خود را بطرف ما خالی کرد و دو نفر را از پای در آورده آنوقت اشاره به سرامان خود نموده و همگی فریاد زنان، مردانه در عوض تسلیم خود را پتھر پرتگاہ انداختند، همینکه ما بآن مقام رسیدیم کسی و چیزی بجز این تماشای دلخراش نپاقتیم و اغلب سربازان من، از مشاهده دلآوری و جان نوازی آنها گریستند، (روزنامه کاوه شماره ۱۶).

### اسیر شدن شیخ شامل

بیوقائی طالع در آخر ای کمکی، بی آذوقگی و غیر ذلک شیخ شامل را مایوس ساخت و عده ای از همراهان قدیمی و باوفا او را رها نکردند. شیخ شامل که مقصد شاهکاران او قداکاری در راه آزادی قفقاز و پاک نمودن خاک آن از لوث وجود اجنبی و حفظ آئین اسلام بود تا آخرین وعده توانائی خود پابرجا ایستاده و جنگید و در ماه ستر ۱۲۷۶ از همراهان یا وفای شیخ شامل فقط چهارصد نفر باقی مانده بود، در مقابل صد و پنجاه هزار نفر روس ... شیخ شامل این يك مشت اتباع خود را با صیال و اولاد با آخرین ملجأ خود، در ده گونیب (Gounib) که در وسط داغستان بالای يك بلندی واقع بود برده و آنجا تحصن جست و

بقیه پاورقی در صفحه بعد

حضار میشود ، بعد پیش کشیهای خود را که ملکه انگلستان فرستاده بود از حضور میگذراند ، خلاصه ورود بالنون بهران و پذیرائی از او خیلی مجال و قابل توجه بوده است.

شخص بالنون مرد منصفی بوده و يك نوع حس احترام نسبت بایرانیان مبذول میداشت و آنها را لایق و قابل میدانست و از نواقص کار آنها چشم پوشی میکرد. طرفین از یکدیگر راضی بودند، ولی این ترتیب چندان دوامی نداشت و

#### بقیه پلورقی از صفحه قبل

اطراف آن موضع را استحکامات نموده منتظر دشمن گردید ، روسها تمام لوازم جنگه را دور آن شله جمع کرده و محاسر ، رامحکم نمودند.

چهار صد نفر بقیه اسباب شامل یا روسها سواره در زد و خورد کرده داد مردانگی می دادند.

بالاخره روسها یکشب فتناً هجوم کردند و پاتوپ هر چه ممکن بوده پناهگاه آنها آتش افشانند ، شیخ شامل و میراغانی در خانه ای که در صخره ای مثل غاری کنده شده بود سنگر بندی کرده و تا آخرین تیری که داشتند مدافعه کردند. وقتی شامل ملفت شد ، که از چهارصد نفر میراغان اوقف ۴۷ نفر دور او باقی مانده و در آنوقت امواج افواج روس بسافت بیست قدمی آن مکان رسیده بود.

پرنس بارپاتینسکی که فرمانده کل قشون بود حکم داد که دیگر شلیک نکنند . آنوقت یک نایب حزن انگیز پدیده ارشد ، شیخ شامل با حال افسرده ولی پرازنیرت و حدت با صورتی باجبروت از پناهگاه خود ، و قرانه بیرون آمده و آهسته بطرف ژنرال مزبور رفت ، ژنرال با کمال احترام از او پرسید : تو شامل هستی؟ شیخ شامل با کمال بی اغشائی سری تکان داد . ژنرال حکم امپراطور الکساندر دوم را برای او خواند که اگر شیخ شامل زنده بدست آمد فوراً او را روانه دارند.

بعد از اسارت چه اهمیتی داشت ، نامدار پیر قنقاز با یک قوت قلبی مصیبت خود را قبول کرد .

پدینگونه مقاومت و ایستادگی شیخ شامل تا آن دقیقه ای که دیگر بهمدار آن مشع بود بهمدار ۲۵ سال پانجاهمیه ، حشمت و شکوه ناموری و شجاعت و صفا و عدت دینی او هیچ آنی مثل موقع آخری ندرخشیده بود و موهبت بزرگی و بهادری و بزرگواری ، رابه بهای گران عمر بهد بود. در مقابل سلطوت و مهابت او در طول مسافتی که نزد امپراطورش میبردند روسها بشبه پلورقی در صفحه بعد

تغییرات و نظریاتی که در لندن راجع بحول نمودن امور سیاسی ایران از حکومت هندوستان بوزارت امور خارجه انگلیس پیش آمد افکار رالنسون رامشوش نمود ، چه ایشان عقیده داشت که امور سیاسی ایران میبایست باحکومت هندوستان باشد ، چونکه پیش کشی و تعارفات برای پادشاه و وزراء و درباریان ایران فقط ممکن بود از طرف حکومت هندوستان آزادانه فرستاده شود ، اما وزارت خارجه انگلستان نمی توانست این پیش کشیها و تعارفات را بپذیرد و پخشش کند و به نظر رالنسون بدون این قبیل پیش کشیها هیچ کاری در دربار ایران انجام نمیشد<sup>(۱)</sup> و ممکن بود روابط دولتی از توتیر شود.

کابینه لندن اینطور استدلال مینمود که امور سیاسی ایران مربوط با امور سیاسی دولت امپراطوری روس است و آن نیز مربوط با امور سیاسی دولت پادشاهی انگلستان است و بنا بر این باید امور سیاسی ایران محول بوزارت امور خارجه لندن باشد و رالنسون با این نظر مخالف بود و همنیکه این تصمیم در کابینه لندن گرفته شد او نیز

(۱) سرکار فرود جونی که بیوشهر رسید ، مأمورین دولت ایران مانع از آمدن او بدربار ایران شدند ، سرکار فرود جونی جواهرانی را که همراه آورده بود بمأمور ایران نشان داد ؛ چشمهای او خیره شده بشاید دولت انگلیس احترام کرد و موضوع را بطهران اطلاع داد از طهران امر شد که او را محترمانه بطهران برسانند.

داستویک، جلد دوم صفحه ۱۱۹ Eastuick' vole. 2.p.119

بقیه پاروئی از صفحه قبل

سر تنظیم فرود آوردند ، امپراطور او را بدون سلب اسلحه پذیرفت و بعد او را با پسرها و عیالش در کالوقا (Kalouga) شهری از شهرهای وسط روسیه محبوس محترم نمودند . ( ۴ ) - نقل از روزنامه کاوه ، شماره ۱۷۲

این بود مجاهدت و جانبازی یکنفر مجاهد وطن پرست قفقازی که مدت بیست و پنج سال در مقابل قدرت و نفوذ نظامیان بی حد و حساب دولت امپراطوری روس مقاومت نمود . وقتی غیر خاتمه کار و تسلیم شیخ شامل با اطلاع انگلیسها رسید بدون اقرای وحشت زد ، شدند و با خود گفتند اینک راه در جلوی تشون روس از قفقاز تا رود سند بازو هیچ مانع دیگری در مقابل آنها برای رسیدن بهند وجود ندارد .

استعفای خود را پیشنهاد نمود و مورد قبول یافت.

والنسون گوید :

«این خبر در تهران حکم يك ساعت را داشت و اسباب حیرت عموم شد و هیچکس انتظار این خبر را نداشت ، صبح خواستم فرخ خان را ملاقات کنم ولی ممکن نشد چونکه بحضور شاه رفته بود، بعد از ظهر او را ملاقات نمودم، در همان ساعت نیز از شاه کاغذی رسیده بود و بشرخ خان امر شده بود فوری مرا ملاقات نموده موضوع عزل مرا استفسار کند ، در آن کاغذ اعلیحضرت شاه علاقه خود را نسبت بمن اظهار و از آن خبر اظهار نگرانی کرده بود . والنسون گوید من دلیل احضار خود را با ایشان توضیح دادم و گفتم که احضار من در اثر تغییرات در امور اداری بوده و هیچ مربوط سیاست نمی باشد.

فرخ خان تصور مینمود که احضار من در اثر مساعدت من و داشتن نظر مساعد و موافق با دولت ایران است و دولت انگلیس میخواهد يك نماینده تندخو و سخت تر پدربار طهران بفرستد و عقیده داشت که دولت انگلیس نسبت با ایران سیاست خود را تغییر داده است ، بهر حال قراشده فردا خود من بحضور شهر یار ایران تشریف حاصل کنم و مطالب خود را حضوراً عرض نمایم.

در ششم ماه می ۱۸۶۵ والنسون بحضور شاه میرود و این ملاقات غیر رسمی بوده ، میگوید : شاه از احضار من خیلی ملول و گرفته بود ، و قتیکه در این باب توضیحات کافی دادم کمی روشن شد و مثل همیشه بطور ساده و از روی میل داخل در مذاکره صائل سیاسی شد و در این بین نگرانی و ناراحتی خیال شاه بر طرف شده بود ، والنسون علاوه میکند که فعلاً روابط دولتی ما تا زمان سابق حسنه و خوب و دوستانه میباشد و باید بگویم که اختلافات طرفین نیز چندان شدید نبود، ایران بواسطه امیدهایی که دارد بر طرف انگلیس متعایل است و از ترسش گاهی هم بروسها نزدیک میشود .

والنسون در ۱۸ ماه می ۱۸۶۵ از طهران حرکت نمود ؛ در موقع حرکت نیز از طرف دولت ایران بدرقه خوبی از ایشان بعمل آمد و نمایندگان دول خارجی

نیز در این بدوقه شرکت داشتند .

والنون از قزوین کافد ذیل را به لرد جان رسل (۱) که در آن تاریخ وزیر امور  
خارجة انگلیسها بوده مینویسد :

بتاریخ ۲۳ ماه می ۱۸۶۰

« لرد من ، افتخاراً گزارش حرکت خود را از طهران بعرض عالی مبرسانم  
و عزم دارم که مستر الیسن (۲) را که جانشین من است در تبریز ملاقات کنم .

قبل از اینکه از پایتخت ایران حرکت کنم در زمانهای مختلف سه مرتبه با  
پادشاه ایران ملاقات کردم . در ملاقات اول که بکلی خصوصی بود و از طرف شاه  
هم اجضار شده بودم من سعی نمودم سوءظن شاه را در باب اجضار خودم بر طرف نمایم ،  
چونکه پارتی طرفدار روسها ذهن شاهرا مشوب کرده بودند که اجضار من در اثر  
تغییر سیاست دولت انگلیس نسبت با ایران میباشد ، ولی بیانات من خیالات شاهرا  
کاملاً تغییر داده و در عوض یک نوع صمیمیت ایجاد نمود و یقین دارم که پس از  
من در زمان وزیر مختار تازه نیز روابط دولتمین صمیمانه و دوستانه خواهد بود و در پایان  
توضیحات خود علاوه نمودم که رفتار و احساسات شخصی بطور کلی در قضایا چندان  
دخالتی ندارند ، یک وزیر مختار خارجی لزوماً ناچار است بهترین توجهات خود را  
بمنافع دولت متبوعه خود که نمایندگه آن دولت است منوجه سازد و رفتار و گفتار  
خود را موافق تعلیماتی که دریافت میدارد قرار بدهد بدینخانه در ایران از آنجائیکه  
منافع خصوصی اشخاص در هر مقامی که باشند در درجه اول قرار گرفته است از این  
سبب بی اندازه اشکال دارد که یکوزیر از اعمال نظریات و منافع خصوصی خود جلو گیری  
نماید و مشکل است او را از آن نظرها منصرف کرد .

در این موقع شاه از اجضار من فوق العاده اظهار نگرانی نمود بعدیکه من  
نمیتوانم آنرا در اینجا شرح دهم ، بعد بیانات بیطرفانه مرا تصدیق کرد که سیاست  
مملکت و صلاح آن بر تمام نظریات و منافع خصوصی اشخاص رجحان دارد و علاوه  
نمود که تصمیم دارد هر گاه مساعدت بیند تا نفس آخر در اتحاد و دوستی دولت

(1) Lord John Russell .

(2) Sir Charles Alison .

انگلیس ثابت و برقرار بماند و از روی صمیمیت امیدوار بود تخم اتحاد و یگانگی که در این ماههای اخیر کاشته شده در تحت سرپرستی مترالین وزیر مختار تازه وارد بشر رسیده فوائد زیادی برای آتی در برداشته باشد.

در ملاقات دیگر که دویسه روز بعد اتفاق افتاد شاه، فرخ خان و وزیر امور خارجه را نیز احضار نمود و هر دو در مذاکرات ما حضور داشتند چونکه شاه مایل بود به نظریات و اظهارات خود صورت رسمی بدهد، بعد از بغل خود کاغذی که قبلانیه نموده بود بیرون آورد، در آن کاغذ مقاصد و موضوعاتی را که لازم بود حل و عقد شود یادداشت نموده بود و مصر بود که من آنها را با دولت اعلیحضرت ملکه مذاکره نموده بگذارم، بعد در اطراف هر يك شخصاً بحث طولانی نمود و هر دو وزیر نیز در باب آنها توضیحات دادند. باین نیت که من هم با نظریاتی که آنها دارند موافقت کنم. روز دیگر یادداشت فوق الذکر با اصلاحاتی نه کاملاً بر طبق نظریات من، نزد اینجناب فرستاده شد که بود بلندن وزیر امور خارجه انگلستان ارائه دهم. بملاحظه اینکه میل دارم جنابعالی را با جریان وقایع این قسمتها آشنا کنم و از نظریات دولت ایران که بطور خصوصی و محرمانه بمن گفته اند شما را مطلع گردانم اینک يك رو نوشت از ترجمه آن یادداشت تقدیم میدارم، و در مقابل هر يك از این مطالب نیز خود من توضیحات و نظریات خود را ضمیمه نموده ام علاوه بر این ها پادشاه ایران فرخ خان امر کرده بود راجع به آن یادداشت توضیحات دیگری بدهد و بگوید همینکه مشیرالدوله وارد لندن شد در این موضوع با جنابعالی داخل مذاکره شود، ولی فرخ خان اصرار داشت که من قبلاً در خدمت جنابعالی زمینه را حاضر کنم و هر توضیحاتی که لازم باشد قبل از ورود او بجنابعالی داده باشم. دفعه سوم که بحضور شاه تشریف حاصل نمودم روز قبل از حرکت من از طهران بود، این بار با تمام اعضاء سفارت دولت پادشاهی انگلستان بحضور شاه ایران رسیدم و در این ملاقات کاپیتان لوئی پللی<sup>(۱)</sup> را بسمت نیابت خود باعلیحضرت شهریار ایران معرفی نمودم.

(1) Captain Lewis Pelly.



دهمان حین علاوه نمودم که در قیاب من تا ورود وزیر مختار جدید، ایشان در طهران توقف نموده عهده دار امور سفارت پادشاهی انگلستان خواهد بود و مستر-رونالد تامسن<sup>(۱)</sup> همراه من بعنوان مرخصی بلندن خواهد رفت ، بعد کاپیتان پلی را بفرخ خان و وزیر امور خارجه معرفی نمودم و اینک عازم تبریزی باشم ، هر گاه من زودتر از مستر الینسن به تبریز برسم سعی خواهم نمود او را در سرحد ایران ملاقات کنم و کارهای لازمه سفارت را با اطلاعاتی که لازم است بایشان بدهم تا اینکه ایشان آشنا شده بتواند تکالیف خود را در طهران انجام دهد ، امضاء رالنسون<sup>(۲)</sup>

در این تاریخ دولت ایران پس از تجربه های تلخ و پیش آمدهای ناگوار سالهای ۱۸۱۳ ، ۱۸۲۸ ، ۱۸۳۷ و ۱۸۷۵ میلادی (۱۲۲۸ ، ۱۲۴۳ ، ۱۲۵۴ و ۱۲۷۳ هجری قمری) از هر دو دولت انگلیس و روس ترسانک و وحشت زده شده بود و میل نداشت دیگر با هیچ يك از دستیز و مبارزه داخل شود و حاضر بود با هر دو طرف با وفق و مدارا رفتار کند . هر گاه آن دولتها نیز مانند اولیای امور ایران صاف و ساده بودند برای ایران هیچ اشکالی نداشت که روابط حسنه خود را با هر دو طرف صمیمانه ادامه دهد ، بدبختانه هر دو همسایگان نیرومند ایران مایل به تجاوز و تعدی بودند و این سیاست را دانسته و فهمیده تعقیب مینمودند و بشهادت تاریخ دولت انگلیس بیشتر هر گاه انگلیسها تعقیب اصول مکیاولیزم را با ایران کنار مینگذاشتند و مانند پادشاه ایران و دربار او در گفتار و کردار صریح و صمیمانه بودند نه مملکت ایران در قرن ۱۹ گرفتار این همه صدمات و مصائب سیاست همسایگان خود میشد و نه خود انگلیسها این اندازه ها دوچار خسارت های مالی و تلفات جانی در افغانستان می شدند .

اگرده يك قوای مادی و معنوی را که برای جدا نمودن افغانستان از ایران بکار بردند در راه تقویت و مساعدت با دولت ایران صرف مینمودند بدون تردید در آسیای مرکزی يك دولت نیرومند و با اساس بوجود میآمد که با آن روح شرقی که

(۱) Ronald Thomson .

(۲) نقل از کتاب یادداشت های رالنسون ، صفحه ۲۲۲ ،

نگاهداری عهد و پیمان را وحی آسمانی میدانند همیشه و در هر موقع حاضر بودند تمام قوای خود را صمیمانه به نفع دولت دوست و صمیمی خود بکار اندازند. (۱)

متأسفانه تاریخ قرن گذشته نشان می‌دهد که هر دو دولت سیاست جهانگیری را از طریق تجاوز و تعدی نسبت به ایران اعمال نمودند، باید گفت بدبختانه از طرف انگلیسها این سیاست به مراتب پیش از روسها تعقیب شد، مثنی باشکال مختلف. در این موقع دولت انگلیس از انقلاب هندوستان فراغت حاصل کرده بود و در حین انقلاب، دوست محمد خان امتحان خوبی داده و سرحدات قسمت پشاور و افغانستان را برای انگلیسها صمیمانه حفظ نمود و انتظار داشت که از طرف انگلیسها نیز با خیالات او مساعدت شود، اینک لازم بود بار دیگر با مورد ممالک آسیای مرکزی دخالت کند، چونکه روسها هم در این تاریخ از صناعات جنگ کریمه راحت شده منوجه ممالک آسیای مرکزی شده بودند و جدأ سعی میکردند در ترکستان پیش بروند، دولت ایران نیز سرحدات خود را در خطر میدید، مخصوصاً از سرحدات طرف افغانستان مضطرب بود و میکوشید دولت انگلیس را حاضر کند که در امور هرات دخالتی نشود و از تجاوزات دوست محمدخان هم مصون بماند و بهتر میدید که امارت هرات بطور مستقل در دست سلطان احمدخان باقی بماند، چه، ایران امنیت خراسان را منوط باین میدانست که هرات به افغانستان ملحق نشود و اگر ضمیمه خراسان هم نمیشود اقلایک امارت جداگانه باشد، و در تحت سرپرستی ایران قرار بگیرد و یقین میدانست هر گاه غیر از این باشد علاوه بر تجاوزات خود افغانها ترا کمه نیز از آن نواحی به حدود خراسان تجاوز خواهند نمود و امنیت آن ایالت

(۱) لرد کرزن در جلد اول کتاب خود در صفحه ۴۳۵، ضمن ملاحظات خود با

یحیی خان مشیرالدوله چنین مینویسد:

« در ضمن صحبت با یحیی خان مشیرالدوله که در باب سیاستهای اروپا و شرق مذاکره میشد، مشیرالدوله اظهار نمود هر گاه دولت انگلیس نصف پولی را که برای جدا کردن افغانستان از ایران میطلبند مصرف نمود برای دوستی ایران صرف میکرد امروز ایران یک سد بزرگ در مقابل روس واقع شده بود و این برای هندوستان انگلیس مفید بود، این تذکر عادلانه بود.»



منزلزل خواهد گردید .

اگر چه به موجب معاهده پاریس دولت ایران تعهد نموده بود در امور افغانستان دخالت نکند ولی شرطی هم نشده بود که هر گاه خود افغانها بفیل خود بخواهند مطیع دولت ایران باشند دولت ایران آنها را از خود براند و اطاعت آنها را قبول نکند ، چنانکه قبلاً هم اشاره شده است بعد از معاهده پاریس حاکم هر یک را خود پادشاه ایران تعیین نمود و او هم کاملاً در تحت اوامر دولت ایران بود ولی دولت انگلیس باین امر راضی نمیشد و اصرار داشت هرات با عمارت کابل ملحق گردد ، اما تا هندوستان آرام نشده بود هیچ متعرض این موضوع نگردید .

سال ۱۸۵۹ (۱) آخرین سالی بود که دولت انگلیس بر انقلابیون هند غلبه نمود و آنها را کاملاً قلع و قمع کرد ، اینک موقع آن رسیده بود که با امور افغانستان و هرات پردازد و دست دولت ایران را از هرات کوتاه کند .

سر هری دالسون در کتاب خود موسوم به انگلیس و روس در شرق ، در این موضوع چنین مینویسد :

« دولت ایران از دخالت ما در امور افغانستان بر آشفتن و ناراضی است و قلوب تمام ایرانیان و وطن پرست از این حیث متألم است ، مخصوصاً از این جهت که ما با افغانها پول و اسلحه داده و آنها را علیه دولت ایران برانگیخته ایم ، ایرانیها میگویند تجاوزات ما بایالات جنوبی ایران برای خاطر افغانها بوده و قصد دولت انگلیس این بوده که هرات را از ما گرفته با افغانها بدهد ، مثل اینکه همین اقدام را در سال ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۵۴ هجری) نمود و هرات را از تصرف ایران خارج کرد .

با آنکه دولت انگلیس صدمات مالی و جانی از افغانها متحمل شده باز در این موقع حاضر شده است پول و اسلحه با افغانها داده آنها را بر ضد دولت ایران تحریک کند ، این حرکت باعث اختلال امور ایران است ، بنابراین نگاهداری هرات را در حال حاضر مشکل خواهد نمود . قبل از اینکه روابط ما تیره شود دولت ایران برای حفظ قندهار حاضر بود با امارت کابل داخل در اتحاد شود . »

(۱) کتاب چهل و یک سال در هندوستان ، تألیف لرد رابرت « Lord Robert »

رائسون علاوه میکند :

« دادن پول و اسلحه بافغانها زمینه يك سياست ديگر را براي ما در قضاياي ممالک آسیاي مرکزي تهيہ ميکند ، باينکه اساساً اين موضوع چندان مهم نميباشد ، با اين حال از طرف ايرانيها و روسها ، اين رفتارها را يك نوع سياست تعدی و تجاوز مانندی تصور نموده اند .

روسها معاهده پشاور را با امير دوست محمد خان اينطور تعبير ميکنند که ما بلخ ، کابل و قندهار را براي دوست محمد خان تعهد و ضمانت نموده ايم و تحريك هيکيم قدمتهای ديگر را نيز متصرف شود ، از طرف ديگر دولت ايران آگاه است که اولين مساعدت مالي ما بامير دوست محمد خان براي تحريك او بنصرف هرات است و در هر بار که ما بافغانها پول و اسلحه ميدهيم اين اقدام ما براي تقويت همسايه شرقي اوست و برضد او هيچ باشد و تمام اين ها اعلامي است که اعتماد ايران را نسبت بما متزلزل ميکند ، اينرا نيز بايد بگويم که ممکن است تا حدى تقصير از خود ما باشد که ما سايرين عهدنامه پشاور را با امير دوست محمد خان بطور اغراق آميزي تنقيد نموده اند ، مخصوصاً در مقدمه آن که ما حفظ بلخ ، قندهار و کابل را براي امير ضمانت نموده ايم براي آن بود که پادشاه ايران اين تصميم را آشکار کرده بود که قصد دخالت در آن نواحی دارد ، ولي منظور کلي ما از اين اقدامات آن بود (مخصوصاً از زمانیکه الکساندر بورنس بکابل ورود نمود) که مملکت افغانستان در تحت امارت يك اميره معتدز باشد که دوست صميمی دولت انگليس بشمار رود و باين وسيله دولت انگليس ميتواند از سرحدات شمال غربي هندوستان ايمن باشد .<sup>(۱)</sup>

سرهنري رائسون درجاي ديگر ميخواهد اندکي هم انصاف نشان داده باشد ، باين جهت نظريات خود را در باب هرات چنين مينويسد :

« هر گاه ما (عقود انگليسيها) در آن موقع در قضاياي هرات ، کتبي طرفمانده بوديم بدون ترديد اراضي کنار و دخانه حاصلخيز خري رود با قلعه محکم آن مجدداً بدون جنگ و مبارزه ضميمه بخاک خراسان شده بود ، زيرا که هرات بطور تحقيق

(1) England and Russia in the East. P. 93.

دارای روحیات ایرانی است ، نه بمیزان کم بلکه بعد فوق العاده زیاد ، حتی کابل و قندهار نیز با آنکه قریب پنجاه سال بقول خودشان مستقل بودند ، حاضر نبودند برضد ایران بکمک هرات قیام کنند ، من کلاماً یقین دارم که ممکن می شد در آن موقع يك راه حل دیگر برای موضوع هرات پیدا نمود ولی اولیای مسئول آن زمان تصمیمات دیگری گرفتند ، آنهم حتی براساس تصمیم دیرینه وزارت امور خارجه انگلستان است که در نتیجه جنگ با افغانستان اتخاذ شده است ، یعنی می بایست استقلال و تمامیت هرات بهر قیمتی که باشد توسط دولت انگلیس حفظ شود. (۱)

چنانکه بعداً خواهد آمد از سال ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری) تا ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۷۹ هجری) امارت هرات در تحت اوامر شهریار ایران بود و هر ساله خطبه و سکه بنام پادشاه ایران جاری میشد و در موقع سلام سالیانه نیز سلطان احمدخان حاکم هرات بطهران آمده خدمت امارت هرات را میپوشید و مراجعت مینمود .  
رالسون گوید :

« من شخصاً سلطان احمدخان را در طهران ملاقات نموده با او مذاکره کردم ، حتی از طهران نیز از طرف سفارت انگلیس يك هیئت سیاسی در تحت ریاست مایور تیلور (۲) بهرات اعزام گردید ، ولی سلطان احمدخان حاضر نشد دست از اطاعت و تبعیت شهریار ایران بردارد و همیشه خود را یکی از نوکران دربار ایران میدانست .

این بستگی و ارادت که سلطان احمدخان نسبت بایران ابراز مینمود نه برای این بود که علاقه بایران داشت یا آنها را دوست خود میدانست ، هرگز چنین نبود بلکه برای آن بود که بادوست محمدخان دشمنی فوق العاده داشت و از ترس امیر کابل خود را بایران بسته بود . »

در هر حال تا انقلاب هند فراموش نشده بود يك سکوت و آرامش در تمام افغانستان و خراسان حکم فرما بود ، همینکه انقلاب هند تمام شد مجدداً جنگ و

(۱) کتاب انگلیس و روس در شرق ، تألیف رالسون ، صفحه ۸۶ .

(۲) Major Taylor .

نزاع در افغانستان شروع گردید .

هر گاه افغان در تاریخ این ایام توجه کند خواهد دید که يك رشته وقایع گوناگون رخ داده است و در وهله اول چنین بنظر می آید که هر کدام از آنها يك موضوع جدا گانه است ، در صورتیکه اینطور نیست و همه اینها بهم مربوط میباشند .

انقلاب خونین هندوستان در سال ۱۸۵۹ پایان رسید و خیال اولیاء امور انگلستان از این جهت آسوده گردید متعاقب آن دولت انگلیس تصمیم گرفت حل و عقد اموری سیاسی مربوط بایران ، از وزارت هندوستان بوزارت امور خارجه لندن منتقل شود ، در اثر آن رالنسون که محبوبیت پیدا کرده بود از ایران احضار گردید و مستر الهمن وزیر مختار دولت انگلیس مقیم استانبول که سیاست شرق و غرب کاملاً آشنا بود بسمت وزیر مختاری دولت انگلیس در طهران ، مبعوث شد . دوست ، محمدخان به تحریک سر جان لارنس با پول و اسلحه انگلیس مجهز شد تا هرات را که در نظر دولت انگلیس دروازه هندوستان محسوب میشد از تصرف دولت ایران خارج کند . در نتیجه این تحریکات هرات از طرف قشون دوست محمد خان در تحت فرماندهی خود او محاصره شد .

دولت ایران برای آنکه ایالت پر عرض و طول خراسان را حفظ کند ، برای حفظ آن ایالات لازم میدانست که هرات مانند همیشه در تحت اوامر شهریار ایران باشد .

باین ملاحظه حاکم السلطنه والی خراسان با يك عده قشون بیست هزار نفری از مشهد بطرف هرات حرکت نمود که از حقوق دولت ایران در مقابل تجاوزات افغانها دفاع کند ، این پیش آمدها و اتفاقات دیگر سبب شد که مجدداً جنگهوستیز ، قتل و غارت ، در نواحی و اطراف خراسان و افغانستان برپا شود .

برای اینکه تضایا بخوبی روشن شود من بطور مختصر بهر يك از این سوانح اشاره خواهم نمود .

اما انقلاب هندوستان ، سکنه این مملکت از دیر زمانی در فکر بودند که روزی علیه سلطه انگلیسها در هند قیام کنند و مخصوصاً در دنبال فرصت مناسب بودند که

بتوانند بخوبی از قیام ملی خودشان استفاده نمایند .

در سال ۱۸۴۲ میلادی (۱۲۵۷ هجری قمری) قیام ملی افغانها به تجاوزات انگلیسها در افغانستان خاتمه داد، وطن خواهان هندوستانی از این اقدام افغانها درس خوبی یاد گرفتند و از همان وقت ، شاید قبل از آن تاریخ نیز در فکر برانداختن قیدهای اسارتی بودند که انگلیسها بگردن آنها نهاده بودند .

نگارنده در چند سال قبل کتابی موسوم به جنگ سکنه هند برای آزادی و استقلال هندوستان در سال ۱۸۵۷<sup>(۱)</sup> که یکی از ملیون فاضل هندوستانی تألیف نموده بود مطالعه نمودم، متأسفانه در این مواقع که مشغول نوشتن این قسمت هستم آن کتاب در دسترس این جانب نیست.

در آن کتاب بخاطر دارم که سوابق و مقدمات این انقلاب را شرح داده بود که چه کسانی از برزین رجال هند و مسلمان و از چه تاریخی در تهیه نقشه عملی این انقلاب بودند و با چه مهارت و استادی نقشه آنرا کشیده و سری نگاهداشته بودند، که تا آنروز کسی از انگلیسها از يك چنین نقشه عریض و طویل آگاه نشده بود، در صورتیکه مقارن همان ایام یکی از باهوش ترین و جدی ترین رجال انگلستان در آن مملکت سمت فرمانروائی داشته است.

پیداست که محرکین اصلی این انقلاب نهایت درجه احتیاط را در کتمان نقشه عملیات خود بکار برده اند که کسی از آن خبردار نشده است، البته تحریک و تحریرس يك عملت مختلف چندین ملیونی مانند سکنه هندوستان برای انجام يك مقصود ملی ، کار چندان آسانی نیست و همین يك موضوع بخصوص نشان میدهد که سران آنها مردمان لایق و فوق العاده قابلی بودند که توانستند در مقابل عمال باهوش و همیشه بیدار دولت انگلیس يك چنین انقلاب عظیم را برپا کنند.

این انقلاب برای انگلیسها يك درس عبرت و تازیانة تنبیه بسیار مؤثری شد که هرگز فراموش نخواهند نمود. در این باب لرد کرومر<sup>(۲)</sup> معروف که قریب بیست و پنج سال (۱۸۸۳ تا ۱۹۰۷) از جانب دولت انگلیس کمیسر عالی و صاحب

(1) Indian war of Independence , 1857 by Savarkar .

(2) Lord Cromer .

اختیار مطلق مملکت زرخیز فراغنه بوده چنین میگوید:

« من آرزو مند نسل آینده و جوان ملت انگلیس تاریخ انقلاب هندوستان را بدقت مطالعه کند و یادداشت های لازمه را بردارد و علل و اسباب آنها را کاملاً بدهن خود بیارد، زیرا که در این انقلاب دسپهای زیاد و اشارات بی شماری برای ما موجود میباشد.»<sup>(۱)</sup>

شرح این داستان پس حیرت انگیز را عده ای از نویسندگان موافق و مخالف که اغلب آنها از خود انگلیسها هستند نوشته اند، من به بیش از چند نفر از معروفین آنها که خودشان در آن گیر و دار داخل در امر که بودند اشاره خواهم نمود، از آنجمله لرد رابرت معروف به لرد رابرت کاندهار میباشد که خود مقامات پس-عالی را در خدمت دولت انگلیس در هندوستان در مدت ۴۱ سال دارا بود. این شخص وقایع ایام توقف خود را در دو جلد کتاب جمع آوری نموده و در اوایل قرن بیستم (سال ۱۹۰۲) در لندن بطبع رسانیده است.<sup>(۲)</sup>

در این تاریخ با اینکه امور هندوستان با اسم کمپانی شرقی انگلیس اداره میشد پارلمان و کابینه دربار لندن دخالت تامی در امور آن قاره داشته و اشخاص معروف و مطلع سیاست دولت انگلستان حکومت آن مملکت را اداره میکردند و اغلب حکام ایالات هندوستان از طرف پادشاه انگلستان انتخاب میشدند.

در دوره زمامداری دال هوسی<sup>(۳)</sup> که قریب ده سال، یعنی از سال ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۶ طول کشید، در این مدت سالی نگذشت که یک یا دو ایالات معظم هندوستان بزور سرنیزه یا بوسیله دسپاس سیاسی ضمیمه قلمرو انگلستان نگردد.

گویا دال هوسی فرماشده ایام هندوستان از اسکندر مقدونی داشت تقلید میشود، این شخص حرص و ولع بی حد و اندازه ای به توسعه ارضی امپراطوری

(1) History of India . By Daudwell . Vol . 6.P 167

(2) Lord Robert kandahar

(3) Dal Housie.



انگلستان داشت، هر گاه اقامت او در هندوستان بیش از این بطول می‌انجامید و عرش وفا مینمود<sup>(۱)</sup> بید نبود با اوضاع آن روزی شرق و ممالک مجاور هندوستان، سرحدات آن مملکت را به آن حدود و نواحی که بعدها گرد گریز در وقت زمامداری خود در هندوستان (۱۹۰۴) به آنها اشاره مینمود میرسانید.<sup>(۲)</sup>

دال هوسی در مدت زمامداری خود بسیاری از ممالک سلاطین هندوستان را ضمیمه هندوستان انگلیس نمود، این عملیات بقدری تند و سریع بود که غالب رجال بزرگ و زمامداران هندوستان را بوحشت انداخت و علاقمندان آن مملکت بفکر چاره افتادند که بتوانند ممالک و دارائی خودشان را بپرفداکاری که باشد حفظ کنند.<sup>(۳)</sup> نویسندگان انگلیسی بسیار کوشیده اند علل و اسباب این انقلاب را حتی الامکان به تعصبات جاهلانه سکنه بومی هندوستان نسبت بدهند و چنین استدلال میکنند که اقدامات اساسی انگلیسها برای بهبودی اوضاع واحوال سکنه هندوستان برای طبایع و اخلاق دیرینه ملل شرقی بسیار ناگوار بوده، ملل شرقی عموماً و سکنه هند خصوصاً با آداب و رسوم چندین هزارساله اجدادی خود مأنوس شده، ترک آنها برای هندوستان غیر ممکن میباشد، اصرار و جدیت انگلیسها در بر انداختن این آداب و رسوم قدیمی باعث این انقلاب خونین گردید.

(۱) دال هوسی در سال ۱۸۶۰ در گذشت و فقط ۴۸ سال عمر کرد. (از ۱۸۱۲ تا ۱۸۶۰)

(2) *The Middle Eastern Question*, by, Valentine Chirol P. 1. to 6.

(۳) اخیراً بنده از سال ۱۹۲۸ بکلمه از علمای تاریخ در انگلستان تسمیه گرفتند تاریخ هندوستان را در شش جلد برشته تحریر در آورند. جلد اول آن وقایع تاریخی هندوستان است تا قرن اول میلادی، جلد دوم وقایع آن کشور است تا قرن یازدهم میلادی، جلد سوم تاریخ ادوار تسلط ترکان و افغانان در هندوستان، جلد چهارم تاریخ استیلای طول، جلد پنجم داستان ماجراجویان انگلیس در هندوستان که ابتدای آن از سال ۹۰۳ هجری قمری (برابر ۱۴۹۷ میلادی) شروع شده و با انقلاب هندوستان در سال ۱۲۷۳ قمری (برابر ۱۸۵۷ میلادی) خاتمه مییابد، جلد ششم از سال ۱۲۷۴ هجری قمری (برابر ۱۸۵۸ میلادی) است تا سال ۱۹۱۸ میلادی که خاتمه جنگ اول جهانی است.

دلیل دیگری که در اطراف آن پیش از سایر دلایل قلم فرسائی نموده‌اند موضوع فشنگ‌های کاغذی آن زمان بوده که برای تفنگ‌های معمول آن عصر در انگلستان تهیه شده بود و در ساختن آن فشنگ‌ها چربی حیوانی به‌کار رفته و طوری بود که مپایست در موقع استعمال با دندان کاغذ آنرا پاره نمود و بعد در تفنگ به‌کار برد و معروف شده بود که چربی این فشنگ‌ها از پیه گاو و روغن خوک تهیه شده است، هندوها گاو را حیوانی مقدس میدانند، مسلمانان نیز روغن خوک را نجس می‌شمارند، بنابراین هندو و مسلمان هر دو از استعمال آنها امتناع نموده معیان کردند و اوامر صاحب‌نمایان انگلیسی را بموقع اجراء نگذاشتند، این بود که قشون‌های بومی هندوستان سر از اطاعت پوچیده شورش هندوستان را برپا نمودند.

شاید این خود یکی از آن علل باشد و میتوان قسمتی از جزء اخیر را علت تاهه محسوب نمود که حکم يك کبریت را در آتش زدن يك خرمن دارد، ولی متوجه قسمت‌های دیگر نشده‌اند که علل را در قضایای دیگر پیدا کنند، از آنجمله خارج نمودن ممالک هندوستان از دست سلاطین بومی آن مملکت و ضبط اراضی حاصلخیز آنها، بست و حقیر شمردن سلاطین و حکمرانان و نجبا و اشراف هندوستان و هزاران وقایع دیگر که هر روزه در مقابل چشم سکنه آن ممالک اتفاق می‌افتاد.

وطن پرستان هندوستان باین نکته اساسی برخورد کرده بودند که انگلیسها فقط بزور سر نیزه و قشون بر آنها حکومت میکنند، هر گاه قشون بومی را از سوء نیت آنها آگاه کنند عده قشون انگلیس این اندازه‌ها نیست که بتواند ملیونها نفوس هندو و مسلمان را در تحت حکومت خود نگاهدارد، در آن تاریخ عده قشون بومی که به سه لشکر تقسیم شده بود در مدرس، بمبئی و بنگاله دو بیست و سی و دو هزار و دو بیست و بیست و دو نفر بود، عده قشون انگلیس فقط ۱۷۶۰ صاحب‌نصب و ۳۹۳۵۲ نفر افراد بودند.

لرد رابرت که بعدها بمقام سپهسالاری قشون هندوستان رسید میگوید: هنگامیکه من در پیتاور بودم، از ماه فوریه ۱۸۵۷ و ماه‌های مارس و اپریل نیز يك نوع نان کماچی هندی موسوم به چوهاتیس بین سکنه هندوستان تقسیم



میشد و میگفتند این علامت مخصوص است که سکنه هندوستان را برای امر مهمی حاضر میکنند و در این هنگام يك نوع عدم رضایت و حال طغیان و سرکشی در میان سپاهیان بومی احساس و مشاهده میگردید.

ما شنیدیم که رژیمان نوزدهم سپاهی، در بهرام پور که در یکصد میلی کلکنه واقع است یاغی شده به مخزن اسلحه هجوم آورده و مهمات آنرا تاراج نموده اند.

یکی از سپاهیان موسوم به انتقال پانندی به صاحبمنصب انگلیسی رژیمان ۳۴ پیاده نظام حمله نموده زخم منگری باو وارد آورده است، هر دوی رژیمانها یکی در سیام مارس، دیگری در ششم ماه خلع سلاح شدند و از خدمت معاف گردیدند و بعلاوه ما شنیدیم که بعضی از ایستگاههای راه آهن را آتش زدند، بعد در مدارس رسمی نظامی، تفنگداران از استعمال فشنگهای کاذبی امتناع نمودند و بعد آنکه اینها با روغن خوک و پیه گاو آلوده شده نه سپاهیان هندو و نه نظامیان مسلمان هیچ يك قبول نمیکردند بآن فشنگها دست بزنند.

لرد رابرت علاوه میکند:

«حال که من بوقایع و سوانح آن ایام نظر میکنم و آنها را بیاد میآورم متعجب میشوم که چگونه حکومت هندوستان هیچ منوجه اینهمه پیش آمدها و اتفاقات که تمام آنها از يك انقلاب خونین آینده خبر میداد نبودند و نمیتوانستند بفهمند که حادثه فوق العاده مهمی عنقریب روی خواهد داد و باین همه عدم اطاعت قشون بومی، سوءظن نبردند و تصور نکردند که اینها دارند خودشان را برای يك شورش عمومی حاضر میکنند و در همین اوقات نهایت اعتماد را بوقاداری سپاهیان بومی اظهار میداشتند، از همه غریب تر اینست، باینکه در ابتدای شورش، نصف سپاهیان یاغی شده و تمام صاحبمنصبان انگلیسی خود را کشته بودند، باز هم این اعتقاد باقی و هیچ متزلزل نشده بود.

در پیشاور کوچکترین سوءظنی نسبت بسپاهیان بومی وجود نداشت: در یازدهم ماه می طرف عصر تلگرافچی سراسیمه و نفس زنان دویده تلگرافی را که

در دست داشت به‌اشان داد، معلوم شد که از تانگرا افتخانهٔ دهلی است و بطور متحد - المال به تمام تلگراف خانمها اطلاع میداد که قشون بومی هیروت یاقی شده بطرف دهلی درحر کنند، قشون دهلی نیز شورش نموده‌اند و تمام صاحب منصبان انگلیسی را که در آن دو محل بودند کشته اند،<sup>(۱)</sup>

لرد رابرت گوید :

«بعد از بسط و توسعهٔ شورش در اغلب نقاط هندوستان انگلیس، در آن قسمتهایی که در دست انگلیسها باقی بود کاغذها را سانسور نمودند و در میان آنها توشتهجاتی بدست آمد که از آنها معلوم می‌شد دامنهٔ انقلاب تا چه اندازه وسیع میباشد و نقشهٔ آفرایا چه مهارتی تهیه نموده اند که نتیجهٔ آن خاتمه دادن بحکومت انگلیس در هندوستان میباشد و از این توشتهجات درجهٔ دشمنی هندوستانی ها نسبت بحکومت انگلیس بخوبی معلوم بود چقدر تند و شدید است.»<sup>(۲)</sup>

مسبب این انقلاب روز معینی را معلوم کرده بودند که در آن روز در همه جای هندوستان يك مرتبه علیه انگلیسها قیام کنند و آن روزهم روز سی ام ماه می ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری قمری) بوده که بر روز یکشنبه می افتاد که همهٔ انگلیسها در آنروز در کلیساها مشغول نماز میباشند، ولی واقعه‌ای که ذیلا شرح داده میشود باعث شد که این انقلاب در ۲۳ ماه اپریل شروع شد.

در روز فوق‌الذکر فوج سوم - واره نظام از قبول استعمال فشکهای جدید کاغذی امتناع نمودند، در اثر این استکلاف ۸۵ نفر از فوج مذکور که يك عده صاحبمنصب بومی نیز جزء آنها بودند در دیوان حرب محاکمه و هر يك بدستال حبس و محکوم گردیدند و حکم آنها را در نهم ماه می با حضور فوج مذکور خوانده و محکومین را زنجیر کرده برندان بردند .

روز بعد که یکشنبه بود پاهیان بومی تماماً علم طغیان بلند کرده کلیه صاحبمنصبان خود را کشته برندان حمله نمودند و در نقای خود را از حبس بیرون آورده بطرف دهلی رهسپار شدند، بمحض ورود بدلهلی قشون دهلی نیز به آنها ملحق شده

(۲) کتاب فوق صفحه ۶۵

(۱) چهل و یکسال در هندوستان، صفحه ۶۳

پادشاه من مغول را با امپراطوری هندوستان اعلام کردند و پایشخت را صاحب نموده هر چه از صاحب منصبان انگلیسی در آنجا یافتند گشته و مابقی انگلیسها که وسائل داشتند فرار کردند و دهلی بدست شورشیان افتاد.

شدت این انقلاب در چهار مائه اول به متپی درجه رسید ، سکه هندوستان حقیقتاً فداکاری کردند و با صمیمیت در این کار اقدام نمودند ، فقط چیزی که بود اسباب و وسائل کار بقدر کافی نداشتند ، علاوه دشمن عمومی آنها يك دشمن ساده و عادی نبود . این دولت با عظمت انگلستان بود و هندو و مسلمان در حقیقت بر ضد دولت انگلیس قیام کرده بودند نه علیه يك عده انگلیسی کشوری و لشکری که در هندوستان اقامت داشتند ، علاوه بادامه جنگ ایران و انگلیس نیز بیشتر امیدوار بودند ، در صورتیکه چند روز قبل از شورش هند ، بین ایران و انگلیس جنگ خاتمه یافته و کار صلح انجامیده بود و قشونهای هندوستان را که برای جنگ با ایران برده بودند با عجله و شتاب تمام ، برای جلوگیری از انقلاب عودت میدادند<sup>(۱)</sup>

در میان قشون بومی هندوستان صاحبمنصبان لایق نظامی وجود نداشت ، چه انگلیسها عمداً تربیت نکرده بودند ، چون اگر در میان آنها صاحبمنصبان لایق و ارشد نظامی وجود داشت انگلیسها پابین زودی نمیتوانستند بر آنها فائق آیند .  
انقلابیون هندوستان تا اواسط ماه اوت که ایام گرمای هندوستان بود قسمتهای

(۱) بعضی از سیاسیون تندرو انگلیسی بدولت وقت آنروزی اعتراضات میشایند که چرا دولت انگلیس با آنکه در آن تاریخ بجنکه اقدام نموده و فاتح هم شده بود در خلیج فارس و خوزستان قسمتهایی از منصرفات ایران را صاحب نکرد ، ایرانیها هم باید همین اعتراضات را به میرزا آقاخان نوری بکنند که هر گاه برای پیوند مجدد دوستی خود با انگلیسها عجله و شتاب نمیکرد ، در این هنگام انگلیسها نه تنها مرات بلکه قندهار و کابل را هم با سرار بدولت ایران داده با التماس حفظ شمال قریب هندوستان را از دولت ایران خواستار میشدند ، یکی از نویسندگان یا انصاف انگلیس میتویسد:

هر گاه در این موقع بین ما و ایران صلح برقرار نشده بود معلوم میشد که حال ما در هندوستان چقدر مشکل میشد.

صدهای را که بدست آورده بودند حفظ نمودند، ولی همینکه هوای خنک و مناسب هندوستان شروع گردید از اطراف و مستملکات انگلیس قشونهای تازه نفس انگلیسی وارد هندوستان شدند و یکعده زیادی هم از هندو و مسلمان با آنها ملحق گشته علیه انقلابیون اقدام نمودند، چون سردار نامی در میان قشون انقلابی وجود نداشت آنها نتوانستند در موقع گرمای تابستان که موقع مناسب بحال هندوها و مخالفان برای افراد انگلیسی بود کار هندوستان را یکسر کنند.

اهمیت عمده‌ای که داده میشد به دهلی بود و لازم بود يك اردوی مكممل و مسلح انگلیسی تشكيل بدهند تا بتوان بآن شهر حمله نمود. تاقوریه سال ۱۸۵۸ متجاوز از هزار نفر صاحب منصب و قریب چهل هزار نفر قشون انگلیسی برای این مقصود حاضر گردید، فرمانده این قشون سر کولین کامپبل<sup>(۱)</sup> بود، عقیده این سردار معروف آن بود که بهر قیمتی شده دهلی باید گرفته شود و عده کافی از قشون اروپائی با عده زیادی از قشونهای باوقای هندی با يك توپخانه سنگین مأمور حمله به دهلی شدند و از اول ماه جون، جنگ با انقلابیون در اطراف دهلی شروع شد. متجاوز از پانزده روز این جنگ طول کشید تا اینکه در اواخر سپتامبر دهلی فتح شد و امپراطور مسن مغول در سن نود سالگی با دو فرزندش در دست انگلیسها گرفتار و در همان محل بدست فرمانده قسمت، موسوم به هودسن<sup>(۲)</sup> کشته شدند.<sup>(۳)</sup>

با سقوط دهلی و کشته شدن امپراطور معمر و آخرین باقی مانده سلاطین با اقتدار مغول، انقلابیون هندوستان شکست خورده و بعدها دیگر مقاومت قشونهای انقلابیون جز در لکنو چندان مؤثر نبود، چه، برای انگلیسها هر آن قشونهای کمکی زیاد از اطراف و اکناف میرسید.

يك خوشبختی دیگر انگلیسها در این تاریخ آن بود که هیچك از دول اروپا اقدام سوئی علیه انگلیسها ننمود، بعقیده خود انگلیسها هر گاه يك دولت اروپائی در این موقع اظهار مخالفت با دولت انگلیس مینمود و در کار هندوستان دخالت

(1) Sir Colin Campbell. (2) Hudson.

(۳) انقلاب هند تالیف سیدویك Sedgwick (صفحه ۷۶)

میگردویا با انقلابیون مساعدتهائی میشد بدون تردید هندوستان برای همیشه از دست انگلیسها خارج شده بود.

جنگ با انقلابیون اودا تا اواخر ماه مارس ۱۸۵۸ ادامه داشت، انگلیسها متجاوز از سی هزار نفر قشون در اطراف شهر لکنو گرد آورده بودند و یکماه تمام حملهٔ عتوالی مینمودند، بقول مورخین انگلیسی انقلابیون یکصد و بیست هزار نفر قشون در لکنو حاضر داشتند، بهر حال در ۲۳ ماه مارس لکنو نیز بدست قشون انگلیس مفتوح شد.

با افتادن لکنو بدست انگلیسها انقلاب ایالت اودا پایان رسید ولی جنگ تا اواخر سال ۱۸۵۹ دوام داشت.

در این جنگها صاحبان بقتونهای انگلیس دستور میدادند که بطور کلی اسیر گرفتن قدغن است، البته این خود نشان میدهد که کشتار هندوستانیها تا چه اندازه بوده، در هر حال با بی رحمی فوق العاده ای این انقلاب خاموش گردید. (۱)

پس از انقلاب هندوستان دورهٔ حکمرانی کمپانی شرقی نیز در آنجا پایان رسید و حکومت هندوستان رسماً و مستقیماً بادولت انگلستان شد و بعد از این تاریخ هندوستان یکی از جواهرات گرانبهای تاج امپراطوری انگلستان بشمار رفت و ممالک مجاور هندوستان نیز یکی بعد از دیگری قربانی هندوستان شدند و هرگاه این سیاست دنباله داشته باشد دنیا باید قربانی هندوستان گردد.

اینك انگلیسها فراغت داشتند از اینکه متوجه امور ممالک آسیای مرکزی شوند، چه در این چند سال اخیر که آنها مشغول خاموش نمودن نایرة انقلاب هندوستان بودند، روسها در قسمت های ترکتان قدمهای بلندی برداشته بودند که سیاسیون انگلیس، اول بانظر حوادث و بعد با نظر ترس و وحشت بآنها مینگریستند و تصور مینمودند پیشرفتهای آنها در آن نواحی اسباب خطر برای هندوستان است، زیرا ممکن است ایران و افغانستان را با تهدید یا تحریب یا خود همراه نموده و بر حداثت هندوستان نزدیک شوند.

(۱) نقل از کتاب روسها در مروجرات تألیف ماروین، صفحه ۸۱

دوست محمدخان در این اوقات طرف توجه دولت انگلیس و حکومت هندوستان بود. چه از سالهای اول نیمه دوم قرن نوزدهم بواسطه دوی خوش نشان دادن عمال سیاسی درجه اول هندوستان<sup>(۱)</sup> و مساعدتهای مالی و دادن مهمات قشونی و مأموریت عده ای از صاحب منصبان نظامی انگلیس بکابل و قندهار<sup>(۲)</sup> و مساعدتهای شخص امیر-دوست محمدخان در تمام مدت انقلاب هند، که سرحدات هندوستان را از اغتشاش مانع شده بود<sup>(۳)</sup> تمام اینها دست بهم داده اعتبار امیر دوست محمدخان را در انظار انگلیسهای هندوستان و لندن بالا برده بود. اینک نوبت انگلیسها بود که خدمات دوست محمدخان را جبران کنند. بهترین جبران نیز همان تحریک نمودن او بود برای تصرف هرات. ولی قبل از اقدام باین امر لازم بود تغییراتی هم در مناسبات خود با دربار ایران بدهند و آن این بود که چون رالنسون با نظر موافق بایران اعزام شده بود، اینک که شورش هند خاتمه یافت، دولت انگلیس دیگر نگرانی نداشت و لازم بود رالنسون از دربار ایران احضار شود.

رالنسون در اواخر سال ۱۸۵۹ از طهران احضار شد، همینکه دولت ایران از رفتن او اطلاع حاصل کرد یک اضطراب و نگرانی در دربار ایجاد گردید ولی هیچ چاره نبود جز این که منتظر موانع آینده باشند.

در اوایل سال ۱۸۶۰ سر الیسن<sup>(۴)</sup> وزیر مختار تازه نفس دولت انگلیس وارد تهران گردید، همچنین پس از چندی شخص دیگری بنام ادوارد استویک<sup>(۵)</sup> نیز که یکی از عمال دولت انگلیس بود وارد تهران شد. این شخص بعدها بواسطه

(1) Lord Lawrence and Sir Herbert Edwardes

(2) Sir P. Lumden.

(3) عده زیادی از زعماء اقلانستان، حتی ولیعهد دوست محمد خان امیر شیرعلی مکرر بیدر خود اصرار میکرد که حال موقع اهتمام از انگلستان است ولی دوست محمد خان قبول ننمود.

(4) Mr. Charles Alison.

(5) Edward Eastwick.

خدمات برجسته خود در تخیبت مسترالیسن، شارژدافر سفارت انگلیس شد و منجاوز  
از سه سال در ایران توقف نمود، پس از رفتن از ایران، وقایع این ایام را در دو جلد  
کتاب نوشت و در لندن بطبع رسانید. (۱۸۶۳)  
برای اینکه وقایع این ایام ایران و رویه سیاست دولت انگلیس در این مدت  
سه سال بهتر روشن شود در فصل آینده بصندرجات این دو جلد کتاب اشاره خواهد شد.

# فصل سی و چهارم

## ماموریت ادوارد استویک در ایران

« . . . . In dealing with them , to make allowance for their somewhat peculiar idiosyncracies. It is very little use with a Persian or an Irishman to argue in the dry light of pure reason you have to enter . in both cases, into his peculiar sympathies' to make allowance for the shams and vanities on which he lives, and you will do more by a little civility' a little gush , and , I would add, a little blarney , than by the most serious and sustained reasoning as to what his true interests are . . »

«Lord Lansdowne Biography,  
by Lord Newton - P.244.»

« . . . در معامله با ایرانیها و ایرلندیها باید خصائل و صفات مخصوص آنها را در نظر گرفت. بایک نفر ایرانی و یا ایرلندی



نمی‌توان با دلیل و برهان خشک کنار آمد بلکه در مورد هر دوی آنها (۱) بایستی به عواطف مخصوص و امیال باطنیشان توجه داشت، حب ذات و غرور شخصی آنها را باید چیزی شمرد، زیرا آنها با این خصلت بار آمده‌اند. با اظهار انسانیت و نزاکت و احترام گذاردن بافکار و احساسات آنها، شاید هم قدری تملق گوئی در پیش‌خند بهتر می‌شود رگن جواب آنها را بدست آورد و بمراتب بهتر می‌توان به نتیجه رسید تا آنکه با دلائل جدی و براهین منطقی بخواهند یا آنها حالی کنند که منافع حقیقی شما در این است . . .

«نقل از تاریخ زندگانی لرد نیوتون

تألیف لرد نیوتن، صفحه ۲۴۴»

استویک سیاست را لرد نیوتن را تعقیب میکند - قریه قلپک را برای محل ییلاقی اعضاء سفارت انگلیس مجاناً اردولت ایران تحصیل میکند - از فرخ خان و میرزا سعید خان ملاقات میکند - اشاره بشکست قشون ایران در مرو - از دسایس میرزا آقا خان نوری صحبت میکند - استویک در ورامین - اشاره باحوال مردم تهران - فصلی - مافرت استویک به سیلان و مازندران و استرآباد - در مراجعت از این مافرت گزارشی از اوضاع ایالات شمالی تقدیم شاه میکند - میرزا جعفر خان مشیرالدوله - داستان سفارت خانه میر علیقلی خان - استویک در سلام نوروز - تعریف از جواهرات سلطنتی - حضور سرداران افغانی در سلام - اشاره بمأموریت سرهارفورد جونز در سال ۱۸۵۸ با ایران - مذاکره احداث سیم تلگراف در ایران - نقشه سیاسی دولت انگلیس در افغانستان عملی میشود - استویک رل خود را بازی میکند - استویک بخراسان میرود - ملاقات مشیرالدوله که در این تاریخ متولی آستانه رضوی بوده - استویک در اردوی حمام السلطنت

(۱) ما و مجنون، همسر بودیم در دشت جنون او بطلبها رسید و ما خرز آورده‌ام

دلایل حمام‌الطنه را در باب هرات یلدا داشت میکنند. مراجعت او به تهران - ملاقات با شاه - با کشیدن سیم تلگراف در ایران شاه موافقت میکند - موضوع میرعلینقیخان حل میشود - مکتوب میرعلی - تقی خان به استویک - احضار استویک از ایران - اداره باختلافات سرحدی بین ایران و عثمانی - موضوع تجارت و تعریف پنبه ایران - حرکت استویک از ایران .

ادوارد استویک نیز سیاست سر هنری رالتون را در ایران تعقیب نمود ، یعنی سیاست تحبیب را با درباریان ایران حتی با خود شاه پیش گرفت و در این سیاست مهارت مخصوصی از خود نشان داد و جلب توجه نمود . در برخورد و صحبت با رجال درباری بسیار با تزاکت و مؤدب بود . نظریات و دلایل طرف را تصدیق میکرد و در این تصدیق طرف را مفتون خود میساخت و او را تسخیر میکرد ، بعد عقیده خود را بطرف تحمیل مینمود . رفتار او با درباریان ایران طوری بوده که همه آنها را بطرف دوستی و یگانگی خود جلب میکرد .

استویک رلهای مخصوصی را که میبایست در این ایام بازی کند بخوبی بازی نمود ، همینکه نقش او تمام شد و رلهای خود را بازی کرد دیگر وجود او در ایران زائد بود و باید مانند سر هنری رالتون ایران را ترك کند ، همینطور هم شد که شرح آن خواهد آمد .

استویک در اوایل سال ۱۸۶۰ از لندن حرکت نموده از راه استانبول ، طرابوزان ، قلیس و تبریز در ماه اکتبر بتهران رسید .

جلد اول کتاب او تا صفحه ۲۲۰ راجع به شرح اتفاقات راه و تعریف بناهای تاریخی شهرهای عرض راه است ، مطالب مهم و سیاسی از صفحه ۲۲۳ شروع میشود که بطور خلاصه بهر یک از آنها به موقع خود اشاره خواهد شد .  
استویک مینویسد :

« بمحض وزود من بطور - ران ، اولین سئوالی که مستر الین از من نمود مربوط بهرات بود ، در این باب سئوالات متعدد از من کرد . »

در این تاریخ دولت انگلیس امیر دوستمحمدخان را کاملاً در دست داشت و او را از حیث مهمات و پول کاملاً مستغنی نموده بود که به تمام افغانستان تسلط پیدا کند، دولت انگلیس در این باب از هر نوع مساعدت که لازم بود با دوستمحمدخان عملی کند متایقه نکرد و انتظار داشت تسلط امیر کابل طوری بر تمام افغانستان عملی شود که دولت ایران سوء ظن نبرد و متوجه نشود که این اقدامات امیر افغانستان مطابق دستور و میل دولت انگلیس است .

سرهنری رالنسون که سیاست تحبیب را پیش گرفته بود شاه و درباریان را کاملاً تسخیر نموده و طوری خود را خیر خواه دولت و ملت ایران معرفی نموده بود که در مجالس خصوصی شاه و درباریان حضور پیدا می کرد ، در این مجالس به تمام اسرار شاه و درباریان پی میبرد و مخصوصاً در مسائل افغانستان با او مشورت میکردند .

هنگامیکه سرهنری رالنسون از این اسرار اطلاع حاصل کرده بود و سیاست دولت خود نیز آشنا بود که نسبت باافغانستان چه سیاستی را تعقیب میکند، در این صورت پیش از این نمیتوانست در دربار ایران توقف کند . اینک جای او را آورد استویک گرفت و دل او را بهتر از خود او بازی کرد .  
استویک گوید :

«در تمام ایام مستر الین وزیر مختار انگلیس مرا مأمور کرد که برای محل ییلاقی، قریه قلک را برای سفارت انگلیس از دولت ایران تقاضا کنم . من داخل مذاکره شدم و عجاناً این قریه را برای دولت ایران برای محل ییلاقی اعطاء سفارت انگلیس تحصیل نمودم .» (۱)

در ششم ماه نوامبر استویک با اتفاق مستر الین بدیدن فرخ خان امین الدوله وزیر داخله و میرزا سعید خان وزیر امور خارجه میرود ، در این جا مینویسد :  
«من فرخ خان را در انگلستان هم ملاقات کرده بودم ، اینک پذیرائی ها در يك اطاق فوقانی بود ، سقف این اطاق از عکسهای زنان زیبا تزئین شده بود و

دیوارهای آنرا تماماً با آینه کاری ظریف ساخته بودند و مینا کاری قشنگی در آن بکار رفته بود. (۱)

پس از دیدار فرخ خان، بدیدن میرزا سعید خان وزیر امور خارجه میروند، استویک مینویسد:

«وزیر امور خارجه در يك باغ بسیار زیبا منزل داشت و صحبت عمده اودر باب درختهای نارنج باغ خود بود و اظهار مینمود بقیمت دوهزار تومان آنها را خریداری کرده است و علاوه کرد، این درختها چندین هزار نارنج دارند و قندغن نموده بود کسی بآنها دست نزند. میرزا سعید خان از اولاد پیغمبر و در دیانت خود ثابت است و مدتی برای ما از الطاف خداوندی سخن گفت. (۲)

زمستان سال ۱۸۶۵ برای سکنه تهران خیلی سخت بود. به قحطی و وبا، جنگ خراسان هم بعداً علاوه شد و این همه دست بهم داده روزگار ایرانیه را سیاه و آنها را ببدبختی گرفتار نموده بود. (۳)

این جنگ که در خراسان پیش آمد باید گفت از صایس میرزا آقاخان نوری صدراعظم است، چونکه آنقدر دسیسه کرد تا شاه سلطان مراد میرزا حسان السلطنه را از مشهد معزول کرده و حمزه میرزا حشمت الدوله را یا قوام الدوله بخراسان فرستاد، قوام الدوله از قنون نظامی هیچ بهره نداشت، اینها بمر و لشکر کشیدند و در اوایل امر مرو را بدون زحمت زیاد تصرف کردند، هر گاه يك سردار نامی و مطلع همراه این قشون بود ممکن بود مرو را نگاهدارند ولی طولی نکشید که قوام الدوله فقط با چند نفر فرار کرد و تراکمه قشون ایران را شکست داده تقریباً تمام آنها را معدوم نمودند و ایالت خراسان را بخطر انداختند. (۴)

در اول سال ۱۸۶۱ استویک در سفارت انگلیس همه کاره می شود. در این تاریخ مینویسد:

در اول سال ۱۸۶۱ مستر الیسن بمن اظهار نموده گفت، من یا شما، یکی از ما دو نفر برشت مسافرت کرده و ایالات شمالی ایران را بدقت سیاحت کنیم،

(۱) استویک، صفحه ۲۵۹ (۲) کتاب فوق صفحه ۲۶۱

(۳) اینها صفحه ۲۷۶ (۴) اینها صفحه ۲۷۸

در اینصورت من ناچار بودم این مسافرت را قبول کنم ، ولی قبل از اینکه بمسافرت ایالات شمالی ایران بروم با مستر الین بورامین رفتم ، در این تاریخ مستر واتسون نیز که بعدها قسمتی از تاریخ قاجاریه را نوشت (۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸) در طهران بود ، استویک راجع بمسافرت به ورامین میگوید :

« اگر کسی بخواهد اسباب ضعف و ناتوانی ملنی را مشاهده کند میبایست از جاده‌های عمومی خارج شده بجاهائی که در کنار واقع شده است برود ، آنوقت خرابیهای مملکت و بدبختی عمومی و فلاکت سکنه محل را مشاهده خواهد نمود . » (۱)

استویک باتفاق مستر الین وزیر مختار انگلیس دهات ورامین را خوب گردش میکند و از قریه جعفر آباد میرزا ابوالحسن خان شیرازی شرحی مینویسد ، بعد میگوید :

« میرزا ابوالحسن خان ، هم وزیر مختار و هم وزیر امور خارجه فتحعلی شاه بوده و همان ایلچی معروف است که مستر موریر در کتاب معروف خود بنام حاجی بابا او را باین اسم مجسم کرده است . این شخص یعنی میرزا ابوالحسن خان پولهای زیادی در کمپانی شرقی هندوستان ودیعه داشت و تقریباً تمام این پولها برای ورثه او باقی ماند ، زیرا که نمیتوان این پولها را بخارج نقل و انتقال داد ، پس میتوان گفت که هیچوقت بطور کلی ورثه او مفلس نخواهند شد . » (۲)

استویک شرحی نیز از قلعه ابرج و مسجد ورامین که در معماری و گچ‌بری بی نظیر است مینویسد و بعد میگوید :

« در ۲۸ ماه فوریه که شاه از عمارت بیلاقی طهران مراجعت مینمود با چشم خود مشاهده میکرد که چندین هزار مرد و زن گرسنه و بینوا اطراف دکانهای نانوائی را احاطه نموده آه و ناله آنها بلند است ، شاه از مشاهده این اوضاع وحشت زده شد و بقتل خود رفته حکم داد درهای عمارت قصر را محکم بستند ، روز دیگر

از دحام مردم زیاده شده، بالاخره شاه غضبناك شده داد کلاوتر شهر را بطناپ انداختند روز دیگر لباس قرمز پوشیده بر تخت سلطنت جلوس نمود. در ایران پوشیدن لباس سرخ علامت و نشانه غضبناك شدن پادشاهان قاجاریه است، با اینکه شاه لباس غضب پوشیده بر تخت نشست باز از دحام مردم تخفیف پیدا نکرده بود و بزنها تلقین میشد که دو دسته شده يك دسته سفارت انگلیس و یکدسته سفارت روس بروند و آنها را پیش شاه واسطه قرار دهند که نان طهران را فراوان کنند. (۱)

متر استویك با یك نفر دیگر از اعضاء سفارت انگلیس در چهارم ماه مارس ۱۸۶۱ عازم گیلان و مازندران میشود.

دو ماه تمام سفارت استویك با ایالات شمالی ایران طول کشید، در این مدت گیلان و مازندران و اسرآباد را سیاحت کامل نموده است. چهل صفحه از جلد اول و صد صفحه از جلد دوم کتاب او شرح اتفاقات و پیش آمدهای این سفارت دو ماهه است و مطالب زیادی را در این یکصد و چهل صفحه مینویسد که من فقط بمختصی از مطالب مهم آن اشاره میکنم.

از طهران که حرکت میکند در چند فرسنگی شهر شرح عکسهای تالار قلعه سلیمان خان را در سر راه کرج که يك مجلس آن دربار فتحعلی شاه و مجلس دیگر دربار محمد شاه بود مفصلاً بیان میکند. (۲)

تاریخ شهر قزوین را مختصراً شرح میدهد و مینویسد در سال ۱۸۶۱ سیم تلگراف قزوین دایر بوده است. (۳)

شرحی مفصل از روسهای رشت مینویسد و از اقدامات آنها شمه‌ای بیان نموده گوید که هنگام توقف من در رشت اهالی آن شهر بر ضد روسها قیام کردند و نزدیک بود بمحل آنها هجوم آورده آنها را بکشند، چونکه يك زن ایرانی را دیده بودند که از قسولگری آنها خارج میشود ولی مینویسد این غائله بزودی خاموش شد و علاوه میکند که روسها میخواهند در رشت يك کلیسا بسازند، مردم از دحام

(۱) استویك صفحه ۲۹۱ (۲) ایضاً صفحه ۲۹۵

(۳) ایضاً، صفحه ۳۱۱

کرده مانع شدند و نگذاشتند این بنا ساخته شود. (۱)

استویک از جزیره آشوراده خیلی حرف میزند و میگوید حاجی میرزا آقاسی

این جزیره را بروسها بخشید. (۲)

از شرارت تراکمه و موقعیت نظامی آشوراده و اقدامات روسها در آنجا و قوای

آنها صحبت میکند. (۳)

استویک میگوید:

«میرزا تقیخان امیر نظام برای جلوگیری از شرارت تراکمه در نواحی

استرآباد چندین قلعه محکم بنا نمود و در آنها منعطف گذاشت و از تخطیات

تراکمه جلوگیری کرد.» (۴)

استویک از استرآباد به اشرف رفته قسمتهای تاریخی آنرا شرح میدهد،

مخصوصاً بآمدن وزیر مختار انگلیس در سال ۱۶۲۷ به نزد شاه عباس کبیر (۵) در

این محل اشاره میکند. (۶)

از اوضاع آنروزی مازندران شرحی مینویسد و ساری، بار فروش و آمل را

سیاحت کرده و در چهارم ماه می ۱۸۶۱ بطهران میرسد. (۷)

استویک گوید:

«شاه از مسافرت من مازندران اطلاع داشت و امر کرده بود در این مسافرت،

من مشاهدات خود را روی کاغذ آورده بنظرشان برسانم، من این گزارش را تهیه

کردم و در ۱۳ ماه می حاضر شده مترالین آنرا برای شاه فرستاد و روز ۲۱

همان ماه شاه مرا احضار نمود، باتفاق مترالین بحضور رفتم و شاه راجع بآن

(۱) استویک، جلد دوم صفحه ۱۰۵ (۲) ایضاً صفحه ۳۴

(۳) ایضاً صفحه ۳۶ (۴) ایضاً صفحه ۵۱

(۵) سردنسن راس Sir E. Denison Ross اخیراً سفرنامه استواریت

Stodart را که منشی سردادهور کاتون Sir Dadmores Cotton وزیر مختار

انگلیس بدربار شاه عباس بزرگ بود بدست آورده در اواسط سال ۱۹۳۵ میلادی (۱۳۱۴

قمری هجری) بطبع رسانیده است و تا حال کسی از آن اطلاعی نداشته. این کتاب اطلاعات

ببار مفیدی از زمان شاه عباس بدست میدهد.

(۶) استویک جلد دوم صفحه ۷۳ (۷) ایضاً صفحه ۱۰۵

کاغذ و مسافرت من شوالاتی چند نمود. بعد به پیشنهاداتی که در آن گزارش شده بود توجه مخصوص نمود و امر داد تمام آنها را بموقع اجراء گذارند. (۱)

هیرزا جعفر خان مشیرالسلطنه که از طرف شهریار ایران وزیر مختار ایران در بار لندن بود و در این اوقات احضار شده بود بطهران رسید.

موضوع مهمی که فعلاً مورد بحث و مذاکره است، موضوع ایجاد سیم تلگراف بین هندوستان و انگلستان است و در اطراف این مسئله مذاکرات زیاد میشد، بالاخره بجائی نرسید و مسکوت ماند، مستر الیمن وزیر مختار مکرر در این باب مشورت نموده سؤال میکرد، چه باید کرد که دولت ایران این موضوع را قبول کند؟ . . . من عقیده خود را صریح اظهار مینمودم ولی او قبول نمیکرد، اما بعدها معلوم شد که نظریات من صائب بوده است.

موضوع دیگری که اسباب کشمکش بین سفارت انگلیس و وزارت خارجه ایران بود قضیه غارت منزل میرعلینقیخان میباشد. این شخص یکی از اعیان مهم ایران ولی در حمایت دولت انگلیس است، خانه او را چندی پیش غارت نمودند، فعلاً ادعای پنجاه هزار لیره خسارت آنرا مینماید، حقیقتاً این موضوع يك نوع اسباب خجالت و گرفتاری برای سفارت ما شده بود، با اینکه چندین سال است در جریان میباشد ولی هیچ اثر اصلاح و اتمام در آن مشاهده نمیشود. (۲)

زمان سال ۱۸۶۲ نیز پایان رسید، نان در طهران کمی ارزان شده بود. (۳) استویک در سلام نودوزیا سایر اعضای سفارت انگلیس در دربار حضور داشت که شرح وقایع آنرا مفصلاً بیان میکند و میگوید؛ در این تاریخ پادشاه ایران سی دو ساله بود و علاوه میکند؛ سرداران افغانی و سیستانی در سلام عید حضور داشتند، در اینجا استویک از جواهرات شاه از قبیل کوه نور و دریای نور و تاریخ آنها صحبت میکند و شرح کتابخانه سلطنتی را مختصراً بیان میکند. (۴) بعد از آن به تمناهای کشتی پهلوانها میروند، میگویند مدارجائی واقع شدیم که دفتر تلگرافخانه

(۲) استویک، جلد دوم صفحه ۱۵۴

(۴) ایضاً صفحه ۱۲۱

(۱) استویک، جلد دوم صفحه ۱۵۱

(۳) کتاب فرق، صفحه ۱۰۵



طهران و تبریز در آنجا واقع شده است .

استویک گوید :

« دو هفته بعد باتفاق وزیرمختار عثمانی و ایتالیا بتماشای جواهرات سلطنتی

رفتیم . »

در اینجا شرحی از آنها مینویسد و بهر يك مختصراً اشاره میکند تا میرسد بشرح انگشتر الماس که جرج سوم پادشاه انگلستان برای فتحعلی شاه توسط سرهارفورد جونس در سال ۱۸۵۸ میلادی فرستاده بود و میگوید :

« هنگامیکه سرهارفورد جونس به بندر بوشهر رسید از طهران مأمور مخصوصی فرستاده شد که از آمدن او جلوگیری کند ، سرهارفورد جونس هرچه دلیل آورد که آمدن او بطهران لازم است و مأموریت مخصوص دارد مفید واقع نشد تا اینکه نماینده انگلیس گفت : بسیار خوب ، چنین باشد من مراجعت میکنم ، این سعادت را نداشتم که بحضور شهربان ایران تشریف حاصل کنم و برمیگردم . بعد انگشتری در آورده بآن مأمور نشان داد و گفت این هدیه پادشاه انگلیس به پادشاه ایران است ، همینکه چشم مأمور ایران به انگشتر الماس افتاد حواس او پریشان شده بالتعاس افتاد که برنگردد و توقف کنید تا من بطهران اطلاع دهم ، ماشاءالله جن انگلیسها کس دیگری دارای جواهر باین قیسی نیست ، فوری مأموری بطهران فرستاده موضوع را اطلاع داد ، در نتیجه سرهارفورد جونس بطهران احضار شد و او را با احترام تمام از دروازه طهران وارد نمودند ، درحالیکه ژنرال ساردان مأمور مخصوص ناپلئون از دروازه دیگر خارج میشد . الماس دیگری که مابین جواهرات شاه معروف میباشد آن الماس موسوم به تاج هما است . (۱)

در بیستم ماه می ۱۸۶۲ بواسطه ورود لیوتنان کمانل یا تریک استوارت (۲) باز موضوع کشیدن سیم تلگراف پیش آمد ، این صاحب منصب لایق سیم تلگراف بین بنگال و لکنو را کشیده است و بعد مشغول سیم کشی نقاط مهم هندوستان بوده است

(۱) استویک ، جلد : دوم صفحه ۱۳۵

(2) Patrick Stewart

اینک فرمانفرمای کل هندوستان او را مأمور نموده است سیم خانقین طهران و طهران بپندریشهر و یا بپندرعباس را بکشد. کلنل استوارت با اتفاق کاپیتان چامپین<sup>(۱)</sup> مهندس سیم کشی در ۲۲ ماه می بطهران رسیدند و این دو نفر فعلاً جزء سفارت انگلیس میباشند که بمتر الین وزیر مختار انگلیس اطلاعات لازمه را در موضوع سیم کشی خطوط فوق الذکر بدهند، ولی دولت ایران همان رویه اولیه خود را در عدم قبول تعقیب مینمود و ارائه طریق منهم مورد قبول وزیر مختار نبود، لذا ساعاتها و روزها اوقات من در مذاکرات با دولت ایران در این باب تلف میشد. (۲) در ۱۹ ماه جون چون مذاکرات راجع به تأسیس سیم تلگراف به نتیجه نرسید، کلنل استوارت بانگلستان مراجعت نمود و کاپیتان چامپین نیز مأمور بغداد گردید، چون ماههای جولای و اوت فصل شدت گرمای آن صفحات است اجازه دادند این دو ماه را کاپیتان چامپین در ایران توقف کند. (۳)

در ۲۸ ماه جون ۱۸۶۲ از مشهد بما گزارش رسید که امیر دوست محمد خان بقندهار رسیده است سه رژیمان پیاده، دو هزار نفر سوار و پنج عراده توپ همراه دارد و سایر قوای جنگی او نیز از دنبال او میآیند، در همان روز شاه ایران حضرت الین را احضار نمود، من نیز سمت مترجمی همراه بودم، وقتیکه بحضور شاه رسیدیم شاه اظهار نمود، بموجب خبری که از مشهد رسیده است محمد عمر خان و محمد شریف خان پسران امیر دوست محمد خان فراه را محاصره نموده اند. این قسمت برای ما حکم یک هرات کوچک را دارد، بعد شاه علاوه نمود که ممکن است بزودی فراه سقوط کند و دوست محمد خان بآن قناعت نخواهد کرد و بطرف هرات حرکت خواهد نمود، در اینجا من این نظر شاه را تصدیق کردم بدون اینکه دلیل بیاورم، ولی برای اطلاع خواننده میگویم که فراه در روز بیستم جولای تسلیم امیر کابل شد و در همان روز بطرف هرات که تا فراه ۱۴۵ میل راه است حرکت نمود و در ۲۲ جولای سبزوار را تصرف کرد و در ۲۲ همان ماه سواره نظام هرات

(1) Captain Champagne.

(۲) ایضاً صفحه ۲۶۶

(۳) استویک صفحه ۱۳۲

را شکست داده در روز ۲۷ جولای با طرف هرات رسیده. عده قشون او شانزده هزار نفر بود و ۳۲ مراده توپ نیز همراه داشت.

این حرکت امیر دوست محمدخان تولید ترس و اضطراب فراوان در شاه ایران نمود و پیشنهاد کرد که یک کمیسیون مرکب از نمایندگان سفارت انگلیس و دولت ایران باردویی امیر دوست محمدخان روانه شود که اختلافات بین ایشان و برادر زاده او را که حاکم هرات است رفع کنند. این پیشنهاد برای تصویب بدولت انگلیس فرستاده شد و قرار شد من نیز از طرف سفارت انگلیس بخراسان بروم و قضایا را از نزدیک دیده بدولت انگلیس توسط سفارت طهران اطلاع دهم و هرگاه تشکیل این کمیسیون تصویب شود من نماینده دولت انگلیس در این کمیسیون باشم. (۱)

مستر استویک در پنجم ماه اوت ۱۸۶۲ عازم خراسان میشود و مینویسد :  
 بموجب گزارشاتی که بشهد رسیده بود معروف بود که دوست محمدخان را انگلیسها پول و اسلحه داده بهرات فرستاده اند و دوست محمدخان هرات را برای انگلیسها میخواهد تصرف کند. علاوه محاصره هرات باعث شده بود که تجارت بین مشهد و هرات قطع شود و همچنین ترا که فرصت پیدا کرده نواحی خراسان را غارت میکردند. (۲) نماینده سیاسی دولت انگلیس در مشهد بسفارت طهران نوشته بود ، از آنجائیکه در اینجا معروف شده است صاحب منصبان انگلیسی جزء قشون دوست محمدخان هستند ، توقف من در مشهد خالی از خطر نیست و خواسته بود برای حفظ جانم اقدام شود .

در طهران معروف بود که من مأموریت دارم بروم دوست محمد خان را از تصرف هرات باز دارم و او را عودت دهم ، در صورتیکه میدانستم این امید آنها مبدل به یأس خواهد شد ، چونکه تصرف هرات مسلم بود .  
 هنگام حرکت ، با فرخ خان امین الدوله ملاقات نمودم و او بمن اظهار کرد که شهباز ایران کمال اعتماد را بشما دارد و امیدوار است که در خراسان با

حمام السلطنه موافقت خواهد نمود. همچنین احکام لازم را برای مساعدت با من از طرف فرخ خان بحکام بین راه نوشته و بمن دادند . (۱)

استویک در اینجا از فرخ خان تعریف و تمجید کرده مقام و اهمیت او را در دربار ایران شرح میدهد .

استویک در شام رود میخواهد نماینده سیاسی روس را ملاقات کند ولی او رونشان نمیدهد و استویک عازم مقصد می شود ، موقعی بمشهد میرسد که حمام السلطنه با اردوی خود بطرف هرات حرکت کرده بود و در محل موسوم به قلندر آباد در سه منزلی هرات اقامت داشت و عده قشون او پانزده هزار نفر بالغ میشد . (۲)  
در این تاریخ میرزا جعفر خان مشیرالدوله متولی باشی آستانه رضوی بود ، استویک گوید :

د این شخص در فرنگیان تربیت شده . انگلیسی را خوب حرف میزند ولی بواسطه پیری قدیمی فراموش کرده است . او یک مرد وطنخواه خوب است . (۳)  
پس از ورود استویک بمشهد عده ای از سرداران افغانستان که در مشهد اقامت داشتند فرار نموده پیش دوست محمد خان رفتند ، حکومت مشهد حکم کرد خانه های تمام فراریان را خراب کردند و دیگر شنبه تشد که کسی فرار کرده باشد و دوست محمد خان هم از آنها خوب نگهداری کرد . (۴)  
استویک گوید :

د در این موقع حمام السلطنه در قلندر آباد اقامت داشت قشون او بین ۱۵ الی ۲۰ هزار نفر بودند و یک اردوی بسیار منظم و مکمل داشت ، حضور این مرد مقتدر در خراسان آن ایالت بزرگ گدا ساکت و آرام نموده است و ترا که از ترس حمام السلطنه جرأت حرکت خلاف نداشتند ، اگر چه بعضی اوقات دستبردهای مختصر میزدند ، مثل اینکه اخیراً تربت را غارت کرده بودند ، ولی دویم رفته تمام نقاط خراسان امن است .

(۱) استویک ، صفحه ۱۳۳ (۲) ایضاً صفحه ۱۹۴ (۳) ایضاً صفحه ۱۹۷

(۴) ایضاً صفحه ۱۹۸

در این موقع قورخانه مشهد خوب بکار افتاده بود و تمام مهمات اردوی حمام-  
السلطنه را بخوبی آماده میکرد ، من شخصاً با آنجا رفتم کلاًل دالماج<sup>(۱)</sup> در آنجا  
مشغول ساختن باروت بود و این باروت بهمان خوبی باروت انگلستان است .  
با اینکه دقتهای لازمه را مینمودند باز قبل از ورود من به محل باروت سازی  
مقداری از باروتها آتش گرفت و سه چهار نفر در این حادثه هلاک شدند و عده‌ای هم  
مجروح گردیدند .

سروز بعد از این واقعه ، قافله بزرگی از سیستان رسید و من وقت پیدا کرده  
از آن قافله اوضاع سیستان را تحقیق نمودم ، دولت ایران باین قسمت بعنوان اینکه  
از قدیم الایام حق تملک داشته ادعا دارد . خود سیستانیها باین امر راضی هستند ،  
عده‌ای از سکونتستان ایرانی و مذهب شیعه دارند و بایران متمایل میباشند قسمتی  
هم سنی و یلویچ میباشند و اینها با افغانها مایلند ، ولی تمام سرداران و بزرگان آنها  
وظیفه خوار دولت ایران میباشند و پرچم ایران را در بالای قلعه های خودشان  
برافراشته‌اند ، در حقیقت هم برای عالم تمدن بسیار مفیدتر است که منطقه سیستان  
در تحت حکمرانی دولتی مانند دولت ایران باقی باشد تا در دست رؤسای مستقل  
خودشان که هر يك از آنها راهزنیهای طرار و آدم کشهای بی رحمی هستند باقی  
بماند .<sup>(۲)</sup>

در ۲۵ ماه سپتامبر من شروع نمودم با دوست محمد خان مکاتبه کنم و شخصاً  
خیلی مایل بودم خود او را ملاقات نمایم . در موقع جنگ با افغانها که من مأمور  
حفظ قلعه شکارپور بودم هر روز اسم او را میشنیدم و ما بآن اسم مأتوس شده بودیم .

(۱) Colonel Dalmage این شخص از اتباع دولت انگلیس و شغل او اول

طبابت بوده و در جنگه کریمه جزء اطباء نظامی نشون خدمت میکرده است ، پس از خاتمه  
جنگه مأمور ایران شده داخل در خدمت دولت ایران گردید و خود را مرد نظامی معرفی  
نمود و بخراسان فرستاده شد . در این موقع کارخانه باروت سازی مشهد راهبده دار بود .

دکتر زن ، جلد اول صفحه ۱۶۶

(۲) استویک ، صفحه ۱۹۹

حال هم برای من ممکن بود در مدت شش روز باردوی او برسم و بتوانم بین او و دولت ایران را اصلاح کنم .

این آمدن من برای سلطان احمدخان مثل این بود که يك تخته پاره بدست آدم غریق افتد و این یگانه مایه نجات او بود ، اگرچه او مستحق این احسان از طرف ما نبود چونکه در کشتن سروییا همگنوتین<sup>(۱)</sup> با اینکه در عمل شرکتی نداشت ولی يك تماشاچی محسوب میشد بهر حال ما او را بحکومت هرات شناخته بودیم و خیلی مناسب میبود اگر برای ما امکان داشت جان او را نجات بدهیم ؛ دوست محمدخان خیلی مایل بود راجع باو مراملاقات کند اما مرگ سلطان احمدخان و سقوط هرات مقدر شده بود و در دفتر قضا وقتدر قبلا ثبت بوده ، اینست که هیچ پیغامی برای ترحم نسبت باو فرستاده نشد . e<sup>(۲)</sup>

استویک از مشهد با دوست محمدخان مکاتبه داشت ، مینویسد :

در ۱۱ اکتبر قاصد من رسید و معلوم شد کاعذ مرا در هرات بدست دوست محمدخان رسانیده و جواب او را برای من آورده است ، عبارتهای اولیه مکتوب همان تعارفات و عبارات شرقی است که دارائی من مال شما و خانه من خانه شما است ، بعد قاصد اوضاع دوست محمد خانرا برای من شرح داد ، میگفت دوست محمد خان ۳۲ هزار نفر قشون و ۲۹ عراده توپ همراه دارد، اهل هرات فقط هشت هزار نفر مرد جنگی داشتند، بعلاوه سلطان احمدخان در محل های خارج شهرش باطری توپ داشت و آنها را هم افتاتهای کابلی تصرف نموده بودند . e<sup>(۳)</sup>

فرستاده استویک بهرات در مراجعت خود تمام اوضاع و احوال و استعداد طرفین را برای استویک تعریف نمود و او را از استعداد طرفین جنگ مسبوق ساخت . e<sup>(۴)</sup>

(۱) صفحه ۵۵۶ همین کتاب مراجعه شود

(۲) استویک ، صفحه ۲۵۵

(۳) استویک ، صفحه ۲۱۲ (۴) استویک از اردوی حام الظلمه نامه ، مردمانی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

## استویک میگوید :

« چند روز بعد میرزا جعفر خان مشیرالدوله مرا احضار نمود که در باب اوضاع خراسان با من صحبت کند ، در ملاقات با ایشان مدتی در این باب مشغول مذاکره بودیم ، بعد مراد دعوت نمود آشپزخانه حضرت رضا را که برای زوار غذا تهیه میکنند تماشا کنم ، مطبخ امام رضا در روزبه هشتصد نفر شام و ناهار میدهد . » (۱)

استویک با اوضاع آن ایام خراسان اشاره نموده گوید :

« حالت عادی خراسان جنگ و آشوب است (۲) غارت ، قتل ، راهزنی ، یانگیری و کشتن پنج نفر ، ده نفر یا بیست نفر بدست دزدان و غارتگران تقریباً در هر هفته از امور عادی است ، محاصره قلاع یا شهرها هر ساله در جریان است ، جنگهای عمده در پنج سال یا ده سال در خراسان اتفاق میافتد ، محاصره هرات ، شرارت و دسایس دوست محمدخان و جمارت و خودسری قراکمه بعد از اهدام قشون حمزه - میرزا حتمه الدوله بعد از سی هزار نفر در مرو ، تمام اینها دست بدست هم داده ایالت خراسان را تکان داده است ، دستهای سواره غارتگران تراکمه دائماً در حرکت حتی بعضیها تا نزدیکی شهر مشهد هم میآیند . الواط شهری نیز هر روزه در کوچها در شرارت هستند ، رویهمرفته صحنه ایالت خراسان خونریزی ، دسیسه کاری و قصاصهای بیرحمانه را نشان میدهد . » (۳)

پتیه پاورقی صفحه پیش

دوست محمدخان توسط میرزا عبدالغفار نامی میفرستد ، در آن نامه مینویسد :  
« دولت قویه بریطانیه دولت ایران را از یاری سردار سلطان احمدخان ممانعت کرده است باید که در تسخیر هرات ثبات ورزیده از حضرت شاه قاجار آسوده خاطر باشد . »  
این نامه در تاریخ سراج التواریخ که در سال ۱۳۳۱ هجری قمری در کابل بطبع رسیده است در جلد دوم صفحه ۲۴۶ - ۲۴۷ درج است .

(۱) استویک صفحه ۲۱۳ (۲) نمره گرزون نیز در جلد اول کتاب خود که در باب ایران نوشته عین این عبارت را در باب ایالت خراسان تکرار میکند ولی کمین تریاک که در سال ۱۸۵۱ توسط مرشد های خندی در آن ایالت شایع گردید در روح ساحروری را در میان سکته آن ایالت بکلی معدوم نمود .

(۳) استویک ، صفحه ۲۱۷



استویک در اینجا وقایع و اتفاقات اخیر را شرح میدهد و به جنگها و حمله‌های دوست محمد خان بقلع مرات تا حدی اشاره میکند و گوید :

در ۱۴ ماه اکتبر مشیرالدوله متولیاشی ، یکی از نوکرهای محرم خود را نزد من فرستاده پیغام داد اگر مایل باشم او حاضر است مرا بنمایشای حرم حضرت رضا ببرد ، من نیز چون مایل بودم این بای تاریخی را تماشا کنم دعوت او را قبول کردم در صورتیکه اطلاع داشتم خارجی‌ها نمی‌توانند بداخله حرم حضرت رضا قدم بگذارند ، در هر حال مرا مشیرالدوله بداخله حرم برد و خوب همه‌جا را تماشا کردم ولی مردم همه تعجب مینمودند که چگونه مشیرالدوله چنین حرکتی نموده است. از قضا آن شب شب جمعه هم بود و اجتماع مردم در حرم فوق‌العاده زیاد بود .

استویک مفعلاً از حرم حضرت رضا صحبت میکند ، معلوم میشود در آن شب همه جا را خوب تماشا نموده است ، بعد او را وحشت گرفته که مبادا مردم با وضعه بزند فوری از مشیرالدوله اجازه گرفته بسجده بمنزل خود مراجعت نموده است . (۱)

روزی دیگر خبر رفتن استویک به حرم حضرت رضا در شهر منتشر میشود ، مردم عدم رضایت نشان میدهند بخود استویک توسط کلل‌الماج اطلاع میدهند که غافلدارد بزرگ‌گویی شود ، استویک ناچار ، با اتفاق دالماج و یکعده سوار از شهر خارج شده باردوی حمام‌السلطنه میرود . (۲)

استویک می‌نویسد :

در قریه فریمان که تا قلندر آباد دو فرسنگ فاصله دارد سوارعائی که شاهزاده حمام‌السلطنه برای استقبال من فرستاده بود رسیدند ، آنها عبارت بودند از پانصد سوار شاهسون تحت فرماندهی صفرعلی خان سرتیپ که بواسطه رشادت اخیر خود بدرجه میرینجی رسیده بود و یکعده صاحب منصبان دیگر ، هر گاه من وزیر مختار هم بودم مجلل‌تر از این پذیرائی نمیشدم ، بهر حال با این جلال و شکوه باردوی شاهزاده حمام‌السلطنه وارد شدم و در چادر نوروز میرزا پسر رضاقلی میرزای معروف که در



لنعم از او پذیرائی شده و بحضور ویلیام چهارم تشریف حاصل نموده بود<sup>(۱)</sup> و ورود نمودم، پس از تمارفات همه بنکم بخواستم چهارم مخصوص خود بروم کلنل دالماجر رسیده پیام حام السلطنه را بمن داده گفت شاهزاده میگوید در موقع خوبی وارد شدید، الساعه کاغذی از شاه رسیده و در آن اشاره میکند که دولت انگلیس قبول کرده است که دوست محمد خان را بر گرداند و مانع از تصرف هرات او بشود و در ضمن خواسته بود دو ساعت دیگر بدیدن شاهزاده بروم.

بر حسب وقتیکه شاهزاده حام السلطنه معین نموده بود بدیدن ایشان رفتم، شاهزاده در يك چادر بسیار عالی منزل داشت، رئیس تشریفات پس از سه بار تعظیم مرا معرفی نمود، يك صندلی تقریباً در فاصله يك متری از صندلی شاهزاده برای من گذاشت بودند، جزمی دیگر کسی حق جلوس در آن چادر نداشت و همه سر پایستاده بودند، وضع شاهزاده خیلی موقر بنظر میآمد. شاهزاده کاغذی از شارژ دافر ایران در اسناد قبول فرات نمود حاکی از این که تلگرافی از میرزا حسن خان وزیر مختار ایران دریافت نموده است که لرد راسل وزیر امور خارجه انگلستان قول داده است عدالت را در این مورد کاملاً رعایت خواهد نمود و دستور کافی برای مستر الین وزیر مختار انگلیس در ایران فرستاده است که دوست محمد خان را از هرات برگرداند.

استویك گوید :

« البته من نمی توانم این کاغذ را تکذیب کنم ولی یقین داشتم که اشتباه بزرگی در يك جای این کاغذ میباشد روی داده باشد، بعد شاهزاده داخل در مذاکرات دیگر شد و در خاتمه از من پرسید آیا میل دارید باتفاق بشکار برویم؟ - و کالسکه قشنگ انگلیسی خود را در اختیار من گذاشت که هر جا بخواهم بروم

(۱) منافق میرزا یکی از سه پسران حنطلی میرزا فرماخرمای فارس بود که پس از مرگ فتحعلی شاه یاقی شد و این سه نفر توسط عمال انگلیس بافندن برده شدند که در مقابل محمد شاه آنها را مدعی تاج و تخت ایران قلم بدهند و شرح احوال آنها در حلد اول گذشت.

از آن استفاده کنم . (۱)

در اردوی حسام السلطنه استویک خیلی محترم بود و شاهزاده همه نوع اسباب راحتی برای او فراهم کرده بود . صاحبمنصبان اردو و سران سپاه همه بدیدن او می رفتند ، خود او گوید :

« عدد زیادی بدیدن من می آمدند ، از آن جمله حسنعلی خان وزیر هرات بود ، این شخص را سلطان احمدخان برای انجام امر مهمی نزد حسام السلطنه فرستاده است و اگر مقصود سلطان احمد خان انجام نشود اقلان خود حسنعلی خان از ضربت شمشیر دوست محمدخان در امان خواهد بود . وقتیکه بدیدن من آمد پسر ۱۵ ساله او نیز همراهش بود و خود را کاپلی می نامید ، من سعی می نمودم باو حالی کنم که داخل مذاکره نشود ولی مفید نیفتاد و با دوست محمدخان خیلی بد بود ، علیه او خیلی حرفها زد و علاوه نمود که دوست محمدخان به انگلیسها هم خیانت خواهد نمود و از این مساعدت انگلیسها هم ممنون نخواهد شد . » (۲)

در ۲۲ ماه اکتبر يك ملاقات طولانی با شاهزاده حسام السلطنه داشتم و متجاوز از دو ساعت این ملاقات طول کشید ، در ضمن صحبت ، شاهزاده بمن گفت تمام مالیات هرات يك صد هزار تومان هراتی است و این مبلغ مساوی هشتاد هزار تومان رایج میباشد که تقریباً معادل است با سی و هشت هزار لیره ، با این مبلغ باید امنیت هرات را تأمین نمود و کمتر از پنج رژیمان و چهار هزار سواره نمیتوان قرار داد ، بعد باید مخارج اعضاء کشوری را از این مبلغ پرداخت ، در اینصورت ملاحظه میشود که مالیات هرات هیچ کفایت مخارج خود را نمیدهد ، در زمان یار محمدخان یکصد و هشتاد هزار تومان از سیستان و همین میزان از غوروات داده میشد . بعد مطالبه متفرقه پیش آمد و صحبت های زیاد شد . » (۳)

استویک در اینجا تعداد قشون حسام السلطنه و از چه رژیمان و از کجاها است شرح میدهد و عدد آنها را هجده هزار نفر صورت میدهد و از نظم و ترتیب و چادرها و اسلحه آنها تعریف میکند . (۴)

(۱) استویک ، صفحه ۲۴۰ (۲) کتاب فوق صفحه ۲۴۲ (۳) ایضا صفحه ۲۴۵

(۴) ایضا ، صفحه ۲۴۸

بعد حاصلخیزی خاک خراسان را شرح میدهد و درصدا با آبادهای گذشته آن اشاره میکند و افسوس میخورد که چرا باید ایالت باین مهمی دچار غارت و چپاول و قتل و کشتار بشود .

استویک گوید :

در ملاقات سوم با شاهزادهٔ حمام السلطنه ، شاهزاده داخل در این موضوع شده گفت ، خرابی ایالت خراسان بواسطه غارت قبایل وحشی اطراف خراسان و بیشتر آن از تراکه است . برای شاهد وضعیت همین محل را که اردوی من است در نظر بگیرید ، از این محل تا اوبه‌های تراکه مستقیماً دوست میل راه میباشد ، در این میان دهات زیاد و شهرهای بسیار واقع شده که همه دارای قلاع محکم و مساجد عالی و حمامها و خاندها است ولی سکنه آنها بکلی آنجا را ترك کرده بطرف جنوب رفته‌اند ، اینک همه آبادیها بحال خرابی و ویرانی است . در این جلگه که از ۱۵ الی ۳۰ میل عرض آن است فقط سه راه از مشهد بهرات موجود است ، کنارترین این راهها از دامنه رشته تپه‌های شمالی می‌گذرد که يك شاهراه بسیار خوب و دارای کاروانسرای محکم است که در فاصله‌های همین ساخته شده و نزدیک هریک از این کاروانسراها دهات زیاد موجود است ولی بملاحظه غارت و چپاول تراکه سالها است که این راه مشرک شده ، راه دیگر از وسط جلگه میگذرد ، این نیز بدلایلی که ذکر شد ترك شده است و فقط امروزه رفت و آمدها از پهای تپه‌های جنوبی است . شاهزاده دنباله صحبت را گرفته بدلایل دولت ایران و جدیش که دولت‌تجزیر در ایجاد امنیت و آرامش ایالت خراسان نشان میدهد اشاره نمود و دنباله صحبت را به موضوع هرات کشانید ، و گفت ؛ مملکت ایران با اراضی ترکمن نشین هم سرحد است و این سرحد بقدری دور و دراز است که نمیشود در تمام گذرگاههای آن مستحفظ گذاشت و مواظب بود . از طرف دیگر حرص تراکه برای غارت بقدری زیاد است که حدی برای آن نمیشود قائل شد ، بعلاوه درینخارا و خیوه اسراء ایرانی بقدری طالب دارند که تراکه نمیتوانند از دیدن ایرانی‌ها خودداری کنند و برای اینکه از شرارت و قتل و غارت تراکه جلوگیری شود چاره‌ای جز این نیست که قلعه

محکم آنها از طرف دولت ایران گرفته شود ، این قلعه محکم هم قلعه مرو است که برود خانه‌های که خاک ترا کمه‌ها در آن مشروب میشود تسلط دارد و به بخارا نیز نزدیک است ، همینکه مرو در دست ایران باشد امیر بخارا نیز حساب کار خود را خواهد کرد و دیگر طالب خرید اسراء ایران نخواهد شد و به همین دلایل است که دولت ایران باید مرو را در تصرف خود داشته باشد . جلگه مرو خانه ارثی ایل قاجار است و شهریار ایران آنرا ملك اجدادی خود میداند و بنابراین برای نگاهداری "مرو" ناچاریم که هرات را در دست خود داشته باشیم و با اینکه هرات باید بدست کسی سپرده شود که در تحت او امر شهریار ایران باشد ، چونکه راه مستقیم به مرو از يك بیابان بی آب و علف است و غیر قابل عبور میباشد به علاوه گذرگاههای چندی در تپه‌های نزدیک هرات است که ترا کمه از زمانهای قدیم از آنها عبور نموده برای غارت و چپاول بخاک خراسان می‌آیند و طبرس ، قائن ، تربت و شهرهای جنوبی خراسان را غارت میکنند .

هنگامیکه هرات در دست ایران یا سپرده بیک امیر وفادار نسبت با ایران باشد ساخاویهای قلاع غوریان و قهستان که در نزدیکی گذرگاههای ترا کمه است هنگام عبور این دسته‌های غارتگر ترا کمه مطلع شده به پست‌های سرحدی ایران اطلاع میدهند، آنها هم با کتین قریه و دهات خبر میدهند آنها نیز فوراً بقلاع خود پناهنده شده دفاع میکنند تا خطر ترا کمه رفع شود . ملاحظه میکنید ؟ . برای همین مسائل است که دولت ایران گرا را برای حفظ هرات لشکر کشی نموده است و می-خواهد با هرات روابط معنوی و بیگانگی داشته باشد و این روابط معنوی با هرات برای حفظ امنیت خراسان لازم میباشد .

بد بخانه دولت انگلیس جدیدت مخصوص نشان میدهد که باین-یاست و رویه و نظر ایران، بد لغت کند و تجاهل میکند و تصور مینماید که دولت ایران برای توسعه ارضی خود این اقدامات را میکند که هرات نیز در جزء ممالک ایران بشمار رود در صورتیکه ما خاک زیاد داریم که آباد نگه داشتن آنها بسیار مشکل میباشد و جمعیت ما این اندازه غایت نیست که بتوانیم لشکر زیاد تهیه نموده خیال تجاوز

همالك ديگر را داشته باشيم ، مافقط ميکوشيم که ايلت خراسانرا از غارتگران  
ايمن نگاهداريم .

در حقيقت شخص من بامقام فعلي که دارم و براي امنيت اين ايلت که در واقع  
حکم يك گوهر گرانيها را در تاج شاهنشاهي ايران دارد با اينجا آمده ام با چشم خود  
مشاهده ميکنم که چگونه دستهاي غارتگر ترا کمه پيرحم اين ايلت زرخيز را  
خراب و ويران نموده سکنه تندرست و جوان آنرا باسارت برده در بازارهاي خيوه  
و بخارا بفروش ميرسانند و مرا از رفتار وسياست دولت انگليس در حيرت م .

انگلستان ظاهراً خودش مدعي است که دوست وفادار ايران مي باشد و با اين  
حال جداً با اقداماتي که دولت ايران براي حفظ سرحدات خود بعمل مي آورد مخالفت  
ميکند ، در صورتیکه اين اقدامات براي امنيت عمومي خراسان لازم است ، دولت  
انگليس خود را در عالم تمدن امروزي دشمن خطرناک برده فروشي معرفي ميکند  
و در اين راه ادعا ميکند خود را دچار ضرر هاي هنگفت نموده است تا اسراي افريقا  
را آزاد کند ، در صورتیکه با آنها هيچ رابطه تراضي و خصوصي ندارد ، و بهقيده خرد  
اين مجاهدت را براي خاطر عالم انسانيت ميکند ، اما از طرف ديگر اين معما براي  
دولت ايران لاينحل است ، چونکه با تمام اين احوال تا امروز ديده يا شنیده نشده  
است که دولت انگلستان يك انگشت خود را بلند کرده براي نجات صدها هزار ايراني  
که توسط ترا کمه باسارت رفته و در بازارهاي ترکستان بفروش ميرسند اشاره کند  
نه اينکه اينکار را نميکند بر عکس در مقابل هر اقدام مشروع دولت ايران براي حفظ  
اتباع خود و جلو گيري از اين قتل و غارت موانع و مشکلات زياد ايجاد نموده بزور  
وفشار ميخواهد هرات را از تصرف دولت ايران بيرون کند و حثي مانع ميشود از  
اينکه بين ايران و افغانستان دوستي و اتحاد برقرار شود . همين يك موضوع بخصوص  
کافي است که امنيت خراسان را متزلزل کند .

استوبك گويد :

من در اينجا بايد اعتراف کنم که در اين گفتار شاهزاده حمام السالطه حقيقت  
زيادي وجود داشت و تاثيرات من هر آني که اوضاع خراسانرا بخاطر مي آوردم زياده

میگفت، من با چشم خود خرابیها و ویرانیها را که بادست ترا که با یالت خراسان وارد آمده است مشاهده مینمودم. هیچ‌یک از نواحی خراسان از قتل و غارت ترا که این نیست و من خود این حقیقت را کاملاً میدانم، (۱)

پس از آن گوید :

«بعد از چندین ملاقات رسمی، شاهزادهٔ حسام‌السلطنه اعتماد فوق‌العادهٔ بمن پیدا نمود، اغلب من با او بودم و دیگر رسمیت ازین ما برداشته شده بود و با هم خیلی رایگان بودیم، مگر با هم شکر رفته و با هم غذا می‌خوردیم، شاهزاده فهمیده بود که من مانند سایرین دسیسه‌کار نیستم و با کمال صمیمیت مثل خود او خواهان سعادت ایران می‌باشم و عملاً نیز این صمیمیت من برایشان مسلم شده بود مخصوصاً پس از حادثه‌ای که حال شرح آنرا میدهم.

یك شب شخصی باریك مهارت‌غیر قابل‌وصف خود را به پشت چادر من رسانید و اظهار نمود از دوست محمدخان امیر کابل حامل يك پیغام خیلی محرمانه هستم و میخواست این پیغام را بمن برساند، از او سؤال کردم آیا کاغذی از دوست محمدخان همراه دارد؟ جواب داد خیر کاغذ ندارم. فوری در جواب او گفتم که من هیچ نمیتوانم با او مراوده داشته باشم، اگر کاغذ دارد ممکن است قبول کنم یا اگر کاغذی نیست من موضوع محرمانه‌ای بادوست محمد خان ندارم، چونکه من مایل نبودم مطلبی از حسام‌السلطنه پنهان داشته باشم. من تصور میکنم شاید خود این موضوع از اول تا آخر مصنوعی باشد؛ بهر حال وقتیکه این قضیه را با اطلاع شاهزاده رسانیدم هیچ تعجب نکرد و مثل این بود که از موضوع اطلاع دارد.

در ۹ ماه نوامبر نیز قاصدی از دوست محمد خان رسید، من تعجب نمودم که چگونه این شخص توانسته بود خود را بمن برساند، این آدم از اهل غوریان بود در لباس خیلی هندوس و وقتیکه کاغذ را بمن داد خیلی در وحشت بود و میگفت اگر مرا بکشند فوراً تلف خواهند نمود.

تاریخ کاغذ ۱۱ جمادی الاول مطابق ۵ نوامبر ۱۸۶۲ میلادی بود، در کاغذ

مطلبی نبود جز اینکه دوست محمدخان شنیده بود من کسالت دارم و احوال پرسی کرده بود و کاغذ دیگری این شخص همراه داشت، ولی من تفهیدم برای چه کسی بود. روز دیگر کاغذ را بحسام السلطنه نشان دادم.

من تعجب میکنم این مرد چگونه توانسته بود از میان قراولان قشون حمام ـ السلطنه بگذرد و از جان خود ایمن باشد، من از این شخص تنها اطلاعی که پیدا کردم این بود که يك عدد شش هزار نفری عبارت از تراکمه جمشیدی، تیموری و غیره اردوی دوست محمدخان را غارت نموده‌اند و دوهزار رأس شتر و جمعی اسیر و مقداری اثاثیه او را بغارت برده‌اند و همین خبر را خود شاهزاده حمام السلطنه چند روز قبل بمن اظهار نموده بود. (۱)

در ۱۸ ماه نوامبر چاپار از طهران رسیده کاغذی از لرد راسل برای من آورده بود که در آن نوشته شده بود فوری طهران بروم و در سفارت طهران سمت شارژداری داشته باشم، چون که مستر ایسن بلندن احضار شده است، همینکه کاغذ را خواندم خدمت شاهزاده حمام السلطنه رفتم و موضوع را بایشان اطلاع دادم، قدردی پریشان خاطر گردید، چونکه تا حال امیدوار بود دولت پادشاهی انگلستان در قضیه مرات دخالت خواهد کرد و یقین داشت که کاغذ شارژدافر ایران مقیم استانبول که نتیجه مذاکرات میرزا حسین خان وزیر مختار ایران در لندن و ایالر در اسل نوشته بود عملی خواهد شد، اینک بکلی مایوس بود، شاهزاده قدردی از مشکلات و پیش آمدها صحبت نموده بعد، از رفتن من اظهار تأسف نمود و از دوستی که بین ما دو نفر ایجاد شده بود اظهار خود شوقی کرد، من نیز اظهار کردم اگر آمدن من بخراسان نتیجه دینگر حاصل نمود اقلایک مناسبات بسیار صمیمانه بین ما ایجاد شد، در خاتمه شاهزاده حمام ـ السلطنه کتل دالمایج را اجازه داد برای محافظت من تا طهران همراه من باشد، وقتی که بچادر خود مراجعت نمودم دیدم شاهزاده يك اسب تر کمانی بسیار خوب برای من فرستاده. (۲)

استویک در بیستم ماه نوامبر ۱۸۶۲ از اردوی حمام السلطنه حرکت نموده در



نهم دسامبر ۱۸۶۲ باشکوه و جلال تمام وارد طهران میشود و از جانب دولت ایران و سفراء خارجی استقبال شایانی از ایشان بعمل میآید .

حال استویک نماینده رسمی دولت انگلستان در پایتخت شهریار ایران بشمار میرفت و مأموری بالاتر از خود را در سفارت دیگر وجود نداشت ، چونکه مهارت و سیاست عاقلانه‌ای در قضایای ایران از خود نشان داده بود .

استویک در ۱۳ ماه دسامبر بحضور شاه ایران تشریف حاصل میکند و جریان مذاکرات خود را با شاه شرح میدهد و علاوه میکند و تئیکه بحضور شاه رسیدم متدلی برای من گذاشته شده بود ، شاه اشاره نمود نشستم و یک نطق مختصر بزبان فارسی بمرض رساندم ، شاه جواب مختصری داد ، بعد از اوضاع خراسان پرسید ، من شرح دادم و معلوم بود که از بیانات من خوشحال شده است ، بعد از یک ربع ساعت اجازه مرخصی خواسته بیرون آمدم و از این برخوردار با شاه ، خود من نیز خوشوقت بودم . (۲)

وقتی که از ازارک بیرون آمدم دیدم یکی از اسب‌های سلطنتی را بازمین ویراق جواهر نشان دمدرپ برای من حاضر کرده‌اند ، آنرا سوار شده از آنجا بدیدن وزیر امور خارجه امین الدوله رفتم ، هر دوی این هانهایت درجه نسبت بمن مهربان بودند ، روز دیگر وزیر امور خارجه بدیدن من آمد ، در ضمن صحبت اظهار نمود که يك قوج تازه داوطلب برای طهران تشکیل میدهند ، من موقع پیدا کرده موضوع کشیدن سیم تلگراف رایش کشیدم و نظریات خود را در این باب شرح دادم و خیلی باین مسئله اهمیت دادم و گفتم بهتر است که کشیدن آن بدست صاحب‌نصاب انگلیسی صورت بگیرد ، میرزا سمیدخان با نظر من موافقت نمود و با يك طرز مؤدبانه که ذاتی هر ایرانی است اظهار نمود این مسئله را بعرض شاه خواهد رسانید ، من می دانستم که معنی این عبارت چیست ، پیدا بود که مثل زمانهای گذشته بطرف خواهد گذشت و اگر قبول کنند میخواهند با دست خود ایرانیها اداره شود ، آنوقت وضع آن بحال سیم تلگراف طهران و تبریز خواهد افتاد که گاهی در کار است و گاهی از کار



میافتد و منجابرات تعطیل میشود .

استویک گوید :

در ۱۵ دسامبر باز موضوع تلگراف را با امین الدوله مذاکره نمودم و صحبت ماحیلی طول کشید . بالاخره امین الدوله نیز با من همراہ شد در این بین قرار دادی را که برای این مقصود تهیه نموده بودم بیرون آورده برای ایشان خواندم و خواهش نمودم این شرایط را بفارسی صحیح در آورد که چندان توی ذهن نزنند . موضوع دیگری که مطرح شد قضیه میرعلی نقی خان بود ، امین الدوله اظهار کرد او شخصاً میرعلی نقی خان را دوست دارد ولی نمیتواند قول بدهد که ادعای او مورد قبول واقع شود و بمن دستور داد این موضوع را بزبان نیارم تا او شاعر برای قبول آن حاضر کند . (۱)

روز هفدهم دسامبر برای ملاقات خصوصی پادشاه ایران بدربار رفتم ، وزیر امور خارجه و یحیی خان ازمین پذیرائی کردند ، بعد بحضور شاه رفتم ، شاه روی نیمکت نشستند بود ، اشاره کرد حسدلی مرا در نزدیکی شاه قرار بدهند ، من نشستم و میرزا سعیدخان نیز حضور داشت ولی او ایستاده بود . شاه صحبتی نکرد ولی من شروع بحرف کرده گفتم : آن روز که شرفیاب شدم ملاقات رسمی بود و برای معرفی شرفیاب شده بودم و دربار خراسان ستم الی فرمودید جواب مختصری عرض شد ، بعد استماع نمودم اجازه فرمائید خصوصی مشرف حاصل نموده عرایض خود را تکمیل کنم بعد موضوع خراسان را پیش کشیدم و نظریات داهزاده حمام السلطنه را دربار مرو و هرات شرح دادم ، بعد سعی کردم پشاه حالی کنم که هر گاه دولت شاهنشاهی ایران نظر موافق با دوست محمد خان داشته باشند همان نتیجه را بدست خواهند آورد که خیال میکنند از تصرف مرو و هرات حاصل خواهند نمود ، در این مدت شاه کاملاً گوش میداد و همینکه مطالب من با آخر رسید شاه رو کرد به میرزا سعیدخان و گفت استویک احتیاجات ما را بهتر از ما تشخیص میدهد ، این مسئله را باید خودش بدولت خود بنویسد ، پادشاه از بیستان صحبت نمود و بطور ساده گفتم بیستان متعلق

به افغانستان نیست و تصرف سیستان از طرف افغانستان اسباب خطر برای ایالات شرقی ایران فراهم خواهد نمود.

استویک در جای دیگر گوید :

من در اینجا موقع بدست آورده باز موضوع کشیدن سیم تلگراف را پیش نهاد نمودم و از منافع آن زیاد تعریف کردم و فوائد مخایرات با آنرا در مواقع اشکالات سیاسی گوشزد و علاوه نمودم خیلی اسباب تأسف و بدبختی است که اعلیحضرت پادشاه ایران پیشنهاد دولت انگلیس را برای ایجاد سیم تلگراف قبول فرمودند ، در جواب گفتم بهتر است این موضوع را با وزیر امور خارجه صحبت کنید، من فوراً بعرض شاه رساندم که با ایشان صحبت شده است و آن قرارداد را بیرون آورده ارائه دادم و گفتم با وزیر امور خارجه در این باب موافقت حاصل شده است و آنرا تا آخر خواندم معلوم بود که در شاه اثر کرده است و اظمار نمود بسیار خوب؛ بده خود من به هیئت وزراء خواهم داد، من فوراً گفتم امیدوارم اعلیحضرت مرا عفو خواهند فرمود از این مثال که مینم، آن مثل معروف این است که میگویند هزار مرد هزار فکر دارند، هر گاه این پیشنهاد به هیئت وزراء برود ممکن است موافق و مخالف پیدا کند و این خود باعث تأخیر خواهد شد و مدتها است این موضوع در جریان است و در اطراف آن هم خیلی صحبت شده تا اینجا رسیده است. فعلاً فقط محتاج بویک تصمیم است و هیچ کس هم نمیتواند این تصمیم را بگیرد جز شخص اعلیحضرت شاه، در این موقع شاه خندید و گفت خوب خوب، خود من تمام خواهم کرد، عصر همان روز بصره شاد رسید و برای من فرستاده شد و موضوعی که مدتها در مذاکره بود و تمام نمیشد در یک روز خاتمه پیدا کرد. (۱)

در سوم ژانویه ۱۸۶۳ يك ملاقات خصوصی دیگر با شاه داشتم ، مقصود من از این ملاقات آن بود که قضیه میر علیقلی خان را هم تمام کنم، این میر علیقلی خان سالها بود که در تحت حمایت دولت انگلیس بوده و خدمات برجسته ای برای دولت انگلستان انجام داده بود و این خدمات مورد تحسین و رضایت فوق العاده لرد پالمراستون

صدراعظم و وزیر امور خارجه دولت پادشاهی انگلستان واقع شده بود بطوریکه علاوه بر قردادانی ما يك حلقه انگلش الماس نیز برای او فرستاده بودند. در موقع جنگ دولت انگلیس با ایران خانه این شخص را غارت کرده بودند. البته این غارت بدون اطلاع میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت بوده. بعد از جنگ که قرار بود دعاوی طرفین را يك کمیسیون مختلط رسیدگی کنادین موضوع نیز جزء دعاوی دولت انگلستان بود که جبران آنرا از دولت ایران مطالبه میکرد. نماینده دولت ایران در کمیسیون فوق الذکر، حاضر نشد داخل این موضوع شود و از آن سال تا حال این مسئله در جریان بوده تا زمان شارژدا فری اینجانب و در این مدت بقدری در این باب مکاتبه رد و بدل شده بود که دوسه این عمل بقدر يك کتاب ضخیم مینمود. زمانیکه مترالین وزیر مختار انگلیس در طهران بود مرا واداشت که در این باب يك گزارش تهیه کنم و چون شرافت دولت انگلیس در میان بود نمیداد آن صرف نظر کرد. اینک انجام آن محول بمن شده بود. من نیز من دانستم بدون موافقت و امرا کید شخص شاه ممکن نیست اینکار خاتمه پیدا کند ولی باطن امر این بود که این شخص ایرانی و تبعه دولت ایران است و به علاوه مستخدم دولت ایران بوده بعد تحت الحمايه دولت انگلیس قرار گرفته. حال کدام يك از دولدروی زمین حاضر میشود خسارت وارده بیک نفر از اتباع خود را توسط يك دولت خارجی جبران کند؟ ... من گاهی این فکر را میکردم. بهر حال من خود را مجاز نمیدانم بآنچه که بین من و شاه در این مورد گذشت اشاره کنم، فقط میتوانم بگویم که در این ملاقات موفق شدم که این موضوع بس مشکل را بشع میر. علیتقی خان خاتمه دهم و علاوه بر این موفق شدم مراحم شاه را مجدداً نسبت بشخص فوقی الذکر تحصیل کنم، کاغذیکه میر علیتقی خان در این باب نوشته و از من و دولت انگلیس تشکر نموده است برای اطلاع خوانندگان در اینجا مینویسم. (۱)

(۱) مکتوب میر علیتقی خان به سفر استویک که در جلد دوم کتاب استویک صفحه

۳۳۸ درج شده است :

۲۴ رجب ۱۲۸۵ مطابق ۲۴ ژانویه ۱۸۶۳

استويك علاوه ميکند :

و بعد از حل موضوع سیم تلگراف و جبران خسارت وارده به میرعلیق خان مسئله مهمی که اوقات فرا مشغول میداشت موضوع اختلاف سرحدی شدیدی بود که بین دولتین ایران و عثمانی پیش آمده بود البته این اختلافات از مدت زمانی است بین دولتین موجود میباشد و چندین سال قبل نمایندگان دولتین روس و انگلیس با نمایندگان دولتین ایران و عثمانی در يك کمیسیون مدتها مشغول حل آن بودند، پس از آن مشغول شدند يك نقشه جامع که سرحدات طرفین را معلوم کند تهیه نمایند .

اشکال حل موضوع در اینجا است که قبایل سرحدی دولتین ، خاک عثمانی را در زمستان و خاک ایران را در تابستان برای اقامتگاه خودشان انتخاب میکنند و در این دو فصل بزرگانیک مرتع داشته باشد مال و حشم خودشانرا همراه میبرند

بقیه باورقی از صفحه قبل

دیدم از عنوان . . . در اینموقع بر خود واجب میدانم احساسات قلبی خود را برای ادای تشکر و سپاسگزاری در مقابل اینهمه مهربانی ، توجه و حمایت دولت فخریه انگلیس و همچنین از شخص جنابالی برای تحمل این همه زحمت و نشان دادن علاقه محبت و دوستی در تسخیر کار این بنده تقدیم داشته و ضمناً عرض میدارم که هیچیک از وزراء مختار دولت فخریه انگلیس یا نهادهای جنابالی در گذراندن این عمل منحل زحمت نشده اند ، در این چند ساله اخیر بواسطه معونی ماندن این مسئله ، فدوی نهایت درجه در زحمت در رف بودم ، حال خدا را شکر میکنم که بمرحمت و توجه دولت پادشاهی انگلستان و بوسیله مراحم و الطاف شخص حضرتعالی ، کار من بطور دلخواه و رضایتبخشی خاتمه پیدا نمود و نتیجه اقدامات جنابالی که اسباب ازدیاد اعتبارات دولت انگلیس در اظهار است دیروز آشکار شد و بنده با افتخار در بافت خلعت فاخر از طرف اعلیحضرت شهر پاری مفتخر شدم و ذات مقدس ملوکانه نیز مراحم شاهانه را در حق فدوی تکمیل فرموده اجازه صادر شد بحضور باهرالنور همایونی تشریف حاصل کرده مورد مرحمت ملوکانه واقع شوم . اینک امیدوارم که مراحم شاهنشاهی در حق فدوی روز بروز زیاده گردد .

این مختصر را برای این حضور محترم عالی مروض داشتم که مسیوق باشید فدوی تا چه درجه مرحوم مساعدت و حمایت و توجه دولت پادشاهی انگلستان میباشم و علائق دوستی و محبتهای جنابالی را تا چه میزان قدرشناس میکنم . امضاء میرعلیق

و در خاک عربك از این دو دولت ، اشد خردشانرا به تبعیت دولت دیگر معرفی میکنند و از اینجا است که اختلاف دو این ناشی میشود ، بنظر من حل این مسئله باین شکل صورت خواهد گرفت که یکده مستحفظین امین سرحدی ، از طرفین مأمور و مواظب این موضوع باشند .<sup>(۱)</sup>

موضوع دیگری که توجه مرا جلب نموده موضوع تجارت ایران بود ، مخصوصاً تجارت خراسان و در اینباب من گزارش جمعی در ۲۶۲ صفحه تهیه نموده بوزارت امور خارجه فرستادم که در سال ۱۸۶۳ وزیر امور خارجه پارلمان انگلیس تسلیم نمود و من در آن گزارش از پنبه ایران بسیار تعریف کردم و اشاره نمودم که بخوبی پنبه امریکا است .<sup>(۲)</sup>

در دوم فوریه ۱۸۶۳ من انتظار داشتم که معاهده ایجاد سیم تلگراف امضاء شده بطهران برسد ، چونکه دولت ایران آنرا امضاء نموده بود ولی در عرض آن معاهده ، خبر احتضار من از طهران رسید .<sup>(۳)</sup>

در چهارم ماه فوریه به ملاقات وزیر امور خارجه ایران رفتم حکم احتضار خود را اغلاخ داد و خواهش نمودم از شاه اجازه بخواهم برای خدا حافظی بحضور همایونی تشریف حاصل کنم ، بعد بدیدن امین الدوله رفتم ، نهایت صهربانسی را درباره من مینول نمود و اظہار تعجب کرد در چنین موقع که هرات در محاصره است و شاه ایران اعتماد فوق العاده بشخص شما دارد احتضار شما بی موقع است و اسباب حیرت ما شده که در این موقع سفارت انگلیس را در طهران بدون وزیر مختار میگذارند و امین الدوله علاوه نمود که دولت ایران در این باب توضیحات خواهد خواست .<sup>(۴)</sup>

در روز ششم بحضور شهریار ایران تشریف حاصل نمودم که مترطامن را بجای خود معرفی کنم و دکتر دیکسن<sup>(۵)</sup> نیز همراه من بود ، لباس شاه خیلی برازنده بود و خود شاه هم خوب و با نشاط بنظر میآمد ، صحبت های شاه خیلی

(۱) استوبك ، صنفه ۲۹۶ (۲) كتاب فوق صنفه ۳۱۷ (۳) ابناً صنفه ۳۱۸

(۴) Dr. Dickson (5)

(۵) ابناً صنفه ۳۲۰

اده و آرام و از روی میل بود ، بشاه عرض شد که مرا احضار نموده اند . شاه  
 ر جواب گفت از این خبر من خیلی تعجب نمودم ، چرا يك شارژ دافر که اینهمه  
 لطف اعتماد من است عفتاً او را احضار میکنند ؟ . . . بعد شاه تعریف زیادی از  
 حسن رفتار من نمود و میرزا سعیدخان نیز در این تعریف همراهی کرد .  
 بعد ، از جانشین من پرسید ، گفته شد در غیاب من مسترطامن امور سفارت  
 را عهده دار خواهد شد ، (۱) پرسید فقط او ؟ . . . عرض شد دکتر دیکسن نیز

(۱) اورسول E. Orsolle در کتاب مسافرت خود با ایران موسوم به **تقازو**  
 ایران که در سال ۱۸۸۵ در پاریس بطبع رسیده از این مسترطامن چنین حکایت میکند:  
 «این مرد بیاسی ، مسترطامن روزی مشاهده میکند که وزیر مختار عثمانی يك  
 اطاق فوقانی روی صارت خود بنا میکند . با اینکه بین دو سفارت قریب پانصد قدم فاصله  
 بود مسترطامن این عمل وزیر مختار عثمانی را يك نوع بی احترامی نسبت به اعضاء  
 سفارت انگلیس فرض میکند و نمیتواند این بی احترامی را تحمل کند ، فوری يك کاغذ  
 شایسته آمیز نوشته برای مشیر الدوله میفرستد و در آن مینویسد : این حرکت وزیر مختار  
 عثمانی بسیار ناپسند است ، چونکه از آن اطاق فوقانی میتواند خانم های سفارت انگلیس  
 را که در باغ قدم میزنند تماشا کنند ، علاوه آرشيو سفارت انگلیس هم از آنجا پیداست  
 و نوشتجاتی که در روی میرها است میتوانند ببخوانند . و قتیکه این مراسم به وزیر امور  
 خارجه ایران رسید اول تصور نمود مسترطامن شوخی کرده است . يك جواب سرسری  
 نوشته سفارت فرستاد ، این دقمه جهان بول متعیر شده و يك مجادله قلمی بین سفارت  
 انگلیس و وزارت امور خارجه ایران و سفارت عثمانی شروع شد و بجائی نرسید . سفارت  
 انگلیس اصرار داشت سفارت عثمانی حتماً باید از ساختن آن سرفظلر کند و یا لا اقل  
 پنجره های آنرا محدود نماید ، بالاخره وزیر امور خارجه ایران موضوع را در هیئت  
 وزراء مطرح کرد ، در نتیجه کمیونی تشکیل شد که قضیه را خاتمه دهند ولی اینها پسانه  
 بود و مقصود دیگری داشتند و آن این بود که وزارت امور خارجه انگلیس من خواست  
 بجان جوش کرده جلگه رود کارون را منحرف شود و نفوذ سیاسی خود را تا بلخ و بیاسی بسط  
 دهد ، در هر حال در نتیجه تحقیقات کمیسیون معلوم گردید بین دو سفارتخانه پانصد قدم  
 فاصله است و اگر تر که در دوربین ترین چشم ها را هم داشته باشند خانم های انگلیسی را در  
 باغ سفارت نمیتوانند ببینند و اگر قوی ترین دوربین ها را هم داشته باشند کاغذهای آرشيو  
 سفارت انگلیس را نمیتوانند ببخوانند چونکه اطاق آرشيو سفارت انگلیس بطرف سفارت  
 عثمانی در و پنجره نداشت . (کتاب تقازو و ایران صفحه ۲۵۸ .)



خواهد ماند . شاه دومرتبه از اخلاق و رفتار موافقت آمیز من تمیز نمود و اط  
امیدواری کرد که ممکن است بزودی مراجعت کنم . بعد موضوع هرات پیش آ  
و پرسید نظر ما را خوب درك نموده‌اید ؟ . . . من عبارت شاه را تکرار نمودم  
بداند موضوع را خوب فرا گرفته‌ام ، شاه از فارسی صحبت کردن من اظهار تم  
نمود ، بعد مجدداً در باب هرات بیاناتی کرد و مقصود خود را خوب حالی نمود  
بعقیده من دلایل و مقصود شاه صحیح و عادلانه بود و خوب هم ادا کرد . بعد س  
نمود از چه راهی بانگلستان مراجعت خواهم نمود و پس از ادای جواب مرح  
فرمودید . (۱)

در روز ۱۴ فوریه خریدارند یحیی خان ، آجودانباشی شاه بدیدن من آه  
است ، پس از ورود و تعارف اظهار نمود از طرف اعلیحضرت شهربار ایران حا  
يك پیغام هستم ، بعد گهت شاه از رفتن شما خیلی متأسف است و برای یاد گلا  
انقیه دان الماس مرحمت فرموده است . من با تعارفات زیاد آنرا قبول نمود  
تشکر کردم .

مستراسویك در چهارده فوریه ۱۸۶۳ از طهران حرکت نمود و دیگر مراج  
نکرد . (۲)

### پایان جلد دوم





